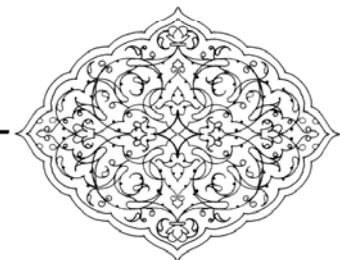


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولایت فقیه سایه حقیقت عظمی



در بیان
حضرت امام خمینی قدس سره
و رهبر معظم انقلاب مدظله العالی

ولایت فقیه سایه حقیقت عظمی

در بیان حضرت امام خمینی (قدس سره) و رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)

تهیه و تنظیم: واحد پژوهش دفتر فرهنگی فخر الأئمه (علیهم السلام) - قم المقدسه

ناشر: سازمان اوقاف و امور خیریه چاپ: اسوه

نوبت چاپ: دوم - بهمن ماه ۱۳۸۸ شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

پخش: ۰۹۱۹۲۹۰۶۸۹۹

پست الکترونیک: fakhr1379@gmail.com

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

تهیه و تنظیم
دفتر فرهنگی فخر الأئمه علیهم السلام

۴۶	۲. اقسام حکومت
۴۷	۱-۲. حکومت زورمداری (استبدادی)
۴۸	۲-۲. حکومت دموکراسی
۵۱	۳-۲. حکومت دینی
۵۳	۱-۳-۲. برتریهای حکومت دینی نسبت به دیگر انواع حکومت
۵۵	۲-۳-۲. حکومت دینی؛ ضرورت مسلمان زیستن
۶۷	۳-۳-۲. انواع حکومت دینی
۶۷	۱-۳-۳-۲. حکومت دینی با رهبری منصوب
۶۸	۱-۱-۳-۳-۲. حکومت پیامبران
۶۹	۲-۱-۳-۳-۲. حکومت ائمه هدی (علیهم السلام)؛ «اولوا الامر»
۷۲	۳-۱-۳-۳-۲. حکومت فقهای عادل
۷۵	۲-۳-۳-۲. حکومت به ظاهر دینی با رهبری غیرمنصوب
۷۶	۱-۲-۳-۳-۲. حکومت خلفا
۷۷	۲-۲-۳-۳-۲. حکومت‌های پادشاهی و موروثی

بخش دوم: اسلام و حکومت

۸۰	فصل اول: ضرورت تشکیل حکومت در اسلام
۸۲	۱. زیرساختهای نظری بحث
۸۲	۱-۱. مفهوم سیاست در اسلام و غرب
۸۴	۲-۱. سیاسی بودن دین
۹۱	۲. دلایل لزوم تشکیل حکومت اسلامی در قرآن
۹۲	۱-۲. بررسی تکالیف سیاسی‌ای که خدا بر عهده
۹۳	«پیامبران» گذاشته است
۹۳	۲-۲. بررسی تکالیف سیاسی‌ای که خدا بر عهده
۹۷	«مسلمانان» گذاشته است
۹۹	۳-۲. شرح فعالیت‌های سیاسی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در قرآن

فهرست

۷	مقدمه
---	-------

بخش اول: مباحث زیربنایی بحث ولایت

۱۲	فصل اول: انسان، آزادی، عبودیت
۱۲	۱. انسان در اسلام
۱۳	۲. تکریم انسان؛ رکن جهان‌بینی اسلامی
۱۶	۳. هدف تلاش‌های پیامبران
۱۶	۱-۳. برانگیختن عقل انسان
۱۷	۲-۳. نفی حاکمیت مستکبران و تحقق آزادی
۱۹	۳-۳. تحقق حیات طیبه
۲۱	۴. توحید؛ موضوع دعوت انبیا
۲۱	۱-۴. عبودیت و نپذیرفتن خدایی جز الله
۲۴	۲-۴. تلاش برای تحقق توحید در اجتماع
۲۷	فصل دوم: حاکمیت خدا؛ راه تحقق عبودیت
۳۰	۱. توحید در حاکمیت
۳۳	۲. واگذاری حق حاکمیت خدا به پیامبران
۳۳	۳. انتقال حق حاکمیت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)
۳۷	به ائمه اطهار (علیهم السلام)
۴۱	۴. استمرار حاکمیت الهی در زمان غیبت، توسط فقها
۴۵	فصل سوم: انسان و حکومت
۴۵	۱. ضرورت تشکیل حکومت

۴-۲. لزوم طرد ولایت طاغوت.....	۱۰۵
۳. سنت پرچمداران و صاحبان رسالت الهی در پیگیری و تحقق حکومت ...	۱۱۱
۱-۳. سنت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم).....	۱۱۳
۲-۳. سنت امیرالمؤمنین(علیه السلام).....	۱۱۹
۳-۳. سنت دیگر امامان معصوم(علیهم السلام).....	۱۲۱
۴. ماهیت حکومتی قوانین اسلام.....	۱۲۶
فصل دوم: تعریف ولایت	۱۳۴
۱. مفهوم ولایت.....	۱۳۶
۲. حوزه‌های سه‌گانه ولایت از نگاه قرآن.....	۱۴۳
۱-۲. ولایت و به هم پیوستگی در بین افراد جامعه ولایی.....	۱۵۱
۲-۲. ولایت و اتصال جدایی‌ناپذیر اعضای جامعه اسلامی با محور نظام ولایی (ولی).....	۱۵۴
۳-۲. ولایت در تعیین دشمنان جامعه ولایی و تعیین مرزبندی با آنها... ..	۱۵۵
۳. انواع تقسیمات در بحث ولایت.....	۱۵۷
۱-۳. ولایت تکوینی و تشریحی.....	۱۵۷
۲-۳. ولایت بالذات و بالعرض.....	۱۵۸
فصل سوم: ویژگیهای ولی و حاکم اسلامی	۱۶۰
۱. شرایط ولی منصوب به نصّ (پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام).....	۱۷۱
۲. شرایط ولی منصوب به شرایط (ولی فقیه).....	۱۷۹
۱-۲. علم و فقاہت.....	۱۸۱
۲-۲. عدالت و تقوی.....	۱۸۳
۳-۲. درایت، تدبیر و کارآمدی.....	۱۸۷
بخش سوم: ولایت فقیه	
فصل اول: نظریه ولایت فقیه.....	۱۹۰
۱. سیر تاریخی بحث حاکمیت فقها.....	۱۹۵

۲. تعریف ولایت فقیه.....	۱۹۸
۳. ادله اثبات ولایت فقیه.....	۲۰۰
۱-۳. دلایل عقلی.....	۲۰۱
۲-۳. دلایل نقلی.....	۲۰۶
۳-۳. دلیل مرکب از عقل و نقل.....	۲۱۲
فصل دوم: دلایل ولایتی بودن حاکمیت فقیه	۲۲۸
۱. تداوم امامت.....	۲۲۸
۲. جامعیت دین.....	۲۲۹
۳. ضرورت اجرای همیشگی احکام شرع.....	۲۳۰
۴. احکام اختصاصی امامت و ولایت.....	۲۳۲
فصل سوم: وظایف و اختیارات ولی فقیه.....	۲۳۴
۱. شئون و وظایف.....	۲۳۴
۱-۱. وظیفه حفاظت و حراست از دین و جامعه اسلامی.....	۲۳۴
۲-۱. وظیفه ولاء.....	۲۳۶
۳-۱. وظیفه افتاء.....	۲۳۹
۴-۱. وظیفه قضاء.....	۲۴۰
۵-۱. وظیفه اجرای حدود و احکام و اقامه شعائر.....	۲۴۲
۲. اختیارات (مطلقه بودن ولایت فقیه).....	۲۴۴
۱-۲. چیستی اطلاق ولایت.....	۲۴۶
۲-۲. دلایل مطلقه بودن ولایت فقیه.....	۲۵۰
۱-۲-۲. مسؤولیت ولی فقیه؛ همان مسؤولیت حکومت نبوی.....	۲۵۰
۲-۲-۲. اختیارات ولی فقیه؛ ابزار لازم برای تحقق اهداف عالی اسلام.....	۲۵۱
۳-۲-۲. ولایت فقیه؛ حکومت قانون خدا، نه شخص فقیه.....	۲۵۳
۳-۲. حکم ولی فقیه؛ اولیه یا ثانویه؟.....	۲۶۱
۴-۲. ولایت مطلقه و محدودیت‌ها.....	۲۶۸
۵-۲. عوامل بازدارنده از استبداد.....	۲۶۹

۲۷۳ ۱-۵-۱. عوامل درونی
 ۲۷۵ ۲-۵-۲. عوامل بیرونی
 فصل چهارم: سازوکار تشخیص ولی فقیه ۲۷۷

بخش چهارم: جایگاه مردم در حکومت اسلامی

فصل اول: نقش مردم در مشروعیت ولایت فقیه ۲۸۲
 ۱. مفهوم مشروعیت ۲۸۲
 ۲. پایه‌های مشروعیت حکومت اسلامی (مردم‌سالاری دینی) ۲۸۲
 ۱-۲. حکم الهی ۲۹۱
 ۲-۲. خواست مردم ۲۹۴
 ۳. ریشه داشتن مشروعیت دیگر اجزای حکومت اسلامی در ولایت فقیه ۳۰۱
 فصل دوم: رابطه مردم و حکومت در نظام مردم‌سالاری دینی ۳۰۶
 ۱. نقش و جایگاه مردم در حکومت اسلامی ۳۰۶
 ۱-۱. در ایجاد حکومت (گزینش بر اساس ضوابط و بیعت) ۳۰۹
 ۲-۱. در تبعیت و اطاعت اوامر ولی ۳۱۲
 ۳-۱. در ارائه نظر مشورتی ۳۱۴
 ۴-۱. نظارت بر اجزای حکومت ۳۱۵
 ۲. وظایف حکومت اسلامی در قبال مردم ۳۱۶
 ۱-۲. زمینه‌سازی برای حضور و مشارکت مردم و توجه
 به خواست و نظر آنان ۳۱۶
 ۲-۲. خدمت‌گزاری به مردم؛ نه استیلا و حاکمیت ۳۱۷
 ۳-۲. تلاش برای تحقق اهداف دین از تشکیل حکومت اسلامی ۳۱۹
 ۱-۳-۲. تحقق عدالت ۳۲۶
 ۲-۳-۲. ایجاد زمینه رشد علمی و هدایت جامعه ۳۳۰
 ۳-۳-۲. ایجاد امنیت در جامعه ۳۳۶
 ۴-۳-۲. ایجاد رفاه و آسایش عمومی ۳۳۷

بخش پنجم: مباحث تکمیلی

فصل اول: بحث احتمال خطای ولی فقیه ۳۴۰
 ۱-۲. راههای عمومی جلب هدایت الهی ۳۴۰
 ۱-۱-۲. صبر و یقین ۳۴۰
 ۱۲-۲-۱. استقامت ۳۴۲
 ۳-۱-۲. تقوی و اخلاص ۳۴۳
 ۲-۲. مصونیت بخشی خدا به ولی فقیه از خطا ۳۴۷
 فصل دوم: علت فاصله داشتن وضع فعلی با نقطه آرمانی حکومت اسلامی ۳۵۰
 ۱. تحقق اهداف حکومت اسلامی، نیازمند زمانی طولانی ۳۵۰
 ۲. محدود بودن اختیارات رهبری در قانون اساسی ۳۵۲
 فصل سوم: انتقاد و سؤال از رهبری ۳۵۴
 ۱. تفاوت «عیبجویی در قالب انتقاد» و «سؤال» ۳۵۴
 ۲. لوازم نقد منصفانه ۳۵۶
 فصل چهارم: آیین ولایت‌مداری ۳۵۸
 ۱. تبیین زیباییها و جاذبه های ولایت فقیه ۳۵۹
 ۲. اثبات علمی ۳۶۰
 ۳. تبعیت عملی ۳۶۲
 ۴. دفاع از نظام، اصل ولایت فقیه و شخص ولی فقیه ۳۷۰
 پی‌نوشتها ۳۷۹

نکند ما نیز مخاطب کلام نورانی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار گیریم:

»

«... اگر علم و دانش را از معدنش بدست می‌آوردید، و آب را گوارا می‌نوشتید و خیر و خوبی را از جایگاهش دریافت می‌کردید، و راه را از قسمت روشنش طی می‌کردید، و به راه حق و درست گام برمی‌داشتید؛ راه‌ها برای شما روشن می‌گشت و نشانه‌ها برای شما آشکار و اسلام برای شما می‌درخشید، و به خوشی و فراوانی می‌خوردید، و عائله‌مند گرفتاری در میان شما باقی نمی‌ماند، و به هیچ مسلمان و غیر مسلمانی که در عهد و پیمان شمایند، ستم نمی‌شد...^۱»

لذا بر آن شدیم تا در مجموعه‌ای مختصر - و به عنوان حلقه‌ی اول از کتب سطح‌بندی‌شده در موضوع ولایت فقیه - به ارائه‌ی دیدگاه مبارک حضرت امام خمینی (قدس سره) و خلف صالح و برحقش مقام معظم رهبری (ادام الله ظلله) بپردازیم.

برای تهیه‌ی این مجموعه، ابتدا مجموعه‌ی بیانات و نوشتارهای این دو بزرگوار جمع‌آوری و پس از تنظیم نمایه‌های موضوعی و فهرست‌نویسی از موضوعات، حداکثر دقت در طبقه‌بندی موضوعات و استخراج نظام موضوعات به عمل آمد تا محصول این پژوهش با منظومه‌ی فکری این بزرگواران انطباق بیشتری داشته‌باشد.

مقدمه

نعمت الهی و هدیه‌ی والای شریعت ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) اگر قدرشناسی نشود و شکرش بجای آورده نشود، بیم عذابی سخت و فتنه‌ای عظیم، اجتناب‌ناپذیر است.

اصل «ولایت فقیه»، این نقطه‌ی درخشان نظام اسلامی که در گذر زمان و حیات پربرکت خود، به خوبی ضرورت وجودی خود را به اثبات رسانده، برای تعالی و رشد هر چه والاتر این نهضت پویا نیز نیازمند تبیین، ترویج و تحقق علمی و عملی در عمق وجود آحاد و عناصر شکل‌دهنده و تعالی‌بخش این نظام به ویژه نخبگان علمی، فرهنگی و سیاسی است.

اگر چه ده‌ها جلد کتاب و صدها منشور در این رهگذر به زیور طبع آراسته و کام تشنگان این زلال حقیقت را سیراب کرده است، لکن جایگاه اصلی مهندسی نظام و حفظ خط و جهت آن در معرکه‌های سخت و گذرگاه‌های وسوسه‌انگیز شیاطین عنود - که جز به هدم و نابودی این ملت قدرشناس و با ایمان و استوار نمی‌اندیشند، ایجاب می‌نماید تا این سبیل نجات و فلاح را در بیان و نگاه ژرف و دقیق هدایت‌یافتگان به این مقام رفیع، واکاوی نماییم.

چه اینکه ایشان حجت را تمام نموده و برایمان شبهه‌ای باقی نگذاشته‌اند،

نکات قابل توجه در این اثر :

۱. با مراجعه به بانک‌های سؤالات موجود در موضوع ولایت فقیه، چه در محیط‌های دانشجویی و چه در میان دیگر جوانان جامعه، می‌بینیم که امکان پاسخگویی کامل و دقیق به اکثر قریب به اتفاق پرسش‌های مطرح‌شده، از مجموعه بیانات این دو کارشناس برجسته دینی وجود دارد؛ که این خود خبر از اشراف این بزرگواران نسبت به فضای ذهنی جوانان جامعه و دغدغه پاسخگویی به سؤالات رایج و شبهات پیدا و پنهان در این موضوع محوری معارف دین دارد.

۲. ارائه استدلال‌های محکم و قابل درک برای سطوح مختلف مخاطبین، که از ویژگی‌های کلام حضرت امام (قدس سره) و خلف صالح آن بزرگ‌مرد، رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) است.

۳. توجه به چالش‌های علمی و اجتماعی بحث ولایت فقیه و تبیین مدخل‌ها و شیوه‌های پاسخگویی به شبهات این حوزه با استنادات قوی از آیات و روایات در سرشاخه‌های مختلف این موضوع، یکی دیگر از ویژگی‌های کم نظیر این اثر است.

۴. نظام موضوعات جامع و طبقه‌بندی علمی مباحث مطرح شده در بیانات این دو بزرگوار که دستیابی به مباحث موردنظر را برای مخاطب آسان می‌کند.

در اینجا لازم است از پژوهشگران محترم دفتر فرهنگی فخرالائم (علیهم‌السلام) که در تهیه این اثر نقش داشته‌اند؛ حجج اسلام سید علی‌اصغر اسدی، حمید عسگرلو، محمدرضا رهامی، حمدالله علیرضالو، رمضانعلی رحمتی،

غلامرضا شاهلو، محمدرضا طاهری و آقایان سیدفخرالدین موسوی، مجید تقی‌زاده و محمد جوادی صمیمانه قدردانی کنیم.

همچنین از سازمان اوقاف و امور خیریه که با حمایت خود بستر نشر این اثر را فراهم آورده و نیز از زحمات برادر بزرگوار جناب آقای مجتبی طالبی در این راستا سپاسگذاریم.

امید که «جامعه‌ی اسلامی ما بتواند با حرکت به سمت اهداف عالی‌هی اسلام، فقه اسلامی را به طور کامل در همه‌ی شؤون و همه‌ی کیفیات زندگی خود به اجرا برساند و ان‌شاءالله حضور ولی فقیه و نظام ولایت فقیه ما را به سمت حاکمیت روزافزون اسلام در امور اجتماعی و فردی ما سوق بدهد.»^۱

و من الله التوفیق و علیه التکلان
احمد پناهیان

مسئول دفتر فرهنگی فخرالائم (علیهم‌السلام)

۱. از بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰

فصل اول: انسان، آزادی، عبودیت

۱. انسان در اسلام

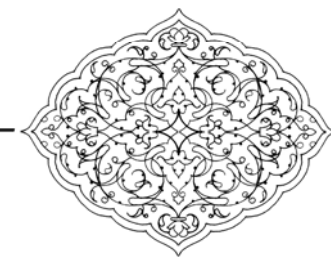
❖ تفسیر انسان، تفسیر تاریخ، تحلیل حوادث حال و گذشته و آینده، تفسیر طبیعت، تبیین همه‌ی علائقی که انسان را با دنیای بیرون از وجود او - جهان، انسانها، اشیاء - مرتبط می‌کند، و نیز فهم و درک آدمی از وجود خود و خلاصه همه‌ی چیزهایی که نظام ارزشی جامعه را می‌سازد، و آن را بر اداره‌ی مطلوب خود قادر می‌کند، همه و همه از این جهان‌بینی الهی ریشه و مایه می‌گیرد و منشعب می‌شود. در اندیشه‌ی الهی اسلام همه‌ی هستی آفریده‌ی خداست و جلوه‌گاه علم و قدرت او و پوینده بسوی اوست، و انسان برترین آفریده و جانشین اوست.

انسان می‌تواند با استخراج گنجینه‌های استعداد - که در نهاد اوست - خود را و جهان را که برای او آفریده شده به زیباترین وجهی بسازد و بیاراید، و با دو بال علم و ایمان به عروج معنوی و مادی نائل آید، و می‌تواند با تضییع یا به انحراف کشاندن این استعدادها جهنمی از ظلم و فساد در جهان بیافریند. چراغ هدایت بشر ایمان او به خدا و تسلیم او در برابر امر و نهی الهی است... پیغمبران مردم را به بندگی خدا - که پتکی بر سر خودخواهی و برتری‌جوئی است - فرا خواندند، و آئینی که بهشت صفا و آرامش را حتی پیش از بهشت اخروی به بشر ارزانی می‌داشت بدو عرضه کردند، و او را به مهار کردن

پنجمی اول

مباحث زیربنایی بحث ولایت

انسان، آزادی، عبودیت
حاکمیت خدا؛ راه تحقق عبودیت
انسان و حکومت



غریزه‌ی افزون‌خواهی و سلطه‌جویی تشویق نمودند، و از تباه شدن و هرز رفتن استعدادها و غلتیدن در لجنزار فساد اخلاقی برحذر داشتند، و سرچشمه‌های فضیلت و راستی و محبت و کار و ابتکار و دانش و آگاهی را در او جاری ساختند، و یاد خدا و عشق به او را - که ضامن این همه و تعالی بخش روان اوست - بدو تلقین کردند.

... آزادی، برابری انسانها، عدل اجتماعی، خودآگاهی افراد جامعه، مبارزه با کژی و زشتی، ترجیح آرمانهای انسانی بر آرزوهای شخصی، توجه و یاد الهی، نفی سلطه‌های شیطانی و دیگر اصول اجتماعی نظام اسلامی و نیز اخلاق و رفتار شخصی و تقوای سیاسی و شغلی، همه و همه ملهم و زائیده‌ی آن جهان‌بینی و برداشت کلی از جهان و انسان است. اسلام نظام‌های مبتنی بر زور و قلدری و زاینده‌ی ظلم، جهل، اختناق، استبداد، تحقیر انسان و تبعیض نژادها، ملت‌ها، خونها و زبانها را رد می‌کند و غلط می‌شمرد، و با هر آن نظام و کس که به ستیزه‌ی نظام اسلامی کمر بندد، با شدت و مقاومت می‌ستیزد، و بجز آنان با همه‌ی انسانها - چه هم‌کیش و چه ناهم‌کیش - به محبت و مساعدت امر می‌کند. بر چنین پایه‌ها و با چنین هدفهایی انقلاب اسلامی در ایران پدید آمد، و نظام جمهوری اسلامی را بنا نهاد.^۱

۲. تکریم انسان؛ رکن جهان‌بینی اسلامی

❖ جهان‌بینی و بینش اسلامی، فصول متعددی دارد... رکن دوم، تکریم انسان است؛ یا می‌توانیم به آن بگوییم انسان محوری. البته انسان محوری در بینش اسلامی، به کلی با اومانیسیم اروپای قرون هجده و نوزده متفاوت است. آن یک چیز دیگر است، این یک چیز دیگر است. آن هم اسمش انسان محوری

است؛ اما اینها فقط در اسم شبیه همند. انسان محوری اسلام، اساساً اومانیسیم اروپایی نیست؛ یک چیز دیگر است. »

«^۱ کسی که قرآن و نهج‌البلاغه و آثار دینی را نگاه کند، این تلقی را به خوبی پیدا می‌کند که از نظر اسلام، تمام این چرخ و فلک آفرینش، بر محور وجود انسان می‌چرخد. این شد انسان محوری. در آیات زیادی هست که خورشید مسخر شماسست، ماه مسخر شماسست، دریا مسخر شماسست؛ اما دو آیه هم در قرآن هست که همین تعبیری را که گفتیم - »

«^۲ همه‌ی اینها مسخر شمایند - بیان می‌کند. مسخر شمایند، یعنی چه؟ یعنی الان بالفعل شما مسخر همه‌شان هستید و نمی‌توانید تأثیری روی آنها بگذارید؛ اما بالقوه طوری ساخته شده‌اید و عوالم وجود و کائنات به گونه‌ای ساخته شده‌اند که همه مسخر شمایند. مسخر یعنی چه؟ یعنی توی مشت شمایند و شما می‌توانید از همه‌ی آنها به بهترین نحو استفاده کنید. این نشان دهنده‌ی آن است که این موجودی که خدا آسمان و زمین و ستاره و شمس و قمر را مسخر او می‌کند، از نظر آفرینش الهی بسیار باید عزیز باشد. همین عزیز بودن هم تصریح شده‌است: »

«^۳ این «کرمنا بنی آدم» - بنی آدم را تکریم کردیم - تکریمی است که هم شامل مرحله‌ی تشریح و هم شامل مرحله‌ی تکوین است؛ تکریم تکوینی و تکریم تشریحی با آن چیزهایی که در حکومت اسلامی و در نظام اسلامی برای انسان معین شده؛ یعنی پایه‌ها کاملاً پایه‌های انسانی است...»

حال براساس اینها یک نتایج عملی به دست می‌آید و وظایفی بر عهده‌ی انسانهایی که معتقد به این مبانی‌اند، قرار می‌گیرد. فرق نمی‌کند؛ چه حکومت

۱. مگر نمی‌بینید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین هست رام شما کرد؟ (لقمان: ۲۰)

۲. همان

۳. و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم (اسراء: ۷۰)

۱. سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در چهل‌ودومین مجمع عمومی سازمان ملل، نیویورک ۱۳۶۶/۰۶/۳۱

اسلامی باشد و حاکمیت و قدرت در دست اهل حق باشد، چه حکومت اسلامی نباشد - فرض کنید مثل دوران حکومت طاغوت باشد، یا انسانی باشد که در بین کفار زندگی می‌کند - این وظایفی که عرض می‌کنم، در هر دو حالت بر دوش یکایک انسانها هست. این وظایف چیست که اینها نتایج عملی آن بینش است؟ من چند نقطه از این وظایف را یادداشت کرده‌ام که در این جا مطرح می‌کنم:

یک وظیفه عبارت است از عبودیت و اطاعت خداوند. چون عالم مالک و صاحب و آفریننده و مدبر دارد و ما هم جزو اجزاء این عالمیم، لذا بشر موظف است اطاعت کند. این اطاعت بشر به معنای هماهنگ شدن او با حرکت کلی عالم است؛ چون همه‌ی عالم »

«؛^۱»

«^۲ آسمان و زمین و ذرات عالم، دعوت و امر الهی را اجابت می‌کنند و بر اساس قوانینی که خدای متعال در آفرینش مقرر کرده‌است، حرکت می‌کنند. انسان اگر برطبق قوانین و وظایف شرعی و دینی که دین به او آموخته‌است عمل کند، هماهنگ با این حرکت آفرینش حرکت کرده؛ لذا پیشرفتش آسانتر است؛ تعارض و تصادم و اصطکاکش با عالم کمتر است؛ به سعادت و صلاح و فلاح خودش و دنیا هم نزدیکتر است. البته عبودیت خدا با معنای وسیع و کامل آن مورد نظر است؛ چون گفتیم توحید، هم اعتقاد به وجود خداست، هم نفی الوهیت و عظمت متعلق به بتها و سنگها و چوبهای خودساخته و انسانهای مدعی خدایی و انسانهایی که اسم خدایی کردن هم نمی‌آورند، اما می‌خواهند عمل خدایی کنند. پس در عمل، دو وظیفه وجود دارد: یکی اطاعت از خدای متعال و عبودیت پروردگار عالم، و دوم سرپیچی از اطاعت «انداد الله»؛ هر آن

چیزی که می‌خواهد در قبال حکمروایی خدا، بر انسان حکمروایی کند. ذهن انسان فوراً به سمت این قدرتهای مادی و استکباری می‌رود؛ البته اینها مصادیقش هستند؛ اما یک مصداق بسیار نزدیکتر دارد و آن، هوای نفس ماست. شرط توحید، سرپیچی کردن و عدم اطاعت از هوای نفس است؛ که این «أخَوْفَ مَا أَخَافُ»^۱ است...

دوم، هدف گرفتن تعالی انسان است؛ تعالی خود و دیگران. این تعالی شامل تعالی علمی، تعالی فکری، تعالی روحی و اخلاقی، تعالی اجتماعی و سیاسی - یعنی جامعه تعالی پیدا کند - و تعالی اقتصادی است؛ یعنی رفاه امور زندگی مردم. همه موظفند برای این چیزها تلاش کنند: گسترش و پیشرفت علم برای همه؛ حاکمیت اندیشه‌ی سالم و فکر درست؛ تعالی روحی و معنوی و اخلاقی، خُلق کریم و مکارم اخلاق؛ پیشرفت اجتماعی بشری - نه فقط جنبه‌های معنوی و علمی و اخلاقی یک فرد، بلکه جامعه هم مورد نظر است - و پیشرفت امور اقتصادی و رفاهی انسانها، و بایستی مردم را به سمت رفاه و تمتع هرچه بیشتر از امکانات زندگی پیش ببرند. این یکی از وظایف همه است؛ مخصوص دوره‌ی قدرت و حکومت هم نیست؛ در دوره‌ی حکومت غیر خدا هم این وظیفه وجود دارد.^۱

۳. هدف تلاش‌های پیامبران

۳-۱. برانگیختن عقل انسان

❖ اولین کار پیامبر مکرّم، اثاره‌ی عقل است؛ برشوراندن قدرت تفکر است؛ قدرت تفکر را در یک جامعه تقویت کردن. این، حلال مشکلات است. عقل است که انسان را به دین راهبرد می‌دهد، انسان را به دین می‌کشاند. عقل

۱. آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح‌گوی اویند. (حشر: ۲۴)

۲. گفتند: «ما از روی طاعت می‌آیم (و شکل می‌گیریم)!» (فصلت: ۱۱)

۱. بيمناکترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم. (أمالی المفید، ص ۳۴۵)

است که انسان را در مقابل خدا به عبودیت وادار می کند. عقل است که انسان را از اعمال سفیهانه و جهالت آمیز و دل دادن به دنیا باز می دارد؛ عقل این است. لذا اول کار این است که تقویت نیروی عقل و خرد در جامعه انجام بگیرد؛ تکلیف ما هم این است.^۲

۲-۲. نفی حاکمیت مستکبران و تحقق آزادی

❖ اسلام، دین توحید است و توحید یعنی رهایی انسان از عبودیت و اطاعت و تسلیم در برابر هر چیز و هرکس به جز خدا؛ یعنی گسستن بندهای سلطه‌ی نظام‌های بشری؛ یعنی شکستن طلسم ترس از قدرتهای شیطانی و مادی؛ یعنی تکیه بر اقتدارات بی‌نهایتی که خداوند در نهاد انسان قرارداده و از او بکارگیری آنها را همچون فریضه‌ی تخلف‌ناپذیر، طلب کرده‌است؛ یعنی اعتماد به وعده‌ی الهی در پیروزی مستضعفین بر ستمگران و مستکبرین به شرط قیام و مبارزه و استقامت؛ یعنی دل بستن به رحمت خدا و نهراسیدن از احتمال شکست؛ یعنی استقبال از زحمات و خطراتی که در راه تحقق وعده‌ی الهی، آدمی را تهدید می کند؛ یعنی مشکلات راه را به حساب خدا گذاشتن و خود را به پیروزی حتمی و نهایی امیدوار داشتن؛ یعنی در مبارزه، چشم به هدف عالی - که نجات جامعه از هرگونه ستم و تبعیض و جهل و شرک است - دوختن و عوض ناکامیهای شخصی و میان راهی را نزد خدا جستن؛ و خلاصه یعنی خود را مرتبط و متصل به اقیانوس لایزال قدرت و حکمت الهی دیدن و به سمت هدف اعلی، با امید و بی‌تشویش شتافتن. همه‌ی عزت و اعتلایی که به مسلمین وعده داده شده، در سایه‌ی چنین ایمان و درک روشن و عمیقی از توحید است. بدون فهم درست و پایبندی عقیدتی و عملی به توحید، هیچ‌کدام از وعده‌های الهی درباره‌ی مسلمانان عملی نخواهد شد.

در دوران سلطه‌ی استکبار، غفلت از توحید ناب اسلامی و مفهوم زندگی

شمول آن بود که صحنه را برای بُتهای استعمار باز گذارد و به خداوندان زر و زور، فرصت تاخت و تاز داد. دشمنان با نقشه‌های از پیش آماده شده، دین را در کشورهای اسلامی از صحنه‌ی زندگی راندند و شعار جدایی دین از سیاست را در این کشورها تحقق بخشیدند. نتیجه این شد که پیشرفت علمی غرب بتواند این کشورها را یکباره به صورت تابعی از کشورهای صنعتی درآورد و سرنوشت سیاسی و اقتصادی آن را برای مدتهای طولانی و جبران‌ناپذیر، به دست غارتگران غربی بدهد. راه علاج آن است که مسلمانان به اسلام ناب - که در آن، توحید و نفی عبودیت غیرخدا، از هر چیز برجسته‌تر و درخشانده‌تر است - برگردند و عزت و قدرت خود را در اسلام بجویند. و این چیزی است که طراحان توطئه‌های ضد اسلامی، همیشه از آن بیمناک بوده و در راه پیدایش آن، موانع جدی می‌نهادند.^۳

❖ انسان تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد؛ و بنا بر این هیچ انسانی هم حق ندارد انسانهای دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. و ما از این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را می‌آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او را بنا به درک و شناخت خود که بسیار ناقص است و یا بنا به خواسته‌ها و امیال خود تنظیم نماید. و از این اصل ما نیز معتقدیم که قانونگذاری برای بشر تنها در اختیار خدای تعالی است، همچنان که قوانین هستی و خلقت را نیز خداوند مقرر فرموده است. و سعادت و کمال انسان و جوامع تنها در گرو اطاعت از قوانین الهی است که توسط انبیا به بشر ابلاغ شده است.^۴

۳-۳. تحقق حیات طیبه



«^۱ خدا و پیامبر، شما را به زندگی و مایه‌ی حیات طیب و پاکیزه دعوت می‌کنند. حیات پاکیزه، فقط خوردن و لذت بردن و شهوترانی نیست؛ این‌که دعوت خدا و رسول را نمی‌خواست. نفس هر انسانی، او را به زندگی حیوانی دعوت می‌کند. همه‌ی حیوانات دنبال غذا و اطفای شهوت حرکت می‌کنند و برای شکم و ساعتی بیشتر زنده ماندن، مبارزه می‌کنند. حیات طیبه، عبارت از این است که این زندگی در راه خدا و برای رسیدن به هدفهای عالی باشد. هدف عالی انسان فقط این نیست که شکمی را به هر شکلی پر کند؛ این کمترین چیزی است که یک حیوان می‌تواند به عنوان هدف خود انتخاب کند. برای انسان، هدف اعلی عبارت از وصول به حق، رسیدن به قرب باری تعالی و تخلق به اخلاق الهی است. انسان برای رسیدن به آن چنان هدفی، ابزارهای مادی و معنوی را لازم دارد. غذا لازم است، اما برای این‌که انسان به سمت هدف حرکت کند. نظام اسلامی، علاوه بر این‌که هدفهایی بالاتر از هدفهای مادی دارد - یعنی در نظام اسلامی، یک انسان فقط با پر شدن شکم خوشبخت نیست؛ باید زندگی مادی و رفاه و امنیت او تأمین باشد - همچنین اصرار دارد که روح و دل انسان می‌باید از یک صفا و تألؤ و نورانیت و برادری و فداکاری نسبت به انسانهای دیگر و عبودیت و بندگی و اخلاص نسبت به خدای متعال برخوردار باشد. اسلام و سایر ادیان الهی، این را برای مردم می‌خواهند. اگر ما به احکام اسلامی عمل نکنیم، اگر جامعه‌ی اسلامی، ایمان اسلامی را همراه با عمل به مقررات و قوانین الهی تعقیب نکند، همان چیزی اتفاق خواهد

افتاد که بشریت در طول تاریخ به دنبال آن بوده‌است. یعنی چه؟ یعنی آسایش و رفاه مادی همراه با تکامل و پیشرفت و عروج معنوی. بشر حیوان نیست که علف جلوی او بریزند و برایش کافی باشد. انسان می‌خواهد با صفا و نورانی باشد. انسان از نورانیت و صفا و بندگی خدا احساس لذت روحی می‌کند. شما وقتی عبادت می‌کنید، دعایی را با حال می‌خوانید، نمازی را با توجه اقامه می‌کنید، انفاقی به یک مستحق می‌کنید، می‌بینید چه لذتی می‌برید و چه حالت احتیاطی به شما دست می‌دهد. این لذت را با خوردن نمی‌شود به دست آورد. انسانهایی که طعم بندگی خدا را چشیده‌اند - که هر انسان مؤمنی در طول زندگی، کم‌وبیش حالات این طوری برایش پیش می‌آید؛ بعضی کم، بعضی زیاد - در آن لحظه‌ی توجه به خدا، عبادت خدا، مناجات، گریه برای خدا و در مقابل خدا، لذتی احساس می‌کنند که حاضرند دنیا و مافیها را بدهند، برای آن‌که این لذت برای آنها بماند. اسلام می‌خواهد انسانها را آن‌چنان بالا ببرد، دلها را آن‌چنان نورانی کند، بدیها را آن‌چنان از سینه‌ی من و شما بیرون بکند و دور بیندازد، که ما آن حالت لذت معنوی را در همه‌ی آنات زندگیمان، نه فقط در محراب عبادت، بلکه حتی در محیط کار، در حال درس، در میدان جنگ، در هنگام تعلیم و تعلم و در زمان سازندگی احساس کنیم. «خوشا آنان که دایم در نمازند»، یعنی این. در حال کسب و کار هم با خدا، در حال خوردن و آشامیدن هم باز به یاد خدا. این‌گونه انسانی است که در محیط زندگی و در محیط عالم، از او نور پراکنده می‌شود. اگر دنیا بتواند این‌طور انسانهایی را تربیت کند، ریشه‌ی این جنگها و ظلمها و نابرابریها و پلیدیها و رجسها کنده خواهد شد. این، حیات طیبه است.^۵

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد. (انفال: ۲۴)

۴. توحید؛ موضوع دعوت انبیا

۴-۱. عبودیت و نپذیرفتن خدایی جز الله

❖ ما معتقدیم - و این جزو بدیهیات اسلام، بلکه بدیهیات همه‌ی ادیان است - که انسان، فقط در سایه‌ی ارتباط و اتصال با حق تعالی است که می‌تواند به تکامل و تعالی دست پیدا کند... مکرر عرض کرده‌ایم که سرّ مسأله در این است که انسان بتواند خودش را به عبودیت الهی متّصف کند. عبد، یعنی تسلیم اراده و حکم خدا و شریعت الهی. لبّ تمام دستورات و احکام و فرامین الهی و شرایع انبیا، همین یک کلمه است و شاید پیامبران خدا، قبل از آن که مقام نبوت برای آنها انتخاب بشود و خدای متعال آنها را به نبوت سرافراز کند، به عبودیت سرافراز کرده باشد؛ همچنان که حتماً همین طور است. در یک روایت است که «اول،

خدای متعال او را خلعت عبودیت پوشانید و بعد، به مرحله و رتبه‌ی نبوت فایز کرد. کأنه این، در هر تعالی‌یی مقدمه‌ی لازم و شرط اصلی است. در هر اندازه تکاملی، عبودیت، شرط اصلی است. البته، عبودیت هم مراحل دارد.^۶

❖ روح عبودیت و احساس بندگی در مقابل خداوند، همان چیزی است که انبیای الهی از اول تا آخر، تربیت و تلاششان متوجه این نقطه بوده‌است که روح عبودیت را در انسان زنده کنند. سرچشمه‌ی همه‌ی فضائل انسانی و کارهای خیری که انسان ممکن است انجام بدهد - چه در حوزه‌ی شخصی، چه در حوزه‌ی اجتماعی و عمومی - همین احساس عبودیت در مقابل خداست. نقطه‌ی مقابل این احساس عبودیت، خودبینی و خودخواهی و خودپرستی است؛ منیت است. این منیت است که در انسان، منشأ همه‌ی آفات

اخلاقی و عوارض و نتایج عملی آنهاست. منشأ همه‌ی این جنگها و کشتارهای عالم، و ظلمهایی که به وقوع می‌پیوندد و منشأ همه‌ی فجایعی که در طول تاریخ اتفاق افتاده - و شما خوانده‌اید، شنیده‌اید یا امروز مشاهده می‌کنید - احساس منیت و خودخواهی و خودبینی در مجموعه‌ای از انسانهاست که سرچشمه‌ی این فساد و نابسامانی، در زندگی آنهاست. عبودیت نقطه‌ی مقابل این خودخواهی و منیت و خودپرستی است. اگر این خودبینی و خودخواهی در مقابل خداوند متعال باشد - یعنی انسان خود را در مقابل پروردگار قرار بدهد - نتیجه‌ی آن در انسان، طغیان است: طاغوت. طاغوت هم فقط پادشاهان نیستند؛ هرکدام از ما انسانها ممکن است در درون خودمان - خدای نکرده - یک طاغوت و یک بت تربیت کنیم و پرورش بدهیم. در مقابل خدا سرکشی کردن و خودبینی داشتن، نتیجه‌اش عبارت از رشد طغیان در انسان است. اگر این خودبینی در مقابل انسانهای دیگر باشد، نتیجه‌اش میشود نادیده گرفتن حقوق دیگران؛ تجاوز و دست‌درازی به حقوق این و آن. اگر این خودبینی در مقابل طبیعت واقع بشود، نتیجه‌اش میشود تضییع محیط طبیعی؛ یعنی آنچه که امروز به حق درباره‌ی مسئله‌ی محیط زیست در دنیا اهتمام هست. نادیده گرفتن محیط طبیعی زیست انسان هم، نتیجه‌ی طغیان، خودبینی و خودخواهی در مقابل طبیعت است.^۷

❖ معنا و روح توحید عبارت است از این که انسان از غیرخدا عبودیت نکند و در مقابل غیرخدا، جبهه‌ی بندگی به زمین نساید. این معنای عبودیت کامل و خالص است. حال شما اگر با چشم روشن بینانه و آگاهانه و مسلح به دانشهای مربوط به زندگی بشر - علوم اجتماعی و علوم تربیتی و امثال ذلک - به این عنوان نگاه کنید، خواهید دید که دایره‌ی عبودیت، دایره‌ی وسیعی است. قید و بندهایی که به بشر بسته می‌شود، هر یک نوعی عبودیت برای انسان به

وجود می آورد. عبودیت نظامهای اجتماعی غلط، عبودیت آداب و عادات غلط، عبودیت خرافات، عبودیت اشخاص و قدرتهای استبدادی، عبودیت هواهای نفسانی - که این از همه رایج تر است - و عبودیت پول، زر و زور. اینها انواع عبودیت است.

وقتی می‌گوییم « یعنی توحید خالص. معنایش این است که همه‌ی این عبودیتها به کنار رود که اگر چنین شود، فلاح و رستگاری، حقیقتا حاصل خواهد شد. این که فرمود: « این فلاح یک فلاح حقیقی است. فقط فلاح سیاسی نیست، فقط فلاح اجتماعی نیست، فقط فلاح معنوی نیست، فقط فلاح روز قیامت نیست؛ بلکه فلاح دنیا و آخرت است. این یک نکته در باب مایزه‌های اسلام و نکات برجسته‌ی دعوت اسلامی که به یک تعبیر دیگر هم می‌شود بیانش کرد و آن عبارت است از اسلام، تسلیم، «اسلام وجه الله» و تسلیم خدا بودن. این هم یک جانب دیگر و یک بعد دیگر همان توحید است. این مثلا یکی از آن ممیزه‌های دعوت اسلامی است. هر جا این باشد، اسلام است. هر جا نقطه‌ی مقابل این باشد، جاهلیت است. هر جا بین این دو قرار داشته باشد، بین اسلام و جاهلیت است؛ اسلام خالص نیست، اسلام کامل نیست، اسلام نیمه‌کاره ممکن است باشد.

... اگر قرار باشد که به اسم اکتفا کنیم، این دیگر اسلام نیست. باید توحید به معنای حقیقی کلمه و تسلیم در مقابل پروردگار رواج پیدا کند. باید نظام اجتماعی، نظامی عادلانه و نظام اخلاقی جامعه، نظامی انسانی و عاطفی و مبتنی بر فضائل باشد. در مقابل هر چه غیر خدا، تسلیم و عبودیت نباشد، تبعیت نباشد، نفوذپذیری نباشد... باید مبارزه با آنها، از جمله بت نفس، رایج باشد. نمی‌گوییم که انسانها یکسره تبدیل به فرشته شوند، اما یکسره تبدیل به

انسانهایی شوند که در این راه تلاش و مبارزه می‌کنند. نفس این مبارزه، تقوا نامیده می‌شود. هر انسان و هر جامعه‌ای که چنین تلاش و مبارزه‌ای بکند، متقی و پرهیزکار است.^۸

❖ پیامبر اکرم نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود... سوم، عبودیت کامل و بی‌شریک در مقابل پروردگار؛ یعنی عبودیت خدا در کار و عمل فردی، عبودیت در نماز که باید قصد قربت داشته باشد، تا عبودیت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم بر مبنای عبودیت خدا.^۹

❖ آنچه که ما به دست می‌آوریم، باید در چارچوب عبودیت خدا باشد؛ چون صراط مستقیم، صراط عبودیت است؛ «^{۱۰} در این هیچ تردیدی نیست. اگر کسانی هستند که به مفاهیم اسلامی ایراد می‌گیرند - چون اصل عبودیت انسان در مقابل خدا را قبول ندارند - ما طبعاً با آنها بحثی نداریم؛ اما وقتی ما قبول داریم که آنچه را که می‌گوییم و آنچه را که می‌کنیم و آنچه که به نام اسلام انجام می‌گیرد، بایستی در چارچوب عبودیت الهی باشد، طبعاً باید بگردیم و حکم خدا را پیدا کنیم.^{۱۰}

۴-۲. تلاش برای تحقق توحید در اجتماع

❖ هدف تمام پیامبران، کشاندن مردم به صراط مستقیم است و صراط مستقیم هم یعنی عبودیت؛ «و ان اعبدوننی هذا صراط مستقیم». باید مردم را به عبودیت الهی که همان صراط مستقیم است، سوق دهید. البته این عبودیت، در زمینه‌ی اخلاق، در زمینه‌ی عمل فردی و در زمینه‌ی عمل اجتماعی کاربرد دارد، که وقتی بحث عمل اجتماعی پیش آمد، آن وقت بحثهای سیاسی،

تحلیلهای سیاسی - تبیین سیاسی - هم در حوزه‌ی کار شما قرار می‌گیرد. اشتباه کسانی که در گذشته مسائل سیاسی را از تبلیغ کنار می‌گذاشتند، در این بود که عبودیت را به منطقه‌ی فردی منحصر می‌کردند. آنها این جا را غلط می‌فهمیدند و غلط عمل می‌کردند. بله؛ هدف، کشاندن مردم به عبودیت است؛ منتها عبودیت منطقه‌ی وسیعی در زندگی انسان دارد و آن منطقه به عمل شخصی منحصر نیست. وقتی که عمل جامعه، عمل یک مجموعه‌ی عظیم انسانی و مردم یک کشور، عمل اقتصادی، عمل سیاسی و موضعگیریهای سیاسی مشمول بحث عبودیت شد، آن وقت دعوت شما هم می‌تواند شامل این مسائل باشد و باید هم باشد...

باید درس اخلاق بگویید، درس اخلاق سیاسی هم بگویید، درس اخلاق و معنویت هم بگویید، تحلیل سیاسی هم بدهید، دشمن درونی را هم - که نفس اماره یا شیطان رجیم است - معرفی کنید، دشمن اجتماعی را هم - که شیطان بزرگ یا شیطانهای گوناگونند - معرفی کنید، ایادی و اذنان شیطان را هم معرفی کنید. وقتی معنای عبودیت الهی این شد که انسان از «انداد الله» اجتناب کند و تبری جوید، باید از همه‌ی اشکال آن تبری جوید. «انداد الله»، یک وقت نفس پلید انسانی است که درون اوست؛ «

«نفس پلید انسانی است که در دعای صحیفه‌ی سجاده می‌گوید که «او را در وجود من مستقر کردی و به چیزی که مرا از آن متمکن نکردی، تمکن بخشیدی.» یک وقت هم شیطانهای قدرتمند عرصه‌ی سیاسی اند که برای اغوا و راهزنی و تسلط و ضربه زدن و به جهنم کشاندن ملتها و شعوب بشری منتظر نشسته اند. «انداد الله» اینها نیستند. دعوت به عبودیت، نفی اینها را می‌طلبد؛ چاره‌ای ندارید.^{۱۱}

❖ راه خدا فقط به معنای عبادت کردن و در کنج نشستن نیست؛ راه خدا یعنی به سعادت رساندن جامعه‌ی انسانی. ملت ما این راه را انتخاب کرد؛ یعنی راه عدالت، راه انصاف، راه عبودیت الهی، راه برابری انسانها، راه برادری انسانها با یکدیگر و راه اخلاق نیکو و پسندیده و فضیلت‌های انسانی؛ و در این راه پافشاری هم کرده‌است.^{۱۲}

امانتها را به اهلش برگردانید،»^{۱۳} و چون میان مردم داوری و حکومت و قضاوت می‌کنید بر طبق عدل و داد حکومت و قضاوت بکنید.»^{۱۴} همانا پروردگار به چه نیکو چیزی شما را پند می‌دهد و موعظه می‌کند،»^{۱۵} «همانا پروردگار شنوا و بیناست؛ پس آنچه که به شما فرمان می‌دهد از روی شنوائی و آگاهی و دانش کامل است. چون شنوای نیازهای درونی شماست، چون بینای سرنوشت شماست، لذا آنچه را که احتیاج دارید به شما می‌دهد و می‌بخشاید. این آیه اول است که درباره امانت صحبت می‌کند و میگوید امانت‌ها را به اهلش بدهید و در حقیقت یک زمینه چینی برای آیه دوم است و باید این یادآوری را بکنم که امانت فقط این نیست که من یک تومان دست شما دارم این یک تومان را به دست من برگردانید؛ مهمترین نشانه‌ها و نمونه‌های امانت، این است که آنچه امانت خدا در میان مردم است، آن را انسان به جایش و به اهلش برساند؛ «اطاعت» که میثاق و پیمان خدا با آدمی است، آن را در جایش مصرف کند و خرج کند؛ اطاعت از خدا بکند و از آنچه که خدا فرموده که اطاعت بشود، اطاعت کند. این مهمترین مصداق امانت است. در آیه بعد یعنی آیه ۵۹ سوره نساء می‌فرماید:»^{۱۶} «ای کسانی که ایمان آورده‌اید،»^{۱۷} «اطاعت کنید از خدا «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»؛ و اطاعت کنید از پیامبر خدا»^{۱۸} «و اطاعت کنید از صاحبان فرمان از میان خودتان؛ یعنی آن کسانی که در میان شما صاحبان فرمان هستند.»^{۱۹}

❖ شاید بتوان گفت که هدف از همه‌ی زحماتی که پیغمبر اکرم و بزرگان

فصل دوم: حاکمیت خدا؛ راه تحقق عبودیت

❖ حاکمیت خدا، یعنی نجات و سعادت انسانها. حاکمیت دین خدا، یعنی پاسخگویی به نیازهای اساسی انسانها. هر نیازی که انسانها دارند - نیازهای معنوی، نیازهای مادی، فردی، اجتماعی، دنیوی، اخروی و همه و همه - در ظلّ حاکمیت دین خدا تأمین می‌شود.^{۱۳}

❖ سرّ، معنا و باطن زندگی و حیات انسان، این است: متوجه یک مبدأ و تکلیف بودن. منتظر یک الهام بودن. گوش به فرمان یک مبدء حاکم و قادر و صاحب اختیار از غیب بودن. این، اصل قضیه است.^{۱۴}

❖ اگر کسی این سؤال را بکند که «به چه دلیل می‌گوئید ولایت امر در اختیار خدا و مال خداست؟» جواب این است که این ناشی از یک فلسفه طبیعی است که در جهان‌بینی اسلام مشخص و معین شده است؛ در جهان‌بینی اسلام، همه چیز عالم از قدرت پروردگار ناشی می‌شود:»^{۱۵} «هر آنچه در روز و شب آرمیده است، از آن خداست. وقتی که همه پدیده‌های خلقت مال اوست و حکومت تکوینی بر همه چیز در اختیار اوست حکومت قانونی و تشریعی هم باید در اختیار او باشد...»

»^{۱۶} «همانا خدا شما را فرمان می‌دهد که

دین و انبیاء الهی (علیهم الصلوة والسلام)، متحمل شده‌اند، استقرار ولایت الهی بوده‌است. گویا در روایتی از امام صادق (علیه الصلوة والسلام) است که در مقام هدف جهاد فی سبیل الله مجموعه‌ی تلاشهایی که برای دین می‌شود فرموده‌اند: «هدف

این است که انسانها را از ولایت بندگان و بردگان - با معنای وسیعی که این کلمه دارد - خارج سازند و به ولایت‌الله نائل کنند. متنها در موضوع عید غدیر، این نکته هم وجود دارد که در باب ولایت، دو قلمرو اساسی هست: یکی قلمرو نفس انسانی است که انسان بتواند اراده‌ی الهی را بر نفس خودش ولایت بدهد و نفس خود را داخل ولایت‌الله کند. این، آن قدم اول و اساسی است و تا این نشود، قدم دوم هم تحقق پیدا نخواهد کرد.^{۱۶}

❖ ... جانب و مرحله‌ی دوم این است که محیط زندگی را در ولایت‌الله داخل کند. یعنی جامعه، با ولایت الهی حرکت کند. هیچ ولایتی ولایت پول، ولایت قوم و قبیله، ولایت زور، ولایت سنتها و آداب و عادات غلط نتواند مانع از ولایت‌الله شود و در مقابل ولایت‌الله عرض اندام کند.^{۱۷}

❖ مسئله‌ی حکومت در اسلام یک شکل بسیار زیبا و با شکوهی دارد. اساساً از نظر اسلام افراد بر یکدیگر حکومت نمی‌توانند بکنند؛ بشر آزاد است. حاکم حقیقی بر بشر خداست؛ منتهی حکومت خدا بر مردم، باید به شکل حکومت یک انسان بر مردم که بر طبق معیارهای الهی باشد تجسم پیدا کند؛ بدون آن حکومت خدا بر مردم معنا ندارد. این انسان، پیغمبران الهی هستند که برای حاکمیت بین مردم آمدند و در غیبت پیغمبران، جانشینان، اوصیاء، فقها امت، دین شناسان، آگاهان، آن کسانی که منصب ولایت را و امامت را از پیغمبر و از ائمه به ارث بردند؛ که باز در همین روایت می‌فرماید: «

«^۱ این معنای امامت است.^{۱۸}

۱. توحید در حاکمیت

❖ توحید عبارتست از حاکمیت‌الله بر زندگی انسانها، نه فقط اینکه انسان معتقد باشد که یک خدایی هم هست. خب خود کفار قریش مگر معتقد به خدا نبودند البته آنها شریک قائل بودند برای خدا، آن شرکا را هم شفعاى خودشان می‌دانستند پیش پروردگار. توحید به آن حادّ معنای توحید عبارت از این است که در جامعه حاکمیت خدا باشد، خب حاکمیت خدا به چیست؟ حاکمیت خدا به این است که اولاً قوانین الهی در جامعه جاری بشود، آن چیزی که قانون الهی است او در جامعه اجرا بشود نه قوانین خاصّ آمریکا یا قوانین خاصّ شوروی یا قوانین غربی و قوانین بشری، قوانین منطبق باشد با کتاب‌الله...^{۱۹}

❖ هر نوع سلطه‌ی معنوی و مادی از نظر اسلام بر انسانها ممنوع است؛ هم سلطه‌ی فکری و هم سلطه‌ی مادی؛ مادامی که منتهی به خدا نباشد: «

«^۲ یعنی سلطه‌ی فکری و روحی رهبان و احبار هم ربوبیت است و ممنوع است؛ سلطه‌ی مادی فرعونى هم ربوبیت است و ممنوع است. و حکومت، حق ذات مقدس پروردگار است بر انسانها و لا غیر. که در این آیه‌ای که در سوره‌ی یوسف از قول حضرت یوسف ذکر شده این معنا بطور کامل روشن می‌شود: «

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸

۲. (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتایی را که معبودی جز او نیست، بپرستند، او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند! (توبه: ۳۱)

«^۱ بیشتر مردم نمی‌دانند که دین قییم و استوار این است که حکم و حکومت فقط متعلق به خداست. علت اینکه اکثر مردم نمی‌دانند شاید این است که مردم عادت به غیر این کردند؛ انسانها عادت به حکومت افراد بشر کردند و نمی‌توانند قبول کنند که افراد بشر هر چه قدرتمند، هر چه ثروتمند و هر چه دارای شرافت قبیله‌ای و نسبی و غیر این، نمی‌توانند حاکم و مسلط بر امور آنها باشند.^{۲۰}»

❖ در قرآن، حکومت در اصل متعلق به خداست و هیچ شریکی را خدای متعال در حکومت خود قبول نمی‌کند آیات متعددی شاید دهها آیه در قرآن این مطلب را برای ما توضیح می‌دهد که این عباراتی را که من از آیات انتخاب کردم چند جمله را می‌خوانم ببینید به ذهن شما آشناست: «^۲ در حکومت هیچ کس شریک خدا نیست. آن کسانی که خودشان را دارای حکومت مستقل از خدا می‌دانستند و می‌دانند یا حکومت بر دلهای مردم را متعلق به خدا و حکومت بر صحنه‌ی زندگی را متعلق به خودشان می‌دانستند، اینها انداد الله هستند؛ شریک الله هستند. خدا آنها را رد می‌کند. «^۳ هیچ کس را خدای متعال در حکومت با خود شریک نمی‌کند. «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ»؛^۴ هیچ ولی غیر از خدا انسانها ندارند.»^۵ آیا من غیر از خدا کسی را به عنوان ولی انتخاب بکنم در حالی که آفریننده‌ی آسمان و زمین

۱. این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسمهایی (بی‌مسما) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید، نیست خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا ولی بیشتر مردم نمی‌دانند! (یوسف: ۴۰)

۲. فرقان: ۲

۳. کهف: ۲۶

۴. عنکبوت: ۲۲

۵. انعام: ۱۴

خداست؟! اگر انسان زیر بار حکومت کسی قرار است برود، باید زیر بار حکومت آن کسی برود که قدرت در سراسر آفرینش در قبضه‌ی اوست. که این آیه، استدلالی هم در کنار مسئله دارد. خب، این حکومت الهی.^{۲۱}

❖ ما می‌خواهیم «ولی» را بشناسیم و بتوانیم ارائه دهیم.

... قرآن پاسخش در اینجا یک کلمه است، می‌گوید: آن کسی که ولی واقعی جامعه است، او «خدا» است. حاکم در جامعه اسلامی غیر از خدای متعال شخص دیگری نیست. این مطلبی است که توحید هم همین را به ما می‌گفت و نبوت هم همین اصل را برای ما مسلم می‌کرد.

حالا می‌بینید که ولایت هم این مطلب را به ما می‌گوید: اساساً همیشه باید اصول یک مکتب و یک مسلک همین‌طور باشد، که هر یک از اصلها، نتیجه‌ای بدهد که اصلهای دیگر، آن نتیجه را می‌دهند و این‌طور نباشد که از یکی از اصول مکتب، ما یک استنتاجی بکنیم که ضد آن را از اصلهای دیگر آن، استنتاج می‌کنیم و متأسفانه در اسلامی که در ذهن و دل بعضی از ساده‌دلان مسلمان امروز هست، از بعضی از اصولش چیزهایی استنتاج و استنباط می‌شود که ضد آن را می‌توان از اصول دیگر آن استنباط کرد. بنابراین آن کسی که در جامعه اسلامی حق امر و نهی و فرمان و حق اجرای اوامر و معین کردن خط مشی جامعه و خلاصه حق تحکیم در همه خصوصیات زندگی انسانها را دارد، خداست؛ «^۱ بنده در آیاتی که تعبیر ولی و اولیاء داشت، تدبیر کردم و همه را تقریباً یک مطالعه اجمالی کردم و دیدم این تعبیر که «خدا ولی جامعه اسلامی است» و «مؤمنین جز خدا ولی و یاورى ندارند» و «خدا حاکم همه امور بشر باید باشد»، مسأله‌ای است که در قرآن جزو مسلمات است.^{۲۲}

۲. واگذاری حق حاکمیت خدا به پیامبران

❖ صحبت بر سر این است که قوانین زندگی انسانها و روابط فردی و اجتماعی جامعه بشر هم باید از خدا الهام بگیرد، یعنی حاکم و فرمانروای قانونی در جامعه الهی، اسلامی، قرآنی و در ظلّ نظام اسلامی و حکومت و نظام علوی فقط خداست.

حالا این سؤال پیش می‌آید که «حاکم خداست» یعنی چه؟ خدای متعال که با مردم روبرو نمی‌شود تا امر و نهی بکند و از طرفی انسانها هم احتیاج دارند که یک انسانی بر آنها حکومت بکند، یک انسانی لازم است که سر رشته کار انسانها را بدست بگیرد. والا اگر چنانچه در میان جامعه انسانی و بشری، فقط قانون باشد و لو آن قانون از طرف خدا باشد، ولی امیری، فرمانروایی، یا یک هیئتی نباشد که حکومت کند و خلاصه اگر ناظری بر اجرای قانون در جامعه بشری نباشد انتظام جامعه بشری باز هم به هم خورده است. اما این انسان چه کسی می‌تواند باشد؟ آن انسان یا انسانهایی که قرار است بر بشر و جامعه بشری عملاً فرمانروایی بکنند، عملاً ولیّ جامعه باشند، عملاً ولایت جامعه را بعهدده بگیرند اینها چه کسانی می‌توانند باشند؟

پاسخهای گوناگون به این سؤال داده‌اند. پاسخ واقعیت‌های تاریخی هم به این سؤال گوناگون بوده است. عده‌ای گفته‌اند: «...»؛ یعنی هر که غالب شد، یعنی حکومت جنگل، یک عده‌ای گفته‌اند هرکسی که دارای تدبیر بیشتری هست، عده‌ای گفته‌اند هرکسی که از طرف مردم مورد قبول باشد، یک عده‌ای گفته‌اند که هرکس که از دودمان چنین و چنان باشد، یک عده‌ای سخنان دیگری گفته‌اند و منطق‌ها و سلیقه‌های دیگری ابراز کرده‌اند.

پاسخ دین و مکتب باین سؤال این است که «...» آن کسی که عملاً در جامعه زمام فرمان را، امر و نهی را از سوی پروردگار عالم بدست می‌گیرد «رسول» اوست. لذا در جامعه وقتی که پیغمبری آمد معنی ندارد که با بودن پیغمبر حاکم دیگری بجز پیغمبر بر مردم حکومت بکنند. پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه بدست بگیرد. حاکم باشد اما وقتی که پیغمبر از دنیا رفت تکلیف چیست؟ و وقتی که پیغمبر خدا مثل همه انسانهای دیگر از دنیا رفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد آنجا چه کنیم؟ آیه قرآن پاسخ می‌دهد: «والذّین آمنوا»، مومنان ولی شما هستند. کدام مومنان؟ هرکه به مکتب و دین ایمان آورد او ولی و حاکم جامعه اسلامی است! این که لازم است که به عدد همه نفوس مومن حاکم داشته باشیم. آیه قرآن می‌خواهد ضمن آنکه روی انسان معلوم مشخصی انگشت می‌گذارد و کسی را که در نظر شارع و قانونگذار اسلام مشخص است بر مردم حکومت می‌دهد، می‌خواهد علت انتخاب یا انتصاب او را هم بگوید و به این وسیله معیار بدست بدهد... بنابراین در اسلام ولیّ امر آن کسی است که فرستاده خداست؛ آن کسی است که خود خدا معین می‌کند. چون فرض این است که به حسب طبیعت خلقت و آفرینش، هیچ انسانی حق تحکّم بر انسان‌های دیگر را ندارد. تنها کسی که حق تحکّم دارد، خداست و چون خدا حق تحکّم دارد، خدا می‌تواند طبق مصلحت انسانها این حق را به هرکسی که می‌خواهد بدهد و می‌دانیم که کار خدا بیرون از مصلحت نیست؛ دیکتاتوری نیست؛ قلدری نیست؛ زورگویی نیست؛ کار خدا طبق مصلحت انسانها است. و چون طبق مصلحت انسانهاست پس بنابراین او معین می‌کند و ما هم تسلیم می‌شویم. او پیغمبر و امام را معین می‌کند و برای بعد از امام نیز صفاتی را معین می‌کند

که اینها بعد از ائمه هداة معصومین، حاکم بر جامعه اسلامی هستند. پس ولی را خدا معین می‌کند؛ خودش ولی است؛ پیغمبرش ولی است؛ امام‌ها ولی هستند. امام‌های خاندان پیغمبر تعیین شده‌اند که دوازده نفرند و در رتبه بعد، کسانی که با یک معیارها و ملاک‌های خاصی تطبیق بکنند و جور بیایند، آنها از برای حکومت و خلافت معین شده‌اند. البته این یک آیه بود که برای شما ذکر کردم. آیاتی دیگر هم در قرآن هست که بعضی از آنها را در این گفتارها آوردیم و بعضی از آن را هم باید خودتان در قرآن جستجو کنید و پیدا کنید؛ آیات فراوانی در این باره داریم.^{۲۳}

❖ حکومت خدا آن وقتی تحقق پیدا می‌کند که یک انسان از طرف خدای متعال عملاً و در واقعیت جامعه زمام قدرت مردم را به دست بگیرد. خوارج برای اینکه حکمیت را و در حقیقت حاکمیت امیرالمومنین را رد بکنند می‌گفتند: «^۱ بله امیرالمومنین تصدیق می‌کند؛ می‌گوید من هم قبول دارم که ^۲ اما شما این را نمی‌خواهید بگوئید؛ شما می‌خواهید بگوئید که: ^۳ یعنی امیر مومنان و حاکم و زمامدار مردم، خداست. خوب حالا هر کسی خودش را به خدا نسبت خواهد داد، در جامعه، «حکومت خدا» باید در حکومت و امارت و ولایت یک انسانی مجسم بشود.

پس خدای متعال این حکومت را تفیذ می‌کند به انسانهایی. این انسانها که هستند؟ پیغمبران؛ در درجه‌ی اول، حاکم الهی پیغمبرانند که باز این هم در قرآن در آیات متعددی مورد توجه قرار گرفته: یک جا از قول مؤمنین خطاب به خدای متعال می‌فرماید که مؤمنین به خدا عرض کردند: ^۴»

«^۱ برای ما از سوی خود یک ولی و حاکم قرار بده. یا در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: ^۲» ولی شما، خدا و رسولند. نه اینکه رسول، شریک خداست - چون خدا شریک را قبول نمی‌کند- رسول نایب خداست؛ جانشین خداست؛ مظهر حاکمیت و ولایت خداست. یا در یک آیه‌ی دیگر ^۳»؛ این آیه یک نکته‌ای دارد، می‌فرماید آنچه را که پیامبر به شما گفت، آن را از او بپذیرید؛ آنچه شما را از آن نهی کرد از آن اجتناب کنید. ظاهر این سخن نشان می‌دهد که این سخن، خطاب به مؤمنینی است که اصل وحی خدا و دین خدا را قبول کردند؛ وحی خدا را از پیغمبر گرفته‌اند؛ آیات قرآن را و احکام الهی و شرعی را پذیرفتند؛ به اینها خدا می‌گوید: هر چه پیغمبر گفت قبول کنید. پس روشن است که هر چه پیغمبر گفت، منظور احکام شرعی نیست - چون این مردم احکام شرعی را از پیغمبر گرفتند به آن ایمان آوردند به آن عمل هم کردند - این یک چیز اضافه را به مردم می‌گوید؛ می‌گوید: اگر این پیغمبر به شما حکمی داد، دستوری داد، اجرای کاری را خواست، دخالت جان و نفس و مال شما کرد، شما باید آن را قبول کنید؛ یعنی همان حکم حکومتی؛ یعنی آن دخالت اجرایی در امور مردم. خوب، پس ولایت الهی به پیغمبر منتقل شد.^{۲۴}

❖ خدای متعال خطاب به حضرت داود می‌کند: ^۴»

«^۴ ما تو را خلیفه‌ی روی زمین قرار دادیم؛ یعنی اگر جعل الهی نباشد و اگر خدای متعال داود را با همه‌ی فضایلش خلیفه نکند و جانشین خودش نکند، داود چنین حقی را ندارد.^{۲۵}

۱. نساء: ۷۵

۲. مائده: ۵۵

۳. حشر: ۷

۴. ص: ۲۶

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰

۲. همان

۳. همان

❖ حکومت سلطان اسلام، «ظَلَّ اللَّهُ» است. معنی «ظَلَّ» این است که حرکتی ندارد خودش؛ حرکت به حرکت اوست. سایه آدم خودش که حرکتی ندارد؛ هر حرکتی آدم می‌کند سایه هم [می‌کند]؛ دستش را این جور می‌کند، سایه هم همان طور. «ظَلَّ اللَّهُ» این است؛ آن کسی را که اسلام به «ظَلَّ اللَّهُ» شناخته است، این است که از خودش یک چیزی مایه نگذارد، به تبع احکام اسلام حرکت بکند، حرکت حرکت تبعی باشد. رسول الله این طور بود؛ «ظَلَّ اللَّهُ» بود.^{۲۶}

۳. انتقال حق حاکمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به ائمه اطهار (علیهم السلام)

❖ ولایت الهی به پیغمبر منتقل شد. از پیغمبر هم - به اتفاق همه‌ی مسلمین - ولایت و حکومت به غیر پیغمبر منتقل شده است. حالا به کی منتقل شده؟ این، بین فرقه‌ی مسلمین، محل اختلاف است. شیعه در این بین، معتقد است که ولایت پیغمبر منتقل شده است به ائمه‌ی معصومین که دوازده نفرند. برادران اهل سنت این را اعتقاد ندارند و معتقدند ولایت از سوی پیغمبر به خلفای چهارگانه و بعد از آن هم به کسانی که دارای ولایت امر و حکومت بوده‌اند منتقل شده.^{۲۷}

❖ قضیه‌ی نصب امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) به ولایت و خلافت، آن قدر مهم است که... اصل رسالت پیغمبر، با انجام ندادن این کار، مورد خدشه قرار می‌گیرد و پایه‌اش متزلزل می‌شود. احتمال این هم هست. کأنه اصل رسالت، تبلیغ نشده‌است!

... یعنی موضوع تشکیل حکومت، امر ولایت و امر مدیریت کشور، جزو متون اصلی دین است و پیغمبر، با این عظمت، اهتمام می‌ورزد و این رسالت خود را

در مقابل چشم آحاد مردم، به کیفیتی انجام می‌دهد که شاید هیچ واجبی را این گونه ابلاغ نکرده‌است!^{۲۸}

❖ پیغمبر برای این مبعوث شده بود که مردم را تعلیم دهد و تزکیه کند؛
» «یا در جای دیگر»

«^۲ باید انسانها، هم آموزش داده شوند و هم تزکیه شوند، تا این کره‌ی خاکی و این جامعه‌ی بزرگ بشری بتواند مثل یک خانواده‌ی سالم، راه کمال را طی کند و از خیرات این عالم بهره‌مند شود.

پیغمبر خاتم اگر بخواهد انسانها را به مقتضای دین خاتم به این جا برساند، باید چه کار کند؟ باید این تربیتی که او ارزانی انسانها کرده‌است، مستمر و طولانی باشد و چندین نسل را پی‌درپی شامل شود. خود پیغمبر اکرم که از دنیا خواهد رفت - «! - پس باید کسی را نصب کند که بعد از خود

او دقیقاً همان راه و همان جهت و همان شیوه‌ها را مورد استفاده قرار دهد، و او علی بن ابی طالب است. معنای نصب غدیر این است. اگر آن روز امت اسلامی، نصب پیغمبر را درست و با معنای حقیقی خودش درک می‌کرد و تحویل می‌گرفت و دنبال علی بن ابی طالب (علیه السلام) راه می‌افتاد و این تربیت نبوی استمرار پیدا می‌کرد و بعد از امیرالمؤمنین هم انسانهای معصوم و بدون خطا، نسلهای بشری را مثل خود پیغمبر، پی‌درپی زیر تربیت الهی خویش قرار می‌دادند، بشریت بسیار زود به آن نقطه‌ای می‌رسید که هنوز به آن نقطه نرسیده‌است. علم و فکر بشری پیشرفت می‌کرد؛ درجات روحی انسانها بالا می‌رفت؛ صلح و صفا در بین انسانها برقرار می‌شد و ظلم و جور و ناامنی و

۱. و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند. (بقره: ۱۲۹)

۲. و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد. (آل عمران: ۱۶۴)

۳. تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد. (زمر: ۳۰)

تبعیض و بی‌عدالتی از بین مردم رخت برمی‌بست. این‌که فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها - که در آن زمان عارف‌ترین انسانها به مقام پیغمبر و امیرالمؤمنین بود - فرمود اگر دنبال علی راه می‌افتادید، شما را به چنین سرمنزلی هدایت می‌کرد و از چنین راهی می‌برد، به همین خاطر است. ولی بشر زیاد اشتباه می‌کند...^{۳۹}

❖ وقتی پیامبر از دنیا می‌رفت، این حکومت، حکومت مستقری بود که می‌توانست الگوی همه‌ی بشریت در طول تاریخ باشد؛ و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا می‌کرد، بدون تردید تاریخ عوض می‌شد؛ یعنی آنچه که بنا بود در قرن‌ها بعد از آن - در زمان ظهور امام زمان در وضعیت فعلی - پدید آید، در همان زمان پدیده آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبت، دنیای دوران امام زمان است که زندگی بشر هم از آن جا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان است که خدا می‌داند بشر در آن جا به چه عظمت‌هایی نایل خواهد شد. بنابراین، اگر ادامه‌ی حکومت پیامبر میسر می‌شد و در همان دوره‌های اول پدید می‌آمد و تاریخ بشریت عوض می‌شد، فرجام کار بشری مدت‌ها جلو می‌افتاد؛ اما این کار به دلایلی نشد.^{۳۰}

❖ مسأله ولایت به آن صورتی که از قرآن استنباط می‌کنیم غالباً کمتر مطرح می‌شود... می‌خواهم درباره مفهوم «ولایت» از ریشه حرف بزنم. می‌خواهیم معنی ولایت را از آیات کریمه قرآن بیرون بکشیم و استنباط و استخراج کنیم تا ببینید که اصل ولایت چه اصل مدرن مترقی جالبی است و چگونه یک ملت، یک جمعیت، پیروان یک فکر و عقیده، اگر دارای ولایت نباشند سرگردان هستند.

اگر... به استنتاجی که از آیات قرآن می‌شود خوب توجه کنید، خواهید فهمید، مسأله ولایت در دنباله بحث نبوت است، یک چیز جدای از بحث نبوت نیست؛ مسأله ولایت در حقیقت تتمه و ذیل و خاتمه بحث نبوت است... اگر ولایت نباشد نبوت هم ناقص می‌ماند.^{۳۱}

❖ روز عید غدیر روزی است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وظیفه حکومت را معین فرمود و الگوی حکومت اسلامی را تا آخر تعیین فرمود و حکومت اسلام نمونه اش عبارت است از یک همچو شخصیتی که در همه جهات مهذب، بر همه جهات معجزه است و البته پیغمبر اکرم این را می‌دانستند که به تمام معنا کسی مثل حضرت امیر (سلام الله علیه) نمی‌تواند باشد لکن نمونه را که باید نزدیک به یک همچو وضعی باشد از حکومت‌ها تا آخر تعیین فرمودند، چنانچه حضرت امیر خودش هم برنامه اش را در آن عهدنامه مالک اشتر بیان فرموده است که حکومت و آن اشخاصی که از طرف ایشان حاکم بر بلاد بودند تکلیفشان در این جهات چه هست.^{۳۲}

❖ ما معتقد به «ولایت» هستیم؛ و معتقدیم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه نمی‌خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می‌کرد. همه احکام را در کتابی می‌نوشتند، و دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. اینکه عقلاً لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد. در همه کشورهای دنیا این طور است که جعل قانون به تنهایی فایده ندارد و سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون، باید قوه مجریه‌ای به وجود آید. در یک تشریح یا در یک حکومت اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت اسلام

همان طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولی امر» متصدی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خلیفه تعیین نکند، «رسالت» خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه‌ای که مایه خوشبختی بشر است سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد.^{۳۳}

۴. استمرار حاکمیت الهی در زمان غیبت، توسط فقها

❖ در اسلام ولی امر، آن کسی است که فرستاده خداست، آن کسی است که خود خدا معین می‌کند... او پیغمبر و امام را معین می‌کند و برای بعد از امام نیز صفاتی را معین می‌کند که اینها بعد از ائمه هده معصومین حاکم بر جامعه اسلامی هستند. پس «ولی» را خدا معین می‌کند؛ خودش ولی است، پیغمبرش ولی است. امام‌ها ولی هستند، امام‌های خاندان پیغمبر، تعیین شده‌اند که دوازده نفرند و در رتبه بعد کسانی که با یک معیارها و ملاک‌های خاصی تطبیق بکنند و جور بیاند. آنها از برای حکومت و خلافت معین شده‌اند.^{۳۴}

❖ ... اما در دوران غیبت یعنی در همان دورانی که ما هم معتقدیم که امام معصومی در جامعه وجود ندارد آن حکومت متعلق به کی باشد بهتر است؟ عقیده‌ی ما و اعتقاد به ولایت فقیه این را می‌گوید که همان حکومتی که متعلق به خدا بود و منتقل به پیغمبران و پیغمبر اسلام شد، در این دوران منتقل می‌شود به یک انسانی که طهارت و تقوا در حد عدالت داشته باشد؛ انسان پاکیزه و با تقوایی باشد؛ گناه نکند؛ ظلم نکند؛ گرایش به دشمنان خدا پیدا نکند؛ مطیع امر خدا باشد؛ با هوای نفس خود مخالفت کند؛ بر نفس خود

کنترل داشته باشد؛ این یک شرط. علاوه‌ی بر آن، به احکام اسلامی و به قرآن کاملاً مسلط باشد؛ یعنی قدرت فقهت داشته باشد؛ بتواند اسلام را بفهمد؛ دین را بشناسد؛ احکام الهی را از مستندات آن کشف کند؛ با قرآن مأنوس باشد؛ با سنت آنس داشته باشد و توانایی استنباط داشته باشد. علاوه‌ی بر آن - یعنی از غیر فقهت و عدالت - درایت و کفایت هم لازم است؛ انسانی باشد که دارای درایت لازم باشد؛ هوشمند باشد؛ زمان را بشناسد؛ دشمنان اسلام را بشناسد؛ دنیا را بشناسد.

شرط اساسی، یعنی فقهت، عدالت و کفایت - که خود این کفایت، کفایت ذهنی و کفایت عملی است؛ هم درایت باید داشته باشد و هوشمند باشد و هم قدرت اداره و تدبیر داشته باشد - این سه شرط است که یک انسان را شایسته می‌کند و لایق می‌کند که ولایتی را که متعلق به خداست، به پیغمبر است، در اختیار بگیرد.^{۳۵}

❖ علماء دین در اسلام، پیشروان اصلاح و ترقی و پیشرفت ملتند. این مسئولیت بر عهده‌ی عالمان دین گذاشته شده است. اینکه در خطبه‌ی نهج البلاغه هست که: «

«^۱ یعنی عالم دین در مقابل ظلم، بی عدالتی، تجاوز انسانها به یکدیگر نمیتواند ساکت و بیطرف بماند. بیطرفی در اینجا معنا ندارد. فقط مسئله این نیست که ما حکم شریعت و مسئله‌ی دینی را برای مردم بیان کنیم. کار علماء کار انبیاء است. «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۲. انبیاء کارشان مسئله‌گوئی فقط نبود. اگر انبیاء فقط به این اکتفا میکردند که حلال و حرامی را برای مردم بیان کنند، این که مشکلی وجود نداشت؛ کسی با اینها در نمی افتاد. در این آیه شریفه

۱. اگر... خدا علما را نرموده بود تا ستمکار شکمباره را برنتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند (نهج البلاغه خطبه ۳)

۲. و برآستی علماء وارثان پیغمبرانند. (الکافی، ج ۱، ص ۳۲)

۱. رسالت او را انجام ندادهای. (مائدة: ۶۷)

»^۱ «این چه تبلیغی است که خشیت از مردم در او مندرج است که انسان باید از مردم ترسد در حال این تبلیغ. اگر فقط بیان چند حکم شرعی بود که ترس موردی نداشت که خدای متعال تمجید کند که از مردم نمیترسند؛ از غیر خدا نمیترسند. این تجربه‌های دشواری که انبیاء الهی در طول عمر مبارک خودشان متحمل شدند، برای کی بود؟ چه کار میکردند؟»

»^۲ «چی بود این رسالتی که باید برایش جنگید؟ باید جنود الله را برای او بسیج کرد، پیش برد؛ فقط گفتن چند جمله‌ی حلال و حرام و گفتن چند مسئله است؟ انبیاء برای اقامه‌ی حق، برای اقامه‌ی عدل، برای مبارزه‌ی با ظلم، برای مبارزه‌ی با فساد قیام کردند، برای شکستن طاغوتها قیام کردند. طاغوت آن بتی نیست که به فلان دیوار یا در آن زمان به کعبه آویزان میکردند؛ او که چیزی نیست که طغیان بخواهد بکند. طاغوت آن انسان طغیانگری است که به پشتوانه‌ی آن بت، بت وجود خود را بر مردم تحمیل میکند. طاغوت، فرعون است؛»

»^۳ «این، طاغوت است. با اینها جنگیدند، با اینها مبارزه کردند، جان خودشان را کف گذاشتند، در مقابل ظلم ساکت نشستند، در مقابل زورگویی ساکت نشستند، در مقابل اضلال مردم سکوت نکردند. انبیاء، اینند.»
«ما اگر در کسوت عالم دین قرار گرفتیم - چه زمان، چه مردمان، چه سنی‌مان، چه شیعه‌مان - ادعای بزرگی را

با خودمان داریم حمل میکنیم. ما میگوئیم نحن ورثه الأنبياء. این وراثت انبیاء چیست؟ مبارزه‌ی با همه‌ی آن چیزی است که مظهر آن عبارت است از طاغوت؛ با شرک، با کفر، با الحاد، با فسق، با فتنه؛ این وظیفه‌ی ماست. ما نمیتوانیم آرام بنشینیم، دلمان را خوش کنیم که ما چند تا مسئله گفتیم. با این، تکلیف برداشته نمیشود. این، قدم اول.^{۳۴}

❖ «فقها» اوصیای دست دوم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هستند، و اموری که از طرف رسول الله (صلی الله علیه و آله) به ائمه (علیه السلام) واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است، و باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند؛ چنانکه حضرت امیر (علیه السلام) انجام داد.^{۳۷}

❖ فقها از طرف امام (علیه السلام) حجت بر مردم هستند.^{۳۸}

۱. پیامبران پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالتهای الهی می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش‌دهنده اعمال آنها) است! (احزاب: ۳۹)
۲. چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ‌گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند) و خداوند استقامت‌کنندگان را دوست دارد. (آل عمران: ۱۴۶)
۳. فرعون در زمین برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند. (قصص: ۴)

«؟! قانون و حکومت مال خداست، اما مجری قانون کیست؟ آیا شما این را هم می‌گوئید که غیر خدا کسی نباید مجری قانون باشد؟! لذا در جواب این سخن می‌گوید: «؛ بالأخره انسانیت و جامعه بشری، امیر لازم دارد. حاکم و فرمانروا لازم دارد؛ این طبع انسانی است که باید زندگی‌اش با یک مجری قانون همراه باشد. بودن قانون کفایت نمی‌کند؛ باید کسی باشد تا [در جایگاه] مجری، قانون را اجرا کند و بر اجرای دقیق و صحیح این قانون نظارات کند.^{۴۰}»

❖ بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریان‌ها و فعالیتهای افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد.^{۴۱}

۲. اقسام حکومت

❖ امام بزرگوار ما در این مدت در عین هدایت مردم و گستردن دامنه‌ی آگاهی همگانی و کشاندن توده‌ی میلیونی به مبارزه، اندیشه‌ی حکومت اسلامی رانضیح و قوام بخشید و در مقابل دو مکتب رائج سیاسی عالم یعنی حکومت دیکتاتوری حزبی کمونیستی در شوروی سابق و چین و اقمار آنها در اروپا و آفریقا و دیگر نقاط، و حکومت های پارلمانی غربی که سلطه‌ی سرمایه‌داران و کمپانیها بر فکر و اخلاق و سرنوشت مردم بنام دموکراسی بود، راه اسلامی را مطرح کرد که در آن بر دو عنصر دین و انسان بطور اساسی تکیه شده و ایمان

فصل سوم: انسان و حکومت

۱. ضرورت تشکیل حکومت

❖ مهمترین و حساسترین مسأله‌ی هر ملتی، همین مسأله‌ی حکومت و ولایت و مدیریت و حاکمیت والای بر آن جامعه است، این تعیین‌کننده‌ترین مسأله برای آن ملت است. ملتها هرکدام به نحوی، این قضیه را حل کرده‌اند؛ ولی غالباً نارسا و ناتمام و حتی زیانبخش.^{۳۹}

❖ اینجاست تر اسلامی با بعضی از ترها و ایده‌ها دیگر وجه تمایز و محل افتراقش معلوم می‌شود. تر اسلامی نمی‌گوید روزی خواهد بود که حکومت لازم نباشد، و ایده‌ اسلامی پیش بینی نمی‌کند آن روزی را که در جامعه دولت و حکومت نباشد؛ درحالی که بعضی از مکتبها پیش بینی می‌کنند آن روزی را که جامعه، جامعه ایده آل و یکی از خصوصیاتش این است که دیگر دولت و حکومت در آن جامعه نیست؛ ولی اسلام این را پیش بینی نمی‌کند. خوارج به بهانه حکومت الهی گفتند: علی بن ابیطالب باید نباشد. آنها می‌گفتند: «؛ حکومت مال خداست. ولی امیر المؤمنین در جواب این می‌گوید: «؛ سخن، سخن درستی است و حاکم واقعی خداست؛ آن کسی که مقررات را می‌گوید و سررشته زندگی را به دست می‌گیرد واقعاً خداست، اما آیا شما می‌گوئید: «؛ یا می‌گوئید: «

۱. زمامداری جز برای خدا نیست. (نهج البلاغه، خطبه ۴۰)

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۰

دینی و اراده‌ی مردمی بزرگترین شاخصه‌ی آن است. نظام اسلامی در مکتب امام خمینی نظام عدل و ایمان و عقل و آزادی و مردمگرایی است، و استقلال ملی و رد نظام سلطه‌ی بین‌المللی.^{۴۲}

❖ در کنار نظامهای استبدادی و دیکتاتوری، نظامهایی هستند که ولو ظاهرشان مردم‌سالارانه و دموکراسی است؛ اما باطنشان متکی به ثروت و به پول و به منافع طبقات خاص است. این نظامها نیز مقابل مردم قرار دارند؛ چه اقرار کنند، چه اقرار نکنند؛ لیکن در نظام اسلامی حکومت عامل مردم است؛ دست مردم است؛ نماینده و خادم و کارگزار مردم است؛ صاحب حق، مردم‌اند.^{۴۳}

۲-۱. حکومت زورمداری (استبدادی)

❖ بشر در طول تاریخ، بیشترین خطا و گنجهکاری و بی‌تقوایی خود را در عرصه‌ی حکومتداری نشان داده‌است. گناهایی که از سوی حاکمان و زمامداران و مسلمان بر سرنوشت مردم سرزده‌است، با گناهان بسیار بزرگ افراد معمولی و عادی قابل مقایسه نیست. در این عرصه، بشر کمتر از خرد و اخلاق و حکمت بهره برده‌است. در این عرصه، منطبق خیلی کمتر از عرصه‌های دیگر زندگی بشری حاکم بوده‌است. کسانی که خسارت این بی‌خردی و بی‌منطقی و فساد و گناه‌آلودگی را پرداخته‌اند، آحاد افراد بشر - گاهی مردم یک جامعه و گاهی مردم جوامع متعدد - بودند. این حکومتها در آغاز به شکل استبداد فردی بودند؛ بعد با تحول جوامع بشری، به صورت استبداد جمعی و سازمان یافته درآمدند.^{۴۴}

❖ ... در این کشور، ولایت ولایت امریکا و صهیونیست‌ها و اعداءالله بود و نظام اجتماعی، تحت تأثیر افکار و فرهنگ و رفتار و خواست و اراده و

عاطفه‌ی دشمنان خدا قرار داشت.^{۴۵}

❖ یک نظامی‌ای در یک کشوری کودتا می‌کند، بعد هم به حکم غلبه می‌گوید: من آمدم این رئیس را، این رئیس جمهور را، این رژیم را محصور کردم؛ نابود کردم؛ به حکمی که غالب شدم. بنابراین حکمرانی می‌کنم؛ فرمانروایی می‌کنم؛ کشورهای دنیا هم قبول می‌کنند؛ می‌شناسند. نگاه نمی‌کنند ببینند آیا او حق دارد یا نه!^{۴۶}

❖ در حکومت‌های بشری، آنچه که از به خود بستن و نشان دادن مظاهر اقتدار و سلطنت و زورگویی و برای خود خواستن و غیر خود را نفی کردن هست، نقطه‌ی مقابلش در حکومت الهی است؛ مظهر آن هم امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) است.^{۴۷}

❖ سلطنت و ولایتعهدی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده، و بساط آن را در صدر اسلام در ایران و روم شرقی و مصر و یمن برانداخته‌است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در مکاتیب مبارکش که به امپراتور روم شرقی (هراکلیوس) و شاهنشاه ایران نوشته، آنها رادعوت کرده که از طرز حکومت شاهنشاهی و امپراتوری دست بردارند؛ از اینکه بندگان خدا را وادار به پرستش و اطاعت مطلقه خود کنند دست بردارند؛ و بگذارند مردم خدای یگانه و بی‌شریک را، که سلطان حقیقی است، پرستند.^{۴۸}

۲-۲. حکومت دموکراسی

❖ ... یکی از ملاکها هم همین است که پنجاه‌ویک درصد مردم، یک نفری را قبول داشته باشند. خوب این هم یک ملاکی است. البته در هیچ کشوری، ۵۱ درصد مردم - که اکثریت باشد - غالباً تشکیل نمی‌دهند، کسانی را که رأی می‌دهند، چون رأی‌دهنده‌ها همه مردم کشور نیستند، عده‌یی از مردم

کشور رأی می‌دهند. در خیلی از انتخابات دنیا سی درصد، سی و پنج درصد، چهل درصد از کسانی که می‌توانند رأی بدهند، شصت درصد مثلاً - حداکثر در این حدودها - رأی می‌دهند. از آن شصت درصد یا پنجاه درصد یا هفتاد درصد، پنجاه و یک درصد اگر چنانچه یک نفر را قبول کردند، این مورد قبول است. خوب این امروز مترقی‌ترین است!^{۴۹}

❖ امروز در دنیا برادران عزیز! من به شما به عنوان یک آدم مطلع عرض می‌کنم، در دموکراسی‌ترین کشورهای جهان، یعنی کشورهایی که با همین دموکراسی غربی دارند اداره می‌شوند، مثل کشور آمریکا، نقش مردم و حضور مردم در اداره‌ی کشور و هدایت کشور، به قدر ایران نیست. اگر می‌خواهید بدانید، هست کتابهایی و گزارشهای بسیار روشن و روشنگری از آنچه که در انتخابات‌های حزبی در دنیای دموکراسی امروز دارد می‌گذرد در همین دنیای دموکراسی غرب، تا ببینید آن‌جا مردم واقعاً نقشی دارند یا ندارند. حقیقتاً باید گفت آن‌جاها مردم به معنای حقیقی کلمه، به معنای حقیقی کلمه‌ی «مردم»، و به معنای حقیقی کلمه‌ی «نقش در انتخاباتی که انجام می‌گیرد»، نقشی ندارند؛ هیچ تأثیری ندارند؛ یک تأثیر صوری است که البته بسیار رندانه، زیرکانه، شکل حضور مردم به آن داده شده، این است.^{۵۰}

❖ امروز قدرتمندان بزرگ مادی عالم، یعنی همان کسانی که در کشورهای خودشان داد دموکراسی زده‌اند و ادعای دموکراسی و یکسانی حقوق افراد جامعه را مطرح کرده‌اند و با استبداد حکومتها - البته در ادعا و در لفظ - مخالفند، همانها، در سطح عالم، دموکراسی را از بین برده‌اند.^{۵۱}

❖ یک برهه‌ای از زمان، نگاه به پیشرفت، نگاه غربی بود؛ یعنی همان راهی که آنها رفتند، اینها هم باید بروند؛ تصورشان این بود. خودشان را در حد

انگلیس و فرانسه و آلمان هم نمی‌دیدند؛ در حد همین کشورهایی مثل کروی جنوبی می‌دیدند. این هم رد شد. امروز در ذهن و فکر مسئولان و به صورت یک گفتمان عمومی در ذهن نخبگان و فرزنانگان، نقشه‌ی پیشرفت غربی کشور رد شده است؛ غلط از آب درآمده است. علتش هم این است که انتقاد از نقشه‌ی پیشرفت به شیوه‌ی غربی، امروز مخصوص ملت‌های شرق نیست، مخصوص ما نیست؛ خود اندیشمندان غربی، خود فرزنانگان غربی، زبان به انتقاد گشوده‌اند؛ هم در زمینه‌های اقتصادی، هم در زمینه‌های اخلاقی، هم در زمینه‌های سیاسی. همان چیزی که به آن افتخار میکردند به عنوان لیبرال دموکراسی، امروز مورد انتقاد است؛ پس این هم نقشه‌ی پیشرفت نیست. امروز ما اینها را میدانیم. البته نقشه‌ی پیشرفت اسلامی - ایرانی چیست؟ این باید تدوین شود، باید روشن شود، باید ابعاد و زوایایش مشخص شود؛ این کار به طور کامل انجام نگرفته است و باید بشود. اما همین که ما فهمیده ایم که باید برگردیم به نقشه‌ی اسلامی - ایرانی، این خودش موفقیت بزرگی است. این موفقیت را امروز داریم.^{۵۲}

❖ پژوهشگر ما تحقیقی کرده و به نقطه‌ی رسیده - همان چیزی که ما می‌خواهیم - و مرزی را باز کرده که با خاستگاه این دانش - که غرب است و با ارزشهای آن هماهنگ است - سازگار نیست؛ لذا مقاله را چاپ نمی‌کنند! این هم پاسخ ساده‌لوحی بعضی‌ها که خیال می‌کنند دنیای لیبرال - دموکراسی به معنای واقعی کلمه باز است و هرکس هرچه می‌خواهد، می‌تواند بگوید؛ نه، آنها حتی پژوهش علمی را هم با میزان کار می‌کنند! این، از جمله‌ی چیزهای هشداردهنده و عبرت‌انگیز است. اگر شما اطلاع ندارید، تحقیق کنید؛ خواهید رسید به آنچه من عرض می‌کنم.

...ما شنیده بودیم که زمان استالین می‌گفتند حکومت استالین به پژوهشگاه‌های

علمی خود می‌گوید من این نتیجه را می‌خواهم دریاورید! علم، آزاد نبود. البته این قضیه را هم امریکایی‌ها و غربی‌ها می‌گفتند. آن وقت‌ها ما یقین می‌کردیم که همین‌طور است، ولی الان بنده شک می‌کنم. از بس می‌بینم حرفهای خلاف می‌زنند، می‌گویم شاید این هم تهمت به استالین بوده! می‌گفتند - راست یا دروغ - اگر یک کاوش علمی، نتیجه‌اش برخلاف اصول دیالکتیک درمی‌آمد، استالین این را قبول نمی‌کرد؛ می‌گفت باید طوری تحقیق کنید که به این نتیجه برسند! الان ما در دنیای لیبرال - دموکراسی این را به چشم خودمان داریم می‌بینیم؛ منتها به شکل مدرن و منظم و با نزاکت و اتوکشیده و کراوات بسته‌اش! تحقیق علمی پژوهشگر مسلمانی که در فلان موضوع برخلاف چارچوب‌های داوران I.S.I حرفی زده، قابل درج در آن مجله نیست!^{۵۳}

❖ انتخابات در خیال خام اشغالگران، هدف دیگری دارد. آنان می‌خواهند زیر نام انتخاب مردمی، مزدوران خود را که غالباً بخاطر سوابق وابستگی شان به حزب بعث، ذلیل و رام دست اشغالگران اند، بر مردم حاکم کنند. می‌خواهند هزینه‌ی حضور نظامی را از دوش خود بردارند و به دست مزدوران خود هرچه را هم هزینه کرده‌اند، از جیب و نفت عراق جبران کنند. می‌خواهند استعمار را در شکل کاملاً جدید آن در عراق مستقر سازند. در این استعمار فرا نوین، مزدوران بیگانه مانند گذشته بطور مستقیم از سوی استعمارگران به کار گماشته نمی‌شوند، بلکه در انتخاباتی که رأی مردم با قلب و خدعه‌های رائج نادیده گرفته شده، کسانی بنام منتخب مردم بر سرکار می‌آیند. نام و ظاهر کار دموکراسی و باطن آن، حاکمیت مطلق بیگانه بر ملت مظلوم است.^{۵۴}

۲-۳. حکومت دینی

❖ در جامعه‌یی که مردم آن جامعه اعتقاد به خدا دارند حکومت آن جامعه باید حکومت مکتب باشد. یعنی مکتب اسلام و شریعت اسلامی و

احکام و مقررات اسلامی باید بر زندگی مردم حکومت کند.^{۵۵}

❖ ولایت، یعنی حاکمیت و سرپرستی در جامعه‌ی اسلامی، طبیعتاً چیزی جدا از ولایت و سرپرستی و حکومت در جوامع دیگر است. در اسلام، سرپرستی جامعه، متعلق به خدای متعال است. هیچ انسانی این حق را ندارد که اداره‌ی امور انسانهای دیگر را به عهده بگیرد. این حق، مخصوص خدای متعال است که خالق و منشی و عالم به مصالح و مالک امور انسانها، بلکه مالک امور همه‌ی ذرات عالم وجود است. خود این احساس در جامعه‌ی اسلامی، چیز کم‌نظیری است. هیچ قدرتی، هیچ شمشیر برایی، هیچ ثروتی، حتی هیچ قدرت علم و تدبیری، به کسی این حق را نمی‌دهد که مالک و تصمیم‌گیرنده درباره‌ی سرنوشت انسانهای دیگر باشد. اینها ارزش هستند. حق تولیت امور و زمامداری مردم را به کسی اعطا نمی‌کند. این حق، متعلق به خداست.

خدای متعال، این ولایت و حاکمیت را از مجاری خاصی اعمال می‌کند. یعنی آن وقتی هم که حاکم اسلامی و ولی امور مسلمین، چه بر اساس تعیین شخص - آن چنان که طبق عقیده‌ی ما، در مورد امیرالمؤمنین و ائمه(علیهم‌السلام) تحقق پیدا کرد - و چه بر اساس معیارها و ضوابط انتخاب شد، وقتی این اختیار به او داده می‌شود که امور مردم را اداره بکند، باز این ولایت، ولایت خداست؛ این حق، حق خداست و این قدرت و سلطان الهی است که بر مردم اعمال می‌شود. آن انسان - هرکه و هرچه باشد - منهای ولایت الهی و قدرت پروردگار، هیچ‌گونه حقی نسبت به انسانها و مردم دیگر ندارد. خود این، یک نکته‌ی بسیار مهم و تعیین‌کننده در سرنوشت جامعه‌ی اسلامی است.^{۵۶}

❖ این، یک بُعد واقعیه‌ی غدیر است؛ یعنی امضاء و اثبات این فضایل و این‌که این فضایل و ارزشها، به حکومت و به این ارزش قراردادی در جامعه‌ی

اسلامی منتهی می‌شود. این بُعد، بُعد بسیار مهمی است و معلوم می‌شود که در اسلام، طبق دید پیامبر و وحی الهی، حکومت تابع ارزشهاست؛ تابع چیزهای دیگر نیست. این، خود یک اصل اسلامی است.^{۵۷}

❖ در جامعه‌یی که مردم اعتقاد به خدا دارند و اعتقاد به دین و شریعت اسلامی دارند، حاکم و ولی امر باید کسی باشد که تجسم مکتب باشد؛ یعنی حکومت او، حکومت مکتب باشد. البته نوع حکومت او هم با نوع حکومت‌های معمولی در عالم متفاوت است؛ حکومت او حکومت جبر و زور نیست؛ حکومت اخلاق است؛ حکومت دین است؛ حکومت حکمت است؛ حکومت معرفت است؛ حکومت برادری است؛ یعنی امام و ولی امر در جامعه‌ی اسلامی با انسانهای دیگر برادر است؛ با آنها با عاطفه‌ی برادری و با رابطه‌ی برادری زندگی می‌کند. این حکومت که حکومت ولی امر و حکومت مکتب در جامعه‌ی اسلامی است باید در همه‌ی مراکز اساسی و مهم این جامعه تجسم پیدا بکند.^{۵۸}

۲-۳-۱. برتریهای حکومت دینی نسبت به دیگر انواع حکومت

❖ اگر ولایت اسلامی باشد، زندگی زیر سایه‌ی امیرالمؤمنین، برای همه حاصل خواهد شد - برای مؤمن، برای فاسق و برای کافر - حتی کفار هم در آن، راحت زندگی می‌کنند. این طور نیست که در آن، فقط آدمهای پرهیزکار، راحت باشند، غیر پرهیزکار هم از امنیت آن محیط، از مساوات، از عدالت و از آرامش معنوی در آن محیط، استفاده می‌کند. اگر حکومت الهی نشد، جامعه، جامعه‌ی تبعیض‌آمیز است. تبعیض هم انواعی دارد.^{۵۹}

❖ اکنون مدنیّت بشری، شاهد آن است که کشوری با نظام ولایت فقیه - یعنی حاکمیت دین و تقوا - اداره می‌شود. این، برای بشریت که انواع نظام‌های

بشری را آزموده و در هیچیک، درمان دردهای اساسی خود را نیافته، آزمایشی مهم و تعیین‌کننده است.^{۶۰}

❖ مردمسالاری حقیقی همان مردمسالاری دینی است که با پشتوانه‌ی ایمان و مسئولیت دینی مطرح می‌شود و همان طور که در ایران اسلامی مشهود است بسیار مطمئنتر و صادقانه‌تر و مردمی‌تر از دموکراسی امثال آمریکا عمل می‌کند.^{۶۱}

❖ این دموکراسی‌ای که امروز در ایران است، هیچ وقت در تاریخ ایران وجود نداشته است. هیچ وقت در دورانهای گذشته‌ی ایران، چنین آزادی‌ای که امروز هست، نبوده است. نمونه‌اش انتخابات و حضور مردم در صحنه است.^{۶۲}

❖ در نظام اسلامی یک خصوصیتی وجود دارد که نمی‌تواند مثل نظام‌های استبدادی حرکت بکند - چه استبدادی‌های قدیم که علناً، صریحاً دهان‌ها را می‌بستند و دهان‌ها را می‌شکستند و انسان‌ها را نابود می‌کردند، چه دیکتاتوری به سبک جدید که در کشورهایی که ظاهراً دموکراسی هستند، باطناً استبدادی حکم‌فرماست - چون اینها خلاف شرع است؛ چون تعرض به حیثیت انسان‌هاست. هم‌چنین نمی‌تواند مثل نظام‌هایی که حقیقتاً دموکراسی در آن‌جا برقرار است - به معنای حاکمیت و آزادی مطلق انسان‌ها در همه‌ی زمینه‌ها، جز آن چه که به مصالح کشور مربوط باشد - این را هم نمی‌تواند نظام اسلامی تحمل بکند. یعنی فرض بفرمایید که کسی در خفاء یک گناهی کرده است، اقامه‌ی بینه می‌شود پیش شما، شما حدّ بر او جاری می‌کنید؛ خب این‌که علی‌الظاهر یک امر شخصی است. یا انسان‌ها اگر چنانچه گناهکار باشند، نظام اسلامی می‌خواهد آنها را از ظلمات گناه به نور هدایت الهی و تقوا رهنمون بشود. این جزو وظایف است؛ این جزو وظایف دولت سوئد نیست؛ جزو

وظایف دولت امریکا نیست. این [را] برای خودشان وظیفه نمی‌دانند، اما در نظام اسلامی اینها هست. پس حفظ آزادی‌ها از یک طرف، حفظ حیثیت انسان‌ها از یک طرف، حفظ جهت‌گیری صحیح انسان‌ها از یک طرف. خب در کنار این همه، مقابله‌ی این نظام است با همه‌ی ارزش‌های رایجی که امروز قدرت‌های مسلط عالم، چهاردستی به آن چسبیده‌اند و می‌خواهند آنها را بر همه‌ی دنیا تحمیل کنند؛ مثل همین آزادی‌های فردی خلاف مصلحت و خلاف حق. مثل تعرض به انسان‌های ضعیف، مثل میدان‌دادن مطلق به سرمایه و پول؛ که امروز در نظام‌های سرمایه‌داری عالم، مطلقاً پول مسلط است، حتی در میدان قانون‌گذاری و میدان قضاوت. خب با همه‌ی این ارزش‌های باطل این نظام دارد مقابله می‌کند و ارزش الهی را دارد در مقابل چشم انسان‌ها قرار می‌دهد و این جا هم او را تطبیق می‌کند با واقعیت و آن را پیاده می‌کند.^{۶۳}

۲-۳-۲. حکومت دینی؛ ضرورت مسلمان زیستن

❖ اقامه‌ی دین، وظیفه است. حاکمیت دین، هدف مهم همه‌ی ادیان است؛^۱ «قیام به قسط، قیام به عدل و حاکمیت الهی، هدف بزرگ ادیان است. اصلاً ائمه‌ی ما(علیهم‌الصلاة‌والسلام) تمام زجر و مصیبتشان به خاطر این بود که دنبال حاکمیت الهی بودند؛ و آنگاه اگر امام صادق و امام باقر(صلوات‌الله‌علیهم) یک گوشه می‌نشستند و چند نفر دور خودشان جمع می‌کردند و فقط یک مسأله‌ی شرعی می‌گفتند، کسی به آنها کاری نداشت. خود امام صادق در یک حدیث می‌فرماید:»

«^۲ ابوحنیفه اصحاب دارد، حسن بصری اصحاب دارد. پس، چرا به آنها کاری ندارند؟ چون می‌دانند که آن حضرت داعیه‌ی امامت دارد؛ اما

آنها داعیه‌ی امامت نداشتند. ابوحنیفه داعیه‌ی امامت نداشت. این علمای معروف اهل سنت - محدثان و فقهایشان - داعیه‌ی امامت نداشتند. اینها امام زمان را که هارون، منصور و عبدالملک بود، قبول داشتند.

اینها ادعای امامت نداشتند؛ کسی که ادعای امامت داشت، او همین امام مظلوم و عزیز ما بود؛ امام صادق(علیه‌السلام)، امام باقر(علیه‌السلام)، امام موسی بن جعفر(علیه‌السلام). آنها این را می‌فهمیدند؛ یعنی واضح بود. البته گاهی در مقابل خلفا تقیه می‌کردند، اما معلوم بود که داعیه‌ی امامت داشتند. شیعیان آنان در همه‌جا تعبیر این معنا را می‌کردند.

پس درست توجه کنید، مسأله، مسأله‌ی داعیه‌ی خلافت و امامت بود. در راه این داعیه، ائمه‌ی ما کشته شدند، یا به زندان رفتند. امامت یعنی چه؟ آیا یعنی همین که مسأله بگویی، و دنیا را دیگری اداره کند؟ آیا معنای امامت در نظر شیعه و در نظر مسلمین، این است؟ هیچ مسلمانی این را قایل نیست؛ چه طور من و شما شیعه می‌توانیم به این معنا قایل باشیم؟ امام صادق دنبال امامت بود - یعنی ریاست دین و دنیا - منتها شرایط جور نمی‌آمد؛ اما ادعا که بود. برای خاطر همین ادعا هم آن بزرگواران را کشتند.

پس، این معنای حاکمیت دین است که پیامبران برایش مجاهدت کردند، و ائمه برایش کشته شدند. حالا حاکمیت دین، در بلد و در وطن خود ما - نه آن سر دنیا - به وجود آمده است؛ آیا می‌شود یک نفر بگوید من دیندارم، من آخوندم، اما خودش را سرباز این دین نداند؟ مگر چنین چیزی می‌شود؟ هر کسی که ادعای دینداری کند و حاکمیتی را که بر مبنای دین است، از خود نداند و دفاع از آن را وظیفه‌ی خود نشمارد، دروغ می‌گوید. وقتی که می‌گوییم دروغ می‌گوید، یعنی اشتباه می‌کند و خلاف واقع می‌گوید؛ ولی نمی‌فهمد. بعضیها ملتفت نیستند، تشخیصشان چیز دیگر است و منکرند که این برنامه‌ها بر اساس دین است.^{۶۴}

۱. تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۲. این ابوحنیفه است که اصحابی دارد، و این حسن بصری است که اصحابی دارد. (الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳)

❖ اگر ما این اشتباه را می‌کردیم و بکنیم که در مسأله‌ی حکومت و مدیریت جامعه، ملاک و معیار اسلامی را فراموش بکنیم و به سمت همان فرم‌های رایج دنیایی برویم، معنای جامعه‌ی اسلامی ما از بین خواهد رفت. این نقطه، تعیین‌کننده است. شاید این حدیث را ماها بارها گفته‌ایم و شنیده‌ایم و نقل کرده‌ایم که «

«!حاصل، این‌که اگر

دستگاه مدیریت جامعه، صالح و سالم باشد، خطاهای متن جامعه، قابل اغماض است و در مسیر جامعه، مشکلی به‌وجود نخواهد آورد. اما اگر مدیریت و رأس جامعه، از صلاح و سلامت و عدل و تقوا و ورع و استقامت دور باشد، ولو در میان مردم صلاح هم وجود داشته باشد، آن صلاح بدنه‌ی مردم، نمی‌تواند این جامعه را به سرمنزول مطلوب هدایت کند. یعنی تأثیر رأس قله و هرم و مجموعه‌ی مدیریت و دستگاه اداره‌کننده در یک جامعه، این‌قدر فوق‌العاده است.^{۶۵}

❖ غدیر در آثار اسلامی ما به « »، « » و « »

« تعبیر شده است. این تعبیرات که نشان دهنده‌ی تأکید و اهتمامی خاص به این روز شریف است، خصوصیتش در مسأله‌ی ولایت است. آن عاملی که در اسلام ضامن اجرای احکام است، حکومت اسلامی و حاکمیت احکام قرآن است، و آلا اگر آحاد مردم، ایمان و عقیده و عمل شخصی داشته باشند، لیکن حاکمیت - چه در مرحله‌ی قانونگذاری و چه در مرحله‌ی اجرا -

۱. امام باقر (علیه السلام) فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده است: هر آینه عذاب میکنم هر رعیتی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، اگر چه آن رعیت نسبت باعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشد و هر آینه در میگذرم از هر رعیتی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند، اگر چه آن رعیت نسبت بخود ستمگر و بدکردار باشد. (الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶)

در دست دیگران باشد، تحقق اسلام در آن جامعه، به انصاف آن دیگران بستگی دارد. «^{۶۶}» مسأله‌ی حکومت، اساس قضایای همه‌ی پیغمبران بوده است.

❖ هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده، و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.^{۶۷}

❖ از غیبت صغرا تا کنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود، و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقتفرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دو‌یست سال؟ و پس از غیبت صغرا اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟^{۶۸}

❖ در کتاب اصول کافی شریف که از معتبرترین و قدیمی‌ترین کتب شیعه است این حدیث را با چند زبان نقل کرده است... امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «

«۲»

عجیب حدیثی است؛ این حدیث می‌گوید: آن مردمی که در تحت ولایت ولیّ الله زندگی می‌کنند، اهل نجات هستند؛ اگر چه در کارهای شخصی و خصوصی گناهائی هم گاهی داشته باشند. و آن مردمی که در تحت ولایت

۱. ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. (نساء: ۶۴)
۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶

شیطان و طاغوت زندگی می‌کنند، اهل بد بختی و عذاب هستند؛ اگر چه در کارهای شخصی و در اعمال خصوصی، اهل نیکو کاری و کارهای خوب هم باشد. این خیلی عجیب است؛ البته همانطور که گفتیم حدیث به چند زبان است ولی همه زبانها همین معنا را می‌دهد.

من همیشه مفهوم این حدیث را به ماشینی تشبیه می‌کنم که شما مثلاً به قصد رفتن به نیشابور سوار شده‌اید. اگر چنانچه این ماشین به طرف نیشابور برود، شما حتماً به هدف می‌رسید و اگر این ماشین مثلاً به طرف طبس یا قوچان برود، مسلم است که شما به هدف نمی‌رسید. حال اگر در ماشینی که بطرف نیشابور می‌رود، مردم با آداب انسانی با هم معاشرت کردند، چه بهتر و اگر به آداب انسانی و انسانیت و نیکی و احسان با هم معاشرت نکردند، بالاخره به نیشابور می‌رسند؛ به هدف می‌رسند؛ اگر چه در بین راه یک قدری بدی کرده باشند - آن بدیها هم البته یک اقتضاهائی را خواهد داشت و یک آثار و نتایجی خواهد داشت که مجبور هستند متحمل بشوند - اما به هدف می‌رسند؛ بر خلاف آن ماشینی که باید شما را به نیشابور برساند، اما به نقطه مقابل نیشابور می‌برد. اگر در این ماشین، همه افراد، مؤدب، با نزاکت، با احترام به همدیگر رفتار کنند؛ با خوشروئی با همدیگر عمل کنند و می‌بینند این ماشین بجای نیشابور، بطرف قوچان می‌رود، اما در مقابل این حادثه، هیچ عکس العملی نشان نمی‌دهند، اینها خیلی آدمهای خوبی هستند، خیلی باهم مهربان هستند، اما آیا به هدف خواهند رسید؟ پیدا است که نه. در مثال اول، راننده، یک راننده امین بود؛ یک راننده با شرف بود؛ « بود؛ آنها را به هدف اگر رساند؛ اگر چه [مسافران] بد اخلاق بودند؛ »

در مثال دوم، راننده راه را بلد نبود، راننده امینی نبود؛ راننده هوی پرستی بود؛ مست بود؛ راه را گم کرده بود؛ در قوچان کاری داشت و کار خودش را بر خواسته مردم مقدم می‌داشت. اینها مسلم به هدف نخواهند رسید؛ هر چند که

اینها در داخل ماشین، با هم خیلی مهربان و خوش اخلاق بودند؛ « اما بالاخره معذبند؛ به عذاب خدا دچار خواهند شد؛ به هدف نخواهند رسید. بنابراین یک جامعه‌ای که با ولایت طاغوت اداره می‌شود، مثل همان ماشینی که با رانندگی آدم غیر امین دارد رهبری می‌شود، انسانها به هدف نخواهند رسید؛ نمی‌توانند مسلمان بمانند.^{۶۹}»

❖ جامعه اسلامی چیست و دارای چه ماهیتی است؟

... جامعه اسلامی یعنی آن جامعه‌ای، آن تمدنی، که در رأس آن جامعه، خدا حکومت می‌کند؛ قوانین آن جامعه، قوانین خدایی است؛ حدود الهی در آن جامعه جاری می‌شود؛ عزل و نصب را خدا می‌کند - در مخروط اجتماعی - اگر جامعه را به شکل مخروط فرض و ترسیم کنیم - همچنانکه معمول و مرسوم عده‌ای از جامعه شناسان است - در رأس مخروط خدا است و پایین تر از خدا همه انسانیت و همه انسانها هستند. تشکیلات را دین خدا به وجود می‌آورد، قانون صلح و جنگ را مقررات الهی ایجاد می‌کند، روابط اجتماعی را، اقتصاد را، حکومت را، حقوق را، همه و همه را دین خدا تعیین می‌کند و دین خدا اجرا می‌کند و دین خدا دنبال این قانون می‌ایستد این جامعه اسلامی است. همچنانکه پیغمبر به مدینه آمد و در مدینه یک جامعه‌ای تشکیل داد که در رأس آن جامعه خدا حکومت می‌کرد و عملاً سر رشته حکومت، به دست نایب خدا، یعنی رسول الله بود که مقررات را وضع و اجرا می‌کرد و هدایت و رهبری و اداره جامعه را به عهده داشت. در یک چنین جامعه‌ای که همه چیز از خدا است، نماز جماعت و خطبه پس از نماز با سرود میدان جنگ یکی است؛ در همان مسجدی که پیغمبر خدا در آنجا می‌ایستاد و اقامه نماز جماعت می‌کرد و برای مردم منبر می‌رفت و صحبت می‌کرد و درس می‌داد و تزکیه و

تعلیم می‌کرد، در همان مسجد بود که عَلم جهاد را می‌آوردند و پیغمبر آن را می‌بست و به دست اسامه بن زید و یا به دست یک فرمانده مؤمن دیگر می‌سپرد که بروید»^{۶۱} «با نام خدا حرکت کنید و آن گاه دستورات لازم را برای پیروزی بر دشمن صادر می‌فرمود. در همین مسجد بود که پیغمبر خدا حد جاری می‌کرد؛ در همین مسجد بود که دادگستری پیغمبر تشکیل می‌شد؛ در همین مسجد، اداره کار و اقتصاد پیغمبر تشکیل می‌شد؛ در همین مسجد زکات جمع و پخش می‌شد؛ هم درس بود، هم نماز و نیایش بود، هم سرود میدان جنگ بود، هم مال و اقتصاد بود و خلاصه هم دنیا و هم آخرت یکپارچه و یک کاسه زیر رهبری پیغمبر در خانه خدا انجام می‌شد؛ این جامعه اسلامی است.

پیغمبران می‌آیند که یک چنین جامعه‌ای درست کنند. در این جامعه هر که بیاید انسان می‌شود؛ اگر انسان کامل هم نشود، مجبور می‌شود به رفتار انسانها حرکت کند. هر که بخواهد در جامعه پیغمبر خوب باشد، می‌تواند خوب باشد؛ درحالی که در جامعه‌های غیر الهی این چنین نیست.

در جامعه‌های غیر اسلامی و غیر الهی، آدمها می‌خواهند خوب باشند، ولی نمی‌توانند؛ می‌خواهند متدین باشند، ولی نمی‌توانند؛ می‌خواهند ربا ندهند و ربا نخورند، می‌بینند نمی‌شود؛ زن دلش می‌خواهد از عفت اسلامی خارج نشود، محیط او را در فشار می‌گذارد؛ همه عوامل و انگیزه‌ها، انسان را از یاد خدا دور می‌کند؛ عکس‌ها و نمایش‌ها و رفت و آمدها و معاملات و گفتگوها، همه انسان را از خدا دور می‌کند و ذکر خدا را با دل انسان بیگانه می‌کند. ولی در جامعه اسلامی عکس این قضیه است.

در جامعه اسلامی، بازارش، مسجدش، دارالحکومه‌اش، رفیقش، خویشاوندش، پدر خانواده، جوان خانواده، همه و همه انسان را به یاد خدا می‌اندازند؛ به طرف خدا می‌کشاند؛ با خدا آشتی می‌دهند؛ با خدا رابطه ایجاد می‌کنند؛ بنده

خدا می‌سازند و از بندگی غیر خدا دور می‌کنند. اگر جامعه اسلامی زمان پیغمبر، پنجاه سال ادامه پیدا می‌کرد و همان رهبری بر سرکار می‌ماند و یا بعد از پیغمبر، علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) - یعنی همان رهبری که پیغمبر معین کرده بود - جای پیغمبر می‌نشست، مطمئن باشید که بعد از پنجاه سال، همه آن منافقین به مؤمنین واقعی تبدیل می‌شدند. اگر می‌گذاشتند که حکومت نبوی و علوی دنبال یکدیگر ادامه پیدا بکنند، آن جامعه انسان‌ساز، به طور قهری همه آدم‌های غش‌دار را هم بی‌غش می‌کرد؛ همه دل‌های منافق را هم مؤمن می‌ساخت؛ همه کسانی که روحشان با ایمان آشنا نبود، نیز آشنا با خدا و با ایمان می‌شدند؛ این طبع جامعه اسلامی است. پیغمبرها می‌آیند که یک چنین جامعه‌ای درست کنند؛ وقتی این جامعه درست شد، مثل کارخانه انسان‌سازی، گروه گروه و خیل خیل مردم مسلمان می‌شوند؛ هم مسلمان ظاهری در ظاهر امور اسلامی و هم مسلمان و مؤمن قلبی و واقعی و باطنی. پس پیغمبر برای یک چنین کاری می‌آید.^{۶۲}

❖ چرا باید انسان از ولایت طاغوت و شیطان بگریزد؟ جواب این سوال در گروهی جواب سؤال دیگری است... آیا نمی‌توان در ولایت طاغوت بود و مسلمان بود؟ آیا نمی‌شود که یک مسلمان تحت ولایت شیطان زندگی بکند اما بنده رحمان باشد؟ چنین چیزی می‌شود یا نه؟ آیاممکن است در جایی که بر سراسر آفاق و مناطق زندگی انسان، یک عامل غیر الهی مشغول فرمانروائی است و جسم انسان را یک عامل غیر الهی اداره می‌کند، فکر انسانها را یک عامل غیر الهی اداره می‌کند، روحیه و عواطف و احساسات افراد جامعه را همان عامل باین سو و آن سو می‌کشاند و در حالی که انسان در قبضه قدرت این چنین عوامل طاغوت و شیطانی زندگی می‌کند در عین حال می‌تواند بنده خدا باشد، مسلمان باشد، آیا چنین چیزی ممکن است یا ممکن نیست؟

... این یک سؤال است که از دو جزء ترکیب یافته است و ما باید این دو جزء را درست تجزیه کنیم و ببینیم که معنایش چیست. جزء اول اینست که کسی ولایت شیطان باشد اما تحت ولایت شیطان باشد یعنی چه؟ اگر آن معنایی را که ما برای ولایت از آیات قرآن استفاده کردیم در کنار این جمله «ولایت شیطان» بگذاریم. آن وقت معلوم می‌شود که ولایت شیطان یعنی چه ولایت شیطان معنایش این است که شیطان به همان معنای کلی شیطان که بارها گفته‌ام - به تمام نیروها و استعدادها و ابتکارها کارها در وجود آدمی مسلط بشود آنچه انسان انجام می‌دهد در آن خطی باشد که شیطان معین کرده‌است، آنچه می‌اندیشد در آن راهی باشد که شیطان می‌خواهد، یا برسیم می‌کند همچون آدمی که در جریان یک رودخانه تندی که در بستر سیلی که از کوهسار پائین می‌آید قرار گرفته باشد البته مایل نیست که به صخره‌های تنومند و تناور اصابت بکند و سرش بشکند، البته مایل نیست که با این آب برود و توی باتلاق بیفتد، البته مایل نیست که در لابه لای امواج این آب خفه بشود اما با آنکه مایل نیست، این جریان تند آب، بی اختیار او را می‌برد، دست و پا هم می‌زند. خود را به این طرف و آنطرف هم می‌چسپاند، به هر خار و خسی متشبث هم می‌شود، اما جریان آب، جریان تندی است؛ بی اختیار او را می‌برد. ولایت طاغوت و ولایت شیطان یک چنین چیزی است. لذا آیه قرآن می‌فرماید: «پیشوایان و رهبرانی وجود دارند که پیروان و افراد تحت فرمان خود فرمان خود را بطرف آتش دوزخ و بد بختی می‌کشاند.» آیه دیگر قرآن می‌فرماید: «آیا نمی‌نگری به آن مردمی که نعمت پروردگار را کفران کردند؟ این نعمتی که کفران کردند چه بوده است؟ نعمت قدرت که مظهر قدرت پروردگار است، قدرتهای دنیوی، نعمت سررشته‌داری اداره امور انسان، نعمت در دست داشتن استعدادها و اندیشه‌ها و نیروها و انرژیهای فراوان از انسانها، اینها همه اش نعمت است سرمایه هائی است که می‌تواند برای انسانیت منشأ خبر باشد.

هرکس از این انسانها که تحت اختیار آن مردمی هستید که در این آیه مورد اشاره هستند می‌توانستند انسانهای بزرگی باشند، می‌توانستند به عالیترین مدارج کمال برسند اما این ها باین نعمتها کفران یا کفران کردند و در راهی که بکار نینداختند، در دنبالش می‌فرماید: خودشان به ذرک! قوم خود را و مردم تحت فرمان خود را بیدار نیستی و نابودی و هلاکت کشاندند «و به جهنم کشاندند که در آن سرازیر و افکنده خواهند شد و چه بد جایگاه و محل استقراری است». این آیه را موسی بن جعفر (علیه السلام) برای هارون خواندن و به هارون فهماند که تو همان کسی هستی که قومت را و خودت را به بدترین منزلگاه و هلاک‌بارترین جایگاهها خواهی افکند چون چون هارون سؤال کرده بود مگر ما کافر هستیم و منظورش این بود که مگر ما معتقد بخدا و پیغمبر و دین نیستیم لذا امام (علیه السلام) در جوابش این آیه را خواندند تا به او بفهماند که کافر فقط آن کسی نیست که راست و صاف و صریح می‌گوید: خدانایست، قرآن دروغ است، یا پیغمبر مثلاً افسانه است که این که این کی کافر است و بهترین نوع کافر است که صریحا حرف خودش را می‌زند و آدم او را می‌شناسد و موضعگیری خودش را با او درست تنظیم می‌کند.

کافر بدتر آن کسی است که این نعمتهای عظیمی را که در اختیار او است کفران می‌کند و رد مجرای غیر صحیح بکار می‌اندازد و نه فقط خود را به جهنم می‌برد. ولایت طاغوت یک چنین چیزی است، آن کسی که تحت ولایت طاغوت زندگی می‌کند گوئی او اختیاری از خود ندارد، نمی‌گویم بکلی بی اختیار است بعد که آیه قرآن را که معنا کردم تفسیر مطلب روشن می‌شود اما در جریان سیل گرفته و دارد می‌میرد می‌خواهد دست و پای بزند اما نمی‌تواند، می‌خواهد از راه جهنم بر گردد و می‌بیند که هم افراد دارند بطرف جهنم می‌روند و او را هم با خودشان می‌کشاند آیا به آن جاهایی که جمعیت زیادی هست رفته‌اید؟ دلت می‌خواهد از این طرف بروی اما جمعیت

بی اختیار تو را مثل پر کاهی به طرف دیگر می‌برد، کسی که تحت ولایت طاغوت است می‌خواهد خوب باشد، خوب زیست کند، انسان زندگی کند مسلمان بماند و مسلمان بمیرد اما نمی‌تواند، یعنی جریان اجتماعی او را می‌کشد و می‌برد، آنچنان می‌برد که دست و پائی هم نمی‌تواند بزند اگر دست و پا هم بزند جز هدر دادن یک مقدار انرژی کار دیگری از پیش نبرده‌است، نه فقط نمی‌تواند دست و پا بزند، دردناکتر اینست که حتی گاهی نمی‌تواند بفهمد.

نمی‌دانم این ماهی‌هایی را که از دریا صید می‌کنند دیده‌اید یا نه، گاهی هزاران ماهی در یک تور می‌افتد که از وسط‌های دریا آنها را به ساحل می‌کشند اما هیچیک از ماهی‌ها نمی‌فهمند که آنها را بکجا می‌برند و هر یک فکر می‌کند، که خودش مقصدی را با اختیار می‌رود اما در واقع بی اختیار است، مقصد او همان جا است که مقصد آن صیاد صاحب تور است. این تور نامرئی نظام جاهلی، آن تور مایل هستند آدم را می‌کشاند که آدم نمی‌فهمد کجا می‌رود، گاهی هم خیال می‌کند که بطرف سر منزل سعادت و رستگاری می‌رود غافل از این که دارد به جهنم می‌رود، این ولایت طاغوت و ولایت شیطان است... با این وصف آیا می‌شود که در ولایت طاغوت مسلمان زیست؟ اصلاً مسلمان زیستن چیست؟ مسلمان زیستن یعنی تمام امکانات و انرژیها و نیروها و قدرتها و استعدادها ی انسان در بست در اختیار خدا بودن، مالشان و همه چیزشان در اختیار خدا، جانشان در اختیار خدا، اندیشه و فکر شان در اختیار خدا، در این باره، هم در اجتماعات به صورت جامعه و مدنیت مثال داریم و هم در گروه‌های عصیانگر که از نظام های طاغوتی بیرون آمدند و گریختند و هجرت به خدا کردند. اولین مثال، جامعه مدینه در زمان حیات پیغمبر است. مدینه یک جامعه بنده خدا بود یک جامعه مسلمان بود، آنجا هر قدمی که بر می‌داشتی در راه خدا بود، آنجا یهودی و مسیحی هم اگر تحت فرمان اسلام زندگی

می‌کرد، زندگی زندگی اسلامی بود، در جامعه اسلامی، یهودی مسیحی تحت ذمه اسلام هم در راه اسلام حرکت می‌کند از لحاظ اعمال، یک شخص یهودی است، اما از لحاظ یک عضو اجتماعی خیلی مسلمان تر از ان مسلمانی است که در نظام جاهلی زندگی می‌کند، در زمان پیغمبر پول در راه خدا، شمشیر در راه خدا، فکر و اندیشه در راه خدا، هر کاری بود، در زمان امیرالمومنین هم کم و همینطور بود برای خاطر اینکه امیرالمومنین (صلوات الله علیه) خودش از این که حتی حاکم الهی و ولی خدا بود با پیغمبر فرقی نداشت اما او وارث بد جامعه‌ای بود وارث آن نابسامانیها و پریشانیها بود، و خود پیغمبر هم اگر به جای امیر المومنین (علیه السلام) بود و بعد از سال ۲۵ سال آمده بود، مسلم یا همان مشکلات امیر المومنین روبرو بود این در اجتماعات.^{۸۱}

❖ یک عده هستند که تصور می‌کنند می‌شود ملتی مسلمان بود؛ اما به احکام اسلامی عمل نکرد! این تصور، معنایش جدایی دین از سیاست است. معنایش این است که اسمتان مسلمان باشد، اما به احکام اسلامی عمل نکنید و سیستم بانکداری، اقتصاد، آموزش و پرورش، شکل و محتوای حکومت و ارتباطات فرد و جامعه‌تان، به خلاف اسلام و طبق قوانین غیر اسلامی و حتی ضد اسلامی باشد. البته، این، در مورد کشورهایی است که قانون دارند؛ اگرچه طبق اراده و خواست یک انسان قاصر و ناقص باشد. امروز در بعضی کشورهای اسلامی، حتی قانون هم نیست؛ حتی قانون غیر اسلامی هم وجود ندارد و اراده‌ی اشخاص مهم است. در رأس قدرت یک نفر نشسته‌است و دستور می‌دهد: این‌طوری شود، آن‌طوری شود. نمی‌شود که ما فرض کنیم عده‌ای مسلمانند، اما از اسلام فقط نماز، روزه، طهارت و نجاست و امثال این چیزها را دارند. در جوامعی که می‌خواهند مسلمان باشند، اسلام باید حاکم باشد. غدیر، این پیام را داشت. امروز بسیاری از جوامع، چوب عدم اعتقاد به

این معنا را می‌خورند. ببینید ماجرای غدیر، این جا چقدر می‌تواند الهامبخش باشد!^{۷۲}

❖ در جامعه‌یی که مردم آن جامعه اعتقاد به خدا دارند حکومت آن جامعه باید حکومت مکتب باشد. یعنی مکتب اسلام و شریعت اسلامی و احکام و مقررات اسلامی باید بر زندگی مردم حکومت کند.^{۷۳}

۲-۳-۳. انواع حکومت دینی

۱-۳-۳-۲. حکومت دینی با رهبری منصوب

❖ حکومت‌های الهی در طول تاریخ و هرکدام از پیامبران و اولیا که به حکومت رسیدند، همین‌طور بوده‌اند. ثروتها و امکانات جامعه در اختیار آنها بوده، ولی خود را از آن جدا می‌کرده‌اند؛ مثل امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) که ثروت شخصی هم داشت و دایما تحصیل می‌کرد و صدقه می‌داد. ثروت‌های جامعه و بیت‌المال هم در اختیار او بود، هرچه که می‌خواست، می‌توانست مصرف بکند؛ اما از این غنا و ثروت، خودش را جدا می‌کرد.

در این سوره‌ی مبارکه‌ی نمل، من تأمل می‌کردم. ماجرای سلیمان پیامبر(علی نبینا وعلیه السلام) که در این سوره، مقداری از آن ذکر شده، خیلی عجیب است. تقریباً همه‌ی قضایا، دور همین محور دور می‌زند. سوره، با ماجرای موسی شروع می‌شود و به فرعون - که علو و استکبار فرعون را ذکر می‌کند - منتهی می‌شود. یعنی این‌که یک انسان، به قدرت و عزت ظاهری خود، آن قدر ببالد که دنیایی از او به‌وجود بیاید که از فرعون به‌وجود آمد. بلافاصله وارد قضایای سلیمان و داود می‌شود: «^۱ خدای متعال، علم و ملک و قدرت را به اینها داد؛ تا جایی که سلیمان به مردمی که در اطرافش

بودند، خطاب کرد و گفت: «^۱ همه‌ی امکاناتی که برای یک قدرت یگانه لازم است، خدای متعال به سلیمان عطا کرده بود. ملک سلیمانی، حکومت سلیمانی، محصول تلاش چندصد ساله‌ی بنی‌اسرائیل است؛ یعنی حق، همان حقی که موسی آن را بر فرعون عرضه کرد. آن کلمه‌ی توحیدی که در بنی‌اسرائیل، سالیان درازی تعقیب شد، مظهر حکومت این حق و کلمه‌ی توحید، حکومت داود است و بعد از او، حکومت سلیمان پیامبر که حکومت عجیبی است.^{۷۴}»

❖ خصوصیت حکومت پیامبر این بود که به جای ابتناء بر ظلم، ابتناء بر عدل داشت. به جای شرک و تفرقه‌ی فکری انسان، متکی بر توحید و تمرکز بر عبودیت ذات مقدس پروردگار بود. به جای جهل، متکی بر علم و معرفت بود. به جای کینه ورزی انسانها با هم، متکی بر محبت و ارتباط و اتصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی یک حکومت از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا می‌کند، انسانی باتقوا، پاکدامن، عالم، بابصیرت، فعال، پرنشاط، متحرک و رو به کمال است.^{۷۵}

۲-۳-۳-۱. حکومت پیامبران

❖ حکومت حق برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور و اقامه عدالت اجتماعی همان است که مثل سلیمان بن داود و پیامبر عظیم‌الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) و اوصیا بزرگوارش برای آن کوشش می‌کردند از بزرگترین واجبات و اقامه آن از والاترین عبادات است.^{۷۶}

❖ اسلوب حکومت انبیا غیر از حکومت سلطنتی و حکومت‌های متداول است که برای متصدی خود مایه مال‌اندوزی و کامرانی می‌شود. وضع زندگی

۱. و ما به داود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم. (نمل: ۱۵)

۱. و از هر چیز به ما عطا گردیده. (نمل: ۱۶)

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بسیار ساده بود. از مقام و منصب خود به نفع زندگی مادی استفاده نکردند تا چیزی از خود به جای گذارند. و آنچه را که باقی گذاشتند علم است که اشرف امور می‌باشد.^{۷۷}

۲-۳-۱-۲. حکومت ائمه هدی (علیهم السلام): «اولوا الامر»

❖ خداوند ما را الزام کرده که از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) اطاعت کنیم؛ چنانکه مأموریم از «اولو الامر» - که به حسب ضرورت مذهب ما مراد ائمه (علیهم السلام) می‌باشند - اطاعت و پیروی نماییم. اطاعت از «اولو الامر» که در اوامر حکومتی می‌باشد، نیز غیر اطاعت خداست. البته از باب اینکه خدای تعالی فرمان داده که از رسول و اولو الامر پیروی کنیم، اطاعت از آنان در حقیقت اطاعت خدا هم می‌باشد.^{۷۸}

❖ آیه قرآن می‌گوید: «اطاعت کنید خدا را»

«از رسول اطاعت کنید،»^۱ و صاحبان فرمان از میان خودتان را هم فرمان ببرید.

اما صاحبان فرمان یعنی چه؟ آن مسلمان جاهل و نادان خیال می‌کند که صاحب فرمان یعنی هرکسی که می‌تواند فرمان بدهد و هر کس که زورش برای فرمان دادن می‌چربد، او «اولی الامر» است. ما می‌گوئیم: نه، او اولی الامر نیست. اگر بنا باشد هرکسی که می‌تواند فرمان بدهد، اولی الامر باشد و از طرف قرآن به رسمیت شناخته شده باشد، پس در فلان کوهستان، فلان دزد، قداره بند هم فرمان می‌دهد، آنهم در آنجا همه کاره است، پس در آنجا او اولی الامر است و اطاعت فرمان او واجب است؟! اولی الامری که شیعه به آن معتقد است، آن اولی الامر است که خدا منشور فرمان را بنام او کرده باشد، شیعه این را

می‌خواهد. آن انسانی است که اگرچه «منکم» است و جزو انسان‌ها، اما ولایت را از خدا گرفته باشد؛ که صاحب ولایت کبری خداست.

... پس منطق شیعه در این مسئله، بسیار منطقی ظریف و دقیقی است. ضمن اینکه نصب خدا را از قرآن استنباط می‌کند، معیارها و ملاک‌ها را هم به دست مردم می‌دهد که مردم فریب نخورند. و نگویند علی بن ابی طالب روی سر ما، روی چشم ما، جانشین او هارون الرشید هم همینطور! منصور عباسی می‌گفت که امام حسن را به عنوان خلیفه قبول داریم اما ایشان پول گرفته است و خلافت را فروخته است، پس حق خلافت ندارد و ما هم از آنهایی که خلافت را به آنها فروخته بود، خلافت را به زور گرفتیم؛ این مال ماست. حرف آنها این بود که علی بن ابی طالب را برحسب ظاهر قبول می‌کردند و بعد منصور عباسی را هم به نام جانشین علی بن ابیطالب می‌پذیرفتند و هیچ منافاتی بین این دو نمی‌دیدند.

اما شیعه می‌گوید: این حرف درست نیست و اگر تو حکومت علی را قبول داری، باید معیارهای خلافت و ولایت را هم قبول داشته باشی؛ باید قبول داشته باشی که علی بن ابی طالب به خاطر جمع بودن این معیارها به عنوان «ولی» انتخاب شده، پس اگر کسی در او این معیارها نبود یا ضد این معیارها در او بود، این آدم حق ندارد که جانشین علی بن ابی طالب، خودش را معرفی کند؛ حق ندارد ولایت شیعه را و ولی امر بودن را، ادعا کند و کسی حق ندارد از او بپذیرد؛ این اولین مطلبی است که در این زمینه در پیرامون مسئله ولایت پیش می‌آید...^{۷۹}

❖ در ماجرای غدیر، حقایق بسیاری نهفته است. صورت قضیه این است که برای جامعه‌ی نو پای اسلامی در آن روز، که در حدود ده سال از پیروزی اسلام و تشکیل آن جامعه گذشته بود، نبی مکرم صلی الله علیه و آله وسلم،

موضوع حکومت و امامت را - با همان معنای وسیعی که دارد - حل می‌کردند و در غدیر خم و در بازگشت از حج، امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) را به جانشینی خود نصب می‌فرمودند. خود همین ظاهر قضیه، البته بسیار مهم است و برای کسانی که در مسائل یک جامعه انقلابی، اهل تحقیق و تدبر باشند، یک تدبیر الهی است. ولی ماورای این ظاهر، حقایق بزرگی وجود دارد که اگر امت و جامعه‌ی اسلامی به آن نکات برجسته توجه کند، خط و راه زندگی روشن خواهد شد. اساساً اگر در قضیه‌ی غدیر، عموم مسلمین - چه شیعیان که این قضیه را قضیه‌ی امامت و ولایت می‌دانند و چه غیرشیعیان که اصل قضیه را قبول دارند، اما برداشت آنها از این موضوع، امامت و ولایت نیست - بیشتر توجه خودشان را امروز متوجه و متمرکز به نکاتی کنند که در قضیه‌ی غدیر است، برای مصالح مسلمین دستاوردهای زیادی خواهد داشت... یکی از این نکات مهم، عبارت است از این‌که، با مطرح کردن امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) و با نصب آن بزرگوار برای حکومت، معیارها و ارزشهای حاکمیت، معلوم شد.^{۸۰}

❖ در موضوع غدیر، نبی مکرم اسلام به پیروی از امر خدا و به خاطر عمل به آیات صریح قرآن، یکی از بالاترین واجبات را انجام داد: «

«^۱ قضیه‌ی نصب امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) به ولایت و خلافت، آن قدر مهم است که اگر آن را انجام ندهی، رسالت خود را انجام نداده‌ای! یا مراد این است که رسالت در این قضیه‌ی بخصوص را انجام نداده‌ای؛ چون خداوند متعال دستور داده‌است که «این کار را انجام بده.» یا از این بالاتر، اصل رسالت پیغمبر، با انجام ندادن این کار، مورد خدشه قرار می‌گیرد و پایه‌اش متزلزل می‌شود. احتمال این هم هست. کأنه اصل رسالت، تبلیغ نشده‌است!^{۸۱}

❖ این اهرمها بودند که با جامعه اسلامی بازی کردند و برای بالا بردن نام خودشان که مثلاً در زمان خلیفه چندم عباسی صورت گرفته دست به ترجمه کتب میزدند. اگر به جای این همه فعالیت طبیعی، ریاضی، نجومی، ادبی، فقهی، تجربی و غیره اجازه می‌داند که حکومت علوی سر کار بیاید، امام صادق سر کار بیاید، نشاطها و نیروها را امام صادق (علیه‌السلام) در اختیار بگیرد - حتی اگر بفرض محال از لحاظ علمی، ادبی و از لحاظ این مسائل که دنیا امروز به آنها می‌بالد و افتخار می‌کند، صد سال هم عقب می‌ماند - باز بسود انسانیت بود و انسانیت رشد می‌کرد، اسلام گل می‌کرد، انرژیها و استعدادها در راه صحیح بکار می‌رفت و این طور نبود که کتاب ترجمه کنند، طب و پیشرفت علمی را به متنها درجه برسانند، اما از لحاظ اخلاقی اخلاق اجتماعی، آنقدر ضعیف باشند که اختلاف طبقاتی آنها هنوز هم جزو افسانه‌های تاریخ بشمار بیاید؛ عینا مثل تمدن کثیف و ننگین دنیای معاصر ما که قدرتهای بزرگ جهانی به کتشافات و اختراعات محیرالعقولشان می‌بالند که ما فلان دارو را کشف کردیم، فلان امور را بوجود آوردیم، فلان کار را از لحاظ علمی کردیم، اما از لحاظ انسانی و اخلاقی، هنوز که هنوز است در دورانهای تاریخی هزاران سال پیش زندگی می‌کنند، هنوز ثروتهای افسانه‌ای در کنار گرسنگی‌ها و فقرهای افسانه‌ای هست.^{۸۲}

۲-۳-۳-۱-۳. حکومت فقه‌های عادل

❖ ولی فقیه در دوران غیبت، در دوران عدم حضور امام معصوم همان مقام حاکمیت را داراست. این ریشه و مبنای فکری حکومت اسلامی و ولایت فقیه است.^{۸۳}

❖ همه می‌دانند و صاحب‌نظران جهانی هم می‌دانند که این مسأله از ابتکارات بسیار برجسته و نمایان و ممتاز اسلام است. فکر حکومت ولی فقیه -

۱. رسالت او را انجام نداده‌ای. (مآئده: ۶۷)

به معنای درست این کلمه - فکری است که امروز پاسخگوی نیازهای حقیقی بشر است. بشر امروز از بی‌تقوایی‌ها رنج می‌برد؛ از بی‌توجهی به معنویات رنج می‌برد. زندگی انسانها دستخوش غرقه شدن در مادیات است. اگر حکومتی تشکیل بشود که در رأس آن حکومت - که طبیعی است بیشترین تأثیر را حکومت در وضع زندگی، در سرنوشت مردم دارد - در رأس حکومت کسی قرار داشته باشد - که فرض این است که عالم به دین است، عالم به معنویات است، خویشتندار در مقابل گناه است، مطیع خداست - اگر این حقیقت تحقق پیدا بکند، هیچ چیز برای بشریت از این مفیدتر، نجات‌بخش‌تر و انجام آن برای بشریت فوری‌تر و ضروری‌تر نیست.^{۸۴}

❖ اصلاً ولایت فقیه یعنی چه؟ ولایت فقیه که ولی باید فقیه باشد - یعنی آگاه به دین، بهترین دین‌شناس، بهترین دین‌گرا - و فرمانده کل قوا هم باشد؛ یعنی کلید جنگ و صلح دست اوست؛ و بسیج عمومی و چه... این یک پدیده است.^{۸۵}

❖ مسأله‌ی رهبری که همان ولایت فقیه است جزو مترقی‌ترین مسائل اجتماعی و سیاسی امروز است. و تز جمهوری اسلامی، یکی از پیشروترین تزهاست. بعضی خیال می‌کنند، ولایت فقیه یک چیزی است که داخل مدارس - مدارس طلبگی - بحث ولایت فقیه را درست کرده‌اند؛ اینجور نیست. ولایت فقیه مترقی‌ترین و مدرن‌ترین تزه‌های حکومتی امروز است. ولایت فقیه یعنی حاکمیت آن انسانی که در تفکر و ایمان و ایدئولوژی حاکم بر جامعه‌ی خودش از همه بهتر وارد است و بهتر می‌شناسند. یک چنین کسی باید در یک جامعه حکومت بکند؛ یک چنین انسانی می‌تواند این جامعه را به فلاح و نجات و به تکامل مادی و معنوی برساند.^{۸۶}

❖ این چیزهایی که ناشی از اصل ولایت در اسلام است، چه‌قدر برای انسانها مفید، پُردرخشش، زیبا و جاذبه‌دار است... اگر ملتها، قطع نظر از مذاهب و ادیانی که بر آنها حاکم است، بخواهند راه سعادت را پیدا کنند، باید به ولایت اسلامی برگردند.

البته این ولایت اسلامی به شکل کامل، در یک «جامعه‌ی اسلامی» عملی است؛ چون ولایت براساس ارزشهای اسلامی - یعنی عدالت اسلامی، علم اسلامی و دین اسلامی - است؛ اما به شکل غیر کامل، در همه‌ی ملتها و در میان همه‌ی جوامع عملی است. اگر می‌خواهند کسی را به عنوان رهبر و حاکم بر جامعه انتخاب کنند، سراغ آن کسی که سرمایه داران معرفی می‌کنند، نروند؛ سراغ پارساترین و پاکترین و بی‌اعتناترین انسانها به دنیا بروند؛ آن کسی که قدرت را سرمایه‌ی شخصی خود به حساب نمی‌آورد و از آن برای سود شخصی خویش استفاده نمی‌کند.

این، رشحه‌ی از رشحات ولایت در اسلام است و دمکراسیهای جاری عالم از آن بی‌نصیبند. این، از برکات اسلام است. لذا از اول انقلاب هم همین عنوان ولایت و ولایت فقیه - که دو مفهوم است؛ یکی خود مفهوم ولایت، یکی این‌که این ولایت متعلق به فقیه و دین‌شناس و عالم دین است - از طرف کسانی که درحقیقت تحمل این بافت ارزشی کامل را نمی‌توانستند و نمی‌توانند بکنند، مورد تعرض شدید قرار گرفت. امروز هم همین طور است. خوشبختانه مردم این راه را شناخته‌اند. این، از برکات غدیر و اسلام و زندگی امیرالمؤمنین و نیز حکومت کوتاه آن بزرگوار است.^{۸۷}

❖ آن چیزی که می‌تواند همه‌ی این ارزشها را مورد نظر قرار دهد و در همه‌ی زمینه‌ها پیشرفت را شامل حال همه‌ی آنها [افراد و جناحهای جامعه] کند، چیزی است که در قانون اساسی و در فقه ما پیش‌بینی شده است و آن این

است که یک فقیه عادل زمان شناسی در جامعه حضور داشته باشد که انگشت اشاره و هدایت او بتواند کارها را پیش ببرد.^{۸۸}

۲-۳-۲. حکومت به ظاهر دینی با رهبری غیر منسوب

❖ خصوصیت حکومت پیامبر این بود که به جای ابتناء بر ظلم، ابتناء بر عدل داشت... با گذشت پنجاه سال، قضایا عوض شد. اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلامی بود؛ اما باطن دیگر اسلامی نبود. به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد. به جای برابری و برادری، تبعیض و دودستگی و شکاف طبقاتی به وجود آمد. به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دوره پنجاه ساله، هر چه به طرف پایین می آیم، اگر انسان بخواهد از این سرفصلها بیشتر پیدا کند، صدها شاهد و نمونه وجود دارد که اهل تحقیق باید اینها را برای ذهنهای جوان و جوینده روشن کنند.^{۸۹}

❖ به حسب آن تعیین رسول اکرم الگوی خلافت را، و برنامه حضرت برای کیفیت ولایت ولات بر افراد، آنطور که بیان فرموده اند، تمام این حکومت ها که سرکار آمده اند تا حالا، از بعد از حضرت امیر و یک چند روزی هم امام حسن (سلام الله علیه) تمام حکومت هایی که تا حالا سرکار آمده اند چه حکومت هایی باشد که تا حدودی مثلا اگر هم که چیزی پیدا بشود - تا حدودی مؤدب به آداب حکومت ها بوده است و آن الگوی رسول الله بوده است و چه اینهایی که اصلا نبوده اند، هیچ کدام این حکومت ها لیاقت حکومت نداشته اند و خود حضرت امیر (سلام الله علیه) قیام کردند بر ضد معاویه، در صورتی که معاویه هم تشرف به اسلام داشت و کارهای اسلامی را می کرد و شاید اعتقادات اسلامی هم داشته است، شاید، شاید هم نه.^{۹۰}

❖ بعضی از کشورهایی که به نحوی خودشان را مقید به احکام اسلامی

نشان می دهند، برای مسائلشان، به آیه و روایتی استناد می کنند؛ چهار نفر عمامه به سر را هم به خدمت می گیرند، برای این که در جایی برایشان فتوایی بدهند و کاری کنند. این کشورها، اگر چه به ظاهر چیزی مثل حاکمیت اسلامی دارند، اما حاکمیت اسلامی با ارزشها و معیارهای نبوی و ولوی، علم و تقوا، عدالت، عبودیت خدا و خشیت الهی و «ترتعد فرائسه فی المحراب»، که روش انبیا و اولیا و مقربترین افراد به خدا بوده است، در جامعه شان مطرح نیست. اگر تعبیرات تندتر و واضحتری نخواهیم بکنیم، آنها یک عده آدمهای دور از دینند.^{۹۱}

۲-۳-۳-۱. حکومت خلفا

❖ آنچه که در اسلام روی آن تکیه شده این است که زمام امر مردم دست آن کسانی نیفتد که انسانها را به دوزخ می کشانند. و مگر تاریخ این مطلب را به ما نشان نداد؟ مگر ندیدیم که با جامعه اسلامی اندکی بعد از صدر مشعشع اسلام چه کردند و چه شد؟ و چه بر سر این جامعه آمد؟ آن جامعه ای که در آن، مردم قدر مردان نیک را ندانند، جامعه ای که مردم معیارهای نیکی را عوضی بگیرند و مردم نتوانند ناصح و مشفق و مصلح خود را بشناسند، چقدر باید روی آن کار کرده باشند که به اینجا رسیده باشند؟! تبلیغات زهرآگینی که از طرف دستگاههای قدرت ظالمانه و جابرانه در میان جامعه اسلامی انجام گرفت، به قدری افق معلومات و بینش مردم را عوض کرد و آنها را به وضعی رساند که گویی سیاهی را سفیدی و سفیدی را سیاهی می دیدند؛ به یک چنین حالتی در آمده بودند. لذا آدمی وقتی تاریخ قرنهای دوم و سوم را می خواند و فجایع دستگاه قدرت و خلافت را با آن بی اعتنائی و بی تفاوتی مردم مطالعه می کند، حسرت می خورد و تعجب می کند که آیا اینها همان مردمی هستند که در مقابل حوادث زمان عثمان صبر نکردند و از اطراف

او را محاصره کردند و با آن وضع فجیع او را از خلافت خلع و عزل کردند؟! آیا اینها همان‌ها هستند که حالا در شب عروسی خلیفه عباسی، خرج گزافی را که می‌توانست یک جناح عظیمی از جامعه اسلامی را اداره کند، می‌بینند که دارد خرج چه عیاشی‌ها و چه کارهائی می‌شود و دم بر نمی‌آورد؟! چگونه بیت‌المال مسلمین دارد صرف مسائل شخصی می‌شود و کاری به درست و نادرستی آن ندارند؟! پولی است مال هزار نفر و حالا یک نفر آدم این پول را فقط صرف خودش بکند؛ نمی‌گوئیم صرف عیاشی خودش بکند، بلکه صرف نماز و روزه خودش بکند، آیا این کار جایز است؟! مردم می‌دیدند که در متن واقعیت جامعه اسلامی دارد این کارها انجام می‌گیرد و در عین حال غافل و بی‌خبر به سر می‌بردند...^{۹۲}

❖ خدا به وجود حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بر متخلفین و آنها که کجروی داشتند احتجاج می‌کند، بر متصدیان خلافت، بر معاویه، و خلفای بنی امیه و بنی عباس، و بر کسانی که طبق خواسته‌های آنان عمل می‌کنند، احتجاج می‌شود که چرا زمام مسلمین را غاصبانه به دست گرفتید. شما که لیاقت نداشتید چرا مقام خلافت و حکومت را غصب کردید.^{۹۳}

۲-۳-۳-۲. حکومت‌های پادشاهی و موروثی

❖ سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سید الشهداء (علیه السلام) برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. برای اینکه زیر بار ولایتعهدی یزید نرود و سلطنت او را به رسمیت نشناسد قیام فرمود، و همه مسلمانان را به قیام دعوت کرد. اینها از اسلام نیست. اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد.^{۹۴}

❖ آنچه مردود است حکومت‌های شیطنی و دیکتاتوری و ستمگری

است که برای سلطه جویی و انگیزه‌های منحرف و دنیایی که از آن تحذیر نموده‌اند جمع آوری ثروت و مال و قدرت طلبی و طاغوت‌گرایی است و بالاخره دنیایی است که انسان را از حق تعالی غافل کند.^{۹۵}

❖ ... یا حکومت‌های موروثی مثل سلطنت؛ این سلطنت‌های موروثی که از جمله‌ی ارتجاعی‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین و منحط‌ترین شیوه‌های حکومتی دنیا، همین حکومت‌های موروثی است. یک بچه کوچکی، یک انسان نالایقی، یک آدم نامناسبی، ناشایستی، تصادفاً - مثل آن افسانه‌های قدیمی که باز دولت بر سر یک آدمی تصادفاً می‌نشست - تصادفاً این در رأس یک مقام به این عظمت قرار می‌گیرد؛ این، خب در دنیا معمول است.^{۹۶}

❖ ماهیت امامت، با ماهیت سلطنت، مغایر و متفاوت و مناقض است. این دو ضدّ همنند. امامت، یعنی پیشوایی روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم. اما سلطنت، یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بدون هیچ‌گونه علقه‌ی معنوی و عاطفی و ایمانی. این دو، درست نقطه‌ی مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت، یعنی یک سلطه‌ی مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت‌اندوزی و برای شهوترانی گروه حاکم. آنچه که ما در زمان قیام امام حسین می‌بینیم، دومی است، نه آن اولی. یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزگاری و پاکدامنی و پارسایی داشت، نه سابقه‌ی جهاد در راه خدا داشت، نه ذرّه‌ای به معنویات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار یک مؤمن و نه گفتار او گفتار یک حکیم بود. هیچ چیزش به پیامبر شباهت نداشت. در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین بن علی - که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر قرار گیرد - فرصتی پیش آمد و قیام کرد.^{۹۷}



بخش دوم

اسلام و حکومت

ضرورت تشکیل حکومت در اسلام

تعریف ولایت

ویژگیهای ولی و حاکم اسلامی

فصل اول: ضرورت تشکیل حکومت در اسلام

❖ اگر انگیزه و مطالبه‌ی حاکمیت اسلام را از اسلام کسر کنیم این همه معارضه و مزاحمت نسبت به اسلام و مسلمین از سوی قدرتمندان باقی نخواهد ماند. قضیه‌ی اصلی حاکمیت اسلام است. اگر عمل مسلمین به احکام اسلامی یعنی همین احکام فردی و عبادات به گاو و گوسفند قدرتمندان جهانی ضرری نزنند و سیاست استعماری و سلطه طلب آنها را تهدید نکند آن قدرها با اسلام داعیه بر مبارزه نخواهد داشت. شعار جدایی دین از سیاست که در دوران اخیر یعنی در صد سال، صد و پنجاه سال اخیر بوسیله‌ی استعمارگران در میان مسلمین رایج شد ناشی از همین قضیه بود. آنها با نماز و روزه و بقیه‌ی عبادات اگر انگیزه و تمایل به حاکمیت اسلام و حاکمیت سیاست اسلامی نباشد نمی‌جنگد لذا شما می‌بینید در کشورهای اسلامی گاهی در مواردی کسانی هستند که ظواهر اسلامی را هم رعایت می‌کنند اما سیاست آنها، حرکت آنها، جهت‌گیری کلی کشور آنها درست بر طبق خواست سیاستهای استعماری و استکباری است. در رژیم منحط گذشته هم همین جور بود با ظواهر اسلامی و با عبادات تا آنجایی که صحبت از سیاست نباشد تهدید حاکمیت طاغوت نباشد هیچگونه معارضه‌ای نبود. پس توجه می‌فرمائید که مسئله‌ی حاکمیت در اسلام چقدر مهم است.^{۹۸}

❖ اگر علمای اسلام قبول می‌کنند که قرآن فرموده‌است: «

«^۱ پیامبر نیامد که نصیحتی بکند، حرفی بزند، مردم هم کار خودشان را بکنند و به او هم احترامی بگذارند؛ آمد تا مورد اطاعت قرار بگیرد، جامعه و زندگی را هدایت کند، نظام را تشکیل بدهد و انسانها را به سمت اهداف زندگی درست پیش ببرد. اگر علمای اسلام قبول دارند که قرآن کریم می‌فرماید:»

«^۲ اقامه‌ی قسط و عدل و رفع ظلم و ایجاد زندگی صحیح برای بشر، هدف ادیان است، پس باید حرکت به سمت حاکمیت اسلام باشد و حاکمیت اسلام در کشورها و جوامع اسلامی، امری ممکن است.^{۹۹}»

❖ پس از رحلت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌و‌آله)، هیچ یک از مسلمانان در این معنا که حکومت لازم است تردید نداشت. هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده‌دار این امر شود و رئیس دولت باشد. لهذا، پس از رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌و‌آله)، در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر (علیه‌السلام)، هم حکومت تشکیل شد. سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجرا صورت می‌گرفت.^{۱۰۰}

❖ در انقلاب اسلامی ایران، چند خصوصیت مهم وجود داشت که همه منطبق بر حرکت اسلامی صدر اول بود:

نخست، هدفگیری سیاسی؛ یعنی اراده‌ی قاطع بر حاکمیت دین خدا و این که قدرت از دست شیطانهای ظالم و فاسد گرفته شود و حاکمیت و قدرت سیاسی جامعه بر اساس ارزشهای اسلامی شکل گیرد.^{۱۰۱}

۱. زیرساختهای نظری بحث

۱-۱. مفهوم سیاست در اسلام و غرب

❖ سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاست. دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند، این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام.^{۱۰۲}

❖ تلاشهایی که انسانها می‌کنند، بعضی مربوط به مسائل شخصی آنهاست که بخش کوچتری از فعالیتهای انسانی را شامل می‌شود - مثل معیشت و معنویت و عواطف و ارتباطات شخصی آنها با این و آن - اما بخش بزرگتر فعالیتهای انسانی، فعالیتهایی است که در صحنه‌ی جامعه با تلاش جمعی صورت می‌گیرد، که به آن «سیاست» می‌گویند.^{۱۰۳}

❖ سیاست به معنای پشت هم اندازی و فریب و دروغ گفتن به افکار عمومی مردم، مطلوب اسلام نیست. سیاست یعنی اداره‌ی درست جامعه؛ این جزو دین است.^{۱۰۴}

❖ آن مردک وقتی که آمد (در زندان) پیش من، من بودم و آقای قمی سلمه‌الله، که اکنون هم گرفتارند. گفت: سیاست عبارت از بدذاتی، دروغگویی و... خلاصه پدرسوختگی است. و این را بگذارید برای ما! راست هم می‌گفت. اگر سیاست عبارت از اینها است، مخصوص آنها می‌باشد. اسلام که سیاست دارد، مسلمانان که دارای سیاست می‌باشند، ائمه هدی (علیهم‌السلام) که « هستند، غیر این معنایی است که او می‌گفت. او می‌خواست ما را اغفال کند.^{۱۰۵}»

۱. و ما هیچ رسولی نفرستادیم، مگر برای این که مردم او را به خاطر اینکه از طرف ما است اطاعت کنند. (نساء: ۶۴)

۲. ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

❖ ما امروز اگر جمهوری اسلامی هستیم، اگر حکومت علوی هستیم، باید اینها را رعایت کنیم. شما مردم هم اینها را باید از ما بخواهید. اقامه‌ی دین خدا را باید بخواهید. این‌که ما نگاه کنیم بینیم شرق و غرب در مفاهیم حکومتی و مفاهیم سیاسی حرفشان چیست، آنها چه می‌گویند، ما هم سعی کنیم خودمان را آن طور تطبیق دهیم، این مثل همان خلافت عثمانیهاست... اینها همان مفاهیمی است که در زیر نام دمکراسی، در زیر نام لیبرالیزم، در زیر نام حقوق بشر و در زیر نام آزادی، در حال جریان است. ما بیاییم دنباله رو آنها شویم، همان مفاهیم را بگیریم، آن وقت چه کار کنیم؟! مثل خود آنها به ظلم عمل کنیم و آن وقت اسم عدالت را بیاوریم؟! این غیر از نفاق چیز دیگری است؟! امروز بشریت در رنج است؛ امروز بشریت از یک تبعیض بزرگ رنج می‌برد؛ بشریت از یک ظلم بزرگ به جان می‌آید. این ظلم بزرگ را همین قدرتمندان می‌کنند؛ دستشان هم پرچم حقوق بشر است! یعنی نفاق محض. از اینها باید تقلید کرد؟! در مقابل اینها باید رودرباستی داشت؟! مفاهیم اینها را باید گرفت و به جای مفاهیم علوی و اسلامی گذاشت؟! نه؛ این غلط است. راه درست برای کسی که پیرو امیرالمؤمنین است، این است که شاخصه‌های حکومت علوی را در نظر داشته باشد؛ همان اندازه‌ای که می‌تواند و قدرت دارد، طبق آنچه که ساز و کارهای جهانی اقتضاء می‌کند - دوران صنعت و صنعت‌های پیچیده و روش‌های فوق مدرن صنعتی و اینها اقتضائاتی دارد - اینها را رعایت کند تا آن جهتگیری یک سر سوزن منحرف نشود. این می‌شود یک انسان والا؛ می‌شود یک حاکم علوی. چنین جامعه‌ای قدرتمند می‌شود؛ چنین جامعه‌ای پولادین می‌شود؛ جامعه‌ای که مردمش راست بگویند و از مسئولان‌شان راست بشنوند؛ آنچه را که وعده می‌دهند، آنچه را که می‌گویند، آنچه را که به عنوان پرچم بلند می‌کنند، همان را عمل می‌کنند و »

« نباشند. این، آن روش درست است و این به برکت امیرالمؤمنین ممکن است.^{۱۰۶}»

❖ دیانت همان سیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می‌دهد و تمام چیزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مردم است، آنها را از آن راه می‌برد که صلاح مردم است که همان صراط مستقیم است.^{۱۰۷}

۱-۲. سیاسی بودن دین

❖ یکی از چیزهایی که برای ما [روحانیون] خیلی مهم است، مسئله‌ی «ارتباط با سیاست» است. اولاً سالهای متمادی سعی کردند که مقوله‌ی دین را از مقوله‌ی سیاست جدا کنند. با اینکه انقلاب اسلامی پیروز شده و سیاست دینی در کشور، محور همه‌ی فعالیتهاست و مسئله الهام‌گیری و سرچشمه پیدا کردن سیاست از دین - نه دین از سیاست، بلکه سیاست از دین - جزو عرفهای رایج ملت‌های مسلمان شده، هنوز دارند تلاش می‌کنند، بلکه بتوانند این عرف را بشکنند. اگر با لایه‌های عمیق‌تر تبلیغات سیاسی جهانی - غیر از این لفاظی‌های سیاسی که رادیوهای بیگانه می‌کنند - آشنا باشید، می‌بینید همین حالا دارند تلاش می‌کنند که دین را از سیاست جدا کنند. آنها دنبال این هستند که سیاستمدارها بدون ارتباط با دین و بدون اعتنای به دین، کار خودشان را بکنند و آخوند و مبلغ دین هم فقط احکام فردی و شخصی و طهارت، نجاست و دماء ثلاثه و حداکثر مسئله‌ی ازدواج و طلاق را برای مردم بیان کند. اولین حادثه‌ای که در اسلام، در دورانی که پیغمبر از فشار مخالفان در مکه خلاص شد، اتفاق افتاد، چه بود؟ تشکیل حکومت. پیغمبر به مدینه آمد و حکومت تشکیل داد. پیغمبر نیامد مدینه که بگوید من عقاید شما را اصلاح می‌کنم،

۱. چرا چیزهایی که خود عمل نمی‌کنید به مردم می‌گویید؟! (صف: ۲)

احکام دینی را برایتان بیان می‌کنم، شما هم یک نفر را به عنوان حاکم برای خودتان انتخاب کنید؛ چنین چیزی نبود، بلکه پیغمبر آمد و از همه‌ی سیاست را به دست گرفت. ایشان از اول که وارد شد، خط مشی نظامی، سیاسی، اقتصادی و تعامل اجتماعی را طراحی کرد. چطور این دین به خط مشی‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی و اجتماعی کاری نداشته باشد و در عین حال، دین همان پیغمبر هم باشد؟! در مطلب به این روشنی، خدشه می‌کنند! این در باب ارتباط با سیاست، که پایه‌ای‌ترین مسئله است.^{۱۰۸}

❖ سالها غفلت مسلمین و مهجور ماندن قرآن سبب شد که دستهای تحریف بتوانند به نام دین، هر سخن باطلی را در اذهان جای داده و بدیهی‌ترین اصل دین خدا را منکر شوند و شرک را جامه‌ی توحید پوشانده و مضمون آیات قرآن را بی‌دغدغه انکار کنند، و در حالی که قرآن اقامه‌ی قسط را هدف از ارسال رسل می‌داند؛»

«^۱ و در حالی که با خطاب»

«^۲ همه‌ی مؤمنین را موظف به تلاش برای اقامه‌ی قسط می‌کند، و در حالی که آیات کریمه‌ی قرآن، اعتماد به ستمگران را ممنوع می‌سازد و به پیروان خود می‌فرماید:»
 «^۳ و گردن نهادن به ظلم طاغوت را منافی با ایمان می‌شمرد و می‌گوید:»

«^۴ و کفر به طاغوت را در کنار ایمان به خدا قرار

۱. ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)
 ۲. و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد. (هود: ۱۱۳)
 ۳. همان

۴. آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. (نساء: ۶۰)

می‌دهد؛»
 «^۱ و در حالی که نخستین شعار اسلام، توحید، یعنی نفی همه‌ی قدرتهای مادی و سیاسی و همه‌ی بت‌های بی‌جان و باجان بود، و در حالی که اولین اقدام پیامبر(صلی الله علیه و آله) پس از هجرت، تشکیل حکومت و اداره‌ی سیاسی جامعه بود، و یا دلایل و شواهد فراوان دیگری که بر پیوند دین و سیاست حکم می‌کند، باز کسانی پیدا می‌شوند که بگویند دین از سیاست جداست، و کسانی هم پیدا شدند که این سخن ضداسلامی را از آنها بپذیرند.^{۱۰۹}»

❖ اسلام همه چیز است. - اسلام را - یکی از بدترین چیزی که اجانب در بین مردم و در بین خود ما القا کردند این است که اسلام برای این است که ما همان عبادت بکنیم، چنان که مذهب مسیح را هم مسخ کردند. مذهب مسیح مسخ شد. مسیح هرگز نمی‌شود که دعوتش این باشد که فقط عبادت بکنید، ظلمه را بگذارید به کار خودشان، این نمی‌شود، نبی نمی‌تواند اینطور باشد، مسخ شده است اینها. اینها اسلام را در نظر ما، در نظر جاهلین مسخ کردند. اسلام را بصورت دیگر نشان دادند و این از کیدهای بود که با نقشه‌های پیاده شده است و ما خودمان هم باور کردیم آخوند را به سیاست چه این حرف، حرف استعمار است. آخوند را به سیاست چه؟»
 «در دعای جامع، زیارت جامعه است؛ «ساسة‌العباد»؛ چطور امام را به سیاست آره، اما آخوند را به سیاست نه؟!»

حضرت امیر یک مملکت را اداره می‌کرد، سیاستمدار یک مملکت بود، آن‌وقت آخوند را به سیاست چه! این مطلبی بود که مستعمر برای اینکه آخوند را جدا کند از دولت و ملت، القا کردند به او، آخوند هم باورش آمد. خود

۱. بنا بر این، کسی که به طاغوت [بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است. (بقره: ۲۵۶)

آخوند با ما مبارزه می کند که شما چکار دارید به سیاست! این آخوند سیاسی است. این چیزی بوده است که ما را عقب کرد، به عقب راند. آخوند، نمونه اسلام است.^{۱۱۰}

❖ یکی از ابعاد انسان بُعدی است که در این دنیای مادی می خواهد معاشرت بکند، در این دنیای مادی می خواهد تأسیس دولت بکند، در این دنیای مادی می خواهد تأسیس مثلاً سایر چیزهایی که مربوط به مادیتش هست بکند. اسلام این را هم دارد. آن قدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده است، در عبادات وارد نشده است. شما پنجاه و چند کتاب فقه را ملاحظه می کنید، هفت - هشت تا کتابی است که مربوط به عبادات است، باقی اش مربوط به سیاسات و اجتماعیات و معاشرات و این طور چیزهاست. ما همه آنها را گذاشتیم کنار و یک بُعد را، یک بعد ضعیفش را گرفتیم. اسلام را همچو بد معرفی کرده اند به ما که ما هم باورمان آمده است که اسلام [را] به سیاست چه! سیاست مال قیصر و محراب مال آخوند! - محراب هم نمی گذارند برای ما باشد - اسلام دین سیاست است؛ حکومت دارد. شما بخشنامه حضرت امیر و کتاب حضرت امیر به مالک اشتر را بخوانید ببینید چیست. دستورهای پیغمبر و دستوره های امام (علیه السلام) در جنگها و در سیاسات ببینید چه دارد. این ذخایر را ما داریم، عرضه استفاده اش را نداریم.^{۱۱۱}

❖ با قطع نظر از شخص امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) و موضوع منصوب بودن آن حضرت - که شیعه متمسک و پایبند به این معناست - دیگران به این بخش قضیه، توجه چندانی نکردند و نصب امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) را مورد ملاحظه قرار ندادند. در این قضیه، اصل مسأله ای نصب حاکم، مسأله ای مهمی است که پیام غدیر است. چرا باید این پیام روشن

را که پیغمبر اکرم - مؤسس اسلام - به همه ی مسلمین داده است، العیاذُ باللّٰه نادیده گرفت؟ آن جا که می گوید: «مسلمانان! دین را از اساس زندگی و از امر حکومت که پایه ی زندگی فردی و اجتماعی است، جدا نکنید. دین را به گوشه ی خلوت خانه ها و ذهن و مسائل روحی منحصر نکنید. دین را به انزوا نیندازید.» اساس زندگی بشر، که بر پایه ی حکومت است، امری است متوجه دین؛ مسؤولیتی است بر دوش دین و دین باید این کار را انجام دهد... بزرگترین مظهر دخالت مردم در امور حکومت، غدیر است. خود غدیر این را به ما آموخت و لذاست که عید غدیر، عید ولایت است، عید سیاست است، عید دخالت مردم در امر حکومت است، عید آحاد ملت و امت اسلامی است. این عید، مخصوص شیعه هم نیست.^{۱۱۲}

❖ البته در اذهان بسیاری بلکه اکثری، بیشتر از مردم، بیشتری از اهل علم، بیشتری از مقدسین این است که اسلام به سیاست چه کار دارد، اسلام و سیاست جداست از هم. همین چیزی که حکومت ها نمی گذارند، همین که از اول القا کردند این اجانب در اذهان ما و حکومت ها در اذهان ما که اسلام به سیاست، آخوند چه کار دارد به سیاست. فلان آخوند را وقتی عیبش را می گیرند می گویند: آخوند سیاسی است، اسلام می گویند از سیاست کنار است، دین علی حده است، سیاست علی حده، اینها اسلام را نشناخته اند. اسلامی که حکومتش تشکیل شد در زمان رسول الله و باقی ماند این حکومت به عدل یا به غیر عدل و در زمان حضرت امیر بود باز حکومت عادل اسلامی بود، یک حکومتی بود با سیاست با همه جهاتی که بود. مگر سیاست چی است روابط مابین حاکم و ملت، روابط ما بین حاکم با سایر حکومت ها - عرض می کنم که - جلوگیری از مفاسدی که هست، همه اینها سیاست است احکام سیاسی اسلام بیشتر از احکام عبادی آن هست. کتابهایی که اسلام در سیاست دارد بیشتر

از کتابهایی است که در عبادت دارد. این غلط را در ذهن ما جای گیر کرده اند و حتی حال باورشان آمده است آقایان به اینکه اسلام با سیاست جداست، یک احکام عبادی است مابین خود و خدا، بروید توی مسجدها و هرچی میخواهید دعا کنید، هر چه می خواهید قرآن بخوانید ما هم با شما کار نداریم اما این اسلام نیست اسلام در مقابل ظلمه ایستاده است، حکم به قتال داده، حکم به کشتن داده، در مقابل کفار و در مقابل متجاسرین و کسانی که چیز هستند احکام دارد. این همه احکام در اسلام نسبت به اینها هست، این همه احکام حکم به قتال و حکم به جهاد و حکم به اینها هست، اسلام از سیاست دور است! اسلام فقط این مسجد رفتن و قرآن خواندن و نماز خواندن است این نیست، این احکام را دارد و باید این احکام هم اجرا بشود.^{۱۱۳}

❖ خوب می شود فهمید حرف کسانی که سعی می کنند تا دین و بخصوص دین اسلام را جدای از حکومت معرفی کنند، غلط است. البته همه ی ادیان در این جهت مثل هم هستند؛ لیکن این ادعا در مورد اسلام، خیلی عجیب است که کسی بخواهد دین اسلام را از زندگی، سیاست، اداره ی کشور و از حکومت جدا کند؛ کنار بگذارد و بین اینها تفکیک ایجاد نماید. اسلام از روز اولی که به وجود آمد، با یک مبارزه ی دشوار، به سمت تشکیل یک نظام و یک جامعه حرکت کرد. بعد از سیزده سال مبارزه هم، پیغمبر اکرم توانست - اگرچه نه در شهر خود و در نقطه ی ولادت این بعثت، اما در نقطه ی دیگری از دنیای آن روز - این نظام را سر پا کند و به وجود آورد.^{۱۱۴}

❖ یک عده هستند که تصور می کنند می شود ملتی مسلمان بود؛ اما به احکام اسلامی عمل نکرد! این تصور، معنایش جدایی دین از سیاست است. معنایش این است که اسمتان مسلمان باشد، اما به احکام اسلامی عمل نکنید و

سیستم بانکداری، اقتصاد، آموزش و پرورش، شکل و محتوای حکومت و ارتباطات فرد و جامعه تان، به خلاف اسلام و طبق قوانین غیر اسلامی و حتی ضد اسلامی باشد. البته، این، در مورد کشورهایی است که قانون دارند؛ اگرچه طبق اراده و خواست یک انسان قاصر و ناقص باشد. امروز در بعضی کشورهای اسلامی، حتی قانون هم نیست؛ حتی قانون غیر اسلامی هم وجود ندارد و اراده ی اشخاص مهم است. در رأس قدرت یک نفر نشسته است و دستور می دهد: این طوری شود، آن طوری شود. نمی شود که ما فرض کنیم عده ای مسلمانند، اما از اسلام فقط نماز، روزه، طهارت و نجاست و امثال این چیزها را دارند. در جوامعی که می خواهند مسلمان باشند، اسلام باید حاکم باشد. غدیر، این پیام را داشت. امروز بسیاری از جوامع، چوب عدم اعتقاد به این معنا را می خورند. ببینید ماجرای غدیر، این جا چقدر می تواند الهامبخش باشد!^{۱۱۵}

❖ اسلام علاوه بر اینکه بشر را در روحيات غنی می کند، در مادیات غنی می کند. اسلام دین سیاست است قبل از اینکه دین معنویات باشد. اسلام همانطوری که به معنویات نظر دارد و همانطوری که به روحيات نظر دارد و تربیت دینی می کند و تربیت نفسانی می کند و تهذیب نفس می کند، همانطور به مادیات نظر دارد و مردم را تربیت می کند در عالم که چطور از مادیات استفاده کنند و چه نظر داشته باشند در مادیات. اسلام مادیات را همچو تعدیل می کند که به الهیات منجر می شود. اسلام در مادیات به نظر الهیات نظر می کند و در الهیات به نظر مادیات نظر می کند. اسلام جامع مابین همه جهات است.^{۱۱۶}

۲. دلایل لزوم تشکیل حکومت اسلامی در قرآن



«^۱ خداوند امر فرموده که امانت‌ها را به اهلش (صاحبش) بدهید. و هرگاه بین مردم داوری کردید، به عدالت داوری کنید. خدا چه خوب به آن اندرزتان می‌دهد و یادآوری‌تان می‌کند. بی‌شک خدا شنوای بیناست. ای ایمان‌آوردگان، خدا را اطاعت کنید؛ و پیامبران را اطاعت کنید؛ و اولیای امرتان (متصدیان رهبری و حکومتتان) را. بنا بر این، اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید. آن روش بهتر است و عاقبت‌تر.

خداوند امر فرموده که «امانات را به اهلش رد کنید.» عده‌ای بر این عقیده‌اند که منظور از «امانت» مطلق امانت خلقی (یعنی مال مردم) و خالقی (یعنی احکام شرعیه) می‌باشد.

و مقصود از «ردّ امانت الهی» این است که احکام اسلام را آن طور که هست اجرا کنند. گروه دیگری معتقدند که مراد از «امانت»، امامت است در روایت هم آمده که مقصود از این آیه، ما (یعنی ائمه علیهم السلام) هستیم که خداوند تعالی به ولّات امر (رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند؛ یعنی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ولایت را به امیر المؤمنین (علیه السلام)، و آن حضرت هم به ولی بعد از خود واگذار کند، و همین طور ادامه یابد. در ذیل آیه می‌فرماید:»

«^۱ وقتی که حاکم شدید بر پایه عدل حکومت کنید. خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته حکومت می‌کنند، نه قضات. قاضی قضاوت می‌کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه. قاضی فقط از جهتی حاکم است و حکم می‌کند، چون فقط حکم قضایی صادر می‌کند، نه حکم اجرایی. چنانکه قضات در طرز حکومت‌های قرون اخیر یکی از سه دسته حکومت‌کننده هستند، نه تمام حکومت‌کنندگان و دو دسته دیگر، هیأت وزیران (مجریان)، و مجلس (برنامه‌ریزان و قانونگذاران) هستند. اساساً قضاوت یکی از رشته‌های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قایل شویم که آیه شریفه و اذا حکمتم در مسائل حکومت ظهور دارد؛ و قاضی و همه حکومت‌کنندگان را شامل می‌شود. وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از «امانت» الهی باشد و باید این امانت به اهلش رد شود، یکی از آنها هم حکومت است.^{۱۱۷}»

❖ قرآن می‌فرماید: «^۲ در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد، مرجع در احکام خدا، و در اجرا رسول است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود، حضرت رسول به عنوان قاضی دخالت می‌کند و قضاوت (دادرسی) می‌نماید. و اگر منازعات دیگری، از قبیل زورگویی و حق‌کشی بود، نیز مرجع رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم می‌باشد دادخواهی کند؛ مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم باشد، ائمه (علیهم السلام) هم می‌باشند. و اطاعت از ائمه (علیهم السلام) نیز اطاعت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌باشد.^{۱۱۸}»

۱. نساء: ۵۸

۲. نساء: ۵۸

۱. نساء: ۵۸

۲-۱. بررسی تکالیف سیاسی‌ای که خدا بر عهده «پیامبران» گذاشته است

❖ انبیاء کارشان مسئله‌گویی فقط نبود. اگر انبیاء فقط به این اکتفا میکردند که حلال و حرامی را برای مردم بیان کنند، این که مشکلی وجود نداشت؛ کسی با اینها در نمی‌افتاد. در این آیات شریفه‌ای که این قاری محترم با صوت خوش و با تجوید خوب در اینجا تلاوت کردند:»

«^۱ این چه تبلیغی است که خشیت از مردم در او مندرج است که انسان باید از مردم ترسد در حال این تبلیغ. اگر فقط بیان چند حکم شرعی بود که ترس موردی نداشت که خدای متعال تمجید کند که از مردم نمیترسند؛ از غیر خدا نمیترسند. این تجربه‌های دشواری که انبیاء الهی در طول عمر مبارک خودشان متحمل شدند، برای کی بود؟ چه کار میکردند؟»

«^۲ چی بود این رسالتی که باید برایش جنگید؟ باید جنود الله را برای او بسیج کرد، پیش برد؛ فقط گفتن چند جمله‌ی حلال و حرام و گفتن چند مسئله است؟ انبیاء برای اقامه‌ی حق، برای اقامه‌ی عدل، برای مبارزه‌ی با ظلم، برای مبارزه‌ی با فساد قیام کردند، برای شکستن طاغوتها قیام کردند. طاغوت آن بتی نیست که به فلان دیوار یا در آن زمان به کعبه آویزان میکردند؛ او که چیزی نیست که طغیان بخواهد بکند. طاغوت آن انسان طغیانگری است که به پشتوانه‌ی آن بت، بت وجود خود را بر مردم تحمیل میکند. طاغوت، فرعون است؛»

۱. (پیامبران) پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند. (احزاب: ۳۹)

۲. چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند). (آل عمران: ۱۴۶)

«^۱ این، طاغوت است. با اینها جنگیدند، با اینها مبارزه کردند، جان خودشان را کف دست گذاشتند، در مقابل ظلم ساکت نشستند، در مقابل زورگویی ساکت نشستند، در مقابل اضلال مردم سکوت نکردند. انبیاء، اینند.^{۱۱۹}»

❖ معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند:»^۲
اقامه‌ی قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.^{۱۲۰}

❖ آن انسان یا انسانهایی که قرار است بر بشر و جامعه بشری عملاً فرمانروائی بکنند، عملاً ولیّ جامعه باشند، عملاً ولایت جامعه را بعهده بگیرند اینها چه کسانی می‌توانند باشند؟

... پاسخ دین و مکتب باین سؤال این است که «^۳ آن کسی که عملاً در جامعه، زمام فرمان را، امر و نهی را از سوی پروردگار عالم به دست می‌گیرد، «رسول» اوست. لذا در جامعه وقتی که پیغمبری آمد، معنی ندارد که با بودن پیغمبر، حاکم دیگری به جز پیغمبر بر مردم حکومت بکند؛ پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه به دست بگیرد.^{۱۲۱}»

❖ سازش با ظالم، ظلم بر مظلومین است، سازش با ابرقدرت‌ها، ظلم بر بشر است. آنهایی که به ما می‌گویند سازش کنید، آنها یا جاهل هستند یا مزدور. سازش با ظالم، یعنی، این که دست ظالم را باز کن تا ظلم کند. این خلاف رای تمام انبیاست. انبیای عظام، تا آن جا که توانستند جدیت کردند که ظلم را از این بشر ظالم بزایند، به موعظه، به نصیحت، به امر به معروف، به

۱. فرعون در زمین برتری‌جویی کرد، و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند. (قصص: ۴)

۲. تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۳. سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او. (مائده: ۵۵)

نهی از منکر، به «^۱»، «^۲» بعد از آنکه موعظه نشد، نصیحت نشد، آخر دوا، این است که داغش کنند؛ شمشیر، آخر دواست.^{۱۲۲}

❖ تمام جنگهای پیغمبر در حقیقت جنگهای دفاعی بود نه اینکه در همه‌ی عملیات پیغمبر می‌نشست تا بیایند بهش حمله کنند. نه، دفاعی به این معنا درست نیست اما اگر پیغمبر مسلح نمی‌شد اگر آماده نمی‌شد، اگر «^۳ نمی‌بود، یقیناً اسلام را و قرآن را و پیغمبر را و جامعه‌ی اسلامی را همان روزهای اول تکه پاره کرده بودند لذا پیغمبر مجبور بود بجنگد.^{۱۲۳}»

❖ قرآن در جای دیگر به پیامبر می‌گوید: «

«^۴ با کفار و منافقان با خشونت رفتار کن. همان ماده‌ی غلط که در آیه‌ی قبلی بود، در این جا هم هست؛ متها آن جا با مؤمنین است، در معاشرت است، در رفتار فردی است؛ اما این جا در اجرای قانون و اداره‌ی جامعه و ایجاد نظم است؛ آن جا غلظت بد است؛ این جا غلظت خوب است. آن جا خشونت بد است؛ این جا خشونت خوب است.^۵»

❖ مهمترین کار انبیای عظام الهی مقابله با طواغیت و کسانی است که نعمتهای خدا را ضایع کردند: «

«^۱ آیه‌ی قرآن، از این حکومتهای فاسد، با این تعبیرات تکان‌دهنده یاد می‌کند؛ سعی کردند تا فساد را جهانگیر کنند. «

«^۲؛^{*}

نعمتهای الهی و انسانی و طبیعی را به کفران تبدیل کردند و انسانها را که باید از این نعم برخوردار می‌شدند، در جهنم سوزانی که از کفران خود به وجود آوردند، سوزاندند و کباب کردند. انبیاء در مقابل اینها صف آرایی کردند. اگر انبیاء با طواغیت عالم و طغیانگران تاریخ برخورد نداشتند، احتیاج به جنگ و جدل نبود. این که قرآن می‌گوید: «^۳ چه بسیار پیامبرانی که همراه با مؤمنان خداپرست، به قتال و جنگ دست زدند؛ این جنگ با چه کسانی بود؟ طرف جنگ انبیاء، همین حکومتهای فاسد، قدرتهای ویرانگر و طغیانگر تاریخ بودند که بشریت را بدبخت و نابود کردند.

انبیاء نجات‌دهندگان انسانند؛ لذا در قرآن، یک هدف بزرگ نبوتها و رسالتها، اقامه‌ی عدل معرفی شده‌است: «

«^۴ اصلاً انزال کتابهای الهی و ارسال رسل برای این

بوده‌است که قسط و عدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نمادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برخیزد. حرکت امام حسین (علیه السلام) چنین حرکتی بود. فرمود: «^۵. همچنین فرمود:

»

۱. (به شهادت اینکه) وقتی بر می‌گردند (و یا وقتی به ولایت و ریاستی می‌رسند) با تمام نیرو در گستردن فساد در زمین می‌کوشند و به مال و جانها دست می‌اندازند. (بقره: ۲۰۵)
 ۲. آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟! * جهنمی است که وارد آن می‌شوند و بد قرارگاهيست. (ابراهیم: ۲۸ و ۲۹)
 ۳. چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! (آل عمران: ۱۴۶)
 ۴. ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق) از باطل و قوانین عادلانه نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)
 ۵. جز این نیست که من بمنظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم. (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹)

۱. و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید است. (حدید: ۲۵)

۲. آخرین درمان، داغ گذاشتن است. (وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۲۲۶)

۳. هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان] آماده سازید! (انفال: ۶۰)

۴. ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت بگیر! (توبه: ۷۳)

۵. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۹/۰۱/۲۶

«^۱ یعنی اگر کسی کانون فساد و ظلم را ببیند و بی تفاوت بنشیند، در نزد خدای متعال با او هم سرنوشت است. فرمود: من برای گردنکشی و تفرعن حرکت نکردم. دعوت مردم عراق از امام حسین (علیه السلام) برای این بود که برود و حکومت کند؛ امام هم به همین دعوت پاسخ دادند. یعنی چنین نیست که امام حسین (علیه السلام) به فکر حکومت نبود، امام حسین (علیه السلام) به فکر سرکوب کردن قدرتهای طاغوتی بود؛ چه با گرفتن حکومت و چه با شهادت و دادن خون.^{۱۳۴}»

۲-۲. بررسی تکالیف سیاسی‌ای که خدا بر عهده «مسلمانان» گذاشته است

❖ قرآن فرموده است: «^۲ پیامبر نیامد که نصیحتی بکند، حرفی بزند، مردم هم کار خودشان را بکنند و به او هم احترامی بگذارند؛ آمد تا مورد اطاعت قرار بگیرد، جامعه و زندگی را هدایت کند، نظام را تشکیل بدهد و انسانها را به سمت اهداف زندگی درست پیش ببرد.^{۱۳۵}»

❖ قرآن می‌گوید: «^۳ مسلمانان بایستی نسبت به کفار سختگیر باشند. این کفار کجا هستند؟ هر غیر معتقد به اسلام کسی نیست که باید نسبت به او سختگیر بود و شدت گرفت. قرآن می‌گوید:»

«^۱ کسانی که با شما سر ستیزه ندارند و علیه شما توطئه نمی‌کنند و کمر به نابودی نسل و ملت شما نبسته‌اند، ولو از دین دیگری باشند، با آنها نیکی کنید و رفتار خوب داشته باشید؛ کافری که با او باید شدید بود، این نیست.»^۲

باید با کسانی شدید بود که با هویت، اسلام، ملیت، کشور، تمامیت ارضی، استقلال، شرف، عزت، ناموس، سنتها، فرهنگ و ارزشهای شما مبارزه می‌کنند. این فرهنگی است که باید بر جامعه‌ی ما حاکم باشد. تساهل و تسامح باید بین خود مسلمانان برقرار باشد.^{۱۳۶}

❖ پس، این معنای حاکمیت دین است که پیامبران برایش مجاهدت کردند، و ائمه برایش کشته شدند. حالا حاکمیت دین، در بلد و در وطن خود ما - نه آن سر دنیا - به وجود آمده‌است؛ آیا می‌شود یک نفر بگوید من دیندارم، من آخوندم، اما خودش را سرباز این دین نداند؟ مگر چنین چیزی می‌شود؟ هر کسی که ادعای دینداری کند و حاکمیتی را که بر مبنای دین است، از خود نداند و دفاع از آن را وظیفه‌ی خود نشمارد، دروغ می‌گوید. وقتی که می‌گوییم دروغ می‌گوید، یعنی اشتباه می‌کند و خلاف واقع می‌گوید؛ ولی نمی‌فهمد. بعضیها ملتفت نیستند، تشخیصشان چیز دیگر است و منکرند که این برنامه‌ها بر اساس دین است.^{۱۳۷}

۱. خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. (ممتحنه: ۸)

۲. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند. (ممتحنه: ۹)

۱. کسی که سلطان ستمکشی را که حرام خدا را حلال بداند، عهد و پیمان خدا را بشکند، مخالف سنت رسول الله باشد، در میان مردم با گناه و عدوان رفتار نماید، سپس قول و رفتار خود را تغییر ندهد خدا حق دارد که وی را هم در جایگاهی نظیر جایگاه او داخل کند. (بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲)

۲. ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. (نساء: ۶۴)

۳. در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. (فتح: ۲۹)

۲-۳. شرح فعالیت‌های سیاسی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)

در قرآن

❖ آخرین جنگی که آنها سراغ پیغمبر آمدند، جنگ خندق - یکی از آن جنگ‌های بسیار مهم - بود... کفار، مقابل خندق آمدند، اما دیدند نمی‌توانند؛ لذا شکسته و مفتضح و مأیوس و ناکام مجبور شدند برگردند. پیغمبر فرمود تمام شد؛ این آخرین حمله‌ی قریش مکه به ماست. از حالا دیگر نوبت ماست؛ ما به طرف مکه و به سراغ آنها می‌رویم. سال بعد از آن، پیغمبر گفت ما می‌خواهیم به زیارت عمره بیاییم ماجرای حدیبیه - که یکی از ماجراهای بسیار پرمغز و پرمعناست - در این زمان اتفاق افتاد. پیغمبر به قصد عمره به طرف مکه حرکت کرد. آنها دیدند در ماه حرام - که ماه جنگ نیست و آنها هم به ماه حرام احترام می‌گذاشتند - پیغمبر به طرف مکه می‌آید. چه کار کنند؟ راه را باز بگذارند بیاید؟ با این موفقیت، چه کار خواهند کرد و چطور می‌توانند در مقابل او بایستند؟ آیا در ماه حرام بروند با او جنگ کنند؟ چگونه جنگ کنند؟ بالاخره تصمیم گرفتند و گفتند می‌رویم و نمی‌گذاریم او به مکه بیاید؛ و اگر بهانه‌ای پیدا کردیم، قتل عامشان می‌کنیم. پیغمبر با عالی‌ترین تدبیر، کاری کرد که آنها نشستند و با او قرارداد امضاء کردند تا برگردد؛ اما سال بعد بیاید و عمره بجا آورد و در سرتاسر منطقه هم برای تبلیغات پیغمبر فضا باز باشد. اسمش صلح است؛ اما خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «انا فتحنا لک فتحا مبینا»؛ ما برای تو فتح مبینی ایجاد کردیم. اگر کسانی به مراجع صحیح و محکم تاریخ، مراجعه کنند، خواهند دید که ماجرای حدیبیه چقدر عجیب است. سال بعد پیغمبر به عمره رفت و علی‌رغم آنها، شوکت آن بزرگوار روزه‌روز زیاد شد. سال بعدش - یعنی سال هشتم - که کفار نقض عهد کرده بودند، پیغمبر رفت و مکه را فتح کرد، که فتحی عظیم و حاکی از تسلط و اقتدار آن حضرت بود. بنابراین پیغمبر

با این دشمن هم مدبرانه، قدرتمندانه، با صبر و حوصله، بدون دستپاچگی و بدون حتی یک قدم عقب‌نشینی برخورد کرد و روزه‌روز و لحظه‌به‌لحظه به طرف جلو پیش رفت.^{۱۲۸}

❖ ولایت، یعنی پیوند و ارتباط تنگاتنگ و مستحکم و غیرقابل انفصال و انفکاک. جامعه‌ی اسلامی که دارای ولایت است، یعنی همه‌ی اجزای آن به یکدیگر و به آن محور و مرکز این جامعه - یعنی ولی - متصل است. لازمه‌ی همین ارتباط و اتصال است که جامعه‌ی اسلامی در درون خود یکی است و متحد و مؤتلف و متصل به هم است و در بیرون نیز اجزای مساعد با خود را جذب می‌کند و اجزایی را که با آن دشمن باشند، به شدت دفع می‌کند و با آن معارضه می‌نماید. یعنی «^۱ لازمه‌ی ولایت و توحید جامعه‌ی اسلامی است.^{۱۲۹}»

❖ پیامبر گرامی اسلام به فرمان الهی «^۲ در مهمات حکومتی اسلام مشورت می‌فرمودند و حتی در صورت غلبه رأی جمع بر نظر مبارک ایشان، در مواردی به نظر اصحاب عمل می‌کردند. شاید بتوان گفت که این امر یکی از رموز پیشرفت سریع و بی‌سابقه مسلمین در آغاز تاریخ اسلام بوده است.^{۱۳۰}»

❖ قرآن می‌گوید: «^۳ مسلمانان بایستی نسبت به کفار سختگیر باشند. این کفار کجا هستند؟ هر غیر معتقد به اسلام کسی نیست که باید نسبت به او سختگیر بود و شدت گرفت. قرآن می‌گوید: «

۱. «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ محمد (ص) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در

برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. (فتح: ۲۹)

۲. آل عمران: ۱۵۹

۳. «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ (فتح: ۲۹)

«^۱ کسانی که با شما سر ستیزه ندارند و علیه شما توطئه نمی‌کنند و کمر به نابودی نسل و ملت شما نبسته‌اند، ولو از دین دیگری باشند، با آنها نیکی کنید و رفتار خوب داشته باشید؛ کافری که با او باید شدید بود، این نیست.»^۲

باید با کسانی شدید بود که با هویت، اسلام، ملیت، کشور، تمامیت ارضی، استقلال، شرف، عزت، ناموس، سنتها، فرهنگ و ارزشهای شما مبارزه می‌کنند. این فرهنگی است که باید بر جامعه‌ی ما حاکم باشد. تساهل و تسامح باید بین خود مسلمانان برقرار باشد.^۳

❖ ماجرای حدیبیه - که یکی از ماجراهای بسیار پرمغز و پرمعناست - در این زمان اتفاق افتاد. پیغمبر به قصد عمره به طرف مکه حرکت کرد. آنها دیدند در ماه حرام - که ماه جنگ نیست و آنها هم به ماه حرام احترام می‌گذاشتند - پیغمبر به طرف مکه می‌آید. چه کار کنند؟ راه را باز بگذارند بیاید؟ با این موفقیت، چه کار خواهند کرد و چطور می‌توانند در مقابل او بایستند؟ آیا در ماه حرام بروند با او جنگ کنند؟ چگونه جنگ کنند؟ بالاخره تصمیم گرفتند و گفتند می‌رویم و نمی‌گذاریم او به مکه بیاید؛ و اگر بهانه‌ای پیدا کردیم، قتل عامشان می‌کنیم. پیغمبر با عالی‌ترین تدبیر، کاری کرد که آنها نشستند و با او قرارداد امضاء کردند تا برگردد؛ اما سال بعد بیاید و عمره بجا آورد و در سرتاسر منطقه هم برای تبلیغات پیغمبر فضا باز باشد. اسمش صلح است؛ اما خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «^۳ ما برای تو فتح مبینی

ایجاد کردیم. اگر کسانی به مراجع صحیح و محکم تاریخ، مراجعه کنند، خواهند دید که ماجرای حدیبیه چقدر عجیب است. سال بعد پیغمبر به عمره رفت و علی رغم آنها، شوکت آن بزرگوار روزبه روز زیاد شد. سال بعدش - یعنی سال هشتم - که کفار نقض عهد کرده بودند، پیغمبر رفت و مکه را فتح کرد، که فتحی عظیم و حاکی از تسلط و اقتدار آن حضرت بود. بنابراین پیغمبر با این دشمن هم مدبرانه، قدرتمندانه، با صبر و حوصله، بدون دستپاچگی و بدون حتی یک قدم عقب‌نشینی برخورد کرد و روزبه روز و لحظه‌به‌لحظه به طرف جلو پیش رفت.^{۱۳۳}

❖ دشمن سوم پیامبر، یهودیها بودند؛ یعنی بیگانگان نامطمئنی که علی‌العجله حاضر شدند با پیغمبر در مدینه زندگی کنند؛ اما دست از موذیگری و اخلاصگری و تخریب برنمی‌داشتند. اگر نگاه کنید، بخش مهمی از سوره‌ی بقره و بعضی از سوره‌های دیگر قرآن مربوط به برخورد و مبارزه‌ی فرهنگی پیغمبر با یهود است. چون گفتیم اینها فرهنگی بودند؛ آگاهی‌هایی داشتند؛ روی ذهنهای مردم ضعیف‌الایمان اثر زیاد می‌گذاشتند؛ توطئه می‌کردند؛ مردم را ناامید می‌کردند و به جان هم می‌انداختند. اینها دشمن سازمان‌یافته‌ای بودند. پیغمبر تا آن جایی که می‌توانست، با اینها مدارا کرد؛ اما بعد که دید اینها مدارا بردار نیستند، مجازاتشان کرد. پیغمبر، بیخود و بدون مقدمه هم سراغ اینها نرفت؛ هر کدام از این سه قبیله عملی انجام دادند و پیغمبر بر طبق آن عمل، آنها را مجازات کرد. اول، بنی قینقاع بودند که به پیغمبر خیانت کردند؛ پیغمبر سراغشان رفت و فرمود باید از آن جا بروید؛ اینها را کوچ داد و از آن منطقه بیرون کرد و تمام امکاناتشان برای مسلمانها ماند. دسته‌ی دوم، بنی نضیر بودند. اینها هم خیانت کردند - که داستان خیانت‌هایشان مهم است - لذا پیغمبر فرمود مقداری از وسایلتان را بردارید و بروید؛ اینها هم مجبور شدند و رفتند. دسته‌ی

۱. ممتحنه: ۸

۲. ممتحنه: ۹

۳. فتح: ۱

سوم بنی قریظه بودند که پیغمبر امان و اجازه شان داد تا بمانند؛ اینها را بیرون نکرد؛ با اینها پیمان بست تا در جنگ خندق نگذارند دشمن از طرف محلاتشان وارد مدینه شود؛ اما اینها ناجوانمردی کردند و با دشمن پیمان بستند تا در کنار آنها به پیغمبر حمله کنند! یعنی نه فقط به پیمانشان با پیغمبر پایدار نماندند، بلکه در آن حالی که پیغمبر یک قسمت مدینه را - که قابل نفوذ بود - خندق حفر کرده بود و محلات اینها در طرف دیگری بود که باید مانع از این می شدند که دشمن از آنجا بیاید، اینها رفتند با دشمن مذاکره و گفتگو کردند تا دشمن و آنها - مشترکاً - از آنجا وارد مدینه شوند و از پشت به پیغمبر خنجر بزنند! پیغمبر در اثنای توطئه‌ی اینها، ماجرا را فهمید. محاصره‌ی مدینه، قریب یک ماه طول کشیده بود؛ در اواسط این یک ماه بود که اینها این خیانت را کردند. پیغمبر مطلع شد که اینها چنین تصمیمی گرفته اند. با یک تدبیر بسیار هوشیارانه، کاری کرد که بین اینها و قریش به هم خورد - که ماجرایش را در تاریخ نوشته اند - کاری کرد که اطمینان اینها و قریش از همدیگر سلب شد. یکی از آن حيله‌های جنگی سیاسی بسیار زیبای پیغمبر همین جا بود؛ یعنی اینها را علی العجاله^۱ متوقف کرد تا نتوانند لطمه بزنند. بعد که قریش و همپیمانانشان شکست خوردند و از خندق جدا شدند و به طرف مکه رفتند، پیغمبر به مدینه برگشت. همان روزی که برگشت، نماز ظهر را خواند و فرمود نماز عصر را جلو قلعه‌های بنی قریظه می خوانیم؛ راه بیفتیم به آنجا برویم؛ یعنی حتی یک شب هم معطل نکرد؛ رفت و آنها را محاصره کرد. بیست و پنج روز بین اینها محاصره و درگیری بود؛ بعد پیغمبر همه‌ی مردان جنگی اینها را به قتل رساند؛ چون خیانتشان بزرگتر بود و قابل اصلاح نبودند. پیغمبر با اینها این گونه برخورد کرد؛ یعنی دشمنی یهود را - عمدتاً در قضیه‌ی بنی قریظه، قبلش در

قضیه‌ی بنی نصیر، بعدش در قضیه‌ی یهودیان خیبر - این گونه با تدبیر و قدرت و پیگیری و همراه با اخلاق والای انسانی از سر مسلمانها رفع کرد. در هیچکدام از این قضایا، پیغمبر نقض عهد نکرد؛ حتی دشمنان اسلام هم این را قبول دارند که پیغمبر در این قضایا هیچ نقض عهدی نکرد؛ آنها بودند که نقض عهد کردند.^{۱۳۳}

❖ دشمن چهارم، منافقین بودند. منافقین در داخل مردم بودند؛ کسانی که به زبان ایمان آورده بودند، اما در باطن ایمان نداشتند؛ مردمان پست، معاند، تنگ نظر و آماده‌ی همکاری با دشمن، منتها سازمان نیافته. فرق اینها با یهود این بود. پیغمبر با دشمن سازمان یافته‌ای که آماده و منتظر حمله است تا ضربه بزند، مثل برخورد با یهود رفتار می کند و به آنها امان نمی دهد؛ اما دشمنی را که سازمان یافته نیست و لجاجتها و دشمنیها و خبائتها‌ی فردی دارد و بی ایمان است، تحمل می کند. عبدالله بن ابی، یکی از دشمن ترین دشمنان پیغمبر بود. تقریباً تا سال آخر زندگی پیغمبر، این شخص زنده بود؛ اما پیغمبر با او رفتار بدی نکرد. در عین حال که همه می دانستند او منافق است؛ ولی با او ماماشات کرد؛ مثل بقیه‌ی مسلمانها با او رفتار کرد؛ سهمش را از بیت المال داد، امنیتش را حفظ کرد، حرمتش را رعایت کرد. با این که آنها این همه بدجنسی و خبائت می کردند؛ که باز در سوره‌ی بقره، فصلی مربوط به همین منافقین است. وقتی که جمعی از این منافقین کارهای سازمان یافته کردند، پیغمبر به سراغشان رفت. در قضیه‌ی مسجد ضرار، اینها رفتند مرکزی درست کردند؛ با خارج از نظام اسلامی - یعنی با کسی که در منطقه‌ی روم بود؛ مثل ابو عامر راهب - ارتباط برقرار کردند و مقدمه سازی کردند تا از روم علیه پیغمبر لشکر بکشند. در این جا پیغمبر به سراغ آنها رفت و مسجدی را که ساخته بودند، ویران کرد و سوزاند. فرمود این مسجد، مسجد نیست؛ این جا محل توطئه علیه مسجد و

علیه نام خدا و علیه مردم است.^۱ یا آن جایی که یک دسته از همین منافقین، کفر خودشان را ظاهر کردند و از مدینه رفتند و در جایی لشکری درست کردند؛ پیغمبر با اینها مبارزه کرد و فرمود اگر نزدیک بیایند، به سراغشان می‌رویم و با آنها می‌جنگیم.^{۱۳۴}

۲-۴. لزوم طرد ولایت طاغوت

❖ قرآن کریم، هر ولایتی غیر از ولایت خدا را به عنوان ولایت طاغوت معرفی می‌کند و می‌گوید: هر کسی که تحت ولایت خدا نباشد، تحت ولایت طاغوت است. طاغوت یعنی چه؟ طاغوت از ماده طغیان است. طغیان یعنی سرکشی کردن و از محدوده دایره طبیعی و فطری زندگی انسان فراتر رفتن. مثلاً فرض بفرمایید انسان برای کامل شدن پدید آمده‌است آن کسی که انسان را از کامل شدن بیندازد، طاغوت است.^{۱۳۵}

❖ قرآن می‌فرماید: «آن کسانی که ایمان آورده‌اند، مقاله و ستیزشان در راه خداست.»
 «آن کسانی که به دین، کفر و انکار ورزیده‌اند مقاتله و ستیزشان در راه طاغوت است. و بعد می‌فرماید: «با اولیاء و پیوستگان شیطان ستیز و مقابله و مقاتله بکنید...^۲ آن کسی که تحت فرمان ولی حقیقی زندگی نمی‌کند باید بداند که تحت فرمان طاغوت و شیطان زندگی می‌کند. ممکن است بپرسید مگر تحت فرمان شیطان و طاغوت زندگی کردن و تن بفرمان او دادن چه مفسده‌ای دارد؟ این هم یکی از نکات آیات امروز است،

قرآن در این زمینه به ما چند جواب می‌دهد: جواب اول این است که اگر تن به ولایت شیطان دادی شیطان بر تمام انرژی‌های سازنده و خلاق و آفریننده و ثمر بخش وجود تو مسلط خواهد شد، اگر چنانچه گردنت را بطرف شیطان و طاغوت بردی که ریسمان ولایتش را بر گردن تو بیندازد، دیگر از دست او خلاصی پیدانخواهی کرد، هر چه در وجود تو از نیرو و ابتکار و از فعالیت‌های سازنده و از جلوه‌های درخشانده وجود دارد، تحت قبضه طاغوت و شیطان در خواهد آمد و وقتی که تمام وجودت در قبضه او در آمد به آسانی می‌تواند تو را در همان راهی که می‌خواهد و با هر وسیله‌ای که می‌خواهد بکشاند و ببرد، و پیداست که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی‌شود، برای او این چیزها هدف نیست بلکه برای شیطان و طاغوت مصالح شخصی هدف اولی است و می‌خواهد آنها را تامین کند. پس تو را در راه مصالح شخصی خود بکار می‌اندازد اگر با این جملات حساب شده‌ای که عرض شد دقت کنید خواهید دید که تحت هر جمله‌ای معنائی است که با واقعیتهای تاریخی تطبیق می‌کند اگر تن به ولایت طاغوت دادی تمام نیروها و انرژی‌ها و ابتکارها و استعدادها تو در قبضه طاغوت واقع می‌شود و وقتی در قبضه طاغوت واقع شد دیگر بسود تو نخواهد بود، برای شیطان، خود او و مصالح خودش مطرح است، اگر چنانچه در راه او افتادی در جهت مصالح و منافع خودش تو را قربانی خواهد کرد و به گمراهی خواهد کشاند. قدرت در اختیار اوست و تو هم که خودت را بدست او دادی می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست؛

حلقه‌ای در گردنم افکنده «دوست» می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست
 این آیه‌ای که از سوره نساء می‌خواهم بسیار آیه قابل توجه و قابل تدبیر است:

۱. «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِضَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيَخْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا لِأَلْحُسْنَى وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.» (توبه: ۱۰۷)

۲. کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند و آنها که کافرنند، در راه طاغوت [بت و افراد طغیانگر] پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! (و از آنها نهراسید!) زیرا که نقشه شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است. (نساء: ۷۶)

«هر کس که پس از روشن شدن راه حق بر او بارسول خدا به مخاصمت و ستیزه بر خیزد و از پیغمبران جدا بشود و راهش را از راه نبوت (همان راهی که قبلا برایتان ترسیم کردم) منسبت کند،»^۲ و راهی غیر از راه مومنان و جامعه اسلامی و هدفهای ایمانی را پیروی بکند، خودش را از جمع مسلمانان کنار بکشند «تَوَلَّاهُ مَا تَوَلَّاهُ»؛^۳ همان چیزی را که خود او برگردن افکنده است برگردنش استوار می‌کنیم همان ولایتی را که خود او بدست خود پذیرفته و با پای خودش در آن منطقه رفته و سکنی گزیده، او را در همان جا یا شکسته می‌کنیم زیرا طبق آیه «رأه شیطان دادی پس بگذار این زمام در دست شیطان بماند، این سنت خداست، این قانون آفرینش است تا اینجا مربوط باین دنیاست تو برای آن دنیا در ادامه آیه می‌فرماید:»^۴ از اینجا هم یکسره راهی دوزخ قهر پروردگار و عذاب جاودانه الهی خواهد شد.^{۱۳۶}

❖ اولی الامر و صاحب فرمان، آن صاحب فرمانی است که با معیارهای الهی تطبیق می‌کند. در حالی که آنها یک چنین شرطی را عملاً شرط ندانسته و بر طبق آن عمل نکردند.»^۵ پس اگر در چیزی منازعه و اختلافی داشتید، «آنها به خدا و رسول برگردانید،»^۶ اگر شما مؤمن بخدا و روز واپسین هستید،»

۱. «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»؛ و هر کس بعد از آنکه حق برایش روشن شد مخالفت رسول کند و روشی غیر راه مؤمنین اتخاذ نماید، وی را به همان وضعی که دوست دارد واگذاریم و به جهنم در آریم که چه بد سر انجامی است. (نساء: ۱۱۵)

۲. همان

۳. همان

۴. (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملت) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند! (الرعد: ۱۱)

۵. به دوزخ داخل می‌کنیم و جایگاه بدی دارد. (نساء: ۱۱۵)

«این نیکوتر است،»^۱ «دارای عاقبت بهتری است. ببینید مردم را متوجه می‌کند به عواقب نیک و فرمانروائی نیکان و عواقب سوء فرمانروائی بدان، آیه بعدی طعن به کسانی است که از این فرمان کلی سر می‌پیچند.»^۲ «آیا نمی‌نگری به آن کسانی که می‌پندارند که ایمان آورده‌اند به آنچه بر تو نازل شده است،»^۳ «و می‌پندارند که به آئین پیشینیان تو ایمان دارند، خودشان را مؤمن فرض می‌کنند در حالیکه کاری از آنها سر می‌زند که منافی با ایمان به خداست،»^۴ «می‌خواهند تحاکم به طاغوت کنند یعنی حل و فصل کار خود را به طاغوت مراجعه کنند، از طاغوت نظر بخواهند و فرمان بگیرند و بر طبق نظر او زندگی خود را براه ببرند، این منافی با ایمان است.»^۵ «می‌خواهند نزد طاغوت تحاکم کنند در حالی که»^۶ «در حالی که به آنها فرمان داده شده است که به طاغوت کفر بورزد،»^۷ «و شیطان می‌خواهد که آنان را گمراه کند گمراهی و سرگشتگی بسی دور. که من احتمال می‌دهم این شیطان همان خود طاغوت است و چیز دیگری نیست، اینها می‌خواهند سراغ طاغوت بروند غافل از اینکه این شیطانی که به عنوان طاغوت در قرآن شناخته می‌شود، آنها را از راه راست دور می‌کند و آنها از وادیهای سرگردانی سر در خواهند آورد. شیطان آنها را آنچنان از جاده دور می‌اندازد که برگشتنش کار یک ذره و دو ذره نیست. خیلی به دشواری می‌توانند براه راست و هدایت برگردند.^{۱۳۷}

❖ شرع و عقل حکم می‌کند که نگذاریم وضع حکومتها به همین

۱. نساء: ۵۹

۲. نساء: ۶۰

۳. همان

صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی پیدا کند. دلایل این کار واضح است: چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنای بی‌اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است.

همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی نظامی شرک‌آمیز است، چون حاکمش «طاغوت» است؛ و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم.

و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم. و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت «طاغوت» و قدرتهای نارواست. شرایط اجتماعی‌ای که ناشی از حاکمیت «طاغوت» و نظام شرک‌آمیز است لازمه‌اش همین فساد است که می‌بینید. این همان «

۱» است که باید از بین برود؛ و مسبب آن به سزای اعمال خود برسند. این همان فساد است که فرعون با سیاست خود در کشور مصر به وجود آورد، و «

در این شرایط اجتماعی و سیاسی، انسان مؤمن و متقی و عادل نمی‌تواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند. و دو راه در برابر خود دارد: یا اجباراً اعمالی مرتکب شود که شرک‌آمیز و ناصالح است. یا برای اینکه چنین اعمالی مرتکب نشود و تسلیم اوامر و قوانین «طواغیت» نشود با آنها مخالفت و مبارزه کند تا آن شرایط فاسد را از بین ببرد.

ما چاره نداریم جز اینکه دستگاههای حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیأت‌های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام دهند، و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.^{۱۳۸}

❖ اگر یک عده در خلوت، خود را به عبادت مشغول کنند، در حالی که عرصه‌ی جامعه، اداره‌ی جامعه، مدیریت کشور و سررشته‌داری امور، دست افکار و اهواء و مکتبهای گوناگون باشد، آنها از این اسلام ابایی ندارند و به آن اهمیتی نمی‌دهند؛ اما اگر اسلام آن‌چنان که خدا خواسته و قرآن تشریح کرده، به معنای برنامه‌ی زندگی تلقی شد و مورد پذیرش قرار گرفت، از آن می‌ترسند. چرا؟ چون این اسلام، در وهله‌ی اول دو عنصر بزرگ در درون خود دارد که یکی عبارت است از احترام به شخصیت و اهتمام به رشد انسان، و دوم جلوگیری از نفوذ غارتگران و طاغوتها و قدرتمندان نابحق و ظالم و ستمگر جهانی. در کلمه‌ی توحید، اینها وجود دارد؛ « یکی از مصرعهای برجسته و مهم قصیده‌ی « این است که با طاغوتها، طغیانگرهای جهانی، قدرتهای ظالم بین‌المللی و ستمگرانی که امروز شما می‌بینید در دنیا چگونه تاخت و تاز می‌کنند و با ملتها چه می‌کنند، نمی‌شود کنار آمد.^{۱۳۹}

❖ اگر تشکیل حکومت اسلامی از خاصیت‌های اسلام بیگانه باشد - یعنی اگر با ظلم و بدی و شرارت به مقابله نپردازد - شاید دشمن مهمی هم پیدا نکند؛ اما اسلام فقط اکتفا نمی‌کند که شعار طرفداری از انسانیت سر دهد، بلکه اسلام برای تحقق این شعار، مبارزه و مقابله با شرارت و شیطانیت را هم سر می‌دهد. در واقع برای این که اسلام بتواند سعادت را برای انسانها محقق کند، باید با عوامل و عناصری که ضد انسانیت و ضد سعادت انسان حرکت می‌کنند و حیاتشان وابسته به آن است، مبارزه کند. لذا در اسلام، جهاد و مبارزه وجود دارد. در سرتاسر قرآن، نام شیطان و مفهوم شیطنت، از بسیاری از مفاهیم، بیشتر تکرار شده‌است؛ برای این که مردم، شیطان و حضور شیطان را فراموش نکنند. اگر فراموش کردید که دشمن در کمین شماست، غفلت، شما را فرا خواهد گرفت، حرکت را کند خواهد کرد و از بین خواهد برد - یعنی بزرگترین

۱. فساد در روی زمین بکشد. (مانده: ۳۲)

۲. او به یقین از مفسدان بود! (قصص: ۴)

فرصت برای دشمن است - لذا شما ببینید در طول این سالهای متمادی، هر وقت، هر کسی و هر جا، از دشمنی دشمنان و توطئه‌ی مستکبران و دشمنی آمریکا و اسرائیل و بقیه‌ی مخالفان آزادی و سعادت بشر، سخن گفته‌است، از سوی تبلیغاتچیهای جهانی مورد تخطئه قرار گرفته‌است! آنها می‌خواهند ملت ایران فراموش کند که دشمنی دارد.^{۱۴۰}

۳. سنت پرچمداران و صاحبان رسالت الهی در پیگیری و تحقق حکومت

❖ از دوران حضرت آدم که رشته‌ی نبوتها و رسالتها شروع شد و بارها و بارها حکومتهای نبوی در طول تاریخ تشکیل گردید - مثل سلیمان و داوود و کسان دیگری از بنی اسرائیل تا زمان پیغمبر ما - آن جایی که ترکیب بدیع و شیوای دین و سیاست در اوج خود به صورت یک سنت ماندگار درآید و هدایت جامعه را تضمین کند، در قضیه‌ی غدیر اتفاق افتاد.^{۱۴۱}

❖ آنچه میزان حکومت و مربوط به اجتماع و سیاست است ارزش های معنوی است. در صدر اسلام در دو زمان، دو بار حکومت اصیل اسلام محقق شد، یک زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) و دیگر وقتی که در کوفه علی ابن ابیطالب (سلام الله علیه) حکومت می‌کرد. در این دو مورد بود که ارزش های معنوی حکومت می‌کرد. یعنی یک حکومت عدل برقرار و حاکم ذره ای از قانون تخلف نمی‌کرد. حکومت در این دو زمان حکومت قانون بوده است و شاید دیگر هیچ وقت حاکمیت قانون را بدانگونه سراغ نداشته باشد حکومت که - کم - ولی امرش (که حالا به سلطان یا رئیس جمهور تعبیرش می‌کنند) در مقابل قانون با پائین ترین فردی که در آنجا زندگی می‌کنند علی السوائ باشد، در حکومت صدر اسلام این معنی بوده است. حتی قضیه ای از حضرت

امیر در تاریخ است: در وقتی که حضرت امیر (سلام الله علیه) حاکم وقت و حکومتش از حجاز تا مصر و تا ایران و جاهای بسیاری دیگر بسط داشت، قضات هم از طرف خودش تعیین می‌شد، در یک قضیه ای که ادعائی بود بین حضرت امیر و یک نفر یمنی که آن هم از اتباع همان مملکت بود قاضی حضرت امیر را خواست، در صورتی که قاضی دست نشانده خود او بود، و حضرت امیر بر قاضی وارد شد و قاضی خواست به او احترام بگذارد، امام فرمود که در قضا به یک فرد احترام نکنید، باید من و او علی السوائ باشیم، و بعد هم که قاضی برضد حضرت امیر حکم کرد، با روی گشاده قبول کرد.^{۱۴۲}

❖ خودخدمتگزاران به قرآن هم این مطلب را نمی‌شود حالیشان کرد - بعضی از آنها را - که اسلام دین سیاست است. این را شاید عیب می‌دانند برای اسلام! اسلام سلطنت دارد، نه سلطنت این طوری؛ حکومت دارد؛ اسلام امامت دارد، خلافت دارد؛ پیغمبر اسلام حکومت تشکیل کرده بود، حضرت امیر (سلام الله علیه) حکومت داشت، استاندار داشت، فرماندار داشت - همه اینها را داشت. اینها ارتش داشتند، قواعد ارتش داشتند؛ همه چیز داشتند.^{۱۴۳}

❖ این روند، در ده سالی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) حیات داشتند و بعد از ایشان، در دوران خلفای چهارگانه و سپس تا زمان امام مجتبی (علیه الصلاة والسلام) و خلافت آن بزرگوار - که تقریباً شش ماه طول کشید - ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت، ظاهر شد. همه چیز، شکل یک نظام اجتماعی را هم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضایی و تنظیم روابط اقتصادی مردم را هم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش می‌رفت، تمام روی زمین را هم می‌گرفت؛ یعنی اسلام نشان داد که این قابلیت را هم دارد.^{۱۴۴}

❖ این را من عرض بکنم که تشکیل حکومت اسلامی، یکی از معجزه‌گون‌ترین کارهاست... نبی مکرم اسلام انسان‌ها را اول ساخت؛ اول این پایه‌ها را تراشید، تا توانست این بنا را بر روی دوش آنها قرار دهد. در تمام مدت آن ده سال - که بیش از صد سال کار در این ده سال^{۱۴۵} متراکم شده است - پیغمبر در همه جا؛ در بجزوچه‌ی جنگ، در هنگام ساختن، در هنگام عبادت کردن، در هنگام گفتگو کردن با مردم، بنای هویت انسان‌های مخاطب خودش را فراموش نکرد؛ پیغمبر در غوغای جنگ‌های خطرناک مثل احزاب، بدر و احد هم انسان‌سازی می‌کرد. آیات قرآن را ملاحظه کنید!^{۱۴۶}

۳-۱. سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)

❖ در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) این طور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند؛ بلکه آن را اجرا می‌کردند. رسول الله (صلی الله علیه و آله) مجری قانون بود. مثلاً قوانین جزایی را اجرا می‌کرد: دست سارق را می‌برید؛ حد می‌زد؛ رجم می‌کرد. خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانونگذار نیست. خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می‌آید.^{۱۴۷}

❖ ...خوب؛ اسلام بر قلب مقدس پیغمبر اکرم نازل شد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی سبیل الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام، همه‌ی این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم بیان فرمود.

» «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، همه‌ی آن چیزهایی را که می‌تواند انسان و یک جامعه‌ی انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود. نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. خوب؛ در زمان پیغمبر، حکومت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا و زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبی اکرم و آن کسی است که به جای او می‌نشیند.^{۱۴۸}

❖ ... شروع این راه در سیزده سال اول زندگی پیغمبر است؛ تا این که منتهی به تشکیل حکومت می‌شود. پس قدم بعدی، تشکیل نظام مبتنی به این تفکر و بر مایه‌ی بعثت است. لذا توجه می‌کنید از این ترتیب، خوب می‌شود فهمید حرف کسانی که سعی می‌کنند تا دین و بخصوص دین اسلام را جدای از حکومت معرفی کنند، غلط است. البته همه‌ی ادیان در این جهت مثل هم هستند؛ لیکن این ادعا در مورد اسلام، خیلی عجیب است که کسی بخواهد دین اسلام را از زندگی، سیاست، اداره‌ی کشور و از حکومت جدا کند؛ کنار بگذارد و بین اینها تفکیک ایجاد نماید. اسلام از روز اولی که به وجود آمد، با یک مبارزه‌ی دشوار، به سمت تشکیل یک نظام و یک جامعه حرکت کرد. بعد از سیزده سال مبارزه هم، پیغمبر اکرم توانست - اگرچه نه در شهر خود و در نقطه‌ی ولادت این بعثت، اما در نقطه‌ی دیگری از دنیای آن روز - این نظام را سر پا کند و به وجود آورد.

... بنابراین پیغمبران هم دنبال تشکیل حکومت بودند. واضحترینش هم، پیغمبر بزرگوار ماست که از روز اول، مبارزه و تلاش کرد و ایجاد نظام اسلامی را

۱. آیا مردم، به خدا هیچ چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند جز آنکه به شما فرمان دادم بدان، و هیچ چیزی نیست که شما را به دوزخ نزدیک و از بهشت دور کند جز آنکه شما را از آن نهی کردم (الکافی، ص ۲، ج ۲، ص ۷۴)

وجهی همت قرار داد. بعد هم در یثرب، به آن دست پیدا کرد. بعد هم از آن دفاع کرد؛ دامنه را وسعت بخشید و این حرکت تا سالهای متمادی ادامه پیدا کرد.^{۱۴۹}

❖ سنت و رویه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا:

اولاً، خود تشکیل حکومت داد. و تاریخ گواهی می‌دهد که تشکیل حکومت داده، و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است:

والی به اطراف می‌فرستاده؛ به قضاوت می‌نشسته، و قاضی نصب می‌فرموده؛ سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می‌کرده؛ معاهده و پیمان می‌بسته؛ جنگ را فرماندهی می‌کرده. و خلاصه، احکام حکومتی را به جریان می‌انداخته است.

ثانیاً، برای پس از خود به فرمان خدا تعیین «حاکم» کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تعیین حاکم می‌کند، به این معناست که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز لازم است. و چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می‌نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می‌رساند.^{۱۵۰}

❖ بعد از سیزده سال، با تعلیمات پیامبر، با شعارهایی که داد، با سازماندهی بی‌کی که کرد، با فداکاری بی‌کی که شد، با مجموع عواملی که وجود داشت، این تفکر، یک حکومت و یک نظام شد و به یک نظام سیاسی و نظام زندگی یک امت تبدیل گردید و آن هنگامی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه تشریف آوردند و آنجا را پایگاه خودشان قرار دادند و

حکومت اسلامی را در آنجا گستراندند و اسلام از شکل یک نهضت، به شکل یک حکومت تبدیل شد. این، دوره دوم بود.

این روند، در ده سالی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) حیات داشتند و بعد از ایشان، در دوران خلفای چهارگانه و سپس تا زمان امام مجتبی (علیه الصلوة والسلام) و خلافت آن بزرگوار - که تقریباً شش ماه طول کشید - ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت، ظاهر شد. همه چیز، شکل یک نظام اجتماعی را هم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضایی و تنظیم روابط اقتصادی مردم را هم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش می‌رفت، تمام روی زمین را هم می‌گرفت؛ یعنی اسلام نشان داد که این قابلیت را هم دارد.^{۱۵۱}

❖ مسأله‌ی غدیر و تعیین امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) به عنوان ولی امر امت اسلامی از سوی پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) یک حادثه‌ی بسیار بزرگ و پُرمعناست؛ در حقیقت دخالت نبی مکرم در امر مدیریت جامعه است. معنای این حرکت که در روز هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجرت اتفاق افتاد، این است که اسلام به مسأله‌ی مدیریت جامعه به چشم اهمیت نگاه می‌کند. این طور نیست که امر مدیریت در نظام اسلامی و جامعه‌ی اسلامی، رها و بی‌اعتنا باشد. علت هم این است که مدیریت یک جامعه، جزو اثرگذارترین مسائل جامعه است. تعیین امیرالمؤمنین هم - که مظهر تقوا و علم و شجاعت و فداکاری و عدل در میان صحابه‌ی پیغمبر است - ابعاد این مدیریت را روشن می‌کند. معلوم می‌شود آنچه از نظر اسلام در باب مدیریت جامعه اهمیت دارد، اینهاست. کسانی که امیرالمؤمنین را به جانشینی بلافصل هم قبول ندارند، در علم و زهد و تقوا و شجاعت آن بزرگوار و در فداکاری او برای حق و عدل، تردید ندارند؛ این مورد اتفاق همه‌ی مسلمین و

همه‌ی کسانی است که امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) را می‌شناسند. این نشان می‌دهد که جامعه‌ی اسلامی از نظر اسلام و پیغمبر، چه نوع مدیریت و زمامداری و حکومتی را باید به عنوان هدف مطلوب دنبال کند.^{۱۵۲}

❖ در نگاه تاریخی به اسلام و در تحلیل تاریخی حوادث صدر اسلام، موضوع غدیر - یعنی نصب جانشین - یک ضرورتی بود که اگر آن‌چنان که تدبیر شده بود - تدبیر رحمانی و الهی، و تدبیر نبوی - عمل می‌شد، بدون تردید مسیر تاریخ بشر عوض می‌شد و امروز ما در جایگاه بسیار جلوتری از تاریخ طولانی بشریت قرار داشتیم. این که یک مکتب و نظام فراگیر نیازهای زندگی بشر، به وسیله پیامبر خاتم در جامعه فرصت پیدا کند، که این خود یک معجزه‌ی بزرگ بود، که پیغمبر توانست این نظام فکری و عملی را واقعیت ببخشد و بر روی زمین واقعیت، آن را بنا کند؛ آن هم در دشوارترین جاها. خود این که در دشوارترین جاها توانسته این بنا پیاده شود و قرار بگیرد، نشان‌دهنده‌ی این بود که در همه‌ی نقاط زندگی بشر و جغرافیای انسانی آن روز دنیا و بعد از آن، این بنا قابل تحقق است. این شکل علمی را در مقام عمل، در دشوارترین صورت، پیغمبر توانست تحقق ببخشد. اگر این حادثه اتفاق می‌افتاد که حفظ و گسترش کمی و گسترش کیفی در این موجود خلق شده‌ی الهی - یعنی جامعه‌ی اسلامی نبوی - می‌توانست به قدر ده، دوازده نسل، پی‌درپی حراست و حفاظت بشود، آن وقت مسلم بود که این حرکت در طول تاریخ بشر، شکست‌ناپذیر می‌ماند.^{۱۵۳}

❖ اهمیتی که به این روز [عید غدیر] داده‌اند، چه خود نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم) که بنا به وحی الهی، یک موقعیت استثنایی و روز گرم و جایگاه سختی را انتخاب کرد، تا اهمیت قضیه را نشان بدهد، و چه روایات

ما و ائمه‌ی اطهار(علیهم‌السلام) که به این روز، این قدر اهمیت دادند، به خاطر این است که مسأله‌ی ولایت و حکومت در اسلام، مسأله‌ی اساسی و مهم است.^{۱۵۴}

❖ دنیای اسلام در زمان پیامبر اکرم که بالنسبه وسعتی پیدا کرده بود، شاهد یک امر بسیار مهمی بودند و آن اعلام جانشینی امیرالمؤمنین بود. قضیه‌ی حادثه‌ی غدیر را فقط شیعه نقل نکردند، محدثین اهل سنت و بزرگان اهل سنت هم بسیاری این حادثه را نقل کردند، ولی فهم آنها از مسئله گاهی متفاوت است؛ اما اصل این حادثه در بین مسلمین جزو مسلمات محسوب می‌شود. این حادثه که تعیین جانشین برای پیغمبر در ماه‌های آخر زندگی ایشان - تقریباً هفتاد روز به پایان زندگی پیغمبر - بود، رخ داده‌است و در حقیقت خود نشان‌دهنده‌ی اهمیت مسئله‌ی حکومت و سیاست و ولایت امر امت اسلامی از نظر اسلام است. اینکه امام بزرگوار ما و پیش از ایشان بسیاری از بزرگان فقها بر روی مسئله‌ی وحدت دین و سیاست و اهمیت مسئله‌ی حکومت در دین تکیه می‌کردند، ریشه‌اش در تعالیم اسلام و از جمله در درس بزرگ غدیر است. این اهمیت موضوع را می‌رساند. همه‌ی مردمانی که از واقعه‌ی غدیر خم این معنا را می‌فهمند - یعنی ما شیعیان و حتی بسیاری از غیر شیعه که همین معنا را احساس کردند یا درک کردند از قضیه‌ی غدیر - بایستی در همه‌ی دوران‌های تاریخ اسلام توجه کنند به اینکه مسئله‌ی حکومت یک مسئله‌ی اساسی و مهم و درجه‌ی اول در اسلام است؛ نمی‌شود نسبت به مسئله‌ی حکومت و حاکمیت بی‌اعتناء و بی‌تفاوت بود. نقش حکومت‌ها هم در هدایت مردم یا در گمراه کردن مردم امری است که تجربه‌ی بشر به آن حکم می‌کند. اینکه در نظام جمهوری اسلامی - چه در قانون اساسی، چه در بقیه‌ی معارف جمهوری اسلامی - این همه بر روی مسئله‌ی مدیریت کشور اسلامی

تکیه می شود، به خاطر همین ریشه‌ی بسیار عمیق و عریقی است که در اسلام نسبت به این قضیه هست. این یک نکته است که نباید از نظر دور باشد... پیام غدیر به دنیا، پیام الگوی حکومت اسلامی است.^{۱۵۵}

❖ امام ما برای حیات دوباره‌ی اسلام، درست همان راهی را پیمود که رسول معظم (صلی الله علیه و آله و سلم) پیموده بود؛ یعنی راه انقلاب را. در انقلاب، اصل بر حرکت است؛ حرکتی هدفدار، سنجیده، پیوسته، خستگی ناپذیر و سرشار از ایمان و اخلاص. در انقلاب، به گفتن و نوشتن و تبیین اکتفا نمی‌شود؛ بلکه پیمودن و سنگ‌به‌سنگر پیش رفتن و خود را به هدف رساندن، اصل و محور قرار می‌گیرد. گفتن و نوشتن هم در خدمت همین حرکت در می‌آید و تا رسیدن به هدف - یعنی حاکمیت بخشیدن به دین خدا و متلاشی ساختن قدرت شیطنانی طاغوت - ادامه می‌یابد:»

«^۱»^{۱۵۶}

۲-۲. سنت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

❖ بُعدی از زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در میدان حکومت است. آن وقتی که این انسان بزرگان‌اندیش و بزرگ، بالاخره بر مسند قدرت و حکومت دست پیدا کرد، در آن دوران کوتاه، کاری کرد که اگر سالهای سال، مورخان و نویسندگان و هنرمندان، بنویسند و تصویر کنند، کم گفته‌اند و کم تصویر کرده‌اند. وضع زندگی امیرالمؤمنین در دوران حکومت، قیامتی است. اصلاً علی (علیه السلام) معنای حکومت را عوض کرد. او تجسم حکومت الهی، تجسم آیات قرآن در میان مسلمین، تجسم «^۲» و

تجسم عدل مطلق بود. او فقرا را به خود نزدیک می‌کرد.^{۱۵۷}

❖ جوامع، هدایت کننده لازم دارند. این هدایت کننده را اسلام پیش‌بینی کرده‌است: معصومین در نسلهای متعدّد پشت سر هم بیایند، زمام امور را به دست گیرند، جامعه را با تعلیمات قرآنی ناب و خالص در طول چند نسل و چند قرن هدایت کنند و در واقع همه‌ی افکار و خصوصیات و رفتارها و خَلَقِیَات اسلامی را در جامعه‌ی اسلامی نهادینه کنند. البته بعد از آن، باز حجت خدا در میان مردم زنده می‌ماند؛ چون دنیا و بشریت بدون قیام حجت امکان ندارد؛ اما بشریت راه خود را پیدا می‌کند، که این البته اتّفاق نیفتاد. نقشه و طرح کلی اسلام این است و این معنای غدیر است. امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره‌ی جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریتهای جامعه که از ضعفها و شهوات و نخوت و فزون‌طلبی انسانی سرچشمه می‌گیرد. اسلام شیوه و نسخه‌ی امامت را به بشریت ارائه می‌کند؛ یعنی این که یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد - هم دارای قدرت عملکرد باشد - که «^۱» - هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسانها برای او همه چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد. شما می‌بینید که مدت کوتاه‌تر از پنج سال حکومت امیرالمؤمنین، به عنوان یک نمونه و الگو و چیزی که بشریت آن را هرگز فراموش نخواهد کرد، در طول قرن‌ها همچنان می‌درخشد و باقی مانده‌است. این نتیجه‌ی درس و معنا و تفسیر واقعه‌ی غدیر است.^{۱۵۸}

۱. او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند! (توبه: ۳۳)

۲. در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. (فتح: ۲۹)

۱. ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر! (مریم: ۱۲)

❖ نزدیک پنج سال امیرالمؤمنین در آن کشور بزرگ اسلامی حکومت کرد. این پنج سال، هر روزش حاوی یک درس است. یکی از کارهای مستمر امیرالمؤمنین پرداختن به تربیت اخلاقی آن مردم است.^{۱۵۹}

❖ امیرالمؤمنین در زمان حکومتش که بسیار کوتاه و بسیار ناگوارها مقابل بود می بینید که وقتی که آن نامه را به مالک اشتر می نویسد چه مسائل مهمی را، مسائل سیاسی را، مسائل اجتماعی را، همه چیز را در آنجا ذکر می فرماید با اینکه یک بخشنامه ای برای یک نفر بوده است، یک نامه ای برای یک نفر بوده است.^{۱۶۰}

۳-۳. سنت دیگر امامان معصوم (علیهم السلام)

❖ تمام این نزاعی که شما در طول دوران زندگی ائمه (علیهم السلام) بین آنها و دستگاههای ظلم و جور مشاهده می کنید بر سر همین قضیه است. آنهایی که با ائمه ما مخالفت می کردند، آنها را مسموم می کردند مقتول می کردند، زندان می انداختند، محاصره می کردند، دعوایشان بر سر داعیه‌ی حکومت ائمه (علیهم السلام) بود. اگر ائمه داعیه‌ی حکومت نداشتند - ولو علوم اولین و آخرین را هم به خودشان نسبت می دادند - اگر بحث قدرت سیاسی نبود، داعیه‌ی قدرت سیاسی نبود، هیچ گونه تعرضی نسبت به آنها انجام نمی گرفت؛ لاقبل به این شدت انجام نمی گرفت؛ اصلاً مسئله این است! لذا شما می بینید در بین دعوتها و تبلیغات ائمه (علیهم السلام)، روی کلمه‌ی امامت و مسئله‌ی امامت حساسیت بسیار بالایی است؛ یعنی وقتی که امام صادق هم می خواهد ادعای حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند، می گوید:

« در اجتماع مردم در عرفات، می ایستد در میان مردم می گوید »

«؛ امام جامعه، پیشوای جامعه، رهبر

جامعه، حاکم بر جامعه رسول خدا بود، »

«^۱ تا می رسد به خودش. یعنی تمام بحث ائمه با مخالفینشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان همین مسئله‌ی حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامه‌ی بر مسلمین و قدرت سیاسی بود، بر سر مقامات معنوی آنها یا ائمه دعوایی نداشتند.

خیلی از اوقات اتفاق می افتاد که کسانی در جامعه در جامعه‌ی زمان خلفا، اهل زهد بودند و اهل علم بودند و معروف به تفسیر و به علم و به این چیزها. خلفا هم با آنها نه فقط معارضه‌ای نمی کردند، بلکه حتی مخلص آنها بودند؛ اظهار ارادت نسبت به آنها می کردند؛ پیش آنها می رفتند؛ از آنها نصیحت می خواستند. چرا؟ چون آنها در مقابل خلفا داعیه‌ی سیاسی نداشتند؛ امثال حسن بصری و ابن شبرمه و یا عمر بن عبید، این بزرگان از علمایی که مورد توجه و قبول خلفا بودند، اینها کسانی بودند که ادعای علم و ادعای زهد و ادعای معنویت و ادعای تفسیر و ادعای علوم پیغمبر و همه‌ی این ادعاها را داشتند، اما نسبت به آنها هیچ گونه از طرف خلفا تعرضی نبود. چرا؟ چون داعیه قدرت سیاسی وجود نداشت.^{۱۶۱}

❖ من از مجموعه‌ی روایات و زندگی ائمه (علیهم السلام) این طور استنباط کرده‌ام که این بزرگواران، از روز صلح امام مجتبی (علیه الصلاة والسلام) تا اواخر، دائماً درصدد بوده‌اند که این نهضت را مجدداً به شکل حکومت علوی و اسلامی در بیاورند و سر پا کنند. در این زمینه، روایاتی هم داریم... ائمه می خواستند که نهضت، مجدداً به حکومت و جریان اصیل اسلامی تبدیل

بشود و آن جریان اسلامی که از آغشته شدن و آمیخته شدن و آلوده شدن به آلودگیهای هواهای نفسانی دور است، روی کار بیاید؛ ولی این کار، کار مشکلی است.^{۱۶۲}

❖ مسئله‌ی اصلی و اختلاف اصلی بین سردمداران قدرت - یعنی بنی عباس و بنی امیه - و میان اهل بیت رسول خدا، مسئله‌ی امامت بود و مبارزه و درگیری و معارضة و سرکوب، ناشی از فکر ائمه (علیهم السلام) در باب امامت مسلمین بود. در دوران اخیر و بخصوص در دو قرن گذشته هم در دنیای اسلام مایه‌ی اصلی نزاع میان مسلمین و قدرتهای استعمارگر، مسئله‌ی حکومت اسلامی است.^{۱۶۳}

❖ آنچه که از روایات مربوط به زندگی ائمه (علیهم السلام) به دست می‌آید و شواهد زیادی بر آن وجود دارد، این است که ائمه (علیهم السلام) جداً می‌خواستند نظام اسلامی به وجود آورند. این کار - آن طور که تصور می‌شود - با علم و معرفت امام منافات ندارد. آنها واقعا می‌خواستند نظام الهی برقرار کنند. اگر برقرار می‌کردند، تقدیر الهی همان بود. تقدیر الهی و اندازه‌گیرها در علم پروردگار، با شرایط گوناگون اختلاف پیدا می‌کند که حالا این موضوع را بحث نمی‌کنیم. اجمالا، در این که حرکت آنها برای این مقصود بوده است، شکی نیست. ما امروز، به برکت آن نهضت و حفظ فرهنگ و روحیه‌ی آن نهضت، در جامعه‌ی خودمان این نظام را به وجود آورده‌ایم.^{۱۶۴}

❖ تمام آثار و گفتار آن بزرگوار [امام حسین (علیه السلام)] و نیز گفتاری که درباره‌ی آن بزرگوار از معصومین رسیده‌است، این مطلب را روشن می‌کند که غرض، اقامه‌ی حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده‌است. غرض، ادامه‌ی راه پیامبر اکرم

(صلی الله علیه و آله) و دیگر پیامبران بوده‌است که: «

...»^۱ و معلوم است که پیامبران هم برای چه

آمدند: «^۲ اقامه‌ی قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.^{۱۶۵}»

❖ حضرت [امام حسین علیه السلام] در مکه، دو نامه نوشته‌است که: یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه است. در نامه‌ی حضرت به رؤسای بصره، این طور آمده‌است: «

«^۳ من می‌خواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم؛ زیرا سنت را میرانده‌اند و بدعت را زنده کرده‌اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی می‌خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر و نظام اسلامی است.^{۱۶۶}»

❖ ... امام حسین قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه‌ی اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه‌ی اسلامی است، انجام دهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. البته این کار، گاهی به نتیجه‌ی حکومت می‌رسد؛ امام حسین برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه‌ی شهادت می‌رسد؛ برای این هم آماده بود.

[امام حسین (علیه السلام)] فرمود: «

۱. درود بر تو ای وارث حضرت آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث حضرت نوح پیغمبر خدا (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۴)

۲. تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۳. مشیر الحزان، ص ۳۷

«دیگر باید با اسلام، خداحافظی کرد و بدرود گفت؛ آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا گردد! قضیه‌ی شخص یزید نیست؛ هرکس مثل یزید باشد. حضرت می‌خواهد بفرماید که تا به حال هرچه بود، قابل تحمل بود؛ اما الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید، نابود خواهد شد. به این که خطر انحراف، خطر جدی است، اشاره می‌کند. مسأله، عبارت از خطر برای اصل اسلام است.^{۱۶۷}»

❖ ... اینها و صدها حادثه‌ی توجه برانگیز و پرمعنی و درعین حال ظاهراً بی‌ارتباط و گاه متناقض با یکدیگر در زندگی موسی بن جعفر (علیهم السلام) هنگامی معنی می‌شود و ربط می‌یابد که ما آن رشته‌ی مستمری را که از آغاز امامت آن بزرگوار تا لحظه‌ی شهادتش ادامه داشته، مشاهده کنیم. این رشته، همان خط جهاد و مبارزه‌ی ائمه (علیهم السلام) است که در تمام دوران دوپست و پنجاه ساله و در شکل‌های گوناگون استمرار داشته و هدف از آن، اولاً تبیین اسلام ناب و تفسیر صحیح قرآن و آرایه‌ی تصویری روشن از معرفت اسلامی است و ثانیاً، تبیین مسأله‌ی امامت و حاکمیت سیاسی در جامعه‌ی اسلامی و ثالثاً، تلاش و کوشش برای تشکیل آن جامعه و تحقق بخشیدن به هدف پیامبر معظم اسلام (صلی الله علیه و آله) و همه‌ی پیامبران؛ یعنی اقامه‌ی قسط و عدل و زدودن اندادالله از صحنه‌ی حکومت و سپردن زمام اداره‌ی زندگی به خلفاء الله و بندگان صالح خداوند.^{۱۶۸}

❖ عدل و داد، استقرار عدالت در جامعه، از بین بردن ظلم از سطح زمین، خصوصیت مهدی موعود است. اسلامی که در آن، تلاش برای عدالت و

مبارزه با ظلم نباشد، چه طور می‌تواند اسلام باشد و بشریت به سمت آن حرکت کند بشر به سمت آن چیزی حرکت می‌کند که مظهر آن، وجود مقدس مهدی (علیه الصلاة والسلام و عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد و او کسی است که در احادیث متواتر وارد شده که دنیا را از عدل و داد پر می‌کند و ظلم را ریشه کن می‌سازد.^{۱۶۹}

۴. ماهیت حکومتی قوانین اسلام

❖ اسلام را شما مطالعه دارید در آن، اسلام یک دینی است که احکام عبادیش هم سیاسی است این جمعه، این خطبه‌های جمعه، آن عید، آن خطبه‌های عید، این جماعت، اجتماع، این مکه، این مشعر، این منی، این عرفات، همه اش یک مسائل سیاسی است، با اینکه عبادتند، در عبادتش هم سیاست است، سیاستش هم عبادت است، اینها جدا می‌کردند اسلام را و دین را از سیاست می‌گفتند که امپراطور سرجای امپراطوری است، آخوند هم برود در مسجد.^{۱۷۰}

❖ دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است:

اولاً، احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است: از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل، از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و

صنعت و کشاورزی. برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می‌دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد، و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است، و بچه چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد.

برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند - انسان کامل و فاضل - انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کافی فصلی است به عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است» و «کتاب» یعنی قرآن، «تبیان کُلِّ شَیْءٍ» است. روشنگر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد می‌کند (طبق روایات) که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست. و در این شکی نیست.

ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.

حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند، و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت همیشه و از سنتهای خداوند متعال، و تغییرناپذیر است. بنا بر این، امروز و همیشه وجود «ولی امر»، یعنی حاکمی که قیّم و برپا نگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد - وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگریها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛

امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد؛ و از بدعتهایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می‌گذارند جلوگیری کند. مگر خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) به خاطر همین معانی نبود؟

آن علل و ضرورتهایی که آن حضرت را امام کرده است الآن هم هست؛ با این تفاوت که شخص معینی نیست؛ بلکه موضوع را «عنوانی» قرار داده‌اند تا همیشه محفوظ باشد.

پس، اگر احکام اسلام باید باقی بماند و از تجاوز هیأت‌های حاکمه ستمگر به حقوق مردم ضعیف جلوگیری شود و اقلیتهای حاکمه نتوانند برای تأمین لذت و نفع مادی خویش مردم را غارت و فاسد کنند، اگر باید نظم اسلام برقرار شود و همه افراد بر طریقه عادلانه اسلام رفتار کنند، و از آن تخطی ننمایند، اگر باید جلو بدعتگذاری و تصویب قوانین ضد اسلامی توسط مجلسهای قلابی گرفته شود، اگر باید نفوذ بیگانگان در کشورهای اسلامی از بین برود، حکومت لازم است. این کارها بدون حکومت و تشکیلات دولت انجام نمی‌شود. البته حکومت صالح لازم است: حاکمی که قیّم امین صالح باشد. و گر نه حکومت کنندگان موجود به درد نمی‌خورند، چون جابر و فاسدند و صلاحیت ندارند. همچنانکه جمع عده و عده برای تحریف یا تشکیک در اصل ولایت فقیه که پایه اصلی این بنای شامخ و بمعنای حاکمیت دین و تقوا بر زندگی اجتماعی یک ملت است، از همین انگیزه‌ی شیطانی و سلطه جویانه منشاء می‌گیرد. در دنیایی که حکومتها مظهر استکبار و زورگویی و بی عدالتی و مادیگرایی و بی‌تقوایی‌اند، نظام اسلامی مفتخر است که شعار حاکمیت تقوا و معنویت میدهد و حکومت را نه سلطه‌ی خودسرانه یا ریاست مبتنی بر نیرنگ و ظاهرسازی، که ولایت و محبت و پیوند قلبی و ایمانی می‌داند، و بجای همه‌ی

معیارهای رائج از قبیل زور و پول و تبلیغ دروغ، فقاہت و عدالت را معیار حاکم میشناسد.^{۱۷۱}

❖ آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سر می‌بردند و امریکا سرزمین سرخپوستان نیمه وحشی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود؛ خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می‌آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می‌رود، قانون وضع کرده است.

همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است. کتابهای قطوری که از دیرزمان در زمینه‌های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام «قضا» و «معاملات» و «حدود» و «قصاص» گرفته تا روابط بین ملتها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین الملل عمومی و خصوصی، شمه‌ای از احکام و نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.^{۱۷۲}

❖ اگر شما بتوانید مفهوم مذهب را در فرهنگ اسلامی ما درک و دریافت کنید، به روشنی خواهید دید که هیچ گونه تناقضی بین رهبری مذهبی و سیاسی نیست، بلکه همچنان که مبارزه سیاسی بخشی از وظایف و واجبات دینی و مذهبی است، رهبری و هدایت کردن مبارزات سیاسی گوشه‌ای از وظایف و مسئولیتهای یک رهبر دینی است. کافی است شما به زندگی پیامبر

بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) و نیز زندگی امام علی (علیه السلام) نگاه کنید که هم یک رهبر مذهبی ماست و هم یک رهبر سیاسی و این مساله در فرهنگ شیعه از مسائل بسیار روشن است و هر مسلمان شیعی وظیفه یک رهبر مذهبی و دینی می‌داند که در سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه مستقیماً دخالت کند و هدایت و نقش تعیین کننده خود را انجام دهد. مفهوم مذهب و رهبر مذهبی در فرهنگ اسلامی بسیار تفاوت دارد از مفهوم آن در فرهنگ شما که مذهب صرفاً یک رابطه شخصی و معنوی است بین انسان و خدا. از این رو مذهب اسلام از هنگام ظهورش متعرض نظام‌های حاکم در جامعه بوده است و خوددارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاصی وضع دارد و جز آن را برای سعادت جامعه نمی‌پذیرد. مذهب اسلام همزمان با اینکه به انسان می‌گوید که خدا را عبادت کن و چگونه عبادت کن، به او می‌گوید چگونه زندگی کن و روابط خود را با سایر انسان‌ها باید چگونه تنظیم کنی و حتی جامعه اسلامی با سایر جوامع باید چگونه روابطی را برقرار نماید. هیچ حرکتی و عملی از فرد و یا جامعه نیست مگر اینکه مذهب اسلام برای آن حکمی مقرر داشته است. بنابراین طبیعی است که مفهوم رهبر دینی و مذهبی بودن، رهبری علما مذهبی است در همه شئون جامعه، چون اسلام هدایت جامعه را در همه شئون و ابعاد آن به عهده گرفته است... امام علی (علیه السلام) می‌گوید: خداوند از دانشمندان پیمان گرفته است که بر سیری ستمگر و گرسنگی مظلوم سکوت نکنند... و نیز اگر بدعت‌ها در دین ظاهر شود، بر علماست که دانش خود را آشکار کنند و نگذارند فریب‌ها و نیرنگ‌ها و دروغ بدعت‌گذاران در دین و در مردم اثر کند و باعث انحراف شود.^{۱۷۳}

❖ اسلام برنامه زندگی دارد؛ اسلام برنامه حکومت دارد؛ اسلام قریب پانصد سال - تقریباً یا بیشتر - حکومت کرده است؛ سلطنت کرده است؛ با اینکه احکام اسلام در آن وقت باز آن طور اجرا نشده است که باید اجرا بشود لکن همان نیمه اجرا شده‌اش ممالک بزرگی را، وسیعی را، اداره کرده است با عزت و شوکت از همه جهات، از همه کیفیات.^{۱۷۴}

۱- احکام مالی

❖ مالیات‌هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه‌ای که ریخته نشان می‌دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است:

مثلاً «خمس» یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت المال می‌ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می‌دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روی زمینی، و به طور کلی از کلیه منافع و عواید، به طرز عادلانه‌ای [خمس] گرفته می‌شود. به طوری که از سبزی فروش درب این مسجد تا کسی که به کشتیرانی اشتغال دارد، یا معدن استخراج می‌کند، همه را شامل می‌شود. این اشخاص باید خمس اضافه بر درآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند تا به بیت المال وارد شود. بدیهی است درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمس درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را - اگر تحت نظام اسلام درآید - حساب کنیم، معلوم می‌شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست؛ بلکه قضیه مهمتر از اینهاست. منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند، باید با همین مالیات‌هایی که داریم، یعنی خمس و زکات - که البته مالیات اخیر زیاد نیست - جزیه و «خراجات» (یا مالیات بر اراضی ملی

کشاورزی) اداره شود.

... از طرفی، «جزیه»، که بر «اهل ذمه» مقرر شده، و «خراج» که از اراضی کشاورزی وسیعی گرفته می‌شود، درآمد فوق العاده‌ای را به وجود می‌آورد. مقرر شدن چنین مالیات‌هایی دلالت دارد بر اینکه حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفه حاکم و والی است که بر «اهل ذمه» بر حسب استطاعت مالی و درآمدهای مالیات سرانه ببندد؛ یا از مزارع و مواشی آنها مالیات متناسب بگیرد. همچنین، خراج یعنی مالیات بر اراضی وسیعی را که «مال الله» و در تصرف دولت اسلامی است، جمع‌آوری کند. این کار مستلزم تشکیلات منظم و حساب و کتاب و تدبیر و مصلحت‌اندیشی است؛ و با هرج و مرج انجام شدنی نیست. این به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات‌هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده؛ سپس جمع‌آوری کنند، و به مصرف مصالح مسلمین برسانند.

ملاحظه می‌کنید که احکام مالی اسلام بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد؛ و اجرای آن جز از طریق استقرار تشکیلات اسلامی میسر نیست.^{۱۷۵}

۲- احکام دفاع ملی

❖ از طرف دیگر، احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: «... که امر به تهیه و تدارک هر چه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است؛ و امر به آماده‌باش و مراقبت همیشگی در دوره صلح و آرامش... آیه»^۱

«...» دستور می‌دهد که تا حد امکان نیرومند و آماده باشید تا

۱. هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان]، آماده سازید! (انفال: ۶۰)

دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند. ما متحد و نیرومند و آماده نبودیم که دستخوش تجاوزات بیگانه شده و می‌شویم و ظلم می‌بینیم.^{۱۷۶}

۳- احکام احقاق حقوق و احکام جزایی

❖ بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود، یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود، بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی‌یابد. همه این قوانین مربوط به سازمان دولت است؛ و جز قدرت حکومتی از عهده انجام این امور مهم بر نمی‌آید.^{۱۷۷}

فصل دوم: تعریف ولایت

❖ ولایت یعنی پیوند؛ یعنی همین شکل زنجیره‌ای پیدا کردن انسانها با یکدیگر؛ این معنای ولایت است. ولایت ائمه‌ی اطهار هم که شنیدید و گفته می‌شود، این یعنی همان پیوند میان ما و امام ما؛ از لحاظ فطری، از لحاظ روحی و از لحاظ عملی. اگر این سه حالت پیوند میان ما و ائمه و پیغمبر و خدا پیدا بشود، این همان ولایت است. گاهی گفته می‌شود ولایت الله یا ولایت الهی، گاهی گفته می‌شود ولایت ائمه‌ی اطهار، اینها همه‌اش یکی است؛ یعنی ولایت خدا و ولایت ائمه دو تا نیست. ولایت ائمه با ولایت پیغمبر دو چیز نیست؛ همه‌اش یک چیز است. این ولایت یعنی همان پیوند؛ یعنی ارتباط؛ اتصال دو چیز به طوری که به آسانی آن دو چیز را نتوان از هم جدا کرد. من به عنوان یک آدمی که در زمینه‌ی مسائل اسلامی فکر می‌کنم، وقتی که این ارتباط را می‌خواهم درست در فرهنگ اسلامی بفهمم، این جور استنباط می‌کنم که این ارتباط و این اتصال، اتصال فکری روحی و عملی است؛ در این سه شاخه ارتباط، اگر بین ما و ائمه، بین ما و خدا، بین ما و پیامبر ارتباط برقرار شد، ولایت برقرار است.^{۱۷۸}

❖ شما مرده‌ای را در نظر بگیرید که بی‌جان افتاده است او مغز دارد ولی کار نمی‌کند؛ چشم دارد ولی نمی‌بیند؛ دهان دارد ولی غذا را بلع نمی‌کند؛ معده و کبد و جهاز هاضمه دارد، اما غذا را جذب و هضم نمی‌کند؛ رگ دارد که در

آن خون هست، ولی خون جریان ندارد؛ دست دارد اما یک مورچه ریز را هم نمی‌تواند از خودش دفع کند؛ پادارد، اما نمی‌تواند از آفتاب به سایه برود چرا اینطور است؟ چون جان ندارد. اما وقتی که جان دمیده شد، مغز کار می‌کند، اعصاب کار می‌کند، دست می‌گیرد، دهان می‌خورد، معده هضم می‌کند، دستگاه گوارش جذب می‌کند، خون می‌چرخد و می‌گردد و نیرو را به همه بدن می‌رساند، بدن را گرم می‌کند، او را در تلاش می‌اندازد، راه می‌رود، دشمن را می‌کوبد، دوست‌ها را جذب می‌کند، خود را هر چه بیشتر کامل‌تر و آبادتر می‌کند؛ این مثل را شما در مقام فهمیدن اهمیت ولایت در یک جامعه، مقابل چشم‌هایتان بگذارید؛ پیکر مرده را بردارید و جایش جامعه انسانی بگذارید، به جای جان و روح هم ولایت را بگذارید؛ جامعه‌ای که ولایت ندارد، استعدادها در این جامعه هست، اما ختشی می‌شود؛ به هدر می‌رود؛ نابود می‌شود؛ هرز می‌رود و یا بدتر به زیان انسان به کار می‌افتد؛ مغز دارد و می‌اندیشد، اما می‌اندیشد برای فساد آفرینی؛ می‌اندیشد برای انسان کشی؛ می‌اندیشد برای محکم کردن پایه‌های استثمار و استبداد و استکبار؛ چشم دارد، اما آنچه باید ببیند نمی‌بیند، و آنچه باید ببیند می‌بیند؛ گوش دارد، اما سخن حق را نمی‌شنود؛ اعصاب، سخن حق را به مغز می‌رساند، مغز فرمانی بر طبق حق به جوارحی و اعضاء نمی‌دهد؛ شرایط عالم، اجازه کار بر طبق حق به انسان نمی‌دهند. این جامعه بی‌ولایت است؛ در جامعه بی‌ولایت، چراغ‌ها شعله نمی‌کشند و روشنی‌شان بیشتر نمی‌شود؛ همان یک ذره روغنی هم که دارند، تمام می‌شود تا به کلی خشک می‌شود.

چراغ‌هایی که پیغمبر روغن ریخته بود، رو به خاموشی گذاشت و دیدید که چطور خشک شد؛ دیدید که روزهای بعد از وفات پیامبر، شعله می‌کشید، روشن می‌کرد، منور می‌کرد، چون روغن را پیامبر ریخته بود؛ اما چون دست

ولایت بالای سر این مشعل‌ها و چراغ‌ها نبود، چطور روغنش ته کشید؛ خشک شد؛ بد بوشد؛ پرود شد؛ کم نور شد تا به زمان معاویه رسید که تحویل به یزید داد و دیدید که چه شد. همان چیزهایی که فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به زن‌های انصار و مهاجر گفت و گوش نکردند، همان روزهای اول، همان پیش‌بینی‌هایی که فاطمه زهرا کرد ولی مردم مسلمان غافل آن روز، نتوانستند بفهمند و گوش نکردند، همان‌ها تماماً انجام گرفت؛ همان «سیف صارم»، آن شمشیر خونریز، همان تیغی که اصالت‌ها و فضیلت‌ها را می‌کشت؛ همان دستی که انسان‌ها را و انسانیت‌ها را خفه می‌کرد؛ همه اینها را فاطمه زهرا گفته بود؛ قبل از فاطمه زهرا هم پیامبر گفته بود. اینها می‌دیدند، می‌فهمیدند و گفتند؛ ولی جامعه اسلامی نفهمید. گوش‌ها سنگین و کر شد. امروز هم صدای فاطمه زهرا هنوز به گوش می‌رسد؛ ای گوش‌های حساس و هشیار! بشنوید: جامعه دارای ولایت، جامعه‌ای می‌شود که تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد؛ همه چیزهایی که برای کمال و تعالی انسان خدا به او داده اینها را بارور می‌کند؛ نهال انسانی را بالنده می‌سازد؛ انسانها را به تکامل می‌رساند؛ انسانیت‌ها را تقویت می‌کند.^{۱۷۹}

۱. مفهوم ولایت

❖ «ولایت»، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است.^{۱۸۰}

❖ اما ولایت یک جامعه به چیست؟ ولایت یک جامعه به این است که

ولی در آن جامعه اولاً مشخص باشد. ثانیاً منشأ و الهام بخش همه نیروها، نشاطها، فعالیت‌های آن جامعه باشد. قطبی باشد که همه جویها و سرچشمه‌ها از او سرازیر می‌شود، مرکزی باشد که همه فرمانها را او می‌دهد و همه قانونها را او اجرا می‌کند نقطه‌ای باشد که همه رشته‌ها و نخها با آنجا برگردد، همه به او نگاه کنند، همه دنبال او بروند، موتور زندگی را، او روشن بکند، راننده و پیش قراول کاروان زندگی در جامعه، او باشد، این جامعه، جامعه دارای ولایت است، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از پیغمبر بیست و پنج سال تمام زمام اجتماع را در دست نداشت. جامعه اسلامی بعد از پیغمبر بیست و پنج سال دارای ولایت نبود، در آن جامعه مسلمان دارای ولایت بود، ابوذر شخصاً دارای ولایت بود، مقداد شخصاً دارای ولایت بود، آن دیگری شخصاً دارای ولایت بود، اما جامعه اسلامی بعد از پیغمبر بیست و پنج سال دارای ولایت نبود تا اینکه امیرالمؤمنین به حکومت جامعه اسلامی رسید و جامعه اسلامی دارای ولایت شد آن وقتی که امام منشأ امر و نهی در جامعه می‌شود، آن وقتی که همه رشته‌ها از امام ناشی می‌شود، آن وقتی که امام دارد عملاً جامعه را اداره میکند، آن وقتی که پرچم جنگ را امام بلند میکند، آن وقتی که فرمان حمله را امام می‌دهد، آن وقتی که قرارداد صلح را امام می‌نویسد، آن وقت است که جامعه دارای ولایت است، و در غیر این صورت جامعه دارای ولایت نیست، پس اینهم جامعه دارای ولایت. اگر چنین جامعه‌ای دارید شکر خدا بکنید و اگر ندارید دنبالش راه بیفتید، اگر این چنین نعمتی بر سر شما هست خدا را شکر کنید که بزرگتر از نعمت ولایت، نعمتی نیست و اگر ندارید دنبالش راه بیفتید و ولایت را در شخص خودتان و در جامعه بشری تأمین کنید. سعی کنیم که علی‌وار زندگی کنیم، سعی کنیم که دنبال علی راه بیفتیم، سعی کنیم که میان خودمان و علی که ولیّ خداست، پیوند برقرار کنیم، اینها کوشش لازم دارد،

تلاش لازم دارد، مجاهدت لازم دارد، خون دل خوردن دارد که ائمه هدی (علیهم السلام) بعد از شهادت امیرالمؤمنین یکسره در راه ولایت کوشیده‌اند. تمام تلاش ائمه برای این بوده‌است که ولایت را زنده کنند، جامعه اسلامی را احیاء کنند تا این نهالی را که بنام انسان در این مزرعه و در این باغستان و در این نهالستان غرس شده، با آب گوارای جانبخش حیات آفرین ولایت زنده و سر سبز و بالنده کنند، این تلاش ائمه بود، تلاش ما نیز برای ولایت جامعه باید این باشد که ببینیم برای قدرت دادن به ولیّ اسلام چه کاری باید بکنیم. همانطور که قبلاً گفته شد یک وقت است که علی بن ابیطالب (علیه السلام) حسن بن علی (علیه السلام)، حسین بن علی (علیه السلام)، علی بن حسین (علیه السلام)، تا آخر، ائمه به نام و خصوصیات مشخص می‌شوند، یک وقت هم هست که با نام مشخص نمی‌شوند بلکه توسط یک ولی با صفاتی مشخص می‌شوند همانطور که فرموده‌اند: «

...»^{۱۸۱} این طوری ولی را مشخص می‌کنند این هم از طرف خداست، منتهی آن اولی را با اسم معین کرده‌اند و این را خصوصیاتش را گفته‌اند، شما خودت حساب کرده‌ای، اندازه کردی، قواره گرفتی، الگو را گذاشته‌ای حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی در آمد، وقتی که انسان بنای کارش را بر این گذاشت که قوانین اسلامی و مقررات الهی را در جامعه بصورتی که ولایت حکم می‌کند، زنده و احیاء بکنند آن وقت می‌گردد و راهش را پیدا می‌کند، روش‌ها و شیوه‌هایش را پیدا می‌کند که ما فعلاً در شیوه‌ها و روش‌ها بحثی نداریم.^{۱۸۱}

❖ پس ولایت در اصطلاح اولی قرآن یعنی بهم پیوستگی و هم جبهگی

۱. و اما آن کسی از فقهاء امت ما که نگهبان نفس خود از آرزو و هوس و حافظ دین ایزد تعالی و تقدس و مخالف آرزو و هوا و مطیع امر حضرت مولی خود بود... (الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۵۸)

و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحد هستند، در یک راه قدم بر می‌دارند، برای یک مقصود تلاش و حرکت می‌کنند، یک فکر و یک عقیده را پذیرفته‌اند افراد این جبهه هر چه بیشتر باید بهم متصل باشند و از جبهه‌ها دیگر و قطبهای دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند چرا؟ برای اینکه از بین نروند، در آن هضم نشوند، این را در قرآن ولایت می‌گویند.^{۱۸۲}

❖ ولایت امت مسلمان، و ولایت آن جبهه‌ای که در راه خدا و برای خدا می‌کوشد باین معنا است که میان افراد این جبهه هر چه بیشتر اتصال و پیوستگی بوجود بیاید و هر چه بیشتر دل‌های اینها به هم گره بخورد و نزدیک بشود و هر چه بیشتر از قطبهای مخالف از کسانی که بر ضد آنها می‌اندیشند و بر ضد آنها عمل می‌کنند جدا بشود این معنای ولایت است.^{۱۸۳}

❖ اگر فرض کنیم در رأس قدرت، کسانی باشند که با مردم ارتباطی نداشته باشند، این ولایت نیست. اگر کسانی باشند که رابطه‌ی آنها با مردم، رابطه‌ی ترس و رعب و خوف باشد - نه رابطه‌ی محبت و التیام و پیوستگی - این ولایت نیست. اگر کسانی با کودتا بر سر کار بیایند، این ولایت نیست. اگر کسی با وراثت و جانشینی نسبی - منهای فضایل و کیفیات حقیقی که در حکومت شرط است - در رأس کار قرار گیرد، این ولایت نیست. ولایت، آن وقتی است که ارتباط والی یا ولی، با مردمی که ولایت بر آنهاست، یک ارتباط نزدیک، صمیمانه، محبت‌آمیز و همان‌طوری که در مورد خود پیامبر وجود دارد - یعنی «^۱ یا «^۲» از خود آنها کسی را مبعوث کرده‌است - باشد؛ یعنی از خود مردم کسی باشد که عهده‌دار مسأله‌ی

ولایت و حکومت باشد. اساس کار در حاکمیت اسلام این است.^{۱۸۴}

❖ ولایت، یعنی پیوند و ارتباط تنگاتنگ و مستحکم و غیرقابل انفصال و انفکاک. جامعه‌ی اسلامی که دارای ولایت است، یعنی همه‌ی اجزای آن به یکدیگر و به آن محور و مرکز این جامعه - یعنی ولی - متصل است. لازمه‌ی همین ارتباط و اتصال است که جامعه‌ی اسلامی در درون خود یکی است و متحد و مؤتلف و متصل به هم است و در بیرون نیز اجزای مساعد با خود را جذب می‌کند و اجزایی را که با آن دشمن باشند، به شدت دفع می‌کند و با آن معارضه می‌نماید. یعنی «^۱»^{۱۸۵}

❖ اسلام، حکومت را با تعبیر «ولایت» بیان می‌کند و شخصی را که در رأس حکومت قرار دارد، به عنوان والی، ولی، مولا - یعنی اشتقاق کلمه‌ی ولایت - معرفی می‌کند. معنای آن چیست؟ معنای آن، این است که در نظام سیاسی اسلام، آن کسی که در رأس قدرت قرار دارد و آن کسانی که قدرت حکومت بر آنها در اختیار اوست، ارتباط و اتصال و پیوستگی جدایی ناپذیری از هم دارند. این، معنای این قضیه است. این، فلسفه‌ی سیاسی اسلام را در مسأله‌ی حکومت برای ما معنا می‌کند. هر حکومتی که این طور نباشد، این ولایت نیست؛ یعنی حاکمیتی که اسلام پیش‌بینی کرده‌است، نیست.^{۱۸۶}

❖ اساسی‌ترین مسأله‌ی دین، مسأله‌ی ولایت است؛ چون ولایت، نشانه و سایه‌ی توحید است. ولایت، یعنی حکومت؛ چیزی است که در جامعه‌ی اسلامی متعلق به خداست، و از خدای متعال به پیامبر، و از او به ولی مؤمنین می‌رسد.^{۱۸۷}

۱. در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. (فتح: ۲۹)

۱. در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت. (آل عمران: ۱۶۴)

❖ اگرچه ولایت یک امر سیاسی است، اما همه‌ی مضمون ولایت در سیاست خلاصه نمی‌شود. این ولایت، پرتوی از ولایت ذات مقدس پروردگار است. این ولایت، ناشی از حضور ولایت الهی در وجود امیرالمؤمنین است، همچنان‌که در وجود پیامبر مکرم اسلام بود... ولایت در حقیقت به معنای پیوند، ارتباط و اتصال است. آن کسی که منصوب به این مقام است، برخلاف حکام و فرمانروایان عالم، فقط یک فرمانروا یا یک سلطان و یک حاکم نیست بلکه یک ولی است، به مردم نزدیک است، به آنها پیوسته‌است و مورد اتکای دل و جان مردم است. این معنا در امیرالمؤمنین و در ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) وجود دارد. بعد از دوران حضور ائمه هم اگر پرتوهای ضعیفی از این حقیقت در جایی پیدا شود، ولایت در آن جا شکل می‌گیرد. حقیقت و معنای واقعی امر این است.^{۱۸۸}

❖ ولایت، هم صفتی است برای منصبی که نبی اکرم و جانشینان او از سوی پروردگار، حائز آن بوده‌اند، هم خصوصیتی است برای آن جامعه‌ی اسلامی که در سایه‌ی آن حکومت، زندگی می‌کند و از پرتو آن بهره می‌گیرد.^{۱۸۹}

❖ شما می‌بینید امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) که مظهر ولایت اسلام و مصداق کامل ولی‌ای است که برای مردم مشخص شده‌است، در هیچ برهه‌ای، از این حالت ارتباط و اتصال و انسجام با مردم خالی نبوده‌است. نه در دورانی که او را عملاً از حکومت کنار گذاشتند و مردم را از او به عنوان ارتباط حکومتی جدا کردند؛ یعنی عملاً حکومت را از او گرفتند، ولایت و حکومت و فرماندهی و حکمرانی‌ای که در اسلام، از آن به «ولایت» تعبیر می‌شود و حق او بود از او سلب کردند - البته ولایت معنوی، آن چیزی که در امامت تشیع فرض

شده‌است و وجود دارد، در هر حال هست و بسته به ولایت ظاهری نیست - و نه در دوره‌های دیگر، از ارتباط و اتصال با مردم خالی نبوده‌است. در همان وقت هم امیرالمؤمنین یکی از آحاد ملت و جزو مردم است. منزوی و منززل و کناره‌جوی از مردم نیست. آن وقتی هم که به حکومت می‌رسد، یک حاکم به تمام معنا مردمی است.^{۱۹۰}

❖ آن ولایت به آن معنا، در ائمه‌ای هم که به ولایت ظاهری نرسیدند وجود داشت. ولایتی که از آن امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) و منصوب پیغمبر بود ولایت سیاسی بود. همان معنایی که ذات اقدس پروردگار آن را به وسیله‌ی پیغمبر اکرم در اسلام به وجود آورد و جعل کرد، و با آن معلوم شد که اسلام در ردیف والاترین احکام و مقررات خود، مسأله‌ی حکومت و ولایت و سرپرستی امت را دارد. اگر کسی از این بُعد به موضوع غدیر نگاه کند، بسیاری از اشتباهاتی که متأسفانه در طول قرن‌ها در اذهان وجود داشته‌است، باید برای او زایل شود.^{۱۹۱}

❖ یک بُعد دیگر در قضیه و حدیث غدیر، همین مسأله‌ی ولایت است؛ یعنی تعبیر از حکومت به ولایت؛ «... آن وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مقام تعیین حق حاکمیت برای یک شخص است، تعبیر مولا را برای او به کار می‌برد و ولایت او را به ولایت خود مقرر می‌کند. خود این مفهومی که در ولایت هست، بسیار حایز اهمیت است. یعنی اسلام، منهای همین مفهوم ولایت - که یک مفهوم مردمی و متوجه به جهت حقوق مردم و رعایت آنها و حفظ جانب انسانهاست - هیچ حاکمیتی را بر مردم نمی‌پذیرد و هیچ عنوان دیگری را در باب حکومت قایل نیست.^{۱۹۲}

۲. حوزه‌های سه‌گانه ولایت از نگاه قرآن

❖ ولایت قرآنی دو رویه دارد، یک رویه آن اینست که در داخل جامعه اسلامی، همه عناصر بایستی به سوی یک هدف و یک جهت و یک راه گام بردارند و رویه دیگرش این است که در خارج از جامعه اسلامی، امت اسلامی بایستی با همه بلوکها و جناح های ضد اسلامی پیوندهای خودش را بگسلد، اینجا یک نکته دقیقی وجود دارد که می‌رساند ولایت به معنای قرآنی آن، همان ولایتی است که شیعه به آن قائل است.

اینکه ما ارتباط با امام را اینقدر مهم دانسته‌ایم، اینکه ما فرمان امام را در همه شئون زندگی جامعه نافذ می‌دانیم برای چیست؟ و از کجا در می‌آید؟ اینجا است که قرآن با ما حرف می‌زند که اگر یک جامعه‌ای و یک امتی بخواهد ولایت قرآنی را باین معنا داشته باشد یعنی بخواهد تمام نیروهای داخلی اش در یک جهت به سوی یک هدف در یک خط براه بیفتند و بخواهد تمام نیروهای داخلی اش علیه قدرتهای ضد اسلامی در خارج بسیج بشود احتیاج به یک نقطه قدرت متمرکز در متن جامعه اسلامی دارد، به یک نقطه‌ای احتیاج دارد که تمام نیروهای داخلی به آن نقطه پیوندند، همه از آنجا الهام بگیرند و همه از او حرف بشنوند و حرف بپذیرند و او تمام جوانب مصالح و مفاسد را بدانند تا بتواند مثل یک دیده بان نیرومند قوی دستی و قوی چشمی هرکسی را در جبهه جنگ بکار مخصوص خودش بگمارد.^{۱۹۳}

❖ بُعد دیگر ولایت یعنی ارتباط مستحکم و نیرومند هر یک از آحاد امت اسلام در همه حال با آن قلب امت و این ارتباط یعنی هم ارتباط فکری و هم ارتباط عینی، یعنی درست از او سرمشق گرفتن و در افکار و بینشها دنبال او بودن و درست در افعال و رفتار و فعالیتها و حرکتها او را پیروی کردن، پس

ولایت علی بن ابیطالب یعنی در افکارت پیرو علی باشی، در افعالت پیرو علی باشی، تو را با علی (علیه السلام) رابطه ای نیرومند، مستحکم، خلل ناپذیر پیوند زده باشد، از علی علیه السلام جدا نشوی، این معنی ولایت است. اینجاست که می‌فهمیم معنی این حدیث را «

ولایت علی (علیه السلام) حصن و حصارمن است؛ «فمن دخل حصنی امن من عذابی»؛ هرکه داخل این حصار شد از عذاب خدا مصون و محفوظ خواهد ماند. که بسیار حرف جالبی است، یعنی مسلمانها و پیروان قرآن اگر از لحاظ فکر و اندیشه و از لحاظ عمل و تلاش و فعالیت متصل به علی (علیه السلام) باشند از عذاب خدا مصون و محفوظند.

آن کسی که قرآن را قابل فهم نمی‌داند، این چطور می‌تواند بگوید من ولایت علی بن ابیطالب دارم و از لحاظ فکری با علی (علیه السلام) مرتبط هستم در حالیکه علی بن ابیطالب در خطبه نهج البلاغه می‌گوید:

«^۱ و بدانید این قرآن پند دهنده‌ای است که خیانت نمی‌کند و راهنمایی است که گمراه نمی‌نماید و سخن گوئی است که دروغ نمی‌گوید و کسی با این قرآن نشست مگر آنکه چون از پیش آن برخاست، هدایت و رستگاری او افزایش یافت یا کوری و گمراهی او کم گردید. علی (علیه السلام) این گونه مردم را به قرآن حواله می‌دهد و اینطور مردم را به قرآن سوق می‌دهد، اگر کسی بگوید قرآن را نمی‌شود فهمید آیا این ولایت علی بن ابیطالب دارد؟! هرگز، علی بخاطر خدا حاضر است از تمام وجودش بگذرد این عمل علی است، این شخص حاضر نیست از یک ریال پولش، از جانش، از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵

حیثیت اجتماعی اش، از راحتی اش، از آفایش بخاطر خدا بگذرد، آیا این ولایت علی دارد؟!^۱

ولایت علی را آن کسی دارد که با علی پیوندی ناگسستنی، هم از لحاظ فکر و اندیشه، و هم از لحاظ عمل داشته باشد. اگر درست دقت کنید معنایی که از ولایت گفتیم، دقیقترین و ظریفترین معنایی است که در باره ولایت می شود بیان کرد حالا گوش کنید از قرآن آیاتی را از سوره مائده برای شما بگویم، که در این آیات هم جنبه مثبت ولایت یعنی پیوند داخلی بیان شده و هم جنبه منفی ولایت یعنی قطع پیوندهای خارجی و هم به آن بعد دیگر ولایت، یعنی اتصال و ارتباط با ولی پرداخته است که ولی یعنی آن قطب، یعنی آن قلب، یعنی آن حاکم و امام

«ای کسانی که ایمان آورده اید،»

«یهود و نصاری را (یهودیان و مسیحیان را) اولیاء خود نگیرید.

اولیاء جمع ولی است؛ ولی از ولایت است، ولایت یعنی پیوستگی، ولی یعنی پیوسته و پیوندزده، یهود و نصاری را پیوند خوردگان و پیوستگان با خود نگیرید و انتخاب نکنید»

«آنها بعضی اولیاء و بهم پیوستگان بعضی دیگر هستند. نگاه نکنید که بلوکهایشان از همدیگر جداست در معنی قرآن برای ضدیت با اصالتهای شما همه یک جبهه هستند،»

«بعضی هم جبهه دیگر هستند.»

«هرکس از شما که با آنها تولی کند. تولی یعنی ولایت را پذیرفتن (از باب تفعل)، هرکس که قدم در وادی ولایت آنها بگذارد و خودش را با آنها پیوند زند و مرتبط کند،»

«بی گمان او خود از آنان است،»

«و خدا مردمان ستمگر را هدایت نخواهد کرد.»^۲

هجرت از جمله مسائلی است که به مسئله ولایت با آن وسعتی که ما در اینجا مطرح کردیم مربوط می شود و در گفتارهای قبلی گفتیم که ولایت عبارت است از ایجاد رابطه و پیوند مستحکمی میان عناصر صف مومن با یکدیگر و قطع هر گونه وابستگی میان صف مومن با صف غیر مومن. و در مرتبه بعدی ایجاد رابطهای بس قوی و نیرومند میان همه افراد صف مومن با آن نقطه مرکزی و قدرت متمرکز که اداره جامعه اسلامی به عهده اوست یعنی امام یعنی ولی حامی و نیز این بحث را کردیم که چه کسانی در جامعه می توانند ولی حاکم و نیز این بحث را کردیم که چه کسانی در جامعه اسلامی می توانند ولی و حاکم باشند و جواب آن را از قرآن گرفتیم که می فرماید که به ماجرای امیرالمومنین صلوات الله علیه اشاره کردیم اگر ما ولایت را با این وسعت بفهمیم و مسئله را در حد مسائل فرعی و درجه دو ولایت خلاصه نکنیم مسئله هجرت یکی از مسئله ولایت خواهد بود زیرا اگر ولایت خدا را قبول کردیم و پذیرفتیم که می بایست انسان همه نیروها و نشاط های جسمی و فکری و روانی اش با اراده ولی الهی به کار بیفتد و خلاصه انسان می بایست با جمیع عناصر وجودش بنده خدا باشد، نه بنده طاغوت.

ناچار این راهم باید قبول کنیم که اگر یکجائی وجود ما و هستی ما و همه نیروها و نشاطهای ما تحت فرمان ولایت الهی نبود و تحت فرمان ولایت طاغوت و شیطان بود تعهد الهی ما این است که ما خودمان را از قید و بند ولایت طاغوت رها کنیم، نجات بدهیم، آزاد کنیم و به تحت سایه پر میمنت ولایت الله برویم. خارج شدن از ولایت پیشوای ظالم و وارد شدن در ولایت امام عادل اسمش هجرت است. می بینید که مسئله هجرت یکی از مسائلی است که در دنباله ولایت مطرح است و این چهارمین مطلبی است که در این سلسله گفتارها در پیرامون مسئله ولایت بحث می کنیم.^{۱۹۴}

۱. مائده: ۵۱

۲. همان



«^۱ آن کسانی که در دل‌هایشان بیماری است (بیماردلان)، آنها را می‌بینی» «در میان جبهه دشمنان دین می‌شتابند؛ قناعت نمی‌کنند به اینکه بروند طرف آنها بلکه می‌شتابند، قناعت نمی‌کنند به اینکه تا به نزدیکشان بروند بلکه تا آن اعماق جبهه شان می‌روند و اگر بررسی چرا اینقدر با دشمن دین و باکسی که می‌دانی ضد دین است می‌سازی و چرا با آنها ضدیت که نمی‌کنی هیچ، دوستی هم بخرج می‌دهی در جوابت چنین گوید:

«می‌گویند: می‌ترسیم برایمان دردسری درست شود و می‌ترسیم اسباب زحمتی برایمان درست شود. ببینید چه کلمات آشنایی است خدا در جواب اینها می‌فرماید:» «امید است که خدا پیروزی رانصیب جبهه مؤمن کند یا یک حادثه‌ای را از پیش خود بسود آنها پدید آورد. و وقتی این کار شود،»

«^۲ آن وقت این بدبختیهائی که با آنها ساخته بودند پشیمان شوند. رو سیاه شوند، بگویند دیدی چه غلطی کردیم اگر می‌دانستیم که جبهه مؤمن اینطور پیروزمند و نیرومند خواهد شد بادشمن دین و دشمن خدائی‌ساختیم، خودمان را بی‌آبرو نمی‌کردیم» «^۳ بعد از آنکه آنها خودشان را مفتضح کردند و با دشمنان ساختند، آن کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند:» «^۴ مؤمنین همینها بودند، این چهره‌های خوش ظاهر و موجه که با سوگندهای غلاظ و شداد قسم می‌خورند که ما با شما هستیم و هر وقت با آنها حرف می‌زدیم یا چیزی

می‌گفتیم، می‌گفتند: ما با شما هم عقیده هستیم، ما هم با شما اختلافی ندایم، ما هم همین حرفی که شما می‌زنید، می‌زنیم در مقام بیان اینطور با آدم حرف می‌زدند اما بعد معلوم شد که دل‌های اینها مریض بوده و علی‌رغم ظاهر نیکشان دل‌های چرکین و سیاه و نفاق آمیز داشتند، آن روز مؤمنین می‌گویند: عجب است که چه قسمی می‌خوردند، اینها همانها هستند»

«آنها همینها هستند، آنهایی که به خدا سوگندهای سخت و غلیظ می‌خوردند،» «قسم می‌خورند که با شما هستیم و با شما هم عقیده و هم فکریم.»

«پوچ و بی‌پهوده و نابود شد کارهایی که کرده بودند.» «^۱ و سخت زیانکار شدند. این آیات تا اینجا در رابطه با ارتباطات خارجی بود.»

❖ در ادامه همان آیات راجع به ارتباطات داخلی دقت کنید:»

«^۲ ای کسانی که ایمان آوردید،» «اگر شما از دین خود بازگردید؛ اگر این بار رسالت و مسئولیتی را که با ایمان به خدا پذیرفته بودید، از دوستان به زمین بگذارید و آن را به سر منزل نرسانید، خیال نکنید که این بار به منزل نخواهد رسید - که این تصور باطلی خواهد بود - بلکه این افتخار نصیب جمعیتی دیگری خواهد شد که این بار را بمنزل برساند؛»

«هر که از شما از دین خود باز گردد و مرتد شود،» «^۳ خدای متعال جمعیتی را پدید خواهد آورد که خود خدا آنها را دوست می‌دارد،» «^۴ آنها هم خدا را دوست دارند. آیا ما جزو

۱. مائده: ۵۲

۲. همان

۳. مائده: ۵۳

۴. همان

۱. مائده: ۵۳

۲. مائده: ۵۴

۳. همان

۴. همان

آنهایی هستیم که خدا را دوست دارند؟ آیا اینکه گاهی اوقات کلماتی می‌گوئیم که دوست داشتن خدا از آن بر می‌آید، دلیل بر این موضوع هست که ما خدا را دوست داریم؟ در این مورد قرآن سخنی دارد که می‌فرماید:»

«^۱ یعنی اگر خدا را دوست دارید از من که پیامبر هستم متابعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد. پس» «^۲ یعنی اینها صد در صد تسلیم فرمان هستند و خدا هم آنها را دوست دارد و این یک خاصیت و صفتی است که طرفینی می‌باشد.» «^۳ صفت دیگر از

صفات این قوم این است که در مقابل مؤمنان فروتن هستند. این نشانه، کمال رابطه و پیوند صمیمانه با مؤمنین است و در مقابل این توده مسلمان، هیچ‌گونه نخوت و غرور و هیچ‌گونه توقع زیادی و داعیه بی‌خودی و پوچی در آنها وجود ندارد؛ یعنی وقتی که در مقابل مردم قرار می‌گیرند جزو مردم هستند؛ با مردم هستند؛ در راه مردم هستند؛ برای مردم هستند؛ خودشان را از میان مردم بیرون نمی‌کشند که از دور مردم را ببینند و گاهی برای آنها دلسوزی بکنند.» «^۴ خود را در مقابل مؤمنان به خدا فروتن و کوچک می‌کنند.» «^۵ در مقابل کافران و دشمنان دین و مخالفان دین و مخالفان قرآن اعزّه هستند؛ یعنی تأثیرناپذیر و سربلند هستند؛ یعنی حصاری از فکر اسلامی در خود پیچیده و کشیده که هیچ نفوذی از آنها نپذیرند.»

«^۶ خاصیت دیگرشان این است که بی‌امان و بدون قید و شرط در راه خدا جهاد و مجاهدت می‌کنند؛ همچنان‌که در آیه هست:»

«^۷ از ملامت هیچ ملامت‌گری هم نمی‌هراسند و نمی‌ترسند.»

«^۱ این فضل و لطف و تفضّل خداست که به هر که خواهد می‌دهد،» «^۲ که خدا گشوده دست و داناست.»

آیه بعد راجع به ارتباط و پیوند اجزاء جامعه اسلامی با آن قلب و با آن پیشوا و یا آن امام است. خوب دقت کنید تا در یابید که چگونه مسائلی که غالباً تصور می‌شود قرآنی نیست، قرآن با صراحت و با زبان رسا درباره آن حرف می‌زند. روابط خارجی را گفت، پیوندهای داخلی را گفت حالا قلب پیوندهای

داخلی را بیان می‌کند؛ یعنی پیشوا را؛ رهبر و امام را. می‌گوید:»

«^۳ ولی و قائم امر و آن کسی که تمام نشاطها و فعالیت‌های جامعه و امت اسلامی به او باید برگردد و از او باید الهام بگیرد، خداست. اما خدا که مجسم نمی‌شود، بیاید و بین مردم بنشیند و امر و نهی کند! پس دیگر کی؟» «^۴ پیداست که بین رسول و بین خدا هرگز رقابت و تنازع نیست؛ پیامبر، رسول اوست. اما همان‌طور که قرآن گفته است:» «^۵ رسول هم

برای همیشه باقی نمی‌ماند؛ پس باید برای بعد از رسول هم تکلیف‌ها روشن باشد. لذا خدای تعالی آنها را معرفی می‌کند:» «^۶ آن کسانی که

ایمان آوردند؛ اما هر که ایمان آورد کافی است؟ معلوم است که جواب منفی است؛ بلکه صفات دیگری هم دارد:» «^۷ و آنها که اقامه نماز

می‌کنند،» «^۸ و زکات می‌دهند،» «^۹ در حالی که در رکوع اند؛ یعنی در حال رکوع زکات می‌دهند.»

۱. همان

۲. مائده: ۵۵

۳. همان

۴. تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد! (الزمر: ۳۰)

۵. مائده: ۵۵

۶. همان

۱. آل عمران: ۳۱

۲. مائده: ۵۴

۳. همان

۴. مائده: ۵۴

❖ مجموع این نشانه‌ها - که در بالا ذکر شد - یعنی اینکه امیرالمومنین علی (علیه السلام) به عنوان «ولی» معین می‌شود و این در حالی است که «او» را او حالیکه می‌گیرد. اگر به فرض در این تشکیک بکنند و بگویند که [آیه] می‌خواهد مطلق مؤمنین را بگوید که دارای این خصوصیت هستند، بنده سوال می‌کنم «سمبل و اسوه و رمز برای یک چنین مکتبی چه کسی می‌تواند باشد؟» در جامعه اسلامی غیر از علی بن ابیطالب، کسی سراغ نداریم؛ در آن جامعه اسلامی، آن کسی که می‌توانست سمبل این‌گونه جناح ایمانی متقن و محکم باشد، علی بن ابی طالب بود؛ ولو فرض کنید که آیه ناظر به آن حضرت نباشد.

... حالا باید دید اگر ولایت را رعایت کردیم چه می‌شود، اثری هم برای ما دارد؟ اگر سه بُعد ولایت را که عبارت باشد از حفظ پیوندهای داخلی، قطع پیوند و وابستگی به قطب‌های متضاد خارجی و حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر اسلامی و قلب امت اسلامی - یعنی امام و رهبر، که بیان کردیم - حالا اگر این سه بُعد را رعایت کردیم، چه خواهد شد؟ قرآن در آیه بعد جواب می‌دهد: «... کسی که قبول ولایت خدا و رسولش و یا کسانی که ایمان آورده‌اند را بکند و این پیوند را مراعات و حفظ کند، اینها غالب و پیروز شدند و از همه پیروزتر، همین‌ها هستند و این‌ها هستند که بر همه‌ی جناح‌های دیگر غلبه خواهند داشت.»^{۱۹۵}

۱-۲. ولایت و به هم پیوستگی در بین افراد جامعه ولایی

❖ ولایت شیعی که این همه رویش تأکید شده است، یک بعدش این

است بُعدهای دیگر هم دارد که آنها را هم بررسی خواهیم کرد همه مطلب این نیست، این یک بعد و یک جانب از مطلب است، پس ولایت یعنی به هم پیوستگی. قرآن مؤمنین را اولیاء یکدیگر می‌داند و آن کسانی را که دارای ایمان راستین هستند، هم جبهگان و پیوستگان یکدیگر می‌شناسد، و در روایات ما از شیعه تعبیر به مؤمن می‌شود. ایمان در این منطبق یعنی دارا بودن طرز تفکر خاص شیعه که مبتنی بر ولایت است یعنی اسلام را از دیدگاهی که شیعه می‌بیند دیدن، با منطقی که شیعه اثبات می‌کند اثبات کردن و می‌بینیم که در زمان ائمه (علیهم السلام) اینچنین شیعیان را با یکدیگر منسجم، به هم پیوسته، برادر و متصل ساخته‌اند تا بتوانند جریان شیعه را در تاریخ حفظ کنند و گرنه شیعه هزار بار از بین رفته بود، هزار بار افکارش هضم شده بود، همچنانکه بعضی از فرق دیگر چنین شدند، رنگ خود را از دست دادند، از بین رفتند و نابود شدند.^{۱۹۶}

❖ وحدت عمومی، به معنای گرد آمدن صاحبان سلیقه‌ها و روش‌های گوناگون بر گرد محور اسلام، خط امام و ولایت فقیه است. این، همان اعتصام به «حبل الله» است که عموم مسلمین بدان مکلف گشته‌اند؛ و این، آن اسم اعظمی است که همه‌ی گره‌ها را باز، و همه‌ی موانع را برطرف، و همه‌ی شیاطین را مغلوب می‌کند.^{۱۹۷}

❖ رویه دیگر از ولایت عبارت است از انسجام و ارتباط بسیار شدید داخلی میان عناصر مسلمان یعنی یکپارچه بودن و یک جهت بودن جامعه اسلامی همانطوریکه در احادیث نبوی و غیر نبوی است که «

«۱»

۱. نمونه مؤمنان در مهرورزی و دلسوزی بهم چون یک تن است که چون تیکه‌ای از آن بیمار شود همه آن دچار بیخوابی و تب گردد. (بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۵۰)

۱. و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد بالیمان را بپذیرند، پیروزند (زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است. (مانده: ۵۶)

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ، مَثَلُ يَوْمٍ يَكْفُرُ وَاحِدًا وَ يَكْفُرُ عَمَّارًا وَاحِدًا» است که باهمدیگر باید پیوسته بهم، جوش خورده بهم و گره خورده بهم باشند و در مقابل دستهای دیگر در مقابل تعارضها و دشمنیهایی که پیش خواهد آمد دست واحدی باشند که این مطلب از آیه «استفاده می‌شود. آیه دیگر از قرآن همین مطلب را بصورت

واضح تری بیان کرده‌است؛»

«^۱ وقتی در مقابل جبهه خارجی قرار می‌گیرند، تو از آنها چیزی استوارتر، خلل ناپذیرتر و نفوذ ناپذیرتر نمی‌بینی، اما در میان خودشان بسیار باهم مهربانند، چون جبهه بندی در داخل وجود ندارد و در بدنه ها و جناحهای پیکر عظیم اسلامی، نفوذ ناپذیری و تأثیر ناپذیری نیست؛ بلکه به عکس همه روی هم اثر می‌گذارند، همه یکدیگر را بسوی خیر و نیکی جذب می‌کنند، همه یکدیگر را توصیه به پیروی هر چه بیشتر از حق می‌کنند، همه یکدیگر را توصیه به پیروی هر چه بیشتر از حق می‌کنند، همه یکدیگر را به پافشاری هر چه بیشتر در راه حق و مقاومت هر چه بیشتر در مقابل انگیزه های شر و فساد و انحطاط سفارش می‌کنند، همه همدیگر را نگه می‌دارند... این هم یک جلوه دیگر از جلوه های ولایت است که جامعه اسلامی آن را داراست.^{۱۹۸}»

❖ اصل «ولایت فقیه»، یعنی ایجاد میلیونها رابطه‌ی دینی میان دل‌های مردم با محور و مرکز نظام. بحث شخص در میان نیست؛ بحث هویت و معنا و شخصیت در میان است؛ لذا می‌بینید که با آن دشمنی می‌کنند. البته این دشمنیها فایده‌ای هم ندارد.^{۱۹۹}

۲-۲. ولایت و اتصال جدایی‌ناپذیر اعضای جامعه اسلامی با محور نظام ولایی (ولی)

❖ مسأله ولایت به آن صورتی که از قرآن استنباط می‌کنیم غالباً کمتر مطرح می‌شود... می‌خواهم در باره مفهوم «ولایت» از ریشه حرف بزنم. می‌خواهم معنی ولایت را از آیات کریمه قرآن بیرون بکشیم و استنباط و استخراج کنیم تا ببینید که اصل ولایت چه اصل مدرن مترقی جالبی است و چگونه یک ملت، یک جمعیت، پیروان یک فکر و عقیده اگر دارای ولایت نباشند سرگردان هستند. در سایه این بحث این مسأله را درک و احساس خواهید کرد و بخوبی خواهید فهمید، چرا کسی که ولایت ندارد، نمازش نماز، و روزه‌اش روزه، و عبادتش عبادت نیست. بخوبی می‌شود با این بحث فهمید که چرا اگر جامعه‌ای و امتی ولایت ندارد اگر همه عمر را به نماز و روزه و تصدق تمام اموال بگذارند، باز لایق لطف خدا نیست و خلاصه در سایه این بحث معنای احادیث ولایت را می‌شود فهمید، از جمله این حدیث معروف که...»

«^۱ اگر مردی شبها تا به صبح بیدار بماند و تمام عمر را روزه بگیرد - نه فقط ماه رمضان را - و تمام اموالش را در راه خدا صدقه دهد و در تمام دوران عمرش بحج رود، در حالیکه ولایت ولی خدا را نشناخته باشد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، این چنین آدم هر آنچه که انجام داده‌است بیهوده و بی ثمر و ختشی است.»

اگر... به استنتاجی که از آیات قرآن می‌شود خوب توجه کنید، خواهید فهمید مسأله ولایت در دنباله بحث نبوت است، یک چیز جدای از بحث نبوت

نیست؛ مسأله ولایت در حقیقت تتمه و ذیل و خاتمه بحث نبوت است... اگر ولایت نباشد، نبوت هم ناقص می‌ماند.^{۲۰۰}

۲-۳. ولایت در تعیین دشمنان جامعه ولایی و تعیین مرزبندی

با آنها

❖ آنچه از تدبر در آیات قرآن و با استمداد و استنتاج از مبارزه اهل بیت در زمینه ولایت بدست آمد این بود که ولایت دارای چند بعد و چند جلوه است، یکی اینکه جامعه مسلمان، وابسته و پیوسته به عناصر خارج از وجود خود نباشد، و پیوستگی به غیر مسلم نداشته باشد و توضیح دادیم که پیوسته نبودن و وابسته نبودن یک حرف است و بکلی رابطه نداشتن یک حرف دیگر و هرگز نمی‌گوئیم که عالم اسلام در انزوای سیاسی و اقتصادی به سر ببرد و با هیچیک از ملتها و کشورها و قدرتهای غیر مسلمان رابطه‌ای نداشته باشد بلکه مسئله، مسئله وابسته نبودن و پیوسته و دنباله رو نبودن است، در قدرتهای دیگر هضم و حل نشدن و استقلال و روی پای خود ایستادن را حفظ کردن است. جامعه اسلامی... در مقابل دستهای دیگر، در مقابل تعارضها و دشمنیهایی که پیش خواهد آمد، دست واحدی باشند که این مطلب از آیه

« استفاده آیه دیگر از قرآن همین مطلب را بصورت واضح

تری بیان کرده است؛ »^{۲۰۱}

وقتی در مقابل جبهه خارجی قرار می‌گیرند، تو از آنها چیزی استوارتر، خلل ناپذیرتر و نفوذ ناپذیرتر نمی‌بینی... این هم یک جلوه دیگر از جلوه های ولایت است که جامعه اسلامی آن را داراست.^{۲۰۱}

❖ آیات سوره ممتحنه گویای این حقیقت است که فکر می‌کنم اسم

سوره را به این معنا می‌شود سوره ولایت گذاشت »

«؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، »

دشمن من و دشمن خودتان را ولی و هم جبهه خود مگیرید. در بعضی از ترجمه‌ها آمده است که دشمن من و دشمن خودتان را دوست خود مگیرید، این معنای کاملی نیست مسئله فقط دوستی و محبت نیست بالاتر از اینها است، ولی خودتان نگیرید یعنی هم جبهه خودتان ندانید، یعنی خودتان را در صف آنها قرار ندهید، یعنی دردل، خودتان و آنها را در یک صف فرض نکنید آن کسی که دشمن خدا و دشمن شما است او را در کنار خودتان نگذارید بلکه رو برو و دشمن و معارض با خودتان ببینید: »

«؛ هم جبهه و هم

صف ندانید که پیام دوستی به آنها بدهید. »

حالی که می‌دانید اینها به آنچه که پروردگار از حق و حقیقت برای شما فرو

فرستاده است، کافر شده‌اند، »

و دیارتان، بیرون می‌کنند، »

پروردگار شما است ایمان می‌آورید. دشمن من و دشمن خودتان را، هم جبهه

و یار و یاور مگیرید، »

راه جهاد و مجاهدت و کوشش برای من و برای بدست آوردن خشنودی من

بیرون آمده‌اید؛ اگر واقعاً راست می‌گوئید و در راه من تلاش و مجاهدت

می‌کنید، حق ندارید آنکه دشمن من و دشمن شما است، هم جبهه، یار و

پیوسته خودتان قرار بدهید. البته آیات بعدی روشن می‌کند که منظور خدا کدام

کفار است، و آن آیات گروههای کافر را تقسیم بندی می‌کند »

۱. ممتحنه: ۱

۲. همان

۱. در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. (مانده: ۵۴)

۲. محمد (ص) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. (فتح: ۲۹)

«^۱ که در نهان و خفا محبت و مودت خود را به آنان تحویل دهید. »
 «و من داناتر هستم به آنچه که شما پنهان کرده‌اید
 و آنچه آشکار ساخته‌اید. »^۲ و هرکس از
 شما با دشمنان خدا طرح دوستی و یآوری بریزد و خودش را هم جبهه آنها
 بداند و نشان بدهد، »^۳ «از راه میانه گمراه شده‌است.^{۲۰۲}»

۳. انواع تقسیمات در بحث ولایت

۳-۱. ولایت تکوینی و تشریحی

❖ برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است.
 و آن، مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه (علیهم السلام) از آن
 یاد شده‌است.
 خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر»
 خاضعند. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه (علیهم
 السلام) نمی‌رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل. اصولاً رسول اکرم (صلی الله
 علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) - طبق روایاتی که داریم - قبل از این عالم،
 انواری بوده‌اند در ظل عرش و در انعقاد نطفه و «طینت» از بقیه مردم امتیاز
 داشته‌اند و مقاماتی دارند؛ الی ما شاء الله. چنان‌که در روایات «معراج» جبرئیل
 عرض می‌کند: «^۳ اگر کمی نزدیک‌تر می‌شدم، سوخته
 بودم. یا این فرمایش که »^۴
 ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب آن را می‌تواند داشته باشد و نه

پیامبر مرسل. این جزء اصول مذهب ماست که ائمه (علیهم السلام) چنین
 مقاماتی دارند، قبل از میان باشد. چنانکه به حسب روایات این مقامات معنوی
 برای حضرت زهرا (سلام الله علیها) هم هست با اینکه آن حضرت نه حاکم
 است و نه قاضی و نه خلیفه. این مقامات سوای وظیفه حکومت است. لذا
 وقتی می‌گوییم حضرت زهرا (علیها سلام) قاضی و خلیفه نیست، لازمه‌اش این
 نیست که مثل من و شماست؛ یا بر ما برتری معنوی ندارد.^{۲۰۳}

❖ مثل چنین روزی، در آن موقعیت مهم و حسّاس که پیغمبر اکرم (علیه
 و علی آله الصلّاء و السّلام) آخرین ماههای حیات مبارک خود را می‌گذرانند،
 امیرالمؤمنین (علیه الصلّاء و السّلام) را به ولایت - یعنی سرپرستی مسلمین - و
 به حکومت - یعنی مدیریت جامعه‌ی اسلامی - نصب فرمود. ولایتی که در
 این جا مورد نصب و محلّ اشاره‌ی پیغمبر اسلام قرار گرفته، صرفاً آن ولایت
 کلّیه‌ی الهیه‌ی معنوی که مبتنی بر عناصر دیگری است، نیست. بلکه یک امر
 الهی و یک فرمان آسمانی و ملکوتی است، که با این بیان تشریحی نبوی که
 فرمود «^۱ قابل نصب و جعل نیست. این بیان
 پیغمبر که ولایت را به امیرالمؤمنین (علیه الصلّاء و السّلام) سپرد، مبین نصب
 تشریحی است و به معنای حکومت، مدیریت جامعه‌ی اسلامی و ولایت امر
 مسلمین است که البته با ولایت کلّیه‌ی الهیه که در وجود مقدس پیغمبر و
 ائمه‌ی هدی (علیهم السّلام) وجود داشت، همراه است.^{۲۰۴}»

۳-۲. ولایت بالذات و بالعرض

❖ اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خلافت را عهده‌دار شد، به امر
 خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است: «

۱. همان

۲. همان

۳. المناقب، ج ۱، ص ۱۷۸

۴. بحارالأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰

۱. هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. (الکافی، ج ۱، ص ۲۸)

«نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید - چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند - خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند. پس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به حکم قانون و به تبعیت از قانون حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود، یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود. باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است، و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ولات داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‌اند، به پیروی از قانون الهی بوده است: قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرءوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هم به حکم خدا است که می‌فرماید: «^۲ (از پیامبر پیروی کنید). پیروی از متصدیان حکومت یا ^۳ «نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید: ^۴»

رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد: همه تابع اراده الهی هستند.^{۲۰۵}

۱. جانشین خدا روی زمین (الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۲۰)

۲. نساء: ۵۹

۳. همان

۴. همان

فصل سوم: ویژگیهای ولی و حاکم اسلامی

❖ آن کسی که این ولایت را از طرف خداوند عهده‌دار می‌شود، باید نمونه‌ی ضعیف و پرتو و سایه‌یی از آن ولایت الهی را تحقق ببخشد و نشان بدهد، یا بگوییم در او باشد. خصوصیات ولایت الهی، قدرت و حکمت و عدالت و رحمت و امثال اینهاست. آن شخص یا آن دستگاهی که اداره‌ی امور مردم را به عهده می‌گیرد، باید مظهر قدرت و عدالت و رحمت و حکمت الهی باشد. این خصوصیت، فارق بین جامعه‌ی اسلامی و همه‌ی جوامع دیگری است که به شکلهای دیگر اداره می‌شوند. جهالتهای، شهوات نفسانی، هوی و هوس و سلاقی شخصی متکی به نفع و سود شخصی یا گروهی، این حق را ندارند که زندگی و مسیر امور مردم را دستخوش خود قرار بدهند. لذا در جامعه و نظام اسلامی، عدالت و علم و دین و رحمت باید حاکم باشد؛ خودخواهی نباید حاکم بشود، هوی و هوس - از هر کس و در رفتار و گفتار هر شخص و شخصیتی - نباید حکومت کند.

سر عصمت امام در شکل غایی و اصلی و مطلوب در اسلام هم همین است که هیچ‌گونه امکان تخطی و تخلفی وجود نداشته باشد. آن جایی هم که عصمت وجود ندارد و میسر نیست، دین و تقوا و عدالت باید بر مردم حکومت کند که نمونه‌یی از ولایت الهی محسوب می‌شود.^{۲۰۶}

❖ آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب

(علیه السلام) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است؛ اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.

حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) به دنبال فرمایشات خود در تعیین هدفهای حکومت به خصال لازم حاکم اشاره می‌فرماید: «...»

«...»^۱ و شما مردم خوب می‌دانید که شایسته نیست کسی که بر نوامیس و خونها و درآمدها و احکام و قوانین و پیشوایی مسلمانان ولایت و حکومت پیدا می‌کند بخیل باشد تا بر اموال مسلمانان حرص ورزد.

«و باید که جاهل (و ناآگاه از قوانین) نباشد تا از روی نادانی مردم را به گمراهی بکشاند.»

«و باید که جفاکار و خشن نباشد تا به علت جفای او مردم با او قطع رابطه و مراوده کنند. و نیز باید که از دولت‌ها نترسد تا با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کند.»

«^۲ و باید که در کار قضاوت رشوه خوار نباشد تا حقوق افراد را پایمال کند و نگذارد حق به حقدار برسد. و نباید که سنت و قانون را تعطیل کند تا امت به گمراهی و نابودی نرود.»

درست توجه کنید که مطالب این روایت حول دو موضوع دور می‌زند: یکی «علم»، و دیگری «عدالت». و این دو را خصلت ضروری «والی» قرار داده

است. در عبارت «...» «روی خصلت «علم» تکیه می‌کند. و در سایر عبارات روی «عدالت»، به معنای واقعی، تأکید می‌نماید. عدالت به معنای واقعی این است که در ارتباط با دول و معاشرت با مردم و معاملات با مردم و دادرسی و قضا و تقسیم درآمد عمومی، مانند حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) رفتار کند؛ و طبق برنامه‌ای که برای مالک اشتر، و در حقیقت برای همه والیان و حکام، تعیین فرموده است؛ چون بخشنامه‌ای است عمومی که فقها هم اگر والی شدند بایستی دستور العمل خویش بدانند.^{۲۰۷}

❖ امام می‌فرماید: از حکم کردن بپرهیزید، زیرا حکومت فقط برای امامی است که عالم به قضاوت (و آیین دادرسی و قوانین) و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

ملاحظه می‌کنید کسی که می‌خواهد حکومت کند، اولاً باید امام باشد. در اینجا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوا باشد مقصود است، نه معنای اصطلاحی. به همین جهت، نبی را هم امام دانسته است. اگر معنای اصطلاحی «امام» مراد بود، قید «عالم» و «عادل» زاید می‌نمود.

دوم، اینکه عالم به قضا باشد. اگر امام بود لکن علم به قضا نداشت، یعنی قوانین و آیین دادرسی اسلام را نمی‌دانست، حق قضاوت ندارد. سوم، اینکه باید عادل باشد.

پس، قضا (دادرسی) برای کسی است که این سه شرط (یعنی رئیس و عالم و عادل بودن) را داشته باشد. بعد می‌فرماید که این شروط بر کسی جز نبی یا وصی نبی منطبق نیست.

قبلاً عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است. و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلاقی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است منظور فقیه «عادل» است، نه هر فقیه‌ی.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱
۲. همان

فقیه طبعاً عالم به قضااست، چون فقیه به کسی اطلاق می‌شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام، بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد، یعنی دین‌شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد. و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت - به حسب تعیین امام (علیه‌السلام) - داراست. آن گاه امام (علیه‌السلام) حصر فرموده که این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند. بنا بر این، آن مجهول از این معلوم به دست می‌آید که «فقیه» وصی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس المله می‌باشد، و او باید قاضی باشد، و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد.^{۲۰۸}

❖ شرایطی که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از:

۱- علم به قانون؛ ۲- عدالت.

چنانکه پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی در آن کس که باید عهده‌دار خلافت شود اختلاف پیدا شد، باز در اینکه مسئول امر خلافت باید فاضل باشد هیچ گونه اختلاف نظری میان مسلمانان بروز نکرد. اختلاف فقط در موضوع بود.

چون حکومت اسلام حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می‌باشد. چنانکه در روایت آمده است. نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همه افراد، هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند، چنین علمی ضرورت دارد. متها حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. ائمه ما برای امامت خودشان به همین

مطلب استدلال کردند که امام باید فضل بر دیگران داشته باشد... «قانوندانی» و «عدالت» از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در آن دخالت و ضرورت ندارد. مثلاً علم به چگونگی ملائکه، علم به اینکه صانع تبارک و تعالی دارای چه اوصافی است هیچ یک در موضوع امامت دخالت ندارد. چنانکه اگر کسی همه علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند، یا موسیقی را خوب بلد باشد، شایستگی خلافت را پیدا نمی‌کند. و نه به این وسیله بر کسانی که قانون اسلام را می‌دانند و عادلند نسبت به تصدی حکومت اولویت پیدا می‌کند. آنچه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه ما (علیهم السلام) درباره آن صحبت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده، این است که حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بداند، یعنی قانوندان باشد؛ و ثانیاً عدالت داشته از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد.

عقل همین اقتضا را دارد؛ زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است، نه خودسری و نه حکومت اشخاص بر مردم. اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست:

چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می‌شود. و اگر نکند، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد. و این مسلم است که «

«سلاطین اگر تابع اسلام باشند، باید به تبعیت فقها درآیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند. در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند؛ پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد؛ نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند. البته لازم نیست که صاحب منصبان و مرزبانان و کارمندان اداری، همه قوانین اسلام را بدانند و فقیه باشند؛

بلکه کافی است قوانین مربوط به شغل و وظیفه خویش را بدانند. چنانکه در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) این طور بوده است. مصدر امور باید دارای این دو امتیاز باشد؛ لکن معاونین و صاحب منصبان و مأمورانی که به شهرستانها فرستاده می شوند باید قوانین مربوط به کار خود را دانسته و در موارد دیگر از مصدر امر بپرسند.

۲- زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد؛ و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می خواهد «حدود» جاری کند، یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود، و خداوند اختیار اداره بندگان را به او بدهد، باید معصیت کار نباشد: «^۱ خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی دهد. زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیاتها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد؛ و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید، و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند.

بنا بر این، نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا زمان غیبت واضح است. به موجب آن امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.^{۲۰۹}

❖ آن انسان یا انسانهایی که قرار است بر بشر و جامعه بشری عملاً فرمانروائی بکنند، عملاً ولی جامعه باشند، عملاً ولایت جامعه را بعهده بگیرند اینها چه کسانی می توانند باشند؟

... پاسخ دین و مکتب باین سؤال این است که «^۱ آن کسی که عملاً در جامعه زمام فرمان را، امر و نهی را از سوی پروردگار عالم بدست می گیرد» (رسول) اوست. لذا در جامعه وقتی که پیغمبری آمد معنی ندارد که با بودن پیغمبر حاکم دیگری بجز پیغمبر بر مردم حکومت بکند. پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه بدست بگیرد. حاکم باشد اما وقتی که پیغمبر از دنیا رفت تکلیف چیست؟ و وقتی که پیغمبر خدا مثل همه انسانهای دیگر از دنیا رفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد آنجا چه کنیم؟ آیه قرآن پاسخ می دهد: «^۲ مؤمنان ولی شما هستند. کدام مؤمنان؟ هر که به مکتب و دین ایمان آورد او ولی و حاکم جامعه اسلامی است؟! این که لازم است که به عدد همه نفوس مؤمن حاکم داشته باشیم. آیه قرآن می خواهد ضمن آنکه روی یک انسان معلوم مشخصی انگشت می گذارد و کسی را که در نظر شارع و قانون گذار اسلام مشخص است بر مردم حکومت می دهد، می خواهد علت انتخاب یا انتصاب او را هم بگوید و به این وسیله معیار بدست بدهد. لذا می گوید: «^۳ آن کسانی که ایمان آورده اند، ایمان درست آوردند که لازمه اطلاق آمنوا این است که ایمان آوردند، آن کسانی که با عمل خود ایمانشان را امضاء کردند، پس «^۴ شرط اول است که واقعاً مؤمن باشد. شرایط دیگری هم دارد «^۵ آن مؤمنینی که نماز را اقامه می کنند... «^۶ تقسیم عادلانه ثروت بکنند، و زکات بدهند اهل انفاق در راه خدا باشند و دنبالش می گوید: «^۷ یعنی درحالی که راکع هستند (زکات را بدهند) و این اشاره به یک مورد و یک داستان

۱. مائده: ۵۵

۲. مائده: ۵۵

۳. همان

خاص است. بعضی از مفسرین دیگر گفته‌اند که: «^۱ معنایش این است که اینها همیشه در حال رکوع باشند این جا اشاره به قضیه خاصی نیست. اما عربی دانی این احتمال را رد می‌کند «وَهُمْ رَاكِعُونَ» یعنی در حال رکوع زکات می‌دهند به احتمالی که به ذهن من می‌آید گمان می‌کنم زکات، مطلق انفاقات است، چون انگشتی که امیرالمؤمنین در حال رکوع داد زکات اصطلاحی نبوده بلکه انفاقی بود که در راه خدا کرد، و در اینجا بآن اطلاق زکات شده است:»

« یعنی یک انسان آنقدر دل‌بسته به مساوات باشد، بقدری علاقه مند به اتفاق باشد، بقدری برایش دیدن فقر و فقیر درد آور باشد که صبر نکند که نمازش تمام شود به قدری در این انسان جاذبه اتفاق شدید است و به قدری این آدم محو در راه انجام این تکلیف است که امان ندارد که صبر کند، مجال ندارد که تحمل کند... بنابراین در اسلام ولیّ امر آنکسی است که فرستاده خداست، آن کسی است که خود خدا معین می‌کند چون فرض اینست که به حسب طبیعت خلقت و آفرینش هیچ انسانی حق تحکم بر انسانهای دیگر را ندارد. تنها کسی که حق تحکم دارد خداست و چون خدا حق تحکم دارد خدا می‌تواند طبق مصلحت انسانها این حق را به هرکسی که می‌خواهد بدهد و می‌دانیم که کار خدا بیرون از مصلحت نیست، دیکتاتوری نیست، قلدری نیست زورگویی نیست، کار خدا طبق مصلحت انسانها است. و چون طبق مصلحت انسانهاست پس بنابراین او معین می‌کند و ما هم تسلیم می‌شویم. او پیغمبر و امام را معین می‌کند و برای بعد از امام نیز صفاتی را معین می‌کند که اینها بعد از ائمه هداة معصومین حاکم بر جامعه اسلامی هستند. پس ولی را خدا معین می‌کند، خودش ولیّ است، پیغمبرش ولیّ است. امامها ولی هستند، امامهای خاندان پیغمبر تعیین شده‌اند که ۱۲ نفرند

و در رتبه بعد کسانی که با یک معیارها و ملاکهای خاصی تطبیق بکنند و جور بیابند. آنها از برای حکومت و خلافت معین شده‌اند. البته این یک آیه بود که برای شما ذکر کردم. آیاتی دیگر هم در قرآن هست که بعضی از آنها را در این گفتارها آوردیم و بعضی از آن را هم باید خودتان در قرآن جستجو کنید و پیدا کنید. آیات فراوانی در این باره داریم.

آنچه که در اسلام روی آن تکیه شده این است که زمام امر مردم دست آنکسانی نیفتد که انسانها را به دوزخ می‌کشانند. و مگر تاریخ این مطلب را بما نشان نداد؟ مگر ندیدیم که با جامعه اسلامی اندکی بعد از صدر مشعشع اسلام چه کردند و چه شد؟ و چه بر سر این جامعه آمد؟ آن جامعه ای که در آن مردم قدر مردان نیک را ندانند، جامعه‌ای که مردم معیارهای نیکی را عوضی بگیرند و مردم نتوانند ناصح و مشفق و مصلح خود را بشناسند، چقدر باید روی آن کار کرده باشند که باینجا رسیده باشد؟! تبلیغات زهرآگینی که از طرف دستگاههای قدرت ظالمانه و جابرانه در میان جامعه اسلامی انجام گرفت بقدری افق معلومات و بینش مردم را عوض کرد و آنها را به وضعی رساند که گویی سیاهی را سفیدی و سفیدی را سیاهی می‌دیدند... این دستهای تبلیغی و دستگاههای تبلیغی در اقطار جامعه اسلامی و کشور اسلامی سالیانی دراز روی مغز مردم، روی روح مردم، روی روحیه مردم کار کرده بودند تا به اینجا رسیده بود، پس شما می‌بینید چقدر مهم است که حاکم جامعه اسلامی چه کسی باشد و باید آن کسی باشد که خدا معین می‌کند.

آیه دیگر قرآن می‌گوید: «^۱ اطاعت کنید خدا را» «^۲ از رسول اطاعت کنید.» «^۳ صاحبان فرمان از میان خودتان را هم فرمان ببرید.»

اما صاحبان فرمان یعنی چه؟ آن مسلمان جاهل و نادان خیال می‌کند که صاحب فرمان یعنی هرکسی که می‌تواند فرمان بدهد و هر کس که زورش برای فرمان دادن می‌چربد، او «اولی الامر» است. ما می‌گوئیم: نه، او اولی الامر نیست. اگر بنا باشد هرکسی که می‌تواند فرمان بدهد اولی الامر باشد و از طرف قرآن به رسمیت شناخته شده باشد، پس در فلان کوهستان، فلان دزد، قداره بند هم فرمان می‌دهد، آنهم در آنجا همه کاره است، پس در آنجا او اولی الامر است و اطاعت فرمان او واجب است؟! اولی الامری که شیعه به آن معتقد است آن اولی الامر است که خدا منشور فرمان را بنام او کرده باشد، شیعه این را می‌خواهد. آن انسانی است که اگرچه «منکم» است و جزو انسانها، اما ولایت را از خدا گرفته باشد که صاحب ولایت کبری خداست.

حالا هارون الرشید با آن وضعش با آن بخشش های بی حساب و اسرافش، با آن آدم کشی اش (که همین جعفر برمکی و بسیاری از خاندانش را در یک روز تارومار کرد و کشت، قلع و قمع نمود و بسیاری از مؤمنین مسلمین را از بین برد الی ماشاءالله کارهای دیگر کرد) آیا چنین کسی را می‌توان اولی الامر دانست؟! مفتی زمان می‌گفت که این اولی الامر است و جنگ و نزاع با امام جعفر صادق (علیه السلام) به خاطر همین مسأله بود که به امام می‌گفتند: شما چرا با اولی الامر زمانت در می‌افتی و اولی الامر زمان یعنی همین هارون کذایی.

پس منطق شیعه در این مسئله بسیار منطقی ظریف و دقیقی است. ضمن اینکه نصب خدا را از قرآن احساس و استنباط می‌کند معیارها و ملاکها را هم به دست مردم می‌دهد که مردم فریب نخورند. و نگویند علی بن ابی طالب روی سرما، روی چشم ما و جانشین او هارون الرشید هم همینطور. منصور عباسی می‌گفت که امام حسن را به عنوان خلیفه قبول داریم اما ایشان پول گرفته است و خلافت را فروخته است پس حق خلافت ندارد و ما هم از آنهایی که

خلافت را به آنها فروخته بود خلافت را به زور گرفتیم. این مال ماست. حرف آنها این بود که علی بن ابی طالب را برحسب ظاهر قبول می‌کردند و بعد منصور عباسی را هم به نام جانشین علی بن ابیطالب می‌پذیرفتند و هیچ منافاتی بین این دو نمی‌دیدند.

اما شیعه می‌گوید: این حرف درست نیست و اگر تو حکومت علی را قبول داری باید معیارهای خلافت و ولایت را هم قبول داشته باشی، باید قبول داشته باشی که علی بن ابی طالب بخاطر جمع بودن این معیارها به عنوان ولی انتخاب شده پس اگر کسی در او این معیارها نبود یا ضد این معیارها در او بود این آدم حق ندارد که جانشین علی بن ابی طالب، خودش را معرفی کند، حق ندارد ولایت شیعه را و ولی امر بودن را، ادعا کند و کسی حق ندارد از او بپذیرد

... در آیه بعد یعنی آیه ۵۹ سوره نساء می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» «اطاعت کنید از خدا» و «اطاعت کنید از پیامبر خدا» «اطاعت کنید از صاحبان فرمان از میان خودتان یعنی آن کسانی که در میان شما صاحبان فرمان هستند»^{۲۱۰}

❖ خدای متعال، این ولایت و حاکمیت را از مجاری خاصی اعمال می‌کند. یعنی آن وقتی هم که حاکم اسلامی و ولی امور مسلمین، چه بر اساس تعیین شخص - آن‌چنان‌که طبق عقیده‌ی ما، در مورد امیرالمؤمنین و ائمه(علیهم‌السلام) تحقق پیدا کرد - و چه بر اساس معیارها و ضوابط انتخاب شد، وقتی این اختیار به او داده می‌شود که امور مردم را اداره بکند، باز این ولایت، ولایت خداست؛ این حق، حق خداست و این قدرت و سلطان الهی است که بر مردم اعمال می‌شود. آن انسان - هرکه و هرچه باشد - منهای ولایت الهی و قدرت پروردگار، هیچ‌گونه حقی نسبت به انسانها و مردم دیگر

ندارد. خود این، یک نکته‌ی بسیار مهم و تعیین‌کننده در سرنوشت جامعه‌ی اسلامی است.^{۲۱۱}

۱. شرایط ولیّ منصوب به نصّ (پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام)

❖ زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد؛ و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می‌خواهد «حدود» جاری کند، یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود، و خداوند اختیار اداره بندگانش را به او بدهد، باید معصیت‌کار نباشد: «^۱ خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی‌دهد. زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیاتها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد؛ و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید، و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند.

بنا بر این، نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده‌دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا زمان غیبت واضح است. به موجب آن امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.^{۲۱۲}

❖ ... لذا می‌گوید: «^۱ آن کسانی که ایمان آورده‌اند، ایمان درست آوردند که لازمه اطلاق^۲ «آمنوا» این است که ایمان آوردند، آن کسانی که با عمل خود ایمانشان را امضاء کردند، پس «الذین آمنوا»؛ شرط اول است که واقعا مومن باشد. شرایط دیگری هم دارد:»^۳ «آن

مؤمنینی که نماز را اقامه می‌کنند؛ نه اینکه نماز می‌خوانند! نماز خواندن یک چیز است و نماز را به پاداشتن یک چیزی دیگر. اگر نماز خواندن منظور بود می‌توانست بگوید: «یصلون» که تعبیری است هم کوتاهتر و هم موجزتر. «اقامه صلاه» در یک جامعه معنایش این است که روح نماز در جامعه زنده بشود؛ جامعه، نمازخوان بشود و می‌دانید که جامعه نمازخوان یعنی آن جامعه‌ای که در تمام گوشه و کناره‌هایش ذکر خدا و یاد خدا بطور کامل موج می‌زند. و می‌دانید که جامعه‌ای که ذکر خدا و یاد خدا در آن موج بزند در این جامعه هیچ فاجعه‌ای، هیچ جنایتی، هیچ خیانتی صورت نمی‌گیرد. هیچ لگدی به ارزش‌های انسان در این جامعه زده نمی‌شود. آن جامعه‌ای که در آن ذکر خدا موج می‌زند و مردم متذکر خدا هستند، جهت‌گیری، جهت‌گیری خدایی است. و همه کار مردم برای خدا انجام می‌گیرد.

علت زبونی‌ها، علت ظلمها، علت تن به ظلم دادن‌ها، علت تعدی‌هایی که انجام می‌گیرد، همچنین علت تن به تعدی دادن‌هایی که انجام می‌گیرد، تماماً دوری از یاد خدا و ذکر خداست. آن جامعه‌ای که ذکر خدا را دارد، حاکمش مثل علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) است که ظلم نمی‌کند و ظلم را می‌کوبد. محکومش مثل ابوذر غفاری است که با اینکه کتک می‌خورد، با اینکه تبعید می‌شود، با اینکه تهدید می‌شود، با اینکه غریب و بی‌کس می‌ماند اما زیر بار ظلم نمی‌رود؛ از راه خدا با نمی‌گردد؛ این جامعه‌ای است که در آن ذکر خدا هست؛ این جامعه‌ای است که در آن اقامه صلاه است. مؤمنی که در جامعه، اقامه صلاه می‌کند، یعنی جهت جامعه را بسوی خدا قرار می‌دهد و ذکر الهی را در جامعه رایج و مستقر می‌کند؛ «^۱ به اینجا هم خاتمه پیدا نمی‌کند؛»^۲ «تقسیم عادلانه ثروت بکنند، و زکات بدهند اهل

۱. مائده: ۵۱

۲. بدون هر گونه قید و شرطی

۳. مائده: ۵۵

انفاق در راه خدا باشند. و دنبالش می‌گوید: « یعنی درحالی که راکع هستند، زکات را بدهند. و این اشاره به یک مورد و یک داستان خاص است. بعضی از مفسرین دیگر گفته‌اند که: «و هم راکعون» معنایش این است که اینها همیشه در حال رکوع باشند؛ این جا اشاره به قضیه خاصی نیست. اما عربی‌دانی^۱ این احتمال را رد می‌کند. «هم راکعون» یعنی در حال رکوع زکات می‌دهند.

به احتمالی که به ذهن من می‌آید، زکات، مطلق انفاقات است؛ چون انگشتی که امیرالمؤمنین در حال رکوع داد، زکات اصطلاحی نبوده؛ بلکه انفاقی بود که در راه خدا کرد و در اینجا بآن اطلاق زکات شده است: «

»^۲ یعنی یک انسان آنقدر دلبسته به مساوات باشد، به قدری علاقه‌مند به انفاق باشد، بقدری برایش دیدن فقر و فقیر دردآور باشد که صبر نکند که نمازش تمام شود؛ به قدری در این انسان، جاذبه انفاق شدید است که صبر نکند که نمازش تمام شود و بقدری این آدم محو در راه انجام این تکلیف است که امان ندارد که صبر کند؛ مجال ندارد که تحمل کند.

فقیری دیده، جلوه‌ای دیده که خدا آن جلوه را دوست نمی‌دارد، او هم دوست نمی‌دارد، اما چیزی هم ندارد جز انگشت؛ ولی در همان حال نماز، انگشت را در می‌آورد و به سائل می‌دهد. لذا این اشاره به یک ماجرای مخصوص و مشخصی در تاریخ است که آن را امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوجود آورده است؛ یعنی این بزرگوار در حال نماز بوده که فقیری آمد و این بزرگوار انفاق کرده و آیه نازل شده است.

پس همان طوری که ملاحظه می‌کنید، آیه دارد به طور اشاره‌ای علی بن

ابیطالب را به عنوان ولی امر معین می‌کند. ولی نه بصورت معین کردن زورگویان تاریخ که مثلاً وقتی معاویه می‌خواست برای خودش جانشین معین بکند، می‌گوید جانشین من پسر من است و او باید بعد از من به این مقام برسد. خدای متعال این طوری برای پیغمبر جانشین معین نمی‌کند؛ اما چون ملاکهای حکومت - که ایمان کامل به خدا، اقامه صلاه در جامعه و دلبستگی به انفاق و ایتاء زکات تا حد از خود بیخود شدن - در علی بن ابیطالب (علیه السلام) وجود دارد، ضمن اینکه خلیفه را معین و نصب می‌کند که علی بن ابیطالب است، ملاک و فلسفه خلافت او را هم روشن می‌کند.^{۲۱۳}

❖ با مطرح کردن امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) و با نصب آن بزرگوار برای حکومت، معیارها و ارزشهای حاکمیت، معلوم شد. پیغمبر، در قضیه‌ی غدیر، کسی را در مقابل چشم مسلمانان و دیدگان تاریخ قرار دادند که از ارزشهای اسلامی، به طور کامل برخوردار بودند. یک انسان مؤمن؛ دارای حد اعلای تقوا و پرهیزکاری؛ فداکار در راه دین؛ بی‌رغبت نسبت به مطامع دنیوی؛ تجربه شده و امتحان داده در همه‌ی میدانهای اسلامی: میدانهای خطر؛ میدانهای علم و دانش؛ میدان قضاوت و امثال اینها. یعنی با مطرح شدن امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) به عنوان حاکم و امام و ولی اسلامی، همه‌ی مسلمانان در طول تاریخ باید بدانند که حاکم اسلامی، باید فردی در این جهت، با این قواره‌ها و نزدیک به این الگو و نمونه باشد. پس، در جوامع اسلامی، انسانهایی که از آن ارزشها نصیبی ندارند؛ از فهم اسلامی، از عمل اسلامی، از جهاد اسلامی، از انفاق و گذشت، از تواضع و فروتنی در مقابل بندگان خدا و آن خصوصیتی که امیرالمؤمنین (علیه الصلاه و السلام) داشتند، بهره‌ای نداشته باشند، شایسته‌ی حکومت کردن نیستند. پیغمبر، این معیار را در اختیار مسلمانان گذاشتند. و این، یک درس فراموش نشدنی است.^{۲۱۴}

۱. آشنایی با ادبیات عربی

۲. مانده: ۵۵

❖ آنچه که در ماجرای غدیر از دیدگاه مطالعه کنندگانی از قبیل ما می‌شود فهمید، مضمون این نصب الهی در باب کیفیت اداره‌ی کشور و گزینش انسانهای صالح برای مسؤولیتهای بزرگ است. البته کسانی که اهل بینش عالی عرفانی حق‌شناسانه هستند و دلشان با منابع نور و معرفت متصل است، ای بسا حقایق دیگری را هم در این ماجرا می‌فهمند. آنچه ما در این ماجرا احساس می‌کنیم، این است که با نصب امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) در روز غدیر، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به دستور پروردگار، این حقیقت را از اسلام آشکار کرد که مسؤولیت بزرگ اداره‌ی جامعه در نظام اسلامی، چیزی نیست که نسبت به معیارهای اسلامی، بشود درباره‌ی آن از موردی صرف نظر کرد. در این کار بزرگ، صددرصد باید معیارها و ارزشهای اسلامی در نظر گرفته شود. بالاتر از امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) کیست؟ همه‌ی خصوصیات که از نظر اسلام، ارزش است و البته از نظر عقل سالم توأم با انصاف هم، همانها ارزش محسوب می‌شود، در امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) جمع بود. ایمان او، اخلاص او، فداکاری و ایثار او، تقوای او، جهاد او، سبقت او به اسلام، بی‌اعتنایی او به هر چه غیر خدا و هر چه غیر از هدف خدایی، بی‌اعتنایی او به زخارف مادی، بی‌ارزش بودن دنیا در نظر او، علم او، معرفت او و اوج انسانیت در او از همه‌ی ابعاد، خصوصیات است که در زندگی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) واضح است. ادعای این حرفها، مخصوص شیعه هم نیست. همه‌ی مسلمین و مورّخین و محدثینی که درباره‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) خواسته‌اند به انصاف حرف بزنند، همین خصوصیات و بیش از اینها را بیان کرده‌اند.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، در آن روز در مقابل چشم کسانی که این خصوصیات را در امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) می‌شناختند، او را به

منصب ولایت نصب کرد. معنای این نصب، اهمیت دادن به آن معیارهاست. این همان نکته‌ای است که باید در نظام و جامعه‌ی اسلامی، تا قیام قائم مورد نظر همه باشد. اگر مسلمین در طول تاریخ نتوانسته‌اند از مواهب اسلامی به طور کامل بهره ببرند، به دلیل نقیصه‌ی بزرگ ناشی از نشناختن معیارها بوده‌است. مطلب به این جا هم تمام نمی‌شود. نکته‌ای که برای ما، مسؤولین و کارگزاران نظام اسلامی در ایران، اهمیت دارد، این است که وقتی در رأس نظام اسلامی نبوی - یعنی نظام اسلامی ساخته‌ی دست مقدّس پیغمبر در صدر اوّل - انسانی مثل امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) گذاشته می‌شود، معنایش این است که در همه‌ی تاریخ، در همه‌ی مسؤولیتهای اساسی در نظام اسلامی، باید معیارها رعایت شود. رعایت معیارها هم، مخصوص ریاست جامعه‌ی اسلامی نیست؛ بلکه اهمیت دادن به ارزشها، معیارها و ملاکهای اسلامی، یک امر ساری و جاری در کلّ جامعه‌ی اسلامی است، و این است که برکات را متوجّه مسلمین می‌کند. همین اندازه که ما مردم ایران توانسته‌ایم این اصل والای اسلامی را در محیط زندگی خودمان تحقّق ببخشیم، برکاتش را هم امروز مشاهده می‌کنیم.^{۲۱۵}

❖ در قرآن، در خطاب خداوند متعال به ابراهیم این نکته‌ی بسیار مهم آمده‌است که خداوند بعد از امتحانهای فراوانی که از ابراهیم کرد و ایشان از کوره‌ی آزمایشهای گوناگون بیرون آمد و خالص و خالصتر شد، گفت: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم. امام فقط به معنای پیشوای دینی و مسأله‌ی طهارت و غسل و وضو و نماز نیست؛ امام یعنی پیشوای دین و دنیا؛ راهبر مردم به سوی صلاح. این معنای امام در منطق شرایع دینی از اول تا امروز است. بعد ابراهیم عرض کرد: «اولاد و

ذریه‌ی من هم در این امامت نصیبی دارند؟ خداوند نفرمود دارند یا ندارند؛ بحث ذریه نیست؛ ضابطه داد. «^۱ فرمان و دستور و حکم امامت از سوی من به ستمگران و ظالمان نمی‌رسد؛ باید عادل باشد.^{۲۱۶}»

❖ امام معصوم، انسان والایی است که از لحاظ دینی، قلب او آینه‌ی تابناک انوار هدایت الهی است؛ روح او به سرچشمه‌ی وحی متصل است؛ هدایت او، هدایت خالص است؛ از لحاظ اخلاق انسانی، رفتار و اخلاق او صددرصد همراه با فضیلت است؛ هوای نفس در او راهی ندارد؛ گناه بر او چیره نمی‌شود؛ شهوت و تمایلات انسانی، او را مغلوب خود نمی‌کند؛ خشم و غضب، او را از راه خدا دور نمی‌کند؛ از لحاظ سیاسی، بینش وسیع او آن‌چنان است که آرامترین حرکات و ریزترین حوادث را در صحنه‌ی زندگی جامعه، با چشم تیزبین خود می‌بیند - که امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) فرمود: «والله لا اکون کالضبع تنام علی طول اللدم»؛ یعنی من کسی نیستم که بشود با لالایی او را خواب کرد - در مواجهه‌ی با حوادث زندگی و وقایع کمرشکن، از خود شجاعت و اقتدار روحی و معنوی نشان می‌دهد؛ جانش برای او ارزشی ندارد، اما برای جان انسانها، حتی مردم دور دست، حتی زنانی که جزو پیروان دین او نیستند، ارزش قائل است و می‌گوید اگر کسی از غصه دق کند، حق دارد...^{۲۱۷}

❖ امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره‌ی جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریتهای جامعه که از ضعفها و شهوات و نخوت و فزون‌طلبی انسانی سرچشمه می‌گیرد. اسلام شیوه و نسخه‌ی امامت را به بشریت ارائه می‌کند؛ یعنی این‌که یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد - هم

دارای قدرت عملکرد باشد - که «یا یحیی خذ الکتاب بقوة» - هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسانها برای او همه چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد.^{۲۱۸}

❖ ... البته علاوه‌ی بر «تهذیب و علم» یا «علم و عدالت»، احتیاج به «توانایی» هم دارد؛ بایستی قدرت اداره داشته باشد و این یک شرط عقلی است. علاوه بر این که در قرآن هم اشاره شده در داستان طالوت: «^۱ بعد که آنها اعتراض می‌کنند که:»

«^۲ آنجا جوابی که پیغمبر به آنها می‌دهد این است:»^۳ یعنی توانایی جسمی هم در کنار توانایی علمی هست؛ یعنی باید توانایی داشته باشد. البته طبیعی است که توانایی جسمی، فقط به معنای این نیست که جسم سالمی داشته باشد، فکر سالمی، ذهن سالمی، و قدرت کار و قدرت اداره، شاید یکی از مصادیق توانایی جسمی باشد؛ اگر هم مصداق آن نباشد، قطعاً آن هم مورد نظر هست و شرط هست به طریق اولی.^{۲۱۹}

❖ اسلام شیوه و نسخه‌ی امامت را به بشریت ارائه می‌کند؛ یعنی این‌که یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد - هم دارای قدرت عملکرد باشد - که «^۴»^{۲۲۰}

۱. خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است. (بقره: ۲۴۷)

۲. چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟! (بقره: ۲۴۷)

۳. خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. (بقره: ۲۴۷)

۴. مریم: ۱۲

۲. شرایط ولی منصوب به شرایط (ولی فقیه)

❖ حکومت و ولایت بنا به نظر اسلام مخصوص خدای متعال است و خدای متعال حاکمیت الهی را در بندگان برگزیده و پیامبران خود منسجم فرموده و انبیاء الهی هم به حاکمیت الهی ادامه داند تا دوران ختم نبوت بعد از وجود مقدس پیغمبر ائمه‌ی معصومین و اولیاء خدا ولی الهی بودند و همان ولایت الهی در ولایت ائمه (علیهم السلام) مجسم شد و در دوران غیبت کبری هم به حسب حکم قطعی و صریح عقل و هم بر حسب ادله‌ی اسلامی و شرعی این ولایت و این حاکمیت مخصوص است به انسان دین شناس، عادل، بصیر به اوضاع و احوال زمان یعنی فقیه و عرض کردیم که این سلسله مراتب حکومت الهی و ولایت الهی است و در این که امروز شایسته‌ترین افراد برای حکومت فقیه جامع شرایط است علی الاصول بین فرقی اسلامی هیچ گونه اختلافی نیست و همه قبول دارند که در هر شرایطی وقتی که ولی منصوب از قبل خدا نیست، وجود ندارد - یعنی منصوب به شخص - آن کسی از همه شایسته‌تر است که به معیارهای اسلامی نزدیک‌تر باشد یعنی فقیه، جامع شرایط، عادل، عالم و مخالف با هوای نفس و بصیر به اوضاع زمان و دارای قدرت تدبیر یعنی همان چیزی که ما در قانون اساسی جمهوری اسلامی و در نظام این جمهوری به عنوان ولایت فقیه شناختیم.^{۲۲۱}

❖ آنجایی که جانشینان پیغمبر منصوب نیست، آنها (فقها) هستند، و آن وقتی که حاکم منصوب من قبل الرسول^۱ وجود ندارد، مثل زمان ما که امام منصوبی وجود ندارد - که اختلاف بین کسانی که قائل به نصب خلیفه بعد از پیغمبر هستند و کسانی که قائل به عدم نصب هستند، امروز دیگر آن اختلاف

در پیدا کردن حاکم اسلامی معنی ندارد؛ چون علی‌ای حال چه قائل به نصب باشیم، چه نباشیم، امروز آن حاکم منصوب و امام با آن معیارها وجود ندارد - باید برویم سراغ معیار؛ کدام معیارها هست که می‌تواند حاکم با داشتن بر مردم حکومت کند «من قبل الله»، و حکام اسلامی آن شأن را باید داشته باشند؟ باید خودش تهذیب شده باشد؛ اعتبار علم و عدالت در حاکم اسلامی از اینجاست.^{۲۲۲}

❖ حکومت یک امر بی‌ملاک و بی‌مناط نیست - مثل این که بر حسب شانس و اقبال، یک نفر بیاید زمام امور مردم را در هر رده‌ای از رده‌ها بر عهده گیرد - بلکه تابع معیارهاست و مهمترین کار این است که این معیارها رعایت شود. البته امکان خطا و اشتباه، هم در تشخیص و هم در عملکرد کسانی که تشخیص درستی نسبت به آنها داده شده، همیشه متصور است؛ بنابراین ما از کسی انتظار عصمت نداریم؛ لیکن اسلام در باب گزینش حاکمان در هر رده‌ای از رده‌ها، چه رده‌های بالا - که سیاستهای کلان، کارهای بزرگ و اداره‌ی امور کلی کشور در دست آنهاست - چه رده‌های متوسط و پایین، معیارها و شرایطی گذارده‌است و آنچه بر عهده‌ی ماست، این است که این معیارها به‌طور کامل رعایت شود.^{۲۲۳}

❖ اصل تز ولایت فقیه که این را ما از روایات، از قرآن استنباط می‌کنیم، استناد به کلمات فقها می‌کنیم، این معنایش این است که این موضوع در شرع تثبیت شده، بیان شده، یک حکم شرعی است. شارع مقدس معیارها را بیان کرده... این مرحله‌ی تعیین معیارها برای حاکم است؛ باید عالم باشد، باید فقیه باشد، باید عادل باشد و... اینها را از شرع ما می‌گیریم.^{۲۲۴}

❖ آنچه به صورت اصلی به عنوان شرایط اصلی برای مجری امور

۱. حاکمی که از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نصب شده باشد

جامعه، اداره کننده‌ی امور جامعه بر مبنای تفکر اسلام لازم است، همین دو صفت است، یعنی فقاقت و عدالت. فقیه باشد، دین را بشناسد و عادل باشد، اشتباه نکند. البته فقیه عادل اگر بخواهد جامعه را درست اداره کند باید قدرت تدبیر و اداره‌ی امور را هم داشته باشد. اگر بخواهد جامعه را از لغزش در پرتگاهها نجات بدهد باید عالم شناس و جریان‌شناس و مردم‌شناس هم باشد، دارای حکمت سیاسی هم باید باشد؛ مبنای آن دو صفت است، این صفات هم در کنار آن دو صفت جزو لوازم است.^{۲۲۵}

❖ ضابطه‌های رهبری و ولایت‌فقیه، طبق مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، ضابطه‌های دینی است؛ مثل ضابطه‌ی کشورهای سرمایه‌داری، وابستگی به فلان جناح قدرتمند و ثروتمند نیست. آنها هم ضابطه دارند و در چارچوب ضوابطشان انتخاب می‌کنند، اما ضوابط آنها این است؛ جزو فلان باند قدرتمند و ثروتمند بودن، که اگر خارج از آن باند باشند، ضابطه را ندارند. در مکتب سیاسی اسلام، ضابطه، اینها نیست؛ ضابطه، ضابطه‌ی معنوی است. ضابطه عبارت است از علم، تقوا و درایت.

علم، آگاهی می‌آورد؛ تقوا، شجاعت می‌آورد؛ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می‌کند؛ اینها ضابطه‌های اصلی است بر طبق مکتب سیاسی اسلام. کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته‌است، اگر یکی از این ضابطه‌ها از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه‌ها شود، چنانچه همه‌ی مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد.^{۲۲۶}

۲-۱. علم و فقاقت

❖ در زمان حاضر که قرار است همان ولایت منتقل بشود به یک انسانی، چه کسی مقدم است؟ چه کسی شایسته‌تر است؟ چه کسی اطمینان و

اعتمادبرانگیزتر است؟ آیا آن کسی که اصلاً اسلام را نمی‌شناسد؛ دین را نمی‌شناسد؛ با قرآن آشنا نیست؟! احیاناً اعتقادی به قرآن یا به خدای قرآن و آورنده‌ی قرآن ندارد؟ آیا او بیاید و زمام امور مسلمین را بر عهده بگیرد یا انسانی که واقف به قرآن است، عالم به قرآن است؛ مسلط به دین است؛ آگاه از احکام ماست و می‌تواند احکام اسلامی را بدون اینکه از دیگری تقلید کند و سؤال کند، خودش از منابع اسلامی به دست بیاورد و استنباط کند؟ خب، طبیعی است که این دومی مقدم است.^{۲۲۷}

❖ به عنوان اجرا کننده‌ی این احکام در جامعه آن کسی از همه مناسب‌تر و شایسته‌تر است که دارای دو صفت بارز و اصلی باشد، اول این که این احکام را، شریعت اسلام را، فقه اسلام را از همه بهتر بداند، تسلط و احاطه‌ی کامل به احکام الهی و قوانین الهی داشته باشد.

... مطلبی که به صورت اصولی باید مورد توجه باشد این است که ولایت فقیه یعنی حکومت آن آگاه به دین. حکومت و تسلط آن کسی که دین را می‌شناسد و دارای عدالت نیز هست.^{۲۲۸}

❖ آن کسانی در رأس حکومت قرار بگیرند که خلفاء الله باشند. چه کسی می‌تواند خلیفه‌الله باشد؟ ساده‌ترین شرط خلافت الهی دو چیز است - این کمترینش است که دیگر از این کمتر نمی‌شود - اول علم به احکام الهی، دوم تقوا در حدی که او را از گناه بر کنار بداند، که ما تعبیر می‌کنیم از او به عدالت. پس علم و عدالت شرط اول این است که یک حاکمی بخواهد نیابت از طرف پروردگار بکند و خلافت از طرف پروردگار بکند. این همان معنای ولایت فقیه‌ی است که ما می‌گوییم. در معنای ولایت فقیه... بین هیچ فقیه‌ی که با اسلام آشناست در معنای ولایت فقیه اختلافی نباید باشد، حالا اسمش را

است و این مایه‌ی اصلی انحراف جوامع بشری است. پس بایستی حاکم اسلامی تحت تأثیر هوای نفس قرار نگیرد؛ و این نمی‌شود مگر اینکه با عدالت، نفسش از اینکه به دنیا رو کند و تحت تأثیر مطامع دنیوی قرار بگیرد، مصون باشد. همه‌ی این شرایط در مدارک اسلامی و کتاب و سنت به صورت تفصیلی بیان شده. این همان حکومت فقیه و ولایت فقیه است که ما به عنوان محور و مبنا و قاعده‌ی نظام خودمان انتخاب کردیم و اعلام کردیم. حکومت فقیه، یعنی حکومت عالم به کتاب؛ عالم به علم کتاب؛ عالم به دین. هر فقیه‌ی هم نه؛ آن عالمی که تحت تأثیر هوای نفس باشد، او نمی‌تواند اداره کند.^{۲۳۳}

❖ ولایت در اسلام، ناشی از ارزشهاست؛ ارزشهایی که وجود آنها، هم آن سمت و هم مردم را مصونیت می‌بخشد. مثلاً عدالت به معنای خاص - یعنی آن ملکه‌ی نفسانی - از جمله‌ی شرایط ولایت است. اگر این شرط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب‌ناپذیر است؛ زیرا به مجرد این که کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، از طرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد، شرط عدالت سلب می‌شود. کوچکترین ظلم و کوچکترین کجرفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب می‌کند. هر تبعیضی، هر عمل خلاف و گناه و ترک وظیفه‌ی، عدالت را از والی سلب می‌کند. وقتی هم که عدالت سلب شد، او از آن منصب منعزل می‌شود.^{۲۳۴}

❖ ... در سطح رهبری از اینها هم بالاتر است؛ برای خاطر این که رهبری معنوی، تعهد معنوی دارد و خبرگان و مردم از او توقع دارند که حتی یک گناه نکند؛ اگر یک گناه کرد، بدون این که لازم باشد ساقطش کنند، ساقط شده‌است؛ حرفش نه درباره‌ی خودش حجت است، نه درباره‌ی مردم.^{۲۳۵}

❖ به عنوان اجرا کننده‌ی این احکام در جامعه آن کسی از همه مناسب‌تر و شایسته‌تر است که دارای دو صفت بارز و اصلی باشد:

... خصوصیت دوم این که این انسان آگاه به معارف الهی و فقه الهی دارای قدرتی باشد که بتواند خود را از گناه، از خطای عمدی، از انحراف عمدی مصون بدارد، یعنی همان چیزی که در عرف فرهنگ اسلامی به آن عدالت گفته می‌شود. عدالت آن ملکه‌ی است که آن حالت نفسانی و روحی است که در هر انسانی باشد او را از گناه، از خطا و انحراف باز می‌دارد. البته اشتباه برای همه متصور است؛ اما عمدتاً گناه کردن برای کسی که داری ملکه‌ی عدالت است هرگز متصور نیست.^{۲۳۶}

❖ ما مسلمین باید ولایت را تجربه کنیم. در طول قرنهای متمادی گذاشتند. چه کسانی گذاشتند؟ همان کسانی که حکومت به سبک ولایت، آنها را از مسند قدرت و حکومت کنار می‌زند؛ و الا به نفع مردم است. کدام کشورها هستند که اگر در رأس حاکمیتشان یک انسان پرهیزگار پارسای مؤمن مراعات‌کننده‌ی اوامر و نواهی الهی و عامل به صالحات و حسنات باشد، برای آنها بهتر نباشد، از این که فرد میگسار شهوتران پولپرست دنیاپرستی بر سر کار باشد؟ هر ملت و هر مذهبی که می‌خواهند، داشته باشند.^{۲۳۷}

❖ اگر دستگاه مدیریت جامعه، صالح و سالم باشد، خطاهای متن جامعه، قابل اغماض است و در مسیر جامعه، مشکلی به وجود نخواهد آورد. اما اگر مدیریت و رأس جامعه، از صلاح و سلامت و عدل و تقوا و ورع و استقامت دور باشد، ولو در میان مردم صلاح هم وجود داشته باشد، آن صلاح بدنه‌ی مردم، نمی‌تواند این جامعه را به سرمنزل مطلوب هدایت کند. یعنی تأثیر رأس قله و هرم و مجموعه‌ی مدیریت و دستگاه اداره کننده در یک جامعه، این قدر فوق‌العاده است. این است که ما روی مسأله‌ی غدیر، این قدر تکیه می‌کنیم.^{۲۳۸}

۲-۳. درایت، تدبیر و کارآمدی

❖ ... برای زمامداری بر امور مسلمین؛ شرط دیگر یعنی دارای کفایت و کارایی لازم برای اداره؛ این هم یک شرط قهری و عقلی است. کسی که کفایت اداره ندارد، این را نمی‌شود زمامدار امور هیچ کاری کرد - حتی کار کوچک - مگر آنکه کفایت آن کار را داشته باشد؛ چه برسد به اداره‌ی امور مسلمین؛ این هم یک شرط قهری است.^{۲۳۹}

❖ ... آفت دیگر سیاست این است که انسانهای کوته‌بین، کودک‌منش و ضعیف، سیاست را در دست گیرند و زمام سیاست از دستهای پُر قدرت خارج شود و به دست انسانهای بی‌کفایت بیفتند.

راه کار چیست؟ بهترین شکل و راه کار این است که در رأس سیاست و اداره‌ی امور جوامع، کسانی قرار گیرند که دینداری و سیاستگذاری آنها این دو آفت را نداشته باشد؛ یعنی کسانی اداره‌ی امور جوامع را بر عهده گیرند که دیندار و دارای معنویت باشند؛ فکر دینی آنها بلند باشد؛ از انحراف و خطا و التقاط و کج‌بینی در دین مصون باشند؛ از تحجر و جمود و متوقف ماندن در فهم دین برکنار باشند؛ دین را ملعبه‌ی دست زندگی خود نکنند؛ از لحاظ سیاست، انسانهای باکفایت و باتدبیر و شجاعی باشند و سیاست را از معنویت و اخلاق و فضیلت جدا نکنند. چنین کسانی اگر زمام امور یک جامعه را به دست گرفتند، آن‌گاه جامعه از بیشترین خطراتی که ممکن است برای آن پیش آید، محفوظ خواهد ماند. اوج چنین وضعیتی کجاست؟ آن‌جاست که یک انسان معصوم از خطا و اشتباه در رأس قدرت سیاسی و دینی قرار گیرد. امام یعنی این.^{۲۴۰}

❖ مشروعیت همه‌ی ما بسته به انجام وظیفه و کارایی در انجام وظیفه است. بنده روی این اصرار و تکیه دارم که بر روی کارایی‌ها و کارآمدی مسؤولان طبق همان ضوابطی که قوانین ما متخذ از شرع و قانون اساسی است، بایست تکیه شود. هر جا کارآمدی نباشد، مشروعیت از بین خواهد رفت. این که

ما در قانون اساسی برای رهبر، رئیس جمهور، نماینده‌ی مجلس و برای وزیر شرایطی قائل شده‌ایم و با این شرایط گفته‌ایم این وظیفه را می‌تواند انجام بدهد، این شرایط، ملاک مشروعیت برعهده گرفتن این وظایف و اختیارات و قدرتی است که قانون و ملت به ما عطا می‌کند؛ یعنی این حکم ولایت، با همه‌ی شعب و شاخه‌هایی که از آن متشعب است، رفته روی این عناوین، نه روی اشخاص. تا وقتی که این عناوین، محفوظ و موجودند، این مشروعیت وجود دارد. وقتی این عناوین زایل شدند، چه از شخص رهبری و چه از بقیه‌ی مسؤولان در بخشهای مختلف، آن مشروعیت هم زایل خواهد شد. ما باید به دنبال کارآمدی باشیم. باید هر یک از کسانی که متصدی این مسؤولیتها، از صدر تا ساقه، هستند، بتوانند آنچه را که برعهده‌ی آنهاست، به قدر معقول انجام دهند. انتظار معجزه و کار خارق‌العاده نداریم و نباید داشته باشیم؛ اما بایست انتظار تلاش موفق را، که در آن نشانه‌های توفیق هم مشاهده شود، داشته باشیم.^{۲۴۱}

❖ آن دست ملکوتی و الهی که اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی گذاشت، فهمید چه کار می‌کند. آن کسی که در این مسند هست، اگر همین دفاع از مصالح انقلاب و مصالح کشور و مصالح عالی‌یه‌ی اسلام و مصالح مردم و این روحیه و این عمل را نداشته باشد، شرایط از او سلب شده است؛ آن وقت صلاحیت نخواهد داشت؛ لذاست که شما می‌بینید با همین اصل مخالفند؛ چون می‌دانند که مسأله، مسأله‌ی اشخاص نیست. زیدی با این نام، این مسؤولیت را به عهده گرفته است؛ البته با او دشمنند، اما می‌دانند که مسأله با او تمام نمی‌شود؛ او هم نباشد، یکی دیگر باشد، باز هم قضیه همین است؛ لذا با اصلش مخالفند. بدانند تا وقتی که این اصل نورانی در قانون اساسی هست و این ملت از بن دندان به اسلام عقیده دارند، توطئه‌های اینها ممکن است برای مردم دردسر درست کند؛ اما نخواهد توانست این بنای مستحکم را متزلزل سازد.^{۲۴۲}

فصل اول: نظریه ولایت فقیه

❖ ولایت فقیه برای شما یک هدیه الهی است.^{۲۴۳}

❖ اصل مفهوم رهبری فقیه را، حاکمیت دین‌شناسان فقیه یعنی چه؟ فقیه یعنی کسی که دین را می‌شناسد راهی را که دین برای مردم ترسیم کرده است تا بتوانند سعادت و خوشبختی و آزادی و خوشی دنیا و آخرت را بدست بیاورند، او را می‌شناسد و در مقابل مردم می‌گذارد، فقیه یعنی این حاکمیت یک چنین انسانی یک منطق عقلانی پشت سرش هست یک استدلال محکم دارد، حاکمیت چنین انسانی که حاکمیت یک نظامی یا، حاکمیت یک سرمایه‌دار، یا حاکمیت یک سیاست‌مدار حزبی حرفه‌یی چنین استدلالی را ندارد با خودش.^{۲۴۴}

❖ آنی که در قانون اساسی و در کلمات امام و در عرف انقلاب مطرح است به عنوان حکومت و برای ولایت فقیه، یک حرف کاملاً نو است در دنیا. حالا تعبیر «ولایت فقیه» یک تعبیر عربی و آخوندی و طلبگی و کتابی است؛ یک ذره‌یی ممکن است بعضی‌ها بگویند: آقا این! در حالی که نه؛ این مفهوم یک مفهوم بسیار نو و جدید [است]. این معنایش این است که ما در رأس حکومت کسی را قرار بدهیم که می‌دانیم تخلف نخواهد کرد؛ این خیلی چیز مهمی است. شما الان می‌بینید، دنیا گرفتاریهایش در این رؤسا و در اینها از کجاست. ما می‌خواهیم کسی را بگذاریم که می‌دانیم تخلف نمی‌کند. حالا ممکن است ما اشتباه کرده باشیم، او تخلف کند؛ خوب، از هر وقت فهمیدیم

بخش سوم

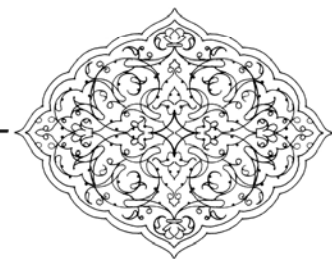
ولایت فقیه

نظریه ولایت فقیه

دلایل ولایتی بودن حاکمیت فقیه

وظایف و اختیارات ولی فقیه

سازوکار تشخیص ولی فقیه



تخلف کرده، می‌فهمیم که این در این منصب به جا نیست؛ خودش هم این را قبول دارد، مردم هم این را قبول دارند. این خیلی چیز مهمی است؛ خیلی نکته‌ی بدیعی است در مبنای حکومت و مسأله‌ی حکومت در دنیا، که الان گرفتاری دنیا [است].^{۲۴۵}

❖ اصل ولایت فقیه و پیوستن همه‌ی راههای اصلی نظام به مرکز ولایت، نقطه‌ی درخشان نظام اسلامی، و تحقق آن، یادگار ارزنده و فراموش نشدنی حضرت امام خمینی (قدس سره) است. مردم ما در طول یازده سال اخیر، وفاداری و اخلاص کامل خود را نسبت به این اصل، در همه‌ی میدانها نشان داده‌اند و امام عظیم الشان ما، خود بزرگترین مدافع و سرسخت‌ترین پشتیبان این اصل و پذیرای جدی همه‌ی آثار و لوازم آن بود. این اصل، همان ذخیره‌ی پایان ناپذیری است که باید مشکلات نظام جمهوری اسلامی را در حساسترین لحظات و خطرناکترین گرده‌های مسیر پرخطر جمهوری اسلامی حل کند و گره‌های ناگشودنی را بگشاید. دفاع غیورانه‌ی امام عزیز از مسأله‌ی ولایت و رهبری - که بی‌گمان تصدی رهبری به وسیله‌ی خود آن بزرگوار، کمترین تأثیری در آن نداشت - ناشی از درک و ایمان عمیق به همین حقیقت بود و امروز این جانب به پیروی از آن بزرگوار، با همه‌ی وجود و توان از این اصل و لوازم آن دفاع خواهم کرد و به کمک الهی، به تکلیف خود در همه‌ی موارد عمل خواهم کرد. خدشه در التزام به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری، خدشه در کلیه‌ی نظام اسلامی است و این جانب این را از هیچ کس و هیچ دسته و گروهی تحمل نخواهم کرد. البته امروز بحمدالله و توفیقه، کلیه‌ی آحاد و گروه‌های خط امام، ملتزم به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری می‌باشند و امید است که زمینه برای رمی افراد و گروه‌ها به عدم التزام به آن، هرگز فراهم نگردد.^{۲۴۶}

❖ وقتی نظامی بر پایه‌ی یک اندیشه و یک ایدئولوژی تشکیل می‌شود، دانایان به آن ایدئولوژی نقش اول را در آن نظام دارند و ولایت فقیه یعنی این. یعنی ولایت و حاکمیت آن کسی که از همه اعرف است. به خط سیری که برای زندگی انسان دین معین می‌کند.^{۲۴۷}

❖ حکومت اسلام سلطنتی هم نیست تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراتوری. در این نوع حکومتها حکام بر جان و مال مردم مسلط هستند و خودسرانه در آن دخل و تصرف می‌کنند. اسلام از این رویه و طرز حکومت منزّه است. امروز و همیشه وجود «ولی امر»، یعنی حاکمی که قیّم و برپا نگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد - وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگریها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد؛ و از بدعتهایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می‌گذارند جلوگیری کند.^{۲۴۸}

❖ تعریف جامعه‌ی مدنی چیست؟ اگر جامعه‌ی مدنی به معنای جامعه‌ی مدینه‌النبی است، قاعدتا ولایت فقیه در جامعه‌ی مدینه‌النبی، در رأس همه‌ی امور است؛ چون در مدینه‌النبی، حکومت، حکومت دین است و ولایت فقیه هم به معنای ولایت و حکومت یک شخص نیست؛ حکومت یک معیار و در واقع یک شخصیت است. معیارهایی وجود دارد که این معیارها در هر جایی تحقق یابد، این خصوصیت را می‌تواند پیدا کند که در جامعه به وظایفی که برای ولی فقیه معین شده، رسیدگی کند. به نظر من به این نکته باید توجه و افتخار کرد که بر خلاف همه‌ی مقررات عالم در باب حکومت - که در قوانین آنها حاکمیتها یک حالت غیرقابل خدشه دارند - در نظام اسلامی، آن کسی که

به‌عنوان ولی فقیه مشخص می‌شود، چون اساساً مسئولیت او مبتنی بر معیارهاست، چنانچه این معیارها را از دست داد، به خودی خود ساقط می‌شود.^{۲۴۹}

❖ من به همه ملت، به همه قوای انتظامی اطمینان می‌دهم که امر دولت اسلامی اگر با نظارت فقیه و ولایت فقیه باشد، آسیبی بر این مملکت نخواهد وارد شد. گویندگان و نویسندگان نترسند از حکومت اسلامی و نترسند از ولایت فقیه. ولایت فقیه که آنطور که اسلام مقرر فرموده است و ائمه ما نصب فرموده اند به کسی صدمه وارد نمی‌کند، دیکتاتوری بوجود نمی‌آورد، کاری که بر خلاف مصالح مملکت است انجام نمی‌دهد، کارهایی که بخواد دولت یا رئیس جمهوری یا کس دیگر بر خلاف مسیر ملت و بر خلاف مصالح کشور انجام دهد، فقیه کنترل می‌کند، جلوگیری می‌کند. شما از اسلام نترسید.^{۲۵۰}

❖ جلو دیکتاتوری را ما می‌خواهیم بگیریم، نمی‌خواهیم دیکتاتوری باشد، می‌خواهیم ضد دیکتاتوری باشد، ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است نه دیکتاتوری. چرا اینقدر به دست و پا افتاده اید و همه تان خودتان را پریشان می‌کنید بیخود هر چه هم پریشان بشوید و هر چه هم بنویسید، کاری از شما نمی‌آید. من صلاحتان را می‌بینم که دست بردارید از این حرف‌ها و از این توطئه‌ها و از این غلط کاری‌ها. برگردید به دامن همین ملت، همانطوری که توصیه به دموکرات‌ها کردم به شما هم می‌کنم و شما و آنها را مثل هم می‌دانم منتها شما ضررتان بیشتر از آنهاست.^{۲۵۱}

❖ ولایت فقیه نه یک امر نمادین و تشریفاتی محض و احیاناً نصیحت‌کننده است - آنطوری که بعضی از اول انقلاب این را می‌خواستند و ترویج می‌کردند - نه نقش حاکمیت اجرایی در ارکان حکومت دارد؛ چون

کشور مسؤولان اجرایی، قضایی و تقنینی دارد و همه باید بر اساس مسئولیت خود کارهایشان را انجام دهند و پاسخگوی مسئولیت‌های خود باشند. نقش ولایت فقیه این است که در این مجموعه‌ی پیچیده و در هم تنیده‌ی تلاش‌های گوناگون نباید حرکت نظام، انحراف از هدفها و ارزشها باشد؛ نباید به چپ و راست انحراف پیدا شود. پاسداری و دیده بانی حرکت کلی نظام به سمت هدفهای آرمانی و عالی‌اش، مهمترین و اساسی‌ترین نقش ولایت فقیه است. امام بزرگوار این نقش را از متن فقه سیاسی اسلام و از متن دین فهمید و استنباط کرد؛ همچنانکه در طول تاریخ شیعه و تاریخ فقه شیعی در تمام ادوار، فقهای ما این را از دین فهمیدند و شناختند و به آن اذعان کردند. البته فقها برای تحقق آن فرصت پیدا نکردند، اما این را جزو مسلمات فقه اسلام شناختند و دانستند؛ و همین‌طور هم هست.^{۲۵۲}

❖ جامعه اسلامی اگر بخواد دشمنان را بجا و بموقع دفع بکند باید مرکزیت فرماندهی در آن حفظ شود و چنانچه یک جامعه می‌خواهد با دشمن خود بستیزد باید در آن واحد همه جناح‌های این جامعه اسلامی با آن روبرو و مواجه بشوند و بطور هماهنگ ضربه محکمی بر دشمن وارد آورند و اینطور نباشند که هر جناحی به دلخواه خود بخواد عمل کند که در اینصورت... دشمن با یک دسیسه چینی، کلک همه را خواهد کند، همچنانکه این تجربه بارها در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است. پس اگر جامعه اسلامی بخواد به موقع منافع را جذب و ضررها و زیانها را دفع کند، باید در داخل با یکدیگر اعضای ملایم و پیوسته‌ای باشند و در مقابل دشمن، حکم یک مشت واحد و دست واحدی را داشته باشند خلاصه اگر بخواهند آن دو رویه و دو بعد و دو جانب ولایت را برخورد تحمیل بکنند لازم است که یک مرکز فرماندهی مقتدری در درون خود داشته باشند تا همه عناصر فعال و با نشاط

این جامعه، نشاط فکری خود، نشاط عملی خود، فعالیت‌های زندگی خود، دشمن کویبهای خود و دوست نوازیهای خود را از آن مرکز الهام بگیرند، آن مرکزی که در بطن جامعه و متن جامعه اسلامی همه جناحها را اداره بکند و هرکسی رابکار لایق به شأن خودش مشغول بکند، از تعارضها جلوگیری و نیروها را به یک سمت هدایت بکند چنین مرکز و چنین کسی باید از سوی خدا باشد، باید عالم باشد، باید آگاه باشد، باید مأمون و مصون باشد، باید یک موجود تبلور یافته‌ای از تمام عناصر سازنده اسلام باشد، باید مظهر قرآن باشد، چنین کسی در فرهنگ اسلامی ما ولی نام دارد.^{۲۵۳}

۱. سیر تاریخی بحث حاکمیت فقها

❖ ولایتی که برای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) می‌باشد، برای «فقیه» هم ثابت است. در این مطلب هیچ شکی نیست؛ مگر موردی [که] دلیل بر خلاف باشد و البته ما هم آن مورد را خارج می‌کنیم. همان طور که قبلاً عرض کردم، موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است. حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود؛ برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود. و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم متابعت کردند. حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به عنوان «ثانوی» این حکم حکومتی را صادر فرمودند. و تا عنوان وجود داشت، این حکم نیز بود و با رفتن عنوان حکم هم برداشته شد. مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که حکم جهاد دادند - البته اسم آن دفاع بود - و همه علما تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود.

به طوری که نقل کردند، مرحوم کاشف الغطاء نیز بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند. عرض کردم که از متأخرین، مرحوم نراقی، همه شئون رسول الله (صلی الله علیه و آله) را برای فقها ثابت می‌دانند. و مرحوم آقای نایینی نیز می‌فرمایند که این مطلب از مقبوله «عمر بن حنظله» استفاده می‌شود. در هر حال طرح این بحث تازگی ندارد؛ و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم، و شعب حکومت را ذکر کرده در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسأله روشن‌تر گردد. و « () »^{۲۵۴} کمی از مطالب مورد احتیاج روز را نیز بیان کردیم؛ و گر نه مطلب همان است که بسیاری فهمیده‌اند.

❖ چیزی که جامعه‌ی اسلامی را مصونیت می‌بخشد، «حکومت اسلامی» است؛ یعنی حاکمیت اسلام. هنر بزرگ امام این بوده است که حاکمیت اسلام را در این جا مطرح کردند. صیغه‌ی خاص ایشان هم برای حاکمیت اسلام، «ولایت فقیه» بود. انصافاً ولایت فقیه مبنای بسیار مستحکمی دارد. بنده این طور تصور می‌کنم که موضوع ولایت فقیه، ولو مقداری در توسعه و تضییقش تفاوتی بین علما وجود داشته باشد، جزو واضحات فقه اسلام است. انسان وقتی نگاه می‌کند، از قدیم‌الایام تا کنون، اگر کسانی این قضیه را مطرح نکردند یا با سردی با آن برخورد کردند، به خاطر این بوده است که فکر کردند چیزی را که شدنی نیست، چرا مطرح کنند؛ والا وقتی انسان به کتابها و حرفهای فقها نگاه می‌کند، می‌بیند هیچ کس از آنها نیست که اصلاً حاکمیت غیر حکم اسلامی را قبول داشته باشد. انسان این را در ابواب مختلف فقهی مشاهده می‌کند. این جزو مسلمات است. مثلاً تعبیرات مرحوم صاحب جواهر راجع به

۱. به پیروی از امر خدای متعال و کلام رسول الهی (که خداوند بر آن حضرت و بر خاندانش صلوات خود را نازل فرماید)

ولایت فقیه نشان می‌دهد که از نظر او این قضیه جزو واضحات است؛ البته نه در باب ولایت بر صغار، بلکه در باب جهاد و ابواب مهم دیگر که نشان می‌دهد ایشان دایره‌ی ولایت را با همان توسعه می‌بیند و این مسأله را جزو واضحات فقه اسلامی می‌داند. مرحوم «نراقی» و امثال او در این خصوص تصریح و بحث کردند و من نمی‌خواهم اینها را عرض کنم؛ آنهایی را که بحث نکردند، عرض می‌کنم. غرض؛ این فکر پایه‌ی محکمی دارد و امام این را مطرح کردند.^{۲۵۵}

❖ در سال ۱۳۴۷، امام در نجف - مرکز فقاها - فکر «ولایت فقیه» را با اتکاء به مایه‌های محکم فقهی از آب درآورد. البته «ولایت فقیه» جزو مسلمات فقه شیعه است. این که حالا بعضی نیمه‌سوادها می‌گویند امام «ولایت فقیه» را ابتکار کرد و دیگر علما آن را قبول نداشتند، ناشی از بی‌اطلاعی است. کسی که با کلمات فقها آشناست، می‌داند که مسأله‌ی «ولایت فقیه» جزو مسائل روشن و واضح در فقه شیعه است. کاری که امام کرد این بود که توانست این فکر را با توجه به آفاق جدید و عظیمی که دنیای امروز و سیاستهای امروز و مکتبهای امروز دارند، مدون کند و آن را ریشه‌دار و مستحکم و مستدل و باکیفیت سازد؛ یعنی به شکلی درآورد که برای هر انسان صاحب نظری که با مسائل سیاسی روز و مکاتب سیاسی روز هم آشناست، قابل فهم و قابل قبول باشد.^{۲۵۶}

❖ ما مبارزه‌ی خود را برای اسلام و خدا شروع کردیم و قصد قدرت طلبی و قبضه کردن حکومت را هم نداشتیم. چندین بار از امام عزیزمان (اعلی الله کلمته) پرسیده بودم که شما از چه زمانی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتادید، و آیا قبل از آن چنین تصمیمی داشتید؟ (این پرسش

به خاطر آن بود که در سال ۱۳۴۷، درسهای «ولایت فقیه» ایشان در نجف شروع شده بود و ۴۸ نوار از آن درسها نیز به ایران آمده بود). ایشان گفتند: درست یادم نیست که از چه تاریخی مسأله‌ی حکومت برایمان مطرح شد؛ اما از اول به فکر بودیم ببینیم چه چیزی تکلیف ماست، به همان عمل کنیم؛ و آنچه که پیش آمد، به خواست خداوند متعال بود.^{۲۵۷}

۲. تعریف ولایت فقیه

❖ اصل مفهوم رهبری فقیه و حاکمیت دین‌شناسان فقیه یعنی چه؟ «فقیه» یعنی کسی که دین را می‌شناسد؛ راهی را که دین برای مردم ترسیم کرده است تا بتوانند سعادت و خوشبختی و آزادی و خوشی دنیا و آخرت را به دست بیاورند، او را می‌شناسد و در مقابل مردم می‌گذارد؛ فقیه یعنی این. حاکمیت یک چنین انسانی، یک منطبق عقلانی پشت سرش هست؛ یک استدلال محکم دارد. حاکمیت چنین انسانی که حاکمیت یک نظامی یا، حاکمیت یک سرمایه‌دار، یا حاکمیت یک سیاستمدار حزبی حرفه‌ای، چنین استدلالی را با خودش ندارد.^{۲۵۸}

❖ آنی که در قانون اساسی و در کلمات امام و در عرف انقلاب مطرح است به عنوان حکومت و برای ولایت فقیه، یک حرف کاملاً نو است در دنیا. حالا تعبیر «ولایت فقیه» یک تعبیر عربی و آخوندی و طلبگی و کتابی است؛ یک ذره‌یی ممکن است بعضی‌ها بگویند: آقا این! در حالی که نه؛ این مفهوم، یک مفهوم بسیار نو و جدید [است]. این معنایش این است که ما در رأس حکومت، کسی را قرار بدهیم که می‌دانیم تخلف نخواهد کرد؛ این خیلی چیز مهمی است. شما الان می‌بینید، دنیا رفتاری‌هایش در این رؤسا از کجاست. ما می‌خواهیم کسی را بگذاریم که می‌دانیم تخلف نمی‌کند. حالا ممکن است ما

اشتباه کرده باشیم، او تخلف کند؛ خب، از هر وقت فهمیدیم تخلف کرده، می‌فهمیم که این در این منصب به جا نیست؛ خودش هم این را قبول دارد؛ مردم هم این را قبول دارند. این خیلی چیز مهمی است؛ خیلی نکته‌ی بدیعی است در مبنای حکومت و مسأله‌ی حکومت در دنیا، که الان گرفتاری دنیا [است].^{۲۵۹}

❖ اکنون که دوران غیبت امام (علیه السلام) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم می‌آید. عقل هم به ما حکم می‌کند که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم؛ اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند، دفاع کنیم. شرع مقدس هم دستور داده که باید همیشه در برابر اشخاصی که می‌خواهند به شما تجاوز کنند برای دفاع آماده باشید. برای جلوگیری از تعدیات افراد نسبت به یکدیگر هم حکومت و دستگاه قضایی و اجرایی لازم است. چون این امور به خودی خود صورت نمی‌گیرد، باید حکومت تشکیل داد. چون تشکیل حکومت و اداره جامعه بودجه و مالیات می‌خواهد، شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده‌است؛ مانند خراجات، خمس، زکات و غیره.

اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده‌است تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنید؟ دیگر اسلام نمی‌خواهیم؟ اسلام فقط برای دویست سال بود؟ یا اینکه اسلام تکلیف را معین کرده‌است، ولی تکلیف حکومتی نداریم؟ معنای نداشتن حکومت این است که تمام حدود و ثغور مسلمین از دست برود؛ و ما با بیحالی دست روی دست بگذاریم که هر کاری می‌خواهند بکنند. و ما اگر کارهای آنها را امضا نکنیم، رد نمی‌کنیم. آیا باید این طور باشد؟ یا اینکه

حکومت لازم است؛ و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده‌است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب (علیه السلام) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده‌است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند. اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.

۳. ادله اثبات ولایت فقیه

❖ حکومت اسلامی به این ترتیبی که ما اظهار می‌کنیم و مبنای جمهوری اسلامی است، این از نظر کلی مورد اتفاق میان تمام مسلمان‌هاست و به‌طور ویژه برجسته‌ترین و مترقی‌ترین شیوه‌ای است که در میان مسلمان‌ها برای مسئله‌ی حکومت مطرح می‌شود و مورد بحث قرار می‌گیرد... اعتقاد به ولایت فقیه، آن جوری که ما امروز داریم تبیین می‌کنیم و در نظام جمهوری اسلامی قاعده‌ی همه‌ی امور هست، این یک اعتقادی است منطبق با متن قرآن، منطبق با لبّ اسلام و حق اصول اسلامی و منطبق با عقل سلیم.^{۲۶۰}

❖ همانطور که ملاحظه می‌کنید، مسئله‌ی ولایت در جامعه‌ی اسلامی یک چیز بسیار روشن و کاملاً متکی به مبانی اسلامی و متخذ از آیات قرآنی است و عقل یک انسان سالم و بی‌غرض هم این را تصدیق می‌کند. ولایت خدا به پیغمبر و ولایت پیغمبر به ائمه‌ی معصومین... منتقل می‌شود. پس می‌بینید اعتقاد به ولایت فقیه آن جوری که ما امروز داریم تبیین می‌کنیم و در نظام

جمهوری اسلامی قاعده‌ی همه‌ی امور هست، این یک اعتقادی است منطبق با متن قرآن، منطبق با لبّ اسلام و حق اصول اسلامی و منطبق با عقل سلیم.^{۲۶۱}

۳-۱. دلایل عقلی

❖ ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود، و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.^{۲۶۲}

❖ ما برای این که ولایت فقیه را - یعنی حکومت فقیه در جامعه‌ی اسلامی را - ثابت بکنیم، احتیاج به دلیل نقلی نداریم؛ اگر چه ادله‌ی نقلیه - یعنی قرآن و حدیث - هم بر حکومت فقها و علمای الهی، صادق و شاهد و دلیل است؛ اما اگر هیچ دلیل نقلی هم ما برای حکومت دین‌شناسان در جامعه‌ی اسلامی نداشتیم، عقل و اعتبار عقلی دلالت می‌کند. و کفایت می‌کند بر این که ما بدانیم «برای اجرای احکام الهی در جامعه کسانی می‌توانند کفایت و لیاقت لازم را داشته باشند که دارای این صفات باشند»؛ یعنی دین را بشناسند. اگر طرف صحبت ما آن کسانی باشند که اساساً حکومت دین را قبول ندارند، اجرای احکام الهی را در میان انسانها به جد نمی‌گیرند و قبول نمی‌کنند، البته محتاج استدلال دیگری خواهیم بود. اما آن کسی که می‌پذیرد باید احکام الهی و قوانین اسلامی در جامعه پیاده بشود و این را لازمه‌ی اعتقاد به خدا و به اسلام می‌داند، در برابر کسی که چنین زمینه‌ی اعتقادی را دارد، ما محتاج استدلال برای ولایت فقیه نیستیم که ثابت کنیم که در روایت یا در قرآن چنین گفته شده است. زیرا که جامعه‌ی که با قوانین اسلامی باید اداره بشود، اداره‌کننده‌ی جامعه، باید این قوانین را بداند.

❖ اشراف و نظارت ولی فقیه بر همه‌ی مراکز اساسی و حساس جامعه‌ی اسلامی یک ضرورت است که قانون اساسی ما به این ضرورت پاسخ گفته است و همان‌طوری که حالا شرح خواهم داد ولی فقیه در جامعه‌ی پیش‌بینی شده‌ی در قانون اساسی جمهوری اسلامی بر همه‌ی مراکز حساس این جامعه اشراف و نظارت دارد و در آن حضور دارد و این چیزی است که محتاج استدلال نیست. و تعجب است از کسانی که استدلال می‌کنند تا ولایت فقیه را رد کنند و نفی کنند. اگر جامعه‌ی بی‌به ارزشهای الهی و به ارزشهای دینی اعتنایی نداشته باشد، البته می‌پذیرد که در رأس آن جامعه یک انسانی که از هیچ اخلاق انسانی هم برخوردار نیست، حاکم باشد. می‌پذیرد که یک هنرپیشه مثلاً در رأس یک جامعه قرار بگیرد. یا یک سرمایه‌دار بزرگ، اداره‌ی امور جامعه را به عهده داشته باشد، اما آن جامعه‌ی بی‌به پایبند ارزشهای الهی است، آن جامعه‌ی بی‌به که توحید را قبول کرده است، نبوت را قبول کرده است، شریعت الهی را قبول کرده است، هیچ چاره‌ی ندارد جز این که در رأس جامعه، کسی را بپذیرد که او شریعت اسلامی و الهی را می‌داند؛ از اخلاق فاضله‌ی الهی برخوردار است؛ گناه نمی‌کند؛ اشتباه مرتکب نمی‌شود؛ ظلم نمی‌کند؛ برای خود چیزی نمی‌خواهد؛ برای انسانها دل می‌سوزاند؛ ارزشهای الهی را بر مسائل و جهات شخصی و گروهی ترجیح می‌دهد. لذا در جامعه‌ی اسلامی ما و در نظام جمهوری اسلامی این مطلب تأمین شده است.^{۲۶۳}

❖ امروز حکومت اسلامی و ولایت فقیه جزو واضحات فقه اسلامی و اعتبارات عقلایی است؛ یعنی اگر انسان بخواهد با تکیه به اعتبارات عقلایی حرف بزند، این نظریه جزو روشنترین و واضحترین و قابل‌دفاعترین نظریه‌هاست؛ اما این را با شیوه‌های گوناگون - با تشبیه آن به حکومت کلیسا و حکومت سلطنتی و غیره - در ذهنها مخدوش می‌کنند. اینها مبارزه لازم دارد.^{۲۶۴}

❖ متکی هستیم بر یک ارزشهایی در باب حکومت که آن ارزشها را اگر ما بیان بکنیم، هر شنونده‌یی که با انصاف باشد، او را قبول خواهد کرد. به شرط این که اسمش را نیاوریم؛ اسمش ولایت فقیه است. تا گفتیم ولایت فقیه، یک پیش داوری‌هایی فوراً به وجود می‌آید در ذهن مخاطب، مخاطب خارجی بی‌اطلاع که نمی‌گذارد مطلب را بفهمد. اما اگر همین را شما بیان بکنید، بگوئید ما معتقد هستیم، مثلاً کسی باید در رأس کار قرار بگیرد که مرتکب گناه نشود؛ عدالت؛ عمداً گناه نکند. کسی باید باشد که نسبت به مردم دلسوز باشد. کسی باید باشد که از هوای نفس خود پیروی نکند. کدام شخصیت سیاسی است در دنیا که اینها را قبول نداشته باشد؟ مگر آن کسانی که خودشان، به عکس این عمل می‌کنند، ناچار نمی‌توانند تسلیم این حرفها بشوند. ولی خب شما نگاه کنید، سیاست مدارهای بزرگ دنیا، حتی کسانی که اندک اعتقادی به معنویات ما ندارند، این چیزها را قبول دارند. خب، ما بنای حکومتمان را بر یک چنین چیزهایی است. خب این یک ارزش است.^{۲۶۵}

❖ اگر کسی پرسد چرا خدای حکیم » « قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است. جواب داده خواهد شد که به علل و دلایل بسیار چنین کرده است. از آن جمله، اینکه چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگهداشته شده، و دستور یافته‌اند که از این طریقه تجاوز نمایند و از حدود و قوانین مقرر درنگذرند، زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد، و از طرفی این امر به تحقق نمی‌پیوندد و مردم بر طریقه معین نمی‌روند و نمی‌مانند و قوانین الهی را برپا نمی‌دارند، مگر در صورتی که فرد (یا قدرت) امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که عهده‌دار این امر باشد و نگذارد پا از دایره

حقشان بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند - زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده‌ای گماشته نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی‌گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصی به ستم و تباهی دیگران می‌پردازد - و علت و دلیل دیگر اینکه ما هیچ یک از فرقه‌ها یا هیچ یک از ملتها و پیروان مذاهب مختلف را نمی‌بینیم که جز به وجود یک برپا نگهدارنده نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخص هستند؛ بنا بر این، در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش، را بی‌رهبر و بی‌سرپرست رها کند؛ زیرا خدا می‌داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند، و موجودیتشان جز به وجود وی قوام و استحکام نمی‌یابد؛ و به رهبری اوست که با دشمنانشان می‌جنگند؛ و درآمد عمومی را میانشان تقسیم می‌کنند؛ و نماز جمعه و جماعت را برگزار می‌کنند؛ و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می‌دارند.^{۲۶۶}

❖ و باز از جمله آن علل و دلایل، یکی این است که اگر برای آنان امام برپا نگهدارنده نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد، و آیین از میان خواهد رفت؛ و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت؛ و بدعتگذاران چیزها در دین خواهند افزود؛ و ملحدان و بی‌دینان چیزها از آن خواهند کاست، و آن را برای مسلمانان به گونه‌ای دیگر جلوه خواهند داد. زیرا می‌بینیم که مردم ناقصند، و نیازمند کمالند و ناکاملند؛ علاوه بر اینکه با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند. بنا بر این، هرگاه کسی را که برپا نگهدارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آنچه پیامبر آورده بر

مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که شرح دادیم، فاسد می‌شدند؛ و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگونه می‌شد و عهدها و سوگندها دگرگون می‌گشت. و این تغییر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.^{۲۶۷}

❖ ... انواع شگردهای تبلیغاتی را به کار می‌برند. یکی‌اش این حرفی است که حالا تو ذهن بعضی آدم‌های ناشی و خام انداخته‌اند که «این ولایت، اهانت به مردم است؛ زیرا که ولایت معنایش این است که مردم قاصرند!» این مغالطه واضح را در گفته‌ها و در حرفهای شبه علمی حتی مطرح کردند؛ در حالی که در اسلام، در مضمون ولایتی که در قرآن و در حدیث و در بحث ولایت فقیه وجود دارد - بحث فقهی ولایت فقیه - هیچ چیزی که از آن استفاده بشود که آن مولی‌علیه^۱ قصوری دارند و کمبودی از لحاظ ذهنی و فکری و عملی دارند، وجود ندارد. ولایت در اسلام - آنچه که در قرآن هست - «^۲ - به معنای ریاست است؛ به معنای امارت است؛ به معنای حکمرانی است. جامعه با همه محتوای خود، علما، دانشمندان، روشنفکران، افراد با فکر، مخترعین، مکتشفین، انسانهای فعال، انسانهای مبارز، آدمهای برجسته، در همه جوامع این قشرها هست. این جوامع بمافیهم، این عناصر برجسته علمی و ذهنی و فکری و عملی و سیاسی و غیره، احتیاج دارند به یک حکمرانی؛ یک نفری باید امور این جامعه را اداره بکند. این یک سِمَت است؛ یک شغل است؛ یک وظیفه است. یک نفر باید عهده‌دار بشود؛ یعنی یک مجموعه‌ای یا یک نفری باید عهده‌دار بشود. امر دائر است بین این که آن مقام عهده‌دار این مسؤولیت‌ها، با ملاک عقلایی متصدی این کار بشود یا نه؛ بدون یک ملاک عقلایی... حالا اسلام آمده است به جای این، یک امر قابل قبول همه

عقول عالم را ملاک قرار داده است. گفته است که این حکمرانی، ناشی است از تبحر در آن ایمان و فکر و مکتبی که مورد قبول مردم این جامعه است؛ به اضافه آن عصمت و دستگاه بازدارنده‌ای که تضمین کننده این است که این شخص عمداً یک کار خلافی نکند. آیا عقلی در دنیا وجود دارد که این را نفی بکند؟! اصلاً برای قبول دلهای مردم، برای قبول طبایع مردم، چیزی بهتر از این هست که آن ایمانی که اکثریت مردم یا همه مردم در آن مشترک هستند، یک نفری که در فنون این ایمان و مکتب مورد نظر از همه داناتر است، آنی که باید زندگی مردم را اداره کند، در حقیقت شیوه قابل قبول - شیوه مقبول و معتبر اداره کشور - را بهتر از دیگران می‌تواند استنباط بکند، آن را بیاورند بگذارند در رأس اداره جامعه؟! البته با رعایت تواناییهای دیگر - همان‌هایی که در قانون اساسی ما بحمدالله پیش‌بینی شده است - و به اضافه این که در او این اعتماد و این تضمین به دلیلی وجود داشته باشد که او عمداً خطا نمی‌کند؛ عمداً گناه نمی‌کند؛ عمداً تخلف نمی‌کند؛ برای خود چیزی بر نمی‌دارد. این یک چیز خیلی خوبی است. کجای این به معنای این است که مردم قصور دارند و این ولایت به معنای قصور مردم است؟!^{۲۶۸}

۳-۲. دلایل نقلی

۱. روایت الخوادیث الوافیة



:() .)

۱. آن کسانی که در نظام ولایت هستند

۲. مانده، ۵۵

۱.

❖ اسحاق بن یعقوب نامه‌ای برای حضرت ولی عصر (عج) می‌نویسد، و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می‌کند. و محمد بن عثمان عمری، نماینده آن حضرت، نامه را می‌رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می‌شود که «... در حوادث و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند، و من حجت خدایم...»

منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده مسائل و احکام شرعیه نیست. نویسنده نمی‌خواهد پرسد درباره مسائل تازه‌ای که برای ما رخ می‌دهد چه کنیم. چون این موضوع جزء واضحات مذهب شیعه بوده‌است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند در زمان ائمه (علیهم السلام) هم به فقها رجوع می‌کردند و از آنان می‌پرسیدند. کسی که در زمان حضرت صاحب (سلام الله علیه) باشد و با نواب اربعه روابط داشته باشد و به حضرت نامه بنویسد و جواب دریافت کند، به این موضوع توجه دارد که در فراگرفتن مسائل به چه اشخاص باید رجوع کرد. منظور از «حوادث واقعه» پیشامدهای اجتماعی و گرفتاریهایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می‌داده‌است. و به طور کلی و سربسته سؤال کرده اکنون که دست ما به شما نمی‌رسد، در پیشامدهای اجتماعی باید چه کنیم، وظیفه چیست؟ یا حادثی را ذکر کرده، و پرسیده در این حوادث به چه کسی رجوع کنیم؟ آنچه به نظر می‌آید این است که به طور کلی سؤال کرده، و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده‌اند که در حوادث و مشکلات به روایت احادیث ما، یعنی فقها، مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما می‌باشند، و من حجت خدا بر شمایم.

اینکه می‌گویند «ولی امر» حجت خداست، آیا در مسائل شرعیه حجت است

که برای ما مسأله بگوید؟ اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده بود که من می‌روم، و امیر المؤمنین (علیه السلام) حجت من بر شماست. شما از این می‌فهمیدید که حضرت رفتند، کارها همه تعطیل شد فقط مسأله گویی مانده که آن هم به حضرت امیر (علیه السلام) واگذار شده‌است.

« کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده‌است، و تمام کارها، افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. اگر کسی تخلف کرد، بر او احتجاج (و اقامه برهان و دعوی) خواهد شد. اگر امر کرد که کاری انجام دهید، حدود را این طور جاری کنید، غنایم، زکات و صدقات را به چنین مصارفی برسانید و شما تخلف کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج می‌کند. اگر با وجود حجت برای حل و فصل امور به دستگاه ظلم رجوع کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج خواهد کرد که من برای شما حجت قرار دادم، چرا به ظلمه و دستگاه قضایی ستمگران مراجعه کردید.^{۲۶۹}»

۲. مقبوله «عمر بن حنظله»

❖ «

:

()

:

»:

: «.

...

۱...

❖ عمر بن حنظله می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره دو نفر از

دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث، و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟ فرمود: «هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به «طاغوت» (یعنی قدرت حاکمه ناروا) مراجعه کرده باشد؛ و هر چه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می‌گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی «طاغوت» و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می‌فرماید:

«^۱ پرسیدم چه باید

بکنند. فرمود: «باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده، و در حلال و حرام ما مطالعه نموده، و صاحب‌نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است...» بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام».

برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی هم به قضات مراجعه می‌شود، و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد. و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوی به قبول محاکمه، یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است. لهذا، در این روایت از امام سؤال می‌شود که آیا به سلاطین و قدرتهای حکومتی و قضات رجوع کنیم...

... می‌فرماید: «^۱؛ من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد، حاکم «فرمانروا» بر شما قرار دادم. و کسی که این شرایط را دارا باشد، از طرف من برای امور حکومتی و قضایی مسلمین تعیین شده؛ و مسلمانها حق

۱. ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. (نساء: ۶۰)

ندارند به غیر او رجوع کنند.

بنا بر این، اگر قلدری مال شما را خورد، مرجع شکایت عبارت از مجریانی است که امام تعیین فرموده. و اگر با کسی سر دین (وام) نزاع دارید و احتیاج به اثبات دارد، نیز مرجع آن قاضی‌ای است که حضرت تعیین فرموده؛ و نمی‌توانید به دیگری رجوع نمایید. این وظیفه عمومی مسلمانهاست؛ نه اینکه «عمر بن حنظله» به چنین مشکله‌ای گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد.

این فرمان که امام (علیه السلام) صادر فرموده کلی و عمومی است. همان طور که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در دوران حکومت ظاهری خود حاکم و والی و قاضی تعیین می‌کرد، و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها اطاعت کنند، حضرت امام صادق (علیه السلام) هم چون «ولی امر» مطلق می‌باشد و بر همه علماء، فقها و مردم دنیا حکومت دارد، می‌تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید. همین کار را هم کرده، و این منصب را برای فقها قرار داده‌است. و تعبیر به حاکماً فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است، و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.^{۳۷۰}

۳. روایت ابو خدیجه



()

: :

.

.

۱.

❖ ابو خدیجه (یکی از اصحاب مورد اعتماد امام صادق (ع) می‌گوید که

حضرت صادق (علیه السلام) به من مأموریت دادند که به دوستانمان (شیعه) از طرف ایشان چنین پیغام بدهم: «مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می افتد، یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می آید، برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشتکار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده‌ام. و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائر شکایت ببرد.»

منظور از « که در روایت آمده همان اختلاف حقوقی است؛ یعنی در اختلاف حقوقی و منازعات و دعاوی به این «فساق» رجوع نکنید. از اینکه دنبال آن می فرماید: «من برای شما قاضی قرار دادم». معلوم می شود که مقصود از «فساق» و جماعت زشتکار، قضاتی بوده‌اند که از طرف امرای وقت و قدرتهای حاکمه ناروا منصب قضاوت را اشغال کرده‌اند. در ذیل حدیث می فرماید: « در مخاصمات نیز

به سلطان جائر، یعنی قدرت حاکمه جائر و ناروا رجوع نکنید؛ یعنی در اموری که مربوط به قدرتهای اجرایی است به آنها مراجعه ننمایید. گرچه «سلطان جائر» قدرت حاکمه جائر و ناروا به طور کلی است و همه حکومت کنندگان غیر اسلامی و هر سه دسته قضات و قانونگذاران و مجریان را شامل می شود، ولی با توجه به اینکه قبلاً از مراجعه به قضات جائر نهی شده، معلوم می شود که این نهی تکیه بر روی دسته دیگر، یعنی مجریان است.^{۲۷۱}

۳-۳. دلیل مرکب از عقل و نقل

۱. پیرامون آیه «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

❖ از هر کسی که با دین آشنا باشد پرسید آقا!

«؟ چه جواب خواهد داد؟ جواب خواهد داد: لا؛ ما یستوی

الَّذین یعلمون والَّذین لا یعلمون.^۲ بعد پرسید: خب؛ « و «

« کدام اولی هستند؟ می گوید: خب؛ « اولی هستند. بعد

گفته بشود که آن کسی که می خواهد احکام الهی را جاری بکند در جامعه، یعنی مجری احکام الهی باشد و والی بر جامعه باشد و حاکم بر امور اجتماع باشد، این علم به چی داشته باشد خوب است؟ علم به هندسه؟ علم به طب؟ علم به آشپزی؟ علم به میکروبیولوژی یا علم به کتاب و سنت؟ خواهد گفت: خب پیداست؛ علم به کتاب و سنت. حالا اگر دو نفر عالم به کتاب و سنت داشتیم، یکی « — « — «^۳

هم نه؛ «^۴، کدام اولی هستند؟ خواهید گفت: «الذی یعلم و یعمل»؛ یعنی همان ولی فقیه؛ ولایت فقیه یعنی این! پس می بینید یک اصل مورد قبول همه است، که مصداق توحید الهی است؛ یعنی ما اگر بخواهیم موحد باشیم، باید در جامعه‌ای زندگی کنیم که احکام خدا در آن جامعه اجرا بشود و در رأس آن جامعه هم یک فقیه، یک دین‌شناس آن هم عادل، عامل، فقیه، زکی، عارف بالله، یک چنین کسی باشد. آیا این حقیقت را مسلمین جهان می دانند؟ اگر می دانند چرا در راهش حرکتی نمی کنند؟ چرا در راهش قیامی

۱. زمر: ۹

۲. آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند، یکسانند؟ (زمر: ۹)

۳. نه؛ آنان که می دانند، با آنان که نمی دانند، یکسان نیستند.

۴. کسی که می داند اما به دانش خود عمل نمی کند.

۵. چه بسیار تلاوت کننده قرآن، که قرآن او را لعنت می کند. (جامع الأخبار، ص ۴۸)

۶. کسی که می داند و به دانش خود عمل می کند.

نمی‌کنند؟ پس بنده می‌گویم: نمی‌دانند! این رسالت ماست که باید به مسلمین جهان بگوییم.^{۳۲۲}

۲. پیرامون روایت اللّٰهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي

❖ () ()
: :
.

❖ امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید که رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خدایا، جانشینان مرا رحمت کن.» و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینان چه کسانی هستند. فرمود: «کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند، و آن را پس از من به مردم می‌آموزند.»

باید دید فرموده پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله): «...»

«چه معنایی دارد. در این صورت، روایت باز راویان حدیثی را که «فقیه» نباشند شامل نمی‌شود. زیرا سنن الهی که عبارت از تمام احکام است، از باب اینکه به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد شده سنن رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله) نامیده می‌شود. پس، کسی که می‌خواهد سنن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را نشر دهد باید تمام احکام الهی را بداند، صحیح را از سقیم تشخیص دهد، اطلاق و تقيید عام و خاص و جمعهای عقلایی را ملتفت باشد، روایاتی را که در هنگام «تقیه» وارد شده از غیر آن تمیز بدهد، و موازینی را که برای آن تعیین کرده‌اند بداند. محدثینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده‌اند و فقط نقل حدیث می‌کنند این امور را نمی‌دانند، و

سنت واقعی رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله) را نمی‌توانند تشخیص دهند. و این از نظر رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله) بی‌ارزش است.

روایت «

«و دیگر روایاتی که در تمجید از نشر احادیث وارد شده، مربوط به محدثینی نیست که اصلاً نمی‌فهمند حدیث یعنی چه، اینها راجع به اشخاصی است که بتوانند حدیث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را مطابق حکم واقعی اسلام تشخیص دهند. و این ممکن نیست مگر مجتهد و فقیه باشند، که تمام جوانب و قضایای احکام را بسنجند، و روی موازینی که در دست دارند، و نیز موازینی که اسلام و ائمه (علیهم السلام) معین کرده‌اند، احکام واقعی اسلام را به دست آورند. اینان خلیفه رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله) هستند، که احکام الهی را گسترش می‌دهند و علوم اسلامی را به مردم تعلیم می‌کنند، و حضرت در حق آنان دعا کرده‌است: اللّٰهُم ارْحَمْ خُلَفَائِي. بنا بر این، جای تردید نیست که روایت اللّٰهُم ارْحَمْ خُلَفَائِي شامل راویان حدیثی که حکم کاتب را دارند نمی‌شود؛ و یک کاتب و نویسنده نمی‌تواند خلیفه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) باشد. منظور از «خلفا» فقهای اسلامند. نشر و بسط احکام و تعلیم و تربیت مردم با فقهایی است که عادلند؛ زیرا اگر عادل نباشند، مثل قضاتی هستند که روایت بر ضد اسلام جعل کردند؛ مانند سمره بن جندب که بر ضد حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت جعل کرد. و اگر فقیه نباشند، نمی‌توانند بفهمند که فقه چیست و حکم اسلام کدام. و ممکن است هزاران روایت را نشر بدهند که از عمال ظلمه و آخوندهای درباری در تعریف سلاطین جعل شده‌است.

۱. هر که برای امت و پیروان من چهل حدیث را حفظ و نگهداری نماید که امت من در باره دین و آئینشان از آن احادیث نفع و سود برند خدا او را روز رستاخیز فقیه و دانای باحکام شرعی و دانشمند برانگیزد. (بخار الاثور، ج ۲، ص ۱۵۶)

۳. پیرامون روایت الفقهاء امناء الرسل



()

:

❖ رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «فقها امین و مورد اعتماد پیامبرانند تا هنگامی که وارد (مطامع و لذایذ و ثروتهای ناروای) دنیا نشده باشند. گفته شد: ای پیغمبر خدا، وارد شدنشان به دنیا چیست. می فرماید: پیروی کردن قدرت حاکمه. بنا بر این اگر چنان کردند، بایستی از آنها بر دیتتان بترسید و پرهیز کنید».

بررسی تمام این روایت محتاج به بحث طولانی است، ما فقط درباره جمله « که مورد نظر و مربوط به «ولایت فقیه» می باشد، صحبت می کنیم. ابتدا باید دید پیغمبران چه وظایف و اختیارات و شغلی دارند تا معلوم شود فقها، که مورد اعتماد و امانتدار ایشان هستند، چه وظایفی بر عهده دارند. در حقیقت، مهمترین وظیفه انبیا (علیه السلام) برقرار کردن یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است، که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد. چنانکه این معنا از آیه شریفه به وضوح پیدا است: ^۲»

❖ هدف بعثتها به طور کلی این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند. و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکانپذیر است. خواه نبی خود موفق به

تشکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، و خواه پیروانش پس از وی توفیق به تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند. خداوند متعال که در باب «خمس» می فرماید:

«... یا درباره

«زکات» می فرماید: ^۱ «... یا درباره «خراجات» دستوراتی صادر می فرماید، در حقیقت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را نه برای فقط بیان این احکام برای مردم، بلکه برای اجرای آنها موظف می کند. همان طور که باید اینها را میان مردم نشر دهد، مأمور است که اجرا کند. مالیاتی نظیر خمس و زکات و خراج را بگیرد و صرف مصالح مسلمین کند؛ عدالت را بین ملتها و افراد مردم گسترش دهد، اجرای حدود و حفظ مرز و استقلال کشور کند، و نگذارد کسی مالیات دولت اسلامی را حیف و میل نماید.

فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت مورد اعتماد پیامبران بنا بر این، الفقهاء امناء الرسل یعنی کلیه اموری که به عهده پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آند. گرچه «عدالت» اعم از «امانت» است و ممکن است کسی در امور مالی امین باشد اما در عین حال عادل نباشد، لکن مراد از امناء الرسل کسانی هستند که از هیچ حکمی تخلف نکنند، و پاک و منزّه باشند، چنانکه در ذیل حدیث می فرماید: ما لم یدخلوا فی الدنیا. یعنی تا هنگامی که به منجلاب دنیا طلبی درنیامده اند. پس اگر فقیهی در فکر جمع آوری مال دنیا باشد، عادل نیست، و نمی تواند امین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و مجری احکام اسلام باشد. فقط فقهای عادلند که احکام اسلام را اجرا کرده نظامات آن را مستقر

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۶

۲. ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۱. بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی. (انفال: ۴۱)
۲. از اموال آنها صدقه‌ای (بعنوان زکات) بگیر. (توبه: ۱۰۳)

می‌گردانند، حدود و قصاص را جاری می‌نمایند، حدود و تمامیت ارضی وطن مسلمانان را پاسداری می‌کنند. خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست: از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج، و صرف آن در مصالح مسلمین تا اجرای حدود و قصاص که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد - و ولی مقتول هم بدون نظارت او نمی‌تواند عمل کند حفظ مرزها و نظم شهرها - همه و همه.

همان طور که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند، و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند.^{۲۳۳}

دومین استدلال بر این حدیث

❖ روایت حضرت رضا (علیه السلام) را خواندم که «

...»^۱ به طور قضیه کلی می‌فرماید: برای

مردم، امام قیّم حافظِ امین لازم است. و در این روایت می‌فرماید: فقها، امنای رُسل هستند. از این صغرا و کبرا^۲ برمی‌آید که فقها باید رئیس ملت باشند تا نگذارند اسلام مندرس شود و احکام آن تعطیل شود.^{۲۳۴}

۴. پیرامون روایت ابو البختری

❖ () :

❖ امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: علما میراثبران پیامبرانند؛ زیرا که پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی‌گذارند؛ بلکه احادیثی از سخنانشان را به میراث می‌گذارند. بنا بر این، هر که بهره‌ای از احادیثشان برگیرد، در حقیقت بهره‌ای شایان و فراوان برده باشد. پس، بنگرید که این علمتان را از چه کسانی می‌گیرید؛ زیرا در میان ما اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در هر نسلی افراد عادل درستکاری هستند که تحریف مبالغه‌ورزان و روش‌سازی نارواگران و تأویل نابخردان را از دین دور می‌سازد. (ساحت دین را از تغییرات مغرضان و تحریفهای نادانان و امثال آن پاک می‌گردانند).

۵. پیرامون روایت حُکام عَلَی النَّاسِ

❖ در مستدرک روایتی از غرر نقل می‌کند، به این مضمون: «

»^۲.

❖ مسئله‌ی ولایت هم پایبندی به همین مجموعه است؛ چه ولایت معصومین (علیهم السلام)، چه ولایت فقیه که دنباله‌ی ولایت معصومین و ادامه‌ی او هست. مسئله‌ی پایبندی به این مجموعه و رعایت حفظ این مجموعه در کشور و در نظام است، که زاویه‌ای پیدا نکند، مشکلی برایش به وجود نیاید، در او تنقیصی و تبعیضی حاصل نشود، با همین جامعیت حرکت کند و پیش برود. و این اسلام ناب هم که در فرمایش امام بود، ناظر به همین است؛ چون امام اسلام ناب فرمودند، در مقابل اسلام آمریکائی... در این نگاه به اسلام و

۱. اگر حقّ تعالی برای مردم امام و سرپرستی امین و حافظ قرار ندهد ملت و امت به زوال و اندراس می‌روند. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۵۳)

۲. دو رکن استدلال منطقی

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲

۲. علما حاکمان و فرمانروایان بر مردمانند. (شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۳۷)

درک و فهم از اسلام، فرد و جامعه با هم ملاحظه می‌شوند، معنویت و عدالت با هم ملاحظه می‌شوند، شریعت و عقلانیت با یکدیگر ملاحظه می‌شوند، عاطفه و قاطعیت در کنار هم دیده می‌شوند؛ اینها همه باید باشد. قاطعیت در جای خود، عواطف در جای خود، شریعت در جای خود، عقلانیت - که آن هم خارج از شریعت البته نیست - در جای خود؛ همه در کنار هم بایستی مورد استفاده قرار بگیرند؛ انحراف از این منظومه‌ی مستحکم، موجب انحراف از نظام اسلامی خواهد بود.^{۳۷۵}

۶. پیرامون روایت اذا مات المؤمن...



:

«۱»

❖ می‌گوید از امام موسی بن جعفر الصادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد، فرشتگان بر او می‌گریند و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا برمی‌خاسته و درهای آسمان که با اعمالش بدان فرامی‌رفته‌است. و در (دژ) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی‌کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلامند، و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.»

اینکه فرموده‌اند «فقها حصون اسلامند» یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند، و زمینه‌ای رافراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند. و این از اهم واجبات

است. و از واجبات مطلق می‌باشد نه مشروط. و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند، حوزه‌های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنا نگهبانی کنند، همان گونه که خود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنا حفظ می‌کردند.

۷. پیرامون روایت مَنْزَلَةُ الْفَقِيهِ

❖ در عوائد نراقی از «فقه رضوی» روایتی نقل می‌کند به این مضمون:

» «۱»

❖ حضرت موسی (علیه السلام) از انبیای بنی اسرائیل است؛ و همه چیزهایی که برای حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله) هست، برای حضرت موسی هم بوده‌است. البته به اختلاف رتبه و مقام و منزلتشان. بنا بر این، ما از عموم «منزله» در روایت می‌فهمیم آنچه را که برای حضرت موسی در امر حکومت و ولایت بر مردم بوده، برای فقها هم می‌باشد.

۸. پیرامون روایت حکمت جعل اولوا الامر

❖ امام [رضا(علیه السلام)] می‌فرماید: اگر کسی پرسد چرا خدای حکیم » « قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده‌است. جواب داده خواهد شد که به علل و دلایل بسیار چنین کرده‌است. از آن جمله، اینکه چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگهداشته شده، و دستور یافته‌اند که از این طریقه تجاوز نمایند و از حدود و قوانین مقرر درنگذرند، زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد، و از طرفی این امر به تحقق نمی‌پیوندد و مردم

۱. مقام فقیه در این زمان مانند انبیا است در بنی اسرائیل (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۴۶)

بر طریقه معین نمی‌روند و نمی‌مانند و قوانین الهی را برپا نمی‌دارند، مگر در صورتی که فرد (یا قدرت) امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که عهده‌دار این امر باشد و نگذارد پا از دایره حشاش بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند - زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده‌ای گماشته نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی‌گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصی به ستم و تباهی دیگران می‌پردازد - و علت و دلیل دیگر اینکه ما هیچ یک از فرقه‌ها یا هیچ یک از ملتها و پیروان مذاهب مختلف را نمی‌بینیم که جز به وجود یک برپا نگهدارنده نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخص هستند؛ بنا بر این، در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش، را بی‌رهبر و بی‌سرپرست رها کند؛ زیرا خدا می‌داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند، و موجودیتشان جز به وجود وی قوام و استحکام نمی‌یابد؛ و به رهبری اوست که با دشمنانشان می‌جنگند؛ و درآمد عمومی را میانشان تقسیم می‌کنند؛ و نماز جمعه و جماعت را برگزار می‌کنند؛ و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می‌دارند.

❖ و باز از جمله آن علل و دلایل، یکی این است که اگر برای آنان امام برپا نگهدارنده نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد، و آیین از میان خواهد رفت؛ و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت؛ و بدعتگذاران چیزها در دین خواهند افزود؛ و ملحدان و بی‌دینان چیزها از آن خواهند کاست، و آن را برای مسلمانان به گونه‌ای دیگر جلوه خواهند داد. زیرا می‌بینیم که مردم ناقصند، و نیازمند کمالند و ناکاملند؛ علاوه بر اینکه با هم

اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند. بنا بر این، هرگاه کسی را که برپا نگهدارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آنچه پیامبر آورده بر مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که شرح دادیم، فاسد می‌شدند؛ و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگونه می‌شد و عهدها و سوگندها دگرگون می‌گشت. و این تغییر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.^۱

❖ چنانکه از فرمایش امام(علیه‌السلام) استنباط می‌شود، علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری «ولیّ امر» را لازم آورده‌است. این علل و دلایل و جهات، موقتی و محدود به زمانی نیستند؛ و در نتیجه لزوم تشکیل حکومت همیشگی است. مثلاً تعدی مردم از حدود اسلام و تجاوز آنان به حقوق دیگران و اینکه برای تأمین لذت و نفع شخصی به حریم حقوق دیگران دست‌اندازی کنند همیشه هست. نمی‌توان گفت این فقط در زمان حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) بوده، و مردم بعداً همه ملانکه می‌شوند! حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند، و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت همیشگی و از سنتهای خداوند متعال، و تغییرناپذیر است. بنا بر این، امروز و همیشه وجود «ولیّ امر»، یعنی حاکمی که قیّم و برپا نگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد - وجود حاکمی

۱. قال أبو محمد الفضل بن شاذان النیسابوری: إن سأل سائل فقال: أخبرني هل يجوز أن يكلف الحكيم... فإن قال قائل: و لم جعل أولي الأمر و أمر بطاعتهم؟ قيل ليلبي كثيرة، منها، أن الخلق لما وقفوا على حدّ مخذوذ و أمروا أن لا يتعدوا تلك الحدود - لما فيه من فسادهم - لم يكن يثبت ذلك و لا يقوم إلا بأن يجعل عليهم فيها أميناً يأخذهم بالوقف عند ما أبيع لهم و يمنعهم من التّدي على ما حظّر عليهم؛ لأنّه لو لم يكن ذلك لكان أخذ لا يترك لذته و منفعتة لفساد غيره. فجعل عليهم قیّم يمنعهم من الفساد و يقيم فيهم الحدود و الأحكام. و منها أنا لا نجد فرقة من الفرق و لا ملّة من الملل بقوا و عاشوا إلا بقیّم و رئیس لما لا بدّ لهم منه في أمر الدين و الدّنيا. فلم يجز في حكمه الحكيم أن يترك الخلق ممّا يعلم أنّه لا بدّ لهم منه و لا قوام لهم إلا به فيقاتلون به عدوهم و يقسمون به فيهم و يقسمون به جمعتهم و جماعتهم و يمنعون ظالمهم من مظلومهم. و منها أنّه لو لم يجعل لهم إماماً قیماً أميناً حافظاً مستودعاً، لدرست الملّة و ذهب الدين و غيرت السنن و الأحكام، و لراد فيه المبتدعون و نقص منه الملحدون و شبهوا ذلك على المسلمين. إذ قد وجدنا الخلق منقوصين محتاجين غير كاملين، مع اختلافهم و اختلاف أهوائهم و تشتت حالاتهم، فلو لم يجعل قیماً حافظاً لما جاء به الرسول الأول، لفسدوا على نحو ما بيّناه و غيرت الشرائع و السنن و الأحكام و الإيمان. و كان في ذلك فساد الخلق أجمعين. (علل الشرائع؛ ج ۱، ص ۲۵۱)

که مانع تجاوزات و ستمگریها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد؛ و از بدعتهایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می‌گذارند جلوگیری کند. مگر خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) به خاطر همین معانی نبود؟^{۲۷۶}

۹. روایت سید الشهدا (علیه السلام) در منی

❖ از جمله این گونه روایات، روایت تحف العقول است تحت عنوان «مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء» این روایت از دو قسمت تشکیل یافته: قسمت اول روایتی است از حضرت سید الشهدا (علیه السلام)، که از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) نقل فرموده، درباره «امر به معروف و نهی از منکر». و قسمت دوم نطق حضرت سید الشهداست درباره «ولایت فقیه» و وظایفی که فقها در مورد مبارزه با ظلمه و دستگاه دولتی جائر به منظور تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام دارند. این نطق مشهور را در منی ایراد، و در آن علت جهاد داخلی خود را بر ضد دولت جائر اموی تشریح فرموده است. از این روایت دو مطلب مهم به دست می‌آید: یکی «ولایت فقیه» و دیگری اینکه فقها باید با جهاد خود و با امر به معروف و نهی از منکر حکام جائر را رسوا و متزلزل و مردم را بیدار گردانند تا نهضت عمومی مسلمانان بیدار حکومت جائر را سرنگون و حکومت اسلامی را برقرار سازد. اینک روایت:

ای مردم، از پندی که خدا به دوستدارانش به صورت بدگویی از «احبار» داده عبرت بگیرید؛ آنجا که می‌فرماید: «چرا نباید علمای دینی و احبار از گفتار گناهکارانه آنان (یعنی یهود) و حرامخواری آنان جلوگیری کنند. راستی آنچه انجام می‌داده و به وجود می‌آورده‌اند چه بد بوده‌است». و می‌فرماید: «آن عده از

بنی اسرائیل که کفر ورزیدند لعنت شدند». تا آنجا که می‌فرماید: «راستی که آنچه انجام می‌داده‌اند چه بد بوده است». در حقیقت، خدا آن را از این جهت برایشان عیب می‌شمارد و مایه ملامت می‌سازد که آنان با چشم خود می‌دیدند که ستمکاران به زشتکاری و فساد پرداخته‌اند، و باز منعشان نمی‌کردند، به خاطر عشقی که به دریافتهای خود از آنان داشتند؛ و نیز به خاطر ترسی که از آزار و تعقیب آنان به دل راه می‌دادند. در حالی که خدا می‌فرماید: «از مردم نترسید؛ و از من بترسید». و می‌فرماید: «مردان مؤمن دوستدار و رهبر و عهده‌دار یکدیگرند. همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». (می‌بینیم که در این آیه در شمردن صفات مؤمنان، صفاتی که مظهر دوستداری و عهده داری و رهبری متقابل مؤمنان است)، خدا از امر به معروف و نهی از منکر شروع می‌کند، و نخست این را واجب می‌شمارد زیرا می‌داند که اگر امر به معروف و نهی از منکر انجام بگیرد و در جامعه برقرار شود، همه واجبات، از آسان گرفته تا مشکل، همگی برقرار خواهد شد. و آن بدین سبب است که امر به معروف و نهی از منکر عبارت است از دعوت به اسلام؛ (یعنی جهاد اعتقادی خارجی) به اضافه بازگرداندن حقوق ستمدیدگان به ایشان؛ و مخالفت و مبارزه با ستمگران (داخلی)؛ و کوشش برای اینکه ثروتهای عمومی و درآمد جنگی طبق قانون عادلانه اسلام توزیع شود، و صدقات (زکات و همه مالیاتهای الزامی یا داوطلبانه) از موارد صحیح و واجب آن جمع‌آوری و گرفته شود، و هم در موارد شرعی و صحیح آن به مصرف برسد.

علاوه بر آنچه گفتیم، شما ای گروه، ای گروهی که به علم و عالم بودن شهرت دارید و از شما به نیکی یاد می‌شود و به خیرخواهی و اندرزگویی و راهنمایی در جامعه معروف شده‌اید و به خاطر خدا در دل مردم شکوه و مهابت پیدا کرده‌اید به طوری که مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما بر

می‌خیزد و آن کس که هیچ برتری بر او ندارید و نه قدرتی بر او دارید شما را بر خود برتری داده‌است و نعمتهای خویش را از خود دریغ داشته به شما ارزانی می‌دارد، در موارد حوایج (یا سهمیه مردم از خزانه عمومی) وقتی به مردم پرداخت نمی‌شود وساطت می‌کنید، و در راه با شکوه و مهابت پادشاهان و بزرگواری بزرگان قدم بر می‌دارید، آیا همه این احترامات و قدرتهای معنوی را از این جهت به دست نیاورده‌اید که به شما امید می‌رود که به اجرای قانون خدا کمر ببندید؟ گرچه در مورد بیشتر قوانین خدا کوتاه آمده‌اید؛ بیشتر حقوق الهی را که به عهده دارید فرو گذاشته‌اید. مثلاً حق ملت را خوار و فرو گذاشته‌اید؛ حق افراد ناتوان و بی‌قدرت را ضایع کرده‌اید؛ اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می‌پندارید برخاسته‌اید. نه پولی خرج کرده‌اید؛ و نه جان را در راه آنکه آن را آفریده به خطر انداخته‌اید؛ و نه با قبيله و گروهی به خاطر خدا در افتاده‌اید. شما آرزو دارید و حق خود می‌دانید که بهشتش و همنشینى پیامبرانش و ایمنى از عذابش را به شما ارزانی دارد؛ من، ای کسانی که چنین انتظاراتی از خدا دارید، از این بیمناکم که نکبت خشمش بر شما فرو افتد؛ زیرا در سایه عظمت و عزت خدا به منزلتی بلند رسیده‌اید، ولی خداشناسانی را که ناشر خداشناسی هستند احترام نمی‌کنید؛ حال آنکه شما به خاطر خدا در میان بندگانش مورد احترامید. و نیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می‌بینید تعهداتی که در برابر خدا شده گسسته و زیر پا نهاده شده‌است، اما نگران نمی‌شوید؛ در حالی که به خاطر پاره‌ای از تعهدات پدرانتان نگران و پریشان می‌شوید؛ اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته مورد بی‌اعتنایی است؛ ناینایان، لاله‌ها، و زمینگیران ناتوان، در همه شهرها بی‌سرپرست مانده‌اند، و بر آنها ترحم نمی‌شود. و نه مطابق شأن و منزلتتان کار می‌کنید؛ و نه به کسی که چنین کاری بکند و در ارتقای شأن شما بکوشد اعتنا

یا کمک می‌کنید. با چرب زبانی و چاپلوسی و سازش با ستمکاران، خود را در برابر قدرت ستمکاران حاکم ایمن می‌گردانید. تمام اینها دستورهایی است که خدا به صورت نهی، یا همدیگر را نهی کردن و بازداشتن، داده و شما از آنها غفلت می‌ورزید. مصیبت شما از مصایب همه مردم سهمگینتر است؛ زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما بازگرفته‌اند اگر می‌دانستید. چون در حقیقت، جریان اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه‌های کشور باید به دست دانشمندان روحانی، که امین حقوق الهی و دانای حلال و حرامند، سپرده شده باشد. اما اینک مقامتان را از شما بازگرفته و ربوده‌اند. و اینکه چنین مقامی را از دست داده‌اید، هیچ علتی ندارد جز اینکه از دور محور حق (قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده‌اید؛ و درباره سنت، پس از اینکه دلایل روشن بر حقیقت و کیفیت آن وجود دارد، اختلاف پیدا کرده‌اید. شما اگر مردانی بودید که بر شکنجه و ناراحتی شکبیا بودید و در راه خدا حاضر به تحمل ناگواری می‌شدید، مقررات برای تصویب پیش ما آورده می‌شد؛ و به دست شما صادر می‌شد؛ و مرجع کارها بودید. اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از شما بستانند؛ و گذاشتید حکومتی که قانوناً مقید به شرع است به دست ایشان بیفتد، تا بر اساس پوسیده حدس و گمان به حکومت پردازند؛ و طریقه خودکامگی و اقتناع شهوت را پیشه سازند. مایه تسلط آنان بر حکومت، فرار شما از کشته شدن بود، و دلبستگی‌تان به زندگی گریزان دنیا. شما با این روحیه و رویه، توده ناتوان را به چنگال این ستمگران گرفتار آوردید تا یکی برده وار سرکوفته باشد؛ و دیگری بیچاره وار سرگرم تأمین آب و نان؛ و حکام خودسرانه به امیال خود عمل کنند؛ و با هوسبازی خویش ننگ و رسوایی به بار آورند؛ پیرو بدخویان گردند و در برابر خدا گستاخی ورزند. در هر شهر سخنوری از ایشان بر منبر آمده و گماشته شده‌است. زمین برایشان فراخ و

دستشان در آن گشاده است. مردم بنده ایشانند و قدرت دفاع از خود را ندارند. یک حاکم دیکتاتور و کینه ورز و بدخواه است؛ و حاکم دیگر بیچارگان را می‌کوبد و به آنها قلدری و سختگیری می‌کند؛ و آن دیگر فرمانروایی مسلط است که نه خدا را می‌شناسد و نه روز جزا را. شگفتا! و چرا نه شگفتی، که جامعه در تصرف مرد دغلباز ستمکاری است که مأمور مالیاتش ستم ورز است؛ و استاندارش نسبت به اهالی دیندار نامهربان و بی‌رحم است. خداست که در مورد آنچه در باره‌اش به کشمکش برخاسته‌ایم حکومت و داوری خواهد کرد؛ و درباره آنچه بین ما رخ داده با رأی خویش حکم قاطع خواهد کرد.

خدایا، بی‌شک تو می‌دانی آنچه از ما سر زده رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده؛ و نه جستجوی ثروت و نعمتهای ناچیز دنیا؛ بلکه برای این بوده که اصول و ارزشهای درخشان دینت را بنماییم و ارائه دهیم؛ و در کشورت اصلاح پدید آوریم؛ و بندگان ستمزدهات را ایمن و برخوردار از حقوق مسلمشان گردانیم؛ و نیز تا به وظایفی که مقرر داشته‌ای و به سنن و قوانین و احکامت عمل شود.

بنا بر این، شما (گروه علمای دین) اگر ما را در انجام این مقصود یاری نکنید و حق ما را از غاصبان نستانید؛ ستمگران بر شما چیره شوند و در خاموش کردن نور پیامبرتان بکوشند. خدای یگانه ما را کفایت است؛ و بر او تکیه می‌کنیم؛ و به سوی او رو می‌آوریم. و سرنوشت به دست او و بازگشت به اوست.^{۲۲۷}

فصل دوم: دلایل ولایتی بودن حاکمیت فقیه

۱. تداوم امامت

❖ ... باید این امت هدایت بشود، پیغمبر اکرم که از دنیا می‌خواست تشریف ببرد، تعیین جانشین و جانشین‌ها را تا زمان غیبت کرد و همان جانشین‌ها تعیین امام امت را هم کردند؛ به طور کلی این امت را به خود وانگذاشتند که متحیر باشند؛ برای آنها امام تعیین کردند؛ رهبر تعیین کردند. تا ائمه هدی (سلام الله علیهم) بودند، آنها بودند و بعد فقها، آنهایی که متعهدند، آنهایی که اسلام شناسند، آنهایی که زهد دارند، زاهدند، آنهایی که اعراض از دنیا دارند، آنهایی که توجه به زرق و برق دنیا ندارند، آنهایی که دلسوز برای ملت، آنهایی که ملت را مثل فرزندان خودشان می‌دانند، آنها را تعیین کردند برای پاسداری از این امت.^{۲۲۸}

❖ نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده‌دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا زمان غیبت واضح است. به موجب آن امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد. اکنون که دوران غیبت امام (علیه السلام) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم می‌آید.

اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر

حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنید؟ دیگر اسلام نمی‌خواهیم؟ اسلام فقط برای دویست سال بود؟ یا اینکه اسلام تکلیف را معین کرده‌است، ولی تکلیف حکومتی نداریم؟ معنای نداشتن حکومت این است که تمام حدود و ثغور مسلمین از دست برود؛ و ما با بیحالی دست روی دست بگذاریم که هر کاری می‌خواهند بکنند. و ما اگر کارهای آنها را امضا نکنیم، رد نمی‌کنیم. آیا باید این طور باشد؟ یا اینکه حکومت لازم است؛ و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده‌است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب (علیه السلام) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده‌است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند. اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.^{۲۷۹}

۲. جامعیت دین

❖ برای روشن شدن مطلب این سؤال را مطرح می‌کنم: از غیبت صغرا تا کنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود، و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقت‌فرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا

اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و پس از غیبت صغرا اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده‌است؟ اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است. هیچ کس نمی‌تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم؛ یا امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود؛ قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده، و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده‌است. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره جزئی از ولایت است؛ چنانکه مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است. درست توجه کنید.^{۲۸۰}

۳. ضرورت اجرای همیشگی احکام شرع

❖ بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست. تنها برای زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیامده تا پس از آن متروک شود، و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود؛ یا انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود؛ یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است.

بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت

می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریان‌ها و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد. بنا بر این، به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و زمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است.

برای روشن شدن مطلب این سؤال را مطرح می‌کنم: از غیبت صغرا تا کنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود، و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقتفرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دو‌یست سال؟ و پس از غیبت صغرا اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟

اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است.

هیچ کس نمی‌تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم؛ یا امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود؛ قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت

اجرای احکام اسلام شده، و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.^{۲۸۱}

❖ اینکه می‌فرماید^۱ مجاری امور در دست علماست، برای دو سال و ده سال نیست؛ فقط نظر به اهالی مدینه نیست؛ از خود روایت و خطبه معلوم می‌شود که حضرت امیر (علیه السلام) نظر وسیعی دارد: نظر به یک امت بزرگ است که باید به حق قیام کنند.

اگر علما که در حلال و حرام الهی امین می‌باشند و آن دو خاصیت «علم» و «عدالت» را که قبلاً عرض کردم دارا بودند، حکم الهی را اجرا می‌کردند، حدود را جاری می‌ساختند، و احکام و امور اسلام به دست آنان جریان می‌یافت، دیگر ملت، بیچاره و گرسنه نمی‌ماند؛ احکام اسلام تعطیل نمی‌گردید.^{۲۸۲}

❖ پس... لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد، واجب عینی است؛ و گر نه واجب کفایی است. در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی‌شود، زیرا از جانب خدا منصوبند. اگر توانستند، باید مالیات، زکات، خمس و خراج را بگیرند و در مصالح مسلمین صرف کنند؛ و اجرای حدود کنند. این طور نیست که حالا که نمی‌توانیم حکومت عمومی و سراسری تشکیل بدهیم، کنار بنشینیم؛ بلکه تمام امور [ی] که مسلمین [بدان] محتاجند و از وظایفی است که حکومت اسلامی باید عهده‌دار شود، هر مقدار که می‌توانیم باید انجام دهیم.^{۲۸۳}

۴. احکام اختصاصی امامت و ولایت

❖ دین یک مجموعه‌ی احکام است. آن چیزی است که این مجموعه‌ی

احکام را با هم منسجم می‌کند، آنها را با هم سازگار می‌کند، آنها را در زندگی بشر خرد و قابل عمل می‌کند، جا به جا از آنها برای هدایت انسانها و رفاه زندگی آنها استفاده می‌کند، آن دست قدرتمند ولی جامعه‌ی اسلامی است و حاکم اسلامی. لذا در روایت معروف امام هشتم (علیه الصلاة والسلام) می‌فرماید: «الامامة زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عزّ المؤمنین»؛ امامت و رهبری جامعه و حکومت اسلامی و ولایت اسلامی - که همه‌ی این تعبیرات یک معنا دارد - این زمام دین است؛ چیزی است که به دین - یعنی به مجموعه‌ی احکام اسلامی - جهت می‌دهد؛ آنها را در جای خود مصرف می‌کند؛ در زندگی بشر نیازها را با آنها تطبیق می‌کند؛ مصالح جامعه را از میان آنها جستجو می‌کند و پیدا می‌کند و طبق آن عمل می‌کند. «نظام مسلمین است» یعنی بدون امامت و ولایت و حکومت اسلامی، جامعه‌ی مسلمین دارای نظام نیست؛ آنچه که نظم می‌بخشد به این جامعه، باز دست مقتدر ولایت الهی است در جامعه. «اصلاً صلاح دنیا، آن چیزی که دنیا را آباد می‌کند، او حاکمیت اسلامی است؛ که اگر این را ما از دین بگیریم، مطمئناً از مجموعه‌ی احکام دین، چیزی که بتواند این آثار را داشته باشد، باقی نخواهد ماند. بلکه! افرادی با عمل فردی و شخصی خودشان، با تلاش فراوان و مجاهدتی که بکنند، راه تکامل را به صورت فردی طی خواهند کرد، اما دنیا، دنیای آباد مورد نظر اسلام نخواهد شد. این اهمیت حکومت است که از همه‌ی احکام فرعی بالاتر است و جزو اصول اسلامی است و در ردیف مهمترین اصول یا - همان‌طور که عرض کردم - خود، مهمترین اصول اسلامی است.^{۲۸۴}

فصل سوم: وظایف و اختیارات ولی فقیه

۱. شئون و وظایف

❖ حاکم اسلامی در قبال مسائل مهم جامعه، در مقابل فقر مردم، در مقابل تبعیض و شکافهای اجتماعی، در مقابل اخلاق و معنویت مردم، در قبال حفظ استقلال کشور و حفظ آزادی مردم - در آن حدودی که اسلام مقرر کرده است - مسؤول است. اینها مسؤولیتهاست و چون اسلام این را خواسته و این به مردم تعلیم داده شده است و مردم ما به اسلام اعتقاد دارند، لذا توقعشان از مسؤولان امر در کشور در هر رده‌ای این است که به این مسؤولیتها عمل کنند و آنچه را که به عنوان وظیفه بر عهده‌ی آنهاست، انجام دهند.^{۲۸۵}

۱-۱. وظیفه حفاظت و حراست از دین و جامعه اسلامی

❖ »

:

«می‌گوید از امام موسی بن جعفر الصادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد، فرشتگان بر او می‌گیرند و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا برمی‌خاسته و درهای

آسمان که با اعمالش بدان فرامی‌رفته‌است. و در (دژ) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی‌کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلامند، و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.»

❖ اینکه می‌فرماید: «مؤمنان فقیه دژهای اسلامند» در حقیقت فقها را موظف و مأمور می‌کند که نگهبان باشند، و از عقاید و احکام و نظامات اسلام نگهبانی کنند. بدیهی است این فرمایش امام به هیچ وجه جنبه تشریفات ندارد. مثل تعارفاتی نیست که به هم می‌کنیم. من به شما «شریعتمدار» می‌گویم، و شما به من «شریعتمدار» می‌گویید! یا مثل اینکه پشت پاکت به هم می‌نویسیم: حضرت مستطاب حجت الاسلام. اگر فقیه کنج منزل بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند، نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام اسلام را نشر دهد، نه دخالت در امور اجتماعی مسلمانان کند، و نه اهتمام به امور مسلمین داشته باشد، به او «حصن الاسلام» گفته می‌شود؟ او حافظ اسلام است؟ اگر رئیس حکومتی به صاحب منصب یا سرداری بگوید: برو فلان ناحیه را حفظ کن و حافظ آن ناحیه باش. وظیفه نگهبانی او اجازه می‌دهد که برود خانه بنخوابد تا دشمن بیاید آن ناحیه را از بین ببرد؟ یا به هر نحوی که می‌تواند باید در حفظ آن ناحیه جدیت کند؟ اگر بگویید که ما بعضی احکام اسلام را حفظ می‌کنیم، من از شما سؤال می‌کنم: آیا حدود را جاری و قانون جزای اسلام را اجرا می‌کنید؟ نه. شکافی در اینجا ایجاد گردید. و در هنگامی که شما وظیفه نگهبانی داشتید، قسمتی از دیوار خراب شد. مرزهای مسلمین و تمامیت ارضی وطن اسلامی را حفظ می‌کنید؟ نه، کار ما دعاگویی است! قسمت دیگر دیوار هم فرو ریخت. شما از ثروتمندان حقوق فقرا را می‌گیرید و به آنان می‌رسانید؟ چون وظیفه اسلامی شما این است که بگیرید و به دیگران بدهید. نه! اینها مربوط به ما نیست. ان شاء الله دیگران می‌آیند انجام می‌دهند! دیوار

دیگر هم خراب شد. شما مانند مثل شاه سلطان حسین و اصفهان! این چه «حصنی» است که هر گوشه‌ای را به آقای «حصن الاسلام» عرضه بداریم عذرخواهی می‌کند! آیا معنی «حصن» همین است؟ اینکه فرموده‌اند «فقها حصون اسلامند» یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند، و زمینه‌ای را فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند. و این از اهم واجبات است. و از واجبات مطلق می‌باشد نه مشروط «۱». و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند، حوزه‌های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنا نگهبانی کنند، همان گونه که خود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنا حفظ می‌کردند.^{۲۸۶}

❖ ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است؛ این اساسی‌ترین و محوری‌ترین مفهوم و معنای ولایت فقیه است.^{۲۸۷}

۱-۲. وظیفه و لاء

❖ موضوع تشکیل حکومت، امر ولایت و امر مدیریت کشور، جزو متون اصلی دین است و پیغمبر، با این عظمت، اهتمام می‌ورزد و این رسالت خود را در مقابل چشم آحاد مردم، به کیفیتی انجام می‌دهد که شاید هیچ واجبی را این گونه ابلاغ نکرده است! نه نماز را، نه زکات را، نه روزه را و نه جهاد را.^{۲۸۸}

❖ «ولایت» - یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس - یک وظیفه سنگین و مهم است... به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره - بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند - امتیاز نیست؛ بلکه وظیفه‌ای خطیر است.^{۲۸۹}

❖ اصولاً قانون و نظامات اجتماعی، مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانونگذاری به تنهایی فایده ندارد. قانونگذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه‌ای به وجود آید. قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاهها را اجرا می‌کند؛ و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاهها را عاید مردم می‌سازد. به همین جهت، اسلام همان طور که قانونگذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولی امر» متصدی قوه مجریه هم هست.^{۲۹۰}

❖ مسئله‌ی حکومت یک مسئله‌ی اساسی و مهم و درجه‌ی اول در اسلام است؛ نمی‌شود نسبت به مسئله‌ی حکومت و حاکمیت بی‌اعتناء و بی‌تفاوت بود. نقش حکومت‌ها هم در هدایت مردم یا در گمراه کردن مردم، امری است که تجربه‌ی بشر به آن حکم می‌کند. اینکه در نظام جمهوری اسلامی - چه در قانون اساسی، چه در بقیه‌ی معارف جمهوری اسلامی - این همه بر روی مسئله‌ی مدیریت کشور اسلامی تکیه می‌شود، به خاطر همین ریشه‌ی بسیار عمیق و عریقی است که در اسلام نسبت به این قضیه هست. این یک نکته است که نباید از نظر دور باشد.^{۲۹۱}

❖ از رهبری توقع نیست که - فرض بفرمایید - مشکلات شهرداری را حل بکند، یا مشکلات فلان وزارتخانه را درست بکند، یا - اگر چنانچه وضع در نظام اسلامی آن‌جوری بود که شایسته است - حتی انتظار نبود که به نیروهای مسلح بپردازد؛ نیروهای مسلح یک استثنایی است؛ ناچار بایستی به بالاترین کسی که در نظام، یک مسؤولیتی دارد، سپرده بشود و الاً حق این بود که حتی او هم سپرده می‌شد به یک شخص دیگری. در نظام اسلامی علاوه‌ی بر آن کارهایی که به صورت اجرایی انجام می‌گیرد، مسائلی که دولت‌ها انجام

می‌دهند، وزراء انجام می‌دهند، مسؤولین گوناگون انجام می‌دهند، قوه‌ی قضائیه انجام می‌دهد، یک چیزی وجود دارد که او از همه‌ی اینها بالاتر است و او عبارت است از جهت دادن به این همه.

ممکن است که آدم‌های خوبی هم در دستگاه قضایی باشند، اما جهت قضاء، جهت قضاء اسلامی و مرضی‌عندالله و مرضی‌لدى الفکر الاسلامی^۱ نباشد. رهبری باید این را تضمین بکند ولو حالا در یک گوشه‌ی هم ممکن است یک خطای قضایی انجام بگیرد. مثل همین است در امور اجرایی حتی مثل همین است در امر تفنین و قانون‌گذاری. مسائل فراوانی هست در حوزه‌ی رهبری که عمده‌ی آنها بر می‌گردد به جهت‌گیری و احیاناً اتخاذ تصمیم‌هایی که مسؤولین‌ذی ربط و کسانی که مستقیماً مسؤول آن هستند اینها به جهتی از جهات قادر نیستند به اتخاذ این تصمیم‌گیری. آن وقت رهبری باید بیاید آن کار را انجام بدهد و آن گره را باز کند.^{۲۹۲}

❖ رهبری مهمترین کارش عبارت است از تعیین سیاستهای کلان کشور؛ یعنی آن چیزهایی که جهت‌گیری کشور را مشخص می‌کند؛ که همه‌ی قوانین، همه‌ی مقررات، همه‌ی عملکردها باید در این جهت باشد. حضور رهبری در همه‌ی بخشهای کشور، به معنای حضور سیاستهای رهبری است که باید با دقت اجرا بشود. و من به شما عرض کنم هرجایی که این سیاستها اجرا شده است، کشور سود کرده است؛ هر جای از این سیاستها - در طول سالهای گذشته؛ از ده سال دوازده سال پیش تا حالا - هرجا از این سیاستها تخلف شده است کشور ضرر کرده است؛ گاهی ضررش را فهمیده‌اند، گاهی بعد گذشت مدتی ضررش را فهمیده‌اند.^{۲۹۳}

۱. مورد پذیرش اندیشه اسلامی

۳-۱. وظیفه افتاء

❖ () () : «
: () : «

❖ ... [این روایت] قطعاً کسانی را که شغل آنان نقل حدیث باشد و از خود رأی و فتوایی ندارند شامل نمی‌شود؛ و نمی‌توان گفت بعضی از محدثین که اصلاً حدیث را نمی‌فهمند و مصداق رُبِّ حَامِلِ فِقْهِ لَيْسَ بِفَقِيهِ هستند و مانند دستگاه ضبط اخبار و روایات را می‌گیرند و می‌نویسند و در دسترس مردم قرار می‌دهند خلیفه‌اند و علوم اسلامی را تعلیم می‌دهند. البته است لکن فرق ایشان با مفید (ره) این است که مفید (ره) و امثال ایشان از مجتهدینی هستند که نظر خودشان را در روایات و اخبار به کار می‌برده‌اند؛ و صدوق (ره) از فقهای است که نظر خود را به کار نمی‌برده، یا کمتر به کار می‌برده‌اند.

حدیث آنها را شامل می‌شود که علوم اسلام را گسترش می‌دهند، و احکام اسلام را بیان می‌کنند، و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می‌سازند تا به دیگران تعلیم بدهند. همان طور که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) احکام اسلام را نشر و بسط می‌دادند؛ حوزه درس داشتند؛ و چندین هزار نفر در مکتب آنان استفاده علمی می‌کردند؛ و وظیفه داشتند به مردم یاد بدهند. معنای یَعْلَمُونَهَا النَّاسَ همین است که علوم اسلام را بین مردم بسط و نشر بدهند و احکام اسلام را به مردم برسانند. اگر گفتیم که اسلام برای همه مردم دنیاست، این امر جزء واضحات عقول است که مسلمانان، مخصوصاً

۱. امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خدا یا، جانشینان مرا رحمت کن.» و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینان چه کسانی هستند، فرمود: «کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند، و آن را پس از من به مردم می‌آموزند.» (عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص

علمای اسلام، موظفند اسلام و احکام آن را گسترش بدهند و به مردم دنیا معرفی نمایند.

۴-۱. وظیفه قضاء



() : «
() : «

السلام) خطاب به شریح می‌فرماید: «تو بر مقام و منصبی قرار گرفته‌ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی کسی بر آن قرار نمی‌گیرد».

❖ شریح چون نبی و وصی نبی نیست، شقی بوده‌است که بر مسند قضاوت نشسته‌است. شریح کسی است که در حدود پنجاه - شصت سال منصب قضاوت را در کوفه عهده‌دار بود، و از آن آخوندهایی که به واسطه تقرب به دستگاه معاویه حرفهایی زده و فتوایی صادر کرده، و بر خلاف حکومت اسلامی قیام کرده‌است. حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند. رجاله نگذاشتند، و به عنوان اینکه «شیخین» او را نصب کرده‌اند و شما بر خلاف آنان عمل نکنید، او را بر حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند. متنها حضرت نمی‌گذاشتند بر خلاف قانون دادرسی کند.

از روایت بر می‌آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یا وصی اوست. در اینکه فقهای عادل به حسب تعیین ائمه (علیهم السلام) منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است،

اختلافی نیست. بر خلاف مسأله «ولایت» که بعضی مانند مرحوم نراقی و از متأخرین مرحوم نایینی تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می‌دانند و بعضی نمی‌دانند. اما اینکه منصب قضاوت متعلق به فقهای عادل است، محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است.

نظر به اینکه فقها مقام نبوت را دارا نمی‌باشند، و شکی نیست که «شقی» هم نیستند، بالضروره باید بگوییم که «اوصیا» یعنی جانشینان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌باشند. منتها از آنجا که غالباً وصی نبی را عبارت از وصی دست اول و بلافصل گرفته‌اند، لذا به این گونه روایات اصلاً تمسک نشده‌است. لکن حقیقت این است که دایره مفهوم «وصی نبی» توسعه دارد و فقها را هم شامل می‌شود.

در هر حال، از روایت می‌فهمیم که «فقها» اوصیای دست دوم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هستند، و اموری که از طرف رسول الله (صلی الله علیه و آله) به ائمه (علیهم السلام) واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است، و باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند؛ چنانکه حضرت امیر (علیه السلام) انجام داد.^{۲۹۴}

❖ قبلاً عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است. و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلافی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است منظور فقیه «عادل» است، نه هر فقیهی. فقیه طبعاً عالم به قضاست، چون فقیه به کسی اطلاق می‌شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام، بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد، یعنی دین‌شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد. و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت - به حسب تعیین امام (علیه

السلام) - داراست. آن گاه امام (علیه السلام) حصر فرموده که این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند. بنا بر این، آن مجهول از این معلوم به دست می‌آید که «فقیه» وصی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس المله می‌باشد، و او باید قاضی باشد، و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد.^{۲۹۵}

۱-۵. وظیفه اجرای حدود و احکام و اقامه شعائر

❖ تمام آیات شریفه که برای جزایات و حدود آمده‌است، لم یبق إلّا قراءته؛ ما قرائت می‌کنیم: «اما تکلیف نداریم! فقط باید قرائت کنیم تا قرائت ما خوب شود و از مخرج ادا کنیم! اما اینکه واقعیتهای اجتماعی چگونه است، و جامعه اسلامی در چه حالی است، و فحشا و فساد چگونه رواج پیدا کرده، و حکومتها مؤید و پشتیبان زناکاران هستند، به ما مربوط نیست! ما فقط بفهمیم که برای زن و مرد زناکار این مقدار حد تعیین شده‌است، ولی جریان حد و اجرای قانون مبارزه با زنا به عهده چه کسی می‌باشد، به ما ربطی ندارد! می‌پرسم آیا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) این طور بودند؟ قرآن را می‌خواندند و کنار می‌گذاشتند و به حدود و اجرای قانون کاری نداشتند؟ خلفای بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بنایشان بر این بود که مسائل را دست مردم بدهند و بگویند با شما کاری نداریم؟ یا به عکس، حدود معین کرده بودند و شلاق می‌زدند و رجم می‌کردند، حبس ابد می‌کردند، نفی بلد می‌کردند؟ به فصل «حدود» و «دیات» اسلام رجوع کنید، می‌بینید همه اینها از اسلام است، و اسلام برای این امور آمده‌است.^{۲۹۶}

۱. هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزیند. (نور: ۲)

❖ در این جامعه «ولی» — یعنی حاکم — همان کسی است که همه سررشته‌ها به او بر می‌گردد، جامعه را از لحاظ مشی عمومی در راه خدا می‌اندازد و دارای ذکر خدا می‌کند. از لحاظ ثروت، تقسیم عادلانه ثروت بوجود می‌آورد. سعی می‌کند نیکی‌ها را اشاعه بدهد؛ سعی می‌کند بدی‌ها را ریشه‌سوز و محو کند:»

«^۱ آن کسانی که اگر در زمین متمکن‌شان سازیم، «اقاموا الصلاة»؛ نماز را بپا می‌دارند — نماز سمبل برای ذکر خدا و توجه و جهت‌گیری خدایی یک جامعه است — «اقاموا الصلوة»؛ نماز را به پا می‌دارند؛ به سوی خدا می‌روند؛ جهت‌گیری‌شان را بر طبق دستورات خدا انجام می‌دهند، «اتوا الزکوة»؛ تقسیم عادلانه ثروت می‌کنند و زکات می‌دهند و زکات در قرآن دامنه‌اش خیلی وسیع است. اصطلاح زکات در قرآن شامل همه انفاقات و صدقات مالی می‌باشد. «اتوا الزکوة»، به طور کلی و مسلم بمعنی این است که تعدیل در ثروت ایجاد می‌کند و روایاتی در باب زکات هست، که می‌گوید: زکات موجب تعدیل ثروت است. «و امروا بالمعروف»؛ اشاعه نیکی‌ها؛ گسترده‌ن کاهای خوب، «و نهوا عن المنکر»؛ و ریشه‌کن کردن منکرها. ما خیال می‌کنیم که امر به معروف و نهی از منکر، به معنی این است که بنده به جنابعالی امر کنیم که شما فلان کار بد را انجام ندهید؛ فلان کار خوب را انجام دهید؛ در حالی که امر کردن و گفتن، یکی از جلوه‌های امر به معروف و نهی از منکر است. به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتند: چرا با معاویه می‌جنگی؟ گفت: برای اینکه امر به معروف و نهی از منکر واجب است. خوب گوش کنید و استنتاج کنید! در جنگ صفین گفتند که چه کار با معاویه داری؟! تو برو طرف

کوفه او هم برود طرف شام! امام فرمود: خدا امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده.

امام حسین (علیه السلام) از مدینه بلند می‌شود و می‌فرماید: «^۱ می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. ببینید چقدر دایره و دامنه وسیع است، و چقدر از نظر ما کوچک و ضیق و تنگ است.

به هر حال وقتی که ولایت در جامعه‌ای بود، اینها انجام می‌گیرد؛ اقامه صلوات، ایتاء زکات، امر به معروف و نهی از منکر و خلاصه پیکر بی جان، جان و حیات می‌گیرد.^{۲۹۷}

۲. اختیارات (مطلقه بودن ولایت فقیه)

❖ پس در جامعه‌ی اسلامی ولی فقیه که حاکم من قِبَل اللّٰه،^۲ براساس معیارهای اسلامی است، در قوه‌ی مجریه و قوه‌ی مقننه و قوه‌ی قضائیه حضور کامل دارد. البته اختیارات ولی فقیه به این اندازه منحصر نیست و اختیارات او از اینها بالاتر است. در ارتش، در مسائل نظامی، در شروع جنگ، در شروع صلح، از بسیج نیروها و در همه‌ی آنچه که مسائل گره‌های اصلی جامعه‌ی اسلامی را تشکیل می‌دهد، ولی فقیه دارای قدرت و حضور کامل است؛ بر حسب قانون اساسی. و این همان چیزی است که بر طبق اعتبار عقلی، در جامعه‌ی که حکومت اسلامی در آن جامعه باید باشد، متوقع و منتظر است.^{۲۹۸}

❖ تعبیر به آن که: این جانب گفته‌ام «حکومت در چارچوب احکام الهی دارای اختیار است»، بکلی بر خلاف گفته‌های این جانب است. اگر اختیارات

۱. بخار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۹
۲. کسی که خدا او را حاکم قرار داده

۱. همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن خداست! (حج: ۴۱)

حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) یک پدیده بی معنی و محتوا باشد. اشاره می‌کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد؛ مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است، در چارچوب احکام فرعی نیست؛ نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا و منع احتکار - در غیر دو سه مورد - و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن، که از اختیارات دولت است، بنابر تفسیر شما، خارج است و صدها امثال اینها. باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، یکی از احکام اولیة اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی - حتی نماز و روزه و حج - است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرر باشد در صورتی که رفع، بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد، مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.^{۲۹۹}

۲-۱. چیستی اطلاق ولایت

❖ همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه (صلوات الله علیهم) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است.^{۳۰۰}

❖ وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (علیهم السلام) و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت»، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است. از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد؛ مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیّم برای صغار. قیّم ملت با قیّم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (علیه السلام) کسی را برای حضانت، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام با فقیه فرق داشته باشد. مثلاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای «حدود» (یعنی قانون جزای اسلام) است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام و فقیه

امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پایین تر است باید کمتر بزند؟ حد زانی که صد تازیانه است اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) جاری کند، ۱۵۰ تازیانه می زند، و حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) صد تازیانه، و فقیه پنجاه تازیانه؟ یا اینکه حاکم متصدی قوه اجراییه است و باید حد خدا را جاری کند؛ چه رسول الله (صلی الله علیه و آله) باشد، و چه حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)، یا نماینده و قاضی آن حضرت در بصره و کوفه، یا فقیه عصر. دیگر از شئون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت امیر (علیه السلام) اخذ مالیات، خمس، زکات، جزیه، و خراج اراضی خراجیه است. آیا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اگر زکات بگیرد، چقدر می گیرد؟ از یک جا ده یک و از یک جا بیست یک؟ حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) خلیفه شدند چه می کنند؟ جنابعالی فقیه عصر و نافذ الکلمه شدید چطور؟ آیا در این امور ولایت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و فقیه فرق دارد؟ خداوند متعال رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را «ولی» همه مسلمانان قرار داده؛ و تا وقتی آن حضرت باشند، حتی بر حضرت امیر (علیه السلام) ولایت دارند. پس از آن حضرت، امام بر همه مسلمانان، حتی بر امام بعد از خود، ولایت دارد؛ یعنی، اوامر حکومتی او درباره همه نافذ و جاری است و می تواند قاضی و والی نصب و عزل کند. همین ولایتی که برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست... در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین تر باشد؛ یکی والی و دیگری والی تر باشد.^{۳۰۱}

❖ عده یی سعی می کنند ولایت فقیه را به معنای حکومت مطلقه ی فردی معرفی کنند؛ این دروغ است. ولایت فقیه - طبق قانون اساسی ما - نافعی

مسئولیت های ارکان مسؤول کشور نیست. مسئولیت دستگاه های مختلف و ارکان کشور غیر قابل سلب است. ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است؛ این اساسی ترین و محوری ترین مفهوم و معنای ولایت فقیه است.^{۳۰۲}

❖ ولایت فقیه ولایت بر امور است که نگذارد این امور از مجاری خودش بیرون برود، نظارت کند بر مجلس، بر رئیس جمهور که مبادا یک پای خطائی بردارد، نظارت کند بر نخست وزیر که مبادا یک کار خطائی بکند، نظارت کند بر همه دستگاه ها، بر ارتش که مبادا یک کار خلافی بکند. جلو دیکتاتوری را ما می خواهیم بگیریم، نمی خواهیم دیکتاتوری باشد، می خواهیم ضد دیکتاتوری باشد، ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است نه دیکتاتوری.^{۳۰۳}

❖ رهبر امت اسلامی شخص امام خمینی است. و هیچ فرقی بین ملت ایران و ملت عراق در ولاء امام و در تقلید از امام و در لزوم تبعیت از خط امام نیست. هر کس جز این بگوید، معنای فقاہت، معنای ولایت فقیه، معنای ولایت امام را درک نکرده. آنی که مال یک مرز جغرافیایی است، یک رئیس جمهور است، یک نخست وزیر است، آنی که عرف بین المللی یا فرض کنید که قراردادهای سنتی و غیره وادار می کند که بایستی دخالت نکنند، آن رئیس جمهور است؛ آن نخست وزیر است؛ آن دولت است؛ نه امام. امام یعنی مرجع تقلید؛ امام یعنی آن کسی که از اسلام سخن می گوید؛ او مرز جغرافیایی نمی شناسد. آنچه که تبعیت از او را ایجاب می کند، او اسلام است. اسلام که مال یک مرز جغرافیایی نیست. مگر اسلام ایران، غیر از اسلام عراق و غیر از اسلام افغانستان و غیر از اسلام پاکستان و غیر از اسلام سوریه و غیر از اسلام

جاهای دیگر است. اگر «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» با فهمی که ما از این آیه داریم، با فهمی که اجتهاد و فقاہت ما از این آیه دارد، مال همه‌ی مسلمانها است، پس ولایت امام امت هم مال همه‌ی امت است. امت اسلامی که فقط ملت ایران نیستند. ملت ایران، سی‌چهل میلیون آدم هستند، توی این محدوده‌ی جغرافیایی زندگی می‌کنند. معنی ندارد توی یک جامعه‌ی اسلامی بزرگ، دو امام؛ دو واجب‌الاطاعه. بنابراین، همان نسبتی که امام با ملت ایران دارد، همان نسبت را عیناً امام با ملت عراق دارد؛ این خط را فراموش نکنید. این «مفترق الطریق»^۱ بین راه خط امام، راه صحیح و راه غیر صحیح. سیاست‌بازان، مدعیان، بلندپروازان، سلطه‌طلبان در این‌جای قضیه خدشه می‌کنند تا بتوانند خط لیبرالیسم و خطوط قومی و شیوعی و غیره ذلک را در عراق بیاورند سر کار. اگر می‌خواهید دچار آن بلیه‌ها نشوید، خط مستقیم این است؛ خط رهبری امام امت و لاغیر.^{۳۰۴}

❖ حدود ولایت و حاکمیت فقیه، همان حدود فقه است؛ تا هر جای زندگی بشر که فقه اسلامی - یعنی احکام الهی - گسترده است، ولایت و حاکمیت فقیه هم تا همان جا گسترده است و چون می‌دانیم که فقه اسلامی هیچ امری از امور زندگی بشر را از حکم الهی بیرون نمی‌داند و همه‌ی مسائل سیاسی، اقتصادی، فردی، اجتماعی، مشمول حکم الهی است، پس حاکمیت ولی فقیه هم شامل همه‌ی امور فردی و امور اجتماعی و امور سیاسی و امور اقتصادی و امور نظامی و امور بین‌المللی و همه‌ی چیزهایی است که در قلمرو حکم اسلامی و شرعی است.^{۳۰۵}

۲-۲. دلایل مطلقه بودن ولایت فقیه

۲-۲-۱. مسؤولیت ولی فقیه؛ همان مسؤولیت حکومت نبوی

❖ همین ولایتی که برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست.^{۳۰۶}

❖ قضیه ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله است و اینها از ولایت رسول الله هم می‌ترسند. شما بدانید که اگر امام زمان (سلام الله علیه) حالا بیاید، باز این قلم‌ها مخالفند با او و آنها هم بدانند که قلم‌های آنها نمی‌تواند مسیر ملت ما را منحرف کنند. آنها باید بفهمند اینکه ملت ما بیدار شده است و مسائلی که شما طرح می‌کنید ملت می‌فهمد، متوجه می‌شود، دست و پا نزنید، خودتان را به ملت ملحق کنید، بیائید در آغوش ملت.^{۳۰۷}

❖ این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بیشتر از حضرت امیر (علیه السلام) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (علیه السلام) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بیش از همه عالم است؛ و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر (علیه السلام) از همه بیشتر است؛ لکن زیاده‌ی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه (صلوات الله علیهم) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است.^{۳۰۸}

۲-۲-۲. اختیارات ولی فقیه؛ ابزار لازم برای تحقق اهداف عالی اسلام

❖ اسلام به قانون نظر «آلی» دارد؛ یعنی آن را آلت و وسیله تحقق عدالت در جامعه می‌داند؛ وسیله اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می‌داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه به منظور پرورش انسان مهذب است. وظیفه مهم پیغمبران اجرای احکام بوده، و قضیه نظارت و حکومت مطرح بوده است.^{۳۰۹}

❖ در همه‌ی زمینه‌ها و از جمله در زمینه‌ی فعالیت‌های اقتصادی، دست دولت اسلامی و حاکم اسلامی باز است؛ البته حاکم اسلامی - یعنی امام و ولی فقیه - که ایشان می‌توانند اختیاری را که متعلق به ایشان هست، به قوه‌ی مجریه یا به قوه‌ی قضائیه یا به بقیه‌ی عناصر و افرادی که در جامعه‌ی اسلامی هستند، اعطا کنند و دولت اسلامی و دستگاه اجرایی اسلامی، به اتکاء اختیارات امام، می‌تواند در جامعه‌ی اسلامی اعمال قدرت بکند، جلوی ظلم را بگیرد، جلوی بَغی را بگیرد - که این ملاک نظام اسلامی است که می‌فرماید: «

«خداى متعال فرمان مى‌دهد نسبت به عدالت و نیکی کردن و کمک کردن به نزدیکان، «و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی»؛ از فحشاء از منکرات و از بَغی نهی می‌کند - بَغی، یعنی همین ظلم کردن؛ تعدی کردن؛ از حقوق خود تجاوز کردن؛ طغیان کردن؛ اموال دیگران را به ناحق و ظلم غصب کردن؛ به مردمی که به کار آنها محتاج هستند، تعدی کردن؛ طبقه‌ی مستمند و محروم و مستضعف جامعه را پایمال کردن. خب، امر خدا فقط امر زبانی نیست؛ نهی خدا فقط نهی ارشادی نیست؛ امر و نهی خدا، یعنی دوام جامعه اسلامی؛ این است. این، جز با اختیارات حکومت اسلامی و دستگاه اجرایی و دولت اسلامی امکان‌پذیر نیست.^{۳۱۰}

❖ عهده‌دار شدن حکومت فی حد ذاته شأن و مقامی نیست؛ بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس فرمود: این کفش چقدر می‌ارزد؟ گفت: هیچ. فرمود: فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم ارزشتر است؛ مگر اینکه به وسیله فرماندهی و حکومت بر شما بتوانم حق (یعنی قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم؛ و باطل (یعنی قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم. پس، نفس حاکم‌شدن و فرمانروایی وسیله‌ای بیش نیست. و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدف‌های عالی نیاید، هیچ ارزش ندارد. لذا در خطبه نهج البلاغه می‌فرماید: «اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به این کار نشده بودم، آن را (یعنی فرماندهی و حکومت را) رها می‌کردم». بدیهی است تصدی حکومت به دست آوردن یک وسیله است؛ نه اینکه یک مقام معنوی باشد؛ زیرا اگر مقام معنوی بود، کسی نمی‌توانست آن را غصب کند یا رها سازد. هرگاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می‌کند؛ و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می‌شود. بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده، خیال می‌کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه (علیهم السلام) شأن و مقامی است، که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا به هم می‌خورد. حال آنکه نخست وزیر شوروی یا انگلیس و رئیس جمهور امریکا حکومت دارند، منتها کافرند. کافرند، اما حکومت و نفوذ سیاسی دارند؛ و این حکومت و نفوذ و اقتدار سیاسی را وسیله کامروایی خود از طریق اجرای قوانین و سیاست‌های ضد انسانی می‌کنند.

ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند.

صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد؛ منتها چه بکنند؟
مأمورند انجام وظیفه کنند.^{۳۱۱}

❖ وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (علیهم السلام) و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت»، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است.^{۳۱۲}

❖ اساساً حکومت کردن و زمامداری در اسلام یک تکلیف و وظیفه الهی است که یک فرد در مقام حکومت و زمامداری، گذشته از وظایفی که بر همه مسلمین واجب است، یک سلسله تکالیف سنگین دیگری نیز بر عهده اوست که باید انجام دهد.^{۳۱۳}

۲-۲-۳. ولایت فقیه؛ حکومت قانون خدا، نه شخص فقیه

❖ آن فقیهی که برای امت تعیین شده است و امام امت قرار داده شده است، آن است که می‌خواهد این دیکتاتوری‌ها را بشکند و همه را به زیر بیرق اسلام و حکومت قانون بیاورد. اسلام، حکومتش حکومت قانون است، یعنی قانون الهی، قانون قرآن و سنت است و حکومت، حکومت تابع قانون است، یعنی خود پیغمبر هم تابع قانون، خود امیرالمومنین هم تابع قانون، تخلف از قانون یک قدم نمی‌کردند و نمی‌توانستند بکنند.^{۳۱۴}

❖ این حرف‌هایی که می‌زنند که: «خیر! اگر چنانچه ولایت فقیه درست بشود، دیکتاتوری می‌شود»، از باب اینکه اینها ولایت فقیه را نمی‌فهمند چیست... اینها اگر یک رئیس جمهور غربی باشد، همه اختیارات [را] دستش بدهند، هیچ مضایقه‌ای ندارند و اشکالی نمی‌کنند، اما اگر یک فقیهی که یک عمری را برای اسلام خدمت کرده، علاقه به اسلام دارد، با آن شرایطی که اسلام قرار داده است که نمی‌تواند یک کلمه تخلف بکند، [مخالفت می‌کنند]. اسلام دین قانون است، قانون، پیغمبر هم خلاف نمی‌توانست بکند؛ نمی‌کردند؛ البته نمی‌توانستند بکنند. خدا به پیغمبر می‌گوید که اگر یک حرف خلاف بزنی، رگ و تینت [را] قطع می‌کنم. حکم قانون است؛ غیر از قانون الهی کسی حکومت ندارد؛ برای هیچ کس حکومت نیست؛ نه فقیه و نه غیر فقیه؛ همه تحت قانون عمل می‌کنند؛ مجری قانون هستند همه؛ هم فقیه و هم غیر فقیه همه مجری قانونند. فقیه، ناظر بر این است که اینها اجرای قانون بکنند؛ خلاف نکنند؛ نه اینکه می‌خواهد خودش یک حکومتی بکند؛ می‌خواهد نگذارد این حکومت‌هایی که اگر چند روز بر آنها بگذرد، برمی‌گردند به طاغوتی و دیکتاتوری، می‌خواهد نگذارد بشود. زحمت برای اسلام کشیده شده؛ خون‌های جوان‌های شما در راه اسلام رفت، حالا ما دوباره بگذاریم که اساسی که اسلام می‌خواهد درست بکند و زمان امیرالمومنین بوده و زمان رسول الله (صلی الله علیه و سلم) بوده؛ بگذاریم اینها را برای خاطر چهار تا آدمی که دور هم جمع می‌شوند و پاهایشان را روی هم می‌اندازند... چائی و قهوه می‌خورند و قلمفرسائی می‌کنند: مگر ما می‌توانیم اینها را [بپذیریم]؟! مگر ما می‌توانیم؟ قدرت جائر است؛ برای کسی - برای یک مسلمان - که تمام این خون‌هایی که ریخته شده، هدر بدهد و اسلام را بگذاریم کنار؟ و چیزهایی هم که [می‌گویند که:] «یک همچو ولایت فقیهی نداریم»؛ خوب شما نمی

دانید؛ شما فقیه را اطلاع بر آن ندارید که می‌گویند ولایت فقیه نداریم. ولایت فقیه از روز اول تا حالا بوده؛ زمان رسول الله تا حالا بوده. این حرف‌ها چه است که می‌زنند اینها؛ همه این اشخاص غیر مطلع بر فقه؟^{۳۱۵}

❖ اگر چنانچه جامعه‌ی مدنی، یعنی جامعه‌ی مدینه‌النبی، خب ولایت فقیه در جامعه‌ی مدینه‌النبی در رأس همه‌ی امور است. چون در مدینه‌النبی حکومت، حکومت دین است و ولایت فقیه هم به معنای ولایت یک شخص نیست؛ حکومت یک شخص نیست؛ حکومت یک معیار است؛ می‌دانید، یک شخصیت است در واقع. معیارهایی وجود دارد که این معیارها در هر جایی که تحقق پیدا بکند، او این خصوصیت را پیدا می‌کند که می‌تواند در جامعه به وظایفی که برای ولی فقیه معین شده رسیدگی بکند، و مهم این است - که به نظر من به این نکته بایستی توجه کرد و به او باید افتخار کرد - که برخلاف همه‌ی مقررات عالم در باب حکومت، که حاکمیتها را یک حالت غیرقابل خدشه قرار می‌دهند در قوانین و اینها، در نظام اسلامی، آن کسی که به عنوان ولی فقیه مشخص می‌شود، چون اساساً مسؤولیت او مبتنی بر معیارها است، اگر چنانچه این معیارها را از دست داد به خودی خود ساقط می‌شود؛ توجه می‌کنید؛ یعنی به خودی خود ساقط است. وظیفه‌ی مجلس خبرگان تشخیص این قضیه است. اصلاً اگر تشخیص دادند، می‌فهمند که بله، ولی فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها در این آقا نیست، می‌فهمند که ولی فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولی فقیه. محتاج نیست عزلش کنند، خودش منعزل می‌شود؛ توجه می‌کنید. این خیلی نکته‌ی بنظر ما مهمی است.^{۳۱۶}

❖ خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که اگر چنانچه یک تخلفی بکنی،

یک چیزی را به من نسبت بدهی، تو را اخذ می‌کنم، و تینت^۱ را قطع می‌کنم. اسلام دیکتاتوری ندارد، اسلام همه‌اش روی قوانین است و آن کسانی که پاسدار اسلامند، اگر بخواهند دیکتاتوری کنند، از پاسداری ساقط می‌شوند به حسب حکم اسلام.^{۳۱۷}

❖ شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای «مجلس قانونگذاری»، که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می‌دهد، «مجلس برنامه‌ریزی» وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد؛ و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.

مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتی که در حکومت‌های جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می‌نمایند هر چه خواستند به نام «قانون» تصویب کرده، سپس بر همه مردم تحمیل می‌کنند. حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده

و در لسان قرآن و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) بیان شده است. اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خلافت را عهده‌دار شد، به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است، «خليفةُ الله في الأرض». نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید - چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند - خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند. پس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به حکم قانون و به تبعیت از قانون حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود، یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود.

باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است، و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ولایت داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‌اند، به پیروی از قانون الهی بوده است: قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هم به حکم خدا است که می‌فرماید: «و اطیعوا الرسول» (از پیامبر پیروی کنید). پیروی از متصدیان حکومت یا «اولوا الامر» نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید: «

۱. رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم

(صلی الله علیه و آله)، در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد: همه تابع اراده الهی هستند.^{۳۱۸}

❖ جمهوری اسلامی یعنی اینکه رژیم به احکام اسلامی و به خواست مردم عمل کند و الان رژیم رسمی ما جمهوری اسلام است و فقط مانده است که احکام، همه احکام اسلامی بشود. مجرد بودن رژیم اسلامی مقصود نیست، مقصود این است که در حکومت اسلام، اسلام و قانون اسلام حکومت کند، اشخاص برای خودشان و به فکر خودشان حکومت نکنند، ما می‌خواهیم احکام اسلام در همه جا جریان پیدا کند و احکام خدای تبارک و تعالی حکومت کند. در اسلام حکومت، حکومت قانون، حتی حکومت رسول الله و حکومت امیرالمؤمنین حکومت قانون است یعنی قانون خدا آنها را تعیین کرده است، آنها به حکم قانون واجب‌الاطاعه هستند پس حکم از آن قانون خداست و قانون خدا حکومت می‌کند. در مملکت اسلامی باید قانون خدا حکومت کند و غیر قانون خدا هیچ چیز حکومتی ندارد. اگر رئیس جمهوری در مملکت اسلامی وجود پیدا بکند، این اسلام است که او را رئیس جمهور می‌کند، قانون خداست که حکمفرماست. در هیچ جا در حکومت اسلامی نمی‌بینید که خود سری باشد حتی رسول الله از خودشان رای نداشته‌اند، رای قرآن بوده است، وحی بوده، هر چه می‌فرموده از وحی سرچشمه می‌گرفته است و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گفتند و همین طور حکومت‌هایی که حکومت اسلامی هستند آنها تابع قانونند، رای آنها قانون اسلامی است و حکومتشان حکومتِ الله.^{۳۱۹}

❖ چون حکومت اسلام حکومت قانون است، قانون‌شناسان، و از آن بالاتر دین‌شناسان، یعنی فقها، باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام

امور اجرایی و اداری و برنامه‌ریزی کشور مراقبت دارند. فقها در اجرای احکام الهی امین هستند. در اخذ مالیات، حفظ مرزها، اجرای حدود امینند. نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند، یا در اجرای آن کم و زیاد شود. اگر فقیه بخواهد شخص زانی را حد بزند، با همان ترتیب خاص که معین شده باید بیاورد در میان مردم و صد تازیانه بزند. حق ندارد یک تازیانه اضافه بزند، یا ناسزا بگوید، یک سیلی بزند، یا یک روز او را حبس کند. همچنین اگر به اخذ مالیات پرداخت، باید روی موازین اسلام، یعنی بر وفق قانون اسلام عمل کند. حق ندارد یک شاهی اضافه بگیرد. نباید بگذارد در بیت المال هرج و مرج واقع شود، و یک شاهی ضایع گردد. اگر فقیهی بر خلاف موازین اسلام کاری انجام داد «نعوذ بالله» فسقی مرتکب شد، خود به خود از حکومت منعزل است، زیرا از امانتداری ساقط شده‌است. حاکم در حقیقت قانون است. همه در امان قانونند، در پناه قانون اسلامند. مردم و مسلمانان در دایره مقررات شرعی آزادند، یعنی بعد از آنکه طبق مقررات شرعی عمل کردند، کسی حق ندارد بگوید اینجا بنشین یا آنجا برو. این حرفها در کار نیست. آزادی دارند و حکومت عدل اسلامی چنین است. مثل این حکومتها نیست که امنیت را از مردم سلب کرده‌اند. هر کس در خانه خود می‌لرزد که شاید الان بریزند و کاری انجام دهند.^{۳۲۰}

❖ در جامعه‌یی که مردم اعتقاد به خدا دارند و اعتقاد به دین و شریعت اسلامی دارند حاکم و ولی امر باید کسی باشد که تجسم مکتب باشد. یعنی حکومت او حکومت مکتب باشد. البته نوع حکومت او هم با نوع حکومتهای معمولی در عالم متفاوت است. حکومت او حکومت جبر و زور نیست. حکومت اخلاق است، حکومت دین است، حکومت حکمت است، حکومت معرفت است، حکومت برادری است؛ یعنی امام و ولی امر در جامعه‌ی اسلامی

با انسانهای دیگر برادر است. با آنها با عاطفه‌ی برادری و با رابطه‌ی برادری زندگی می‌کند. این حکومت که حکومت ولی امر و حکومت مکتب در جامعه‌ی اسلامی است باید در همه‌ی مراکز اساسی و مهم این جامعه تجسم پیدا بکند که بر حسب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همان‌طوری که گفته شد در قوه‌ی قضائیه، در قوه‌ی مقننه و در قوه‌ی مجریه تجسم پیدا می‌کند. این پایه و اساسی است برای همه‌ی مباحث اجتماعی که ان‌شاءالله به تدریج این مباحث باید به عرض شما برادران و خواهران برسد و در همه‌ی این مباحث آن چه مورد توجه است این است که همه‌ی مسائل اجتماعی در جامعه‌ی اسلامی از پایه‌ی توحید، از پایه‌ی اعتقاد به خدا و اعتقاد به روز جزا و نظارت خدا و نماینده‌ی دین خدا در جامعه از این پایه باید نشأت بگیرد و ما امیدوار هستیم که جامعه‌ی اسلامی ما بتواند با حرکت به سمت اهداف عالی‌هی اسلام، فقه اسلامی را به طور کامل در همه‌ی شؤون و همه‌ی کیفیات زندگی خود به اجرا برساند و ان‌شاءالله حضور ولی فقیه و نظام ولایت فقیه ما را به سمت حاکمیت روزافزون اسلام در امور اجتماعی و فردی ما سوق بدهد و این یک آینده‌یی است که در انتظار آن آینده باید بود و برای آن باید کوشش کرد و سعی کرد. امروز برای مسؤلان کشور و دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی تقوای اساسی در عالم سیاست و در عالم حرکت اجتماعی عبارت است از این‌که این حرکت جامعه‌ی اسلامی به سمت این احکام الهی باشد. یعنی هم قوه‌ی مجریه و هم قوه‌ی قضائیه و هم قوه‌ی مقننه همه‌ی کوشش و همه‌ی قدرت قانونی خودشان را به کار ببرند تا جامعه به سمت یک کیفیت اسلامی کامل ان‌شاءالله سوق پیدا کند.^{۳۲۱}

❖ حکومت اسلامی، حکومت قرآن و حکومت فقه و فقیه و حکومت علم و عدل است. حکومت برای گسترش آرمانهای اسلامی است. تشکیل

حکومت اسلامی، آرزوی همه‌ی اولیاءالله در طول تاریخ بوده است... کسانی که خود را بنده‌ی مطیع خدا می‌دانند، برای تحقق اهداف خدایی تلاش می‌کنند و صبح و شام در مقابل پروردگار پیشانی خضوع به خاک می‌سایند که به آنها توفیق دهد خدمتگزار دین او باشند.^{۳۳۲}

۲-۳. حکم ولی فقیه؛ اولیه یا ثانویه؟

❖ کار ولی فقیه چیست در جامعه؟ کار ولی فقیه عبارت است از اداره‌ی جامعه. البته بر مبنای اسلام، شکی در این نیست؛ اما آن جاهایی که مصالح اسلامی را، مصالح اجتماعی را، ولی فقیه تشخیص می‌دهد، بر طبق مصلحت یک دستوری صادر می‌کند، آن دستور حکم الله است؛ آن دستور خودش یک دستور شرعی است. ولی فقیه چه با اتکاء به دلیل عقلی قطعی و چه با اتکاء به ادله‌ی شرعی، یک مصلحتی را برای جامعه تشخیص می‌دهد، آن مصلحت را اعمال می‌کند، آن می‌شود حکم الله و برای همه‌ی مردم این حکم، واجب اطاعه است؛ که معنای این جمله‌ای هم که در بیانات بزرگان تکرار شد - که حکومت از احکام اولیه است - همین است. اصل حکومت از احکام اولیه است و احکام حاکم اسلامی هم حکم اولی است؛ یعنی حکم ثانوی به معنای اینکه تابع ضرورت‌ها باشد، نیست.^{۳۳۳}

❖ فقه اسلامی دارای احکامی است که از لحاظ اهمیت یکسان نیستند. در این گستره‌ی وسیعی که فقه اسلامی دارد - که شاید هزاران موضوع و صدها عنوان مهم در آن هست - بعضی بر بعضی دیگر ترجیح دارند؛ یعنی اگر در جایی دو حکم شرعی لازم باشد که با هم قابل جمع هم نباشد و نتوان به هر دو حکم شرعی عمل کرد، یکی از آن دو حکم را قهراً باید بر دیگری ترجیح داد؛ کدام را ترجیح می‌دهیم؟ آن حکمی که اهمیت بیشتری دارد؛

حیاتی‌تر است؛ فوری‌تر است؛ جهات گوناگونی در آن هست که بر دیگری ترجیح دارد. از باب مثال حالا بخواهیم محاسبه کنیم مثلاً در میان احکام اسلامی، یک حکمی وجود دارد که عبارت است از «حرمت تسلیم جامعه‌ی اسلامی در مقابل دشمنان خارجی» و «عدم جواز تسلط بیگانگان بر جامعه‌ی اسلامی». خوب، این یک حکم فقهی است؛ این که خارج از فقه نیست! حالا اگر در جایی که تسلط بیگانگان بر جامعه‌ی اسلامی وجود دارد، مسلمان‌ها بخواهند به این حکم اسلامی عمل کنند، چه کار باید بکنند؟ چگونه بایستی اقدام بکنند؟ باید مجاهدت کنند؛ باید جان و مال بدهند؛ باید بسیاری از مضیقه‌ها را برای خودشان قبول کنند. در خلال این وظایفی که باید انجام بدهند، ای بسا برخی از واجبات دیگر اسلامی تحت الشعاع قرار خواهد گرفت و ممکن نخواهد بود که آن واجبات را ما عمل بکنیم. مثلاً حفظ جان یک واجب شرعی است، حفظ مال دیگران و مالکیت دیگران یک واجب شرعی است؛ اما آن جایی که مسئله‌ی تسلط بیگانگان مطرح است و این واجب در میان است، آن واجبات دیگر تحت الشعاع قرار خواهد گرفت و لازم است که ما این تکلیف شرعی را بر دیگر تکالیف ترجیح بدهیم. یا آنجایی که حفظ نظام اسلامی مثلاً اقتضاء می‌کند که ما از برخی از تکالیف فرعی صرف نظر کنیم؛ حفظ نظام اسلامی یکی از احکام فقه است؛ این که خارج از فقه اسلامی نیست؛ فقه فقط طهارت و نجاست و احکام فردی و جزئی که نیست؛ حفظ اسلام، حفظ نظام اسلامی، یکی از واجبات فقهی است؛ یکی از تکالیف شرعی است. در مواردی، اگر ما بخواهیم نظام اسلامی را حفظ بکنیم، شاید لازم بشود یکی، دوتا، ده تا از واجباتی را که اهمیت کمتری دارد، فدای این واجب بکنیم. یا مثلاً حفظ رفاه عمومی در جامعه یا امنیت عمومی در جامعه، یک واجب شرعی است و یکی از احکام فقهی است؛ این هم جزو فقه است. شاید در

جایی برای این که ما رفاه را رفاه عمومی را در جامعه تامین کنیم، احتیاج به این باشد که برخی از واجبات دیگر را زیر پای این واجب بگذاریم. فدای این واجب بکنیم. یا امنیت جامعه را اگر ما بخواهیم تامین کنیم، شاید لازم باشد گاهی یک، دو، بیشتر از واجبات و احکام شرعی را قربانی این واجب بکنیم. چرا؟ چون این واجب مهمتر است. بنابراین می‌بینید که در میان احکام فقهی همه یکسان نیستند. به عنوان یک مثالی که در تاریخ همه‌تان هم شناختید و می‌دانید، در تاریخ نزدیک به خود ما، همین مسئله‌ی حرمت تنباکویی را که میرزای بزرگ شیرازی (علی الله المقامه) فتوای آن را صادر کرد و حکم داد، می‌توانید به عنوان یک مثال مورد نظر بگیرید. خب اگر از یک عالمی سؤال می‌کردند در آن روز که رفتن و خریدن تنباکو و کشیدن این تنباکو چه طور است؟ احکام رساله‌ای و فقهی تصریح دارد به این که کشیدن تنباکو حرام نیست. فتوای فقهای اصولی ما هم همه همین بوده؛ لکن ناگهان یک فتوایی صادر می‌شود از یک عالم - که این حکم به معنای اصطلاحی هم نیست که موضوع را تعیین می‌کند، بلکه فتواست منتهی یک حکم حکومتی است؛ یک حکم ولایتی است، که در آن روز چون اسلام قوت داشت، اگر چه حاکم اسلامی فقیه نبود، اما فقیه می‌توانست اعمال نفوذ بکند. چون این فقیه می‌داند که یک کمپانی انگلیسی آمده و همه‌ی موجودی و همه‌ی مزارع تنباکو و توتون و همه‌ی امکانات مربوط به این را با دولت آن روز ایران معامله کرده و این مقدمه‌ی یک سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی بر جامعه‌ی اسلامی است و این حرام است و سلطه‌ی کمپانی انگلیسی بر جامعه‌ی اسلامی جایز نیست، برای این که این فعل حرام انجام نگیرد، برای این که جامعه‌ی اسلامی از سلطه‌ی اقتصادی بیگانه رها بشود یا به دام او نیافتد، ایشان یک حلالی را که به حسب ظاهر شرع حلال است، حرام می‌کنند؛ می‌گویند کشیدن تنباکو حرام است و هیچ

کس از علمای آن روز هم - آن کسانی که آگاه بودند و بصیر بودند - این فتوا را به معنای از بین بردن فقه اسلامی ندانستند؛ حالا شاید افراد کج‌سلیقه یا بی‌خبر و غافل همان روزها هم نقی این گوشه و آن گوشه می‌زدند، لکن افرادی که میرزا را می‌شناختند، افرادی که با مسائل فقهی و با نظام فقهی اسلام آشنا بودند، به خوبی می‌فهمیدند که این یک حکم فقهی است؛ این یک واجب شرعی است. پس ببینید که وقتی امر، دائر است بین دو تا حکم شرعی که یکی، آن قدر اهمیت دارد، اما دیگری آن اهمیت را ندارد، آن کسی که بصیر است، فقیه است، زمان را می‌شناسد، مسائل را می‌داند، از سیاست مطلع است، از دشمنی‌ها مطلع است، او می‌تواند یکی از این دو حکم را بر دیگری ترجیح بدهد؛ کدام را ترجیح خواهد داد؟ آن که اهمیت بیشتری دارد؛ و این باب ترجیح اهم بر مهم در اصول فقه ماست که در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود و روی آن بحث می‌شود و این در همه جا جاری است؛ یعنی در هر جایی که دو تا حکم با یکدیگر مزاحمت بکنند، هر کدام از آنها که مهمتر باشد، او را فقیه بر آن دیگری ترجیح خواهد داد؛ منتهی «شناختن حکم مهمتر» کار همه کس نیست؛ یک کسی باید باشد که اولاً با گستره‌ی فقه آشنا باشد، فقه اسلامی را بشناسد، مصالح را هم بداند؛ هر کسی هم که فقه را دانست و فقیه بود، نمی‌تواند تشخیص بدهد؛ ای بسا فقهای که از مسائل زمان مطلع نباشند؛ آگاه نباشند؛ ترجیح یک حکم بر حکم دیگر را اصلاً توجه نکنند و درک نکنند؛ آنها نمی‌توانند این کار را بکنند. اما در جامعه‌ی اسلامی، آن کسی که ولیّ امت هست و رهبر جامعه است و فقیه است و بصیر است و عادل است، تابع هوای نفس خودش نیست، تابع چیزهای شخصی نیست، او مصالح مسلمین را نگاه می‌کند؛ خب دو تا واجب شرعی است، یا یک واجب و یک حرام است، یا یک واجب و یک شی مباح است - احکام شرعی مباحش هم

باید مباح باشد؛ نمی‌شود مباح را هم تغییر داد به غیر مباح - اما آن جایی که معارضه باشد، آن مباح را حرام می‌کند، به خاطر یک مصلحت دیگر؛ آن واجب را حرام می‌کند، به خاطر یک مصلحت دیگر؛ آن حرام را واجب می‌کند، به خاطر یک مصلحت دیگر. این در حقیقت ترجیح دادن یک حکم شرعی است بر یک حکم دیگر، به خاطر مهمتر بودن آن؛ این آن احکام ولایتی است. پس توجه می‌کنید که احکام ولایتی و حکمی که از روی مصلحت ولی فقیه صادر می‌کند، آن در حقیقت، به معنای احیاء فقه است. بعضی آدم‌های کوتاه نظر، ممکن است فکر کنند که اگر حکم مصلحتی صادر شد و یک حکم شرعی ظاهری از بین رفت - یا موقتاً یا برای بلند مدت - پس فقه چه شد؟! فقه پایمال شد! نه، فقه پایمال نشد؛ فقه احیاء شد. چون همان حکمی هم که ترجیح داده می‌شود و لازم الاجرا می‌شود، آن هم حکم فقهی است؛ یعنی آن جایی که ولی فقیه دستور می‌دهد که مسلمان‌ها لازم است که مثلاً اموال خودشان را یا فلان مقدار از مال خودشان را برای یک مقصود مهمی بدهند، خب «الناس مسلطون علی اموالهم»، این یک حکم شرعی است، شکی نیست مردم بر مال خودشان مسلطند و کسی حق ندارد مال آنها را از آنها بگیرد، اما آن مصلحتی که ایجاب کرده است که مال همین مردمی که بر مالشان مسلط هستند، از آنها گرفته بشود و صرف یک امری بشود، آن مصلحت چیست؟ مثلاً دفاع از اسلام، دفاع از نظام اسلامی یا حفظ رفاه قشرهای محروم، یا حفظ امنیت جامعه. این مصلحت - که خود این هم یک مصلحت شرعی است و یک حکم فقهی است - این اهمیتش بیشتر از «^۱ در این موارد است.

یا فرض بفرمائید در مثال دیگر، حاکم اسلامی دستور می‌دهد که فلان کشت را در زمین‌های خودتان نکنید، یک وقتی است که مثلاً جامعه‌ی اسلامی به گندم نیاز دارد، فرض کنید یک شرایطی پیش بیاید که جامعه‌ی اسلامی مایحتاج مبرمی به غلات داشته باشد؛ به گندم و جو مثلاً داشته باشد، اینجا حاکم اسلامی دستور خواهد داد که هر کسی که مزرعه‌ای دارد یا مزرعه‌ای با این شرایط یا در این جاهای خاص دارد، ممنوع است از این که چیز دیگری کشت کند و موظف است که فقط گندم یا جو کشت کند. خب، اینجا است که کسی بیاید بگوید: آقا من مالک این زمین بودم و اختیار ملک خودم را داشتم؛ من می‌خواهم به جای گندم، مثلاً هندوانه کشت کنم». بله؛ تسلط بر ملک خود و زمین خود و اختیار کشت، این یک حکم شرعی است؛ اما حفظ نظام جامعه، حفظ رفاه جامعه - که اگر گندم به آن نرسد، این نظام، این رفاه از بین خواهد رفت - این هم یک حکم شرعی است و این مهمتر از آن است. اینجا حاکم اسلامی دستور می‌دهد که مثلاً در فلان جاها، در فلان مناطق با فلان شرایط، هیچ کس حق ندارد که غیر از این مواد، چیز دیگری را کشت کند. یا مثلاً اگر حاکم اسلامی بگوید: کسی حق ندارد کشت خشخاش بکند، اگر کسی بگوید آقا خشخاش یک کشتی است؛ من می‌خواهم در زمین خودم خشخاش کشت کنم! حاکم می‌تواند بگوید: نه! امنیت عمومی جامعه و سلامت عمومی جامعه به هم خواهد خورد؛ اگر کسی پولش را بدهد و مواد مخدر را مثلاً خرید و فروش کند، یا مواد مخدر را تولید بکند، یا مواد مخدر را نگه بدارد، سلامت جامعه تهدید خواهد شد و حفظ سلامت جامعه یک واجب شرعی است؛ یک حکم فقهی است و ولی فقیه اهمیت این حکم فقهی را بیشتر می‌داند از اهمیت مالکیت شما بر پولت یا بر زمینت که می‌خواهی حالا مثلاً خشخاش کشت بکنی؛ لذا این را بر آن ترجیح می‌دهد و اعلام می‌کند که جایز نیست و حرام

۱. مردم بر دارائیهها و بر خودشان تسلط و چیرگی دارند. (بخار الأنوار، ج ۲، ص ۲۷۲)

است فلان کشت؛ فلان معامله؛ فلان کار.

پس همان‌طور که مشاهده می‌شود، احکام حکومتی از مجموعه‌ی فقه عظیم اسلامی بیرون نیست. این اشتباه است که ما خیال کنیم کسی با مطالعه‌ی رساله‌ی عملیه و توضیح المسائل خواهد توانست احکام گوناگون فقهی را و آن که مهمتر است، آن که اهمیتش کمتر است، ترجیح بدهد؛ این جور نیست. آن کسی که فقیه است، احکام اسلامی را می‌داند، مهم بودن و مهمتر بودن را در میان احکام فقهی تشخیص می‌دهد، او قادر است که ارزیابی کند و بداند کدامیک از اینها از دیگری مهمتر است و این اختیار مخصوص ولی فقیه است. بعضی به ذهنشان ممکن است اینجور بیاید که: خب، اگر ما آمدیم حکم مصلحتی و حکم ولایتی را باب کردیم، هر کسی در هر گوشه‌ی مملکت وقتی بنای اجرای احکام شرعی بشود، بگوید: آقا من مصلحت نمی‌دانم؛ مصلحت این است که این حکم اجرا نشود. پس این احکام الهی تکلیفش چه خواهد شد؟ اصلاً مسئله‌ی این نیست که کسی تشخیص بدهد که این حکم مصلحت دارد یا ندارد؛ تشخیص مصلحت به عهده‌ی ولی فقیه است، یا کسی که او منصوب کند، یا کسی او تعیین بکند. این جور نیست که هر کسی بتواند در مواجهه‌ی با هر یک از احکام شرعی، بگوید که من مصلحت نمی‌دانم که این حکم انجام بگیرد، بنابراین این حکم فعلاً تعطیل! و آن کاری که مصلحت هست انجام بگیرد؛ به عنوان حکم الهی! این چنین چیزی نیست و چنین اختیاری را هیچ کس ندارد، مگر ولی فقیه و آن کسی که ولی فقیه معین بکند... خواسته‌اند که هیچ مصلحتی از مصالح اسلامی ندیده گرفته نشود و فوت نشود و جامعه‌ی اسلامی بر پایه‌ی مصالح عالی‌ی اسلامی که در همان فقه وسیع اسلامی مطرح شده.^{۳۲۴}

۲-۴. ولایت مطلقه و محدودیت‌ها

❖ آن کسی که ولیّ و حاکم مردم است، یک سلطان نیست؛ یعنی عنوان حکومت، از بُعد اقتدار و قدرت او بر تصرف ملاحظه نمی‌شود؛ از بُعد این‌که او هر کاری که می‌خواهد، می‌تواند بکند، مورد توجه و رعایت نیست؛ بلکه از باب ولایت و سرپرستی او، و این‌که ولیّ مؤمنین یا ولیّ امور مسلمین است، این حق یا این شغل یا این سمت مورد توجه قرار می‌گیرد. قضیه‌ی حکومت در اسلام، از این جهت مورد توجه است. اگر این مفهوم ولایت و آنچه را که اسلام برای ولیّ و والی به عنوان شرط و وظیفه قرار داده است، بشکافیم - که در کلمات ائمه‌ی معصومین در این باب، خیلی حرفهای آموختنی وجود دارد، و در همین نامه‌ی امیرالمؤمنین به مالک اشتر و آن توصیه‌های بزرگ، مفاهیم ارزنده‌ی زیادی هست - خواهیم دید که مردمیترین نوع حکومت این است. در فرهنگ بشری - یعنی فرهنگ آزادیخواهان عالم در طول تاریخ - هیچ چیزی که از حکومت زشت باشد، در مفهوم ولایت وجود ندارد. مفهوم استبداد یا خودسری، به میل خود یا به ضرر مردم تصمیم گرفتن، مطلقاً در معنای ولایت اسلامی نیست. نه این‌که یک شخصی نمی‌تواند به نام ولایت از این کارها بکند؛ خیر، شیاطینی هستند که با همه‌ی نامهای خوب، همه‌ی کارهای بد را در دنیا کرده‌اند. مقصود، آموزش و درس و راه اسلامی است. البته کسانی که دلباخته‌ی مفاهیم غربی و بیگانه‌ی از اسلام هستند، ممکن است حرفهایی بزنند، یا تصوراتی بکنند؛ لیکن اینها بر اثر نشناختن مفهوم ولایت است.^{۳۲۵}

❖ این که می‌گوییم سیاست ما عین دیانت است و دیانت ما عین سیاست است، یک طرف قضیه این است که سیاست و بنیان آن باید براساس دین باشد. روی دیگر سکه هم این است که فعالیت سیاسی نمی‌تواند از معیارها و ضوابط

دینی و اخلاقی خارج باشد. کار غیراخلاقی برای کسب قدرت، مطلقاً جایز نیست و کسی را که در صراط مدیریت قرار دارد، از اهلیت و صلاحیت می‌اندازد؛ لذا این ضوابط باید به طور کامل در همه‌ی رده‌ها رعایت شود. قانون برای رهبری، ریاست جمهوری، مسئولان قوای سه‌گانه و رده‌های مختلف مدیریت، تا رده‌های شوراهای شهر و روستا و دیگر جاها ضوابطی را معین کرده‌است که برخاسته از همان دید و فکر اسلامی است. این ضوابط باید احراز شود. باید تشخیص داده شود که این شرایط در این شخص وجود دارد، بعد او در معرض رأی مردم قرار گیرد، اگر ملاک رأی مردم است؛ یا نصب شود، اگر ملاک، انتصاب است؛ مثل بعضی از مسئولیتهایی که وجود دارد.^{۳۲۶}

۲-۵. عوامل بازدارنده از استبداد

❖ بزرگ‌ترین تعریف برای یک انسان - در معیارهای الهی و اسلامی - عبودیت خداست. «اشهد ان محمدا عبده و رسوله»، «رسول» را بعد از «عبد» ذکر می‌کند. امیرالمؤمنین این است. معنای ولایت در اصطلاح و استعمال اسلامی، این است؛ یعنی حکومتی که در آن، اقتدار حاکمیت هست، ولی خودخواهی سلطنت نیست، جزم و عزم قاطع هست - که «
 ۱- اما استبداد به رأی نیست. کسانی که با حکومت و با ولایت اسلامی، دشمنی می‌کنند، از این چیزها می‌ترسند؛ با اسلامش بدند! اسم ولایت را حمل کردن بر مفاهیمی که یا ناشی از بی‌اطلاعی و بی‌سوادی و کج‌فهمی است، یا ناشی از غرض و عناد است! ولایت، یعنی حکومتی که در آن در عین وجود اقتدار، در عین وجود عزت یک حاکم و جزم و عزم و تصمیم قاطع یک حاکم، هیچ نشانه‌ای از استبداد و خودخواهی و خود رأیی و زیاده‌طلبی و برای

خود طلبی و اینها نیست. این، آن نشانه‌ی اصلی برای این حکومت است... این‌که من بارها می‌گویم تا رسیدن به نقطه‌ی مطلوب حکومت اسلامی، فاصله داریم - اگرچه با حکومت‌های مادی هم خیلی فاصله داریم؛ اما تا آن نقطه‌ی اصلی هم فاصله‌ی زیادی داریم - به‌خاطر این است. هرچه و هرجا که در امر عدالت، در امر محو شدن و هضم شدن در اراده‌ی الهی و احکام الهی، کوتاه بیاییم، ناشی از ضعف‌های شخصی ماست، والا حکم اسلامی و ولایت اسلامی این است.^{۳۲۷}

❖ اینها اصلاً اطلاعی ندارند که قضیه ولایت فقیه چی هست، اصلاً از سر و ته ولایت فقیه سر در نمی‌آورند که اصلاً چی چی هست، در عین حالی که سر در نمی‌آورند می‌نشینند می‌گویند اگر بنا باشد که ولایت فقیه بشود دیکتاتوری می‌شود، کذا می‌شود. مگر امیرالمؤمنین که ولی امور مردم بود دیکتاتوری بود، مگر خود پیغمبر که ولایت داشت دیکتاتور بود. مگر بگویند که ولایت برای پیغمبر هم نیست، پیغمبر هم مثل سایر مردم، و از اینها بعید نیست این را بگویند، لکن جرات نمی‌کنند بگویند. دیکتاتوری کدام است، در اسلام همچو چیزی مطرح نیست، اسلام دیکتاتور را محکوم می‌کند، اسلام یک نفر فقیه بخواهد اگر دیکتاتوری بکند از ولایت ساقطش می‌کند. چطور دیکتاتوری می‌گوئید می‌کند اسلام و این حرف‌ها را می‌زنید. اگر می‌دانید و می‌گوئید، چرا باید در مخالف مسیر ملت سیر بکنید و این مسائل را بگوئید. و اگر نمی‌دانید، چرا انسان ندانسته یک حرفی را بزند همین بیخود بدون اینکه بفهمد چی هست مساله بیاید یک همچو مسائلی را بگوید.^{۳۲۸}

❖ اسلام غریب است الان، اسلام غریب است، همانطور که غرب را نمی‌شناسند؛ یک غریبی وارد یک شهری بشود مردمش نمی‌شناسند؛ اسلام

۱. هنگامی که تصمیم گرفت، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! (آل عمران: ۱۵۹)

الان غریب است توی ملت ها؛ نمی شناسند اسلام را. چون نمی شناسند اسلام را، احکام اسلام را هم نمی دانند، اسلام شناس های ما هم اسلام را نمی شناسند، نمی شناسند این چی هست، وقتی نشناختند خیال کنند که اگر چنانچه - فقیه - حکومت فقیه باشد، حکومت دیکتاتوری است و اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، دیگر هر که خواهد باشد، اگر شمر هم باشد این آقایان اشکالی به آن ندارند؛ فقط فقیه را بهش اشکال دارند. اشکال هم برای این است که از اسلام می ترسند، از اسلام ترس دارند. اسلام نمی گذارد این حیثیت فاسدها را باقی باشد. اینها می ترسند از آن، بعضی ها هم گول خوردند - بعضی ها متعمدند در این امر، بعضی ها هم گول خوردند - والا حکومت اسلامی مثل حکومت علی ابن ابیطالب دیکتاتوری تویش نیست، حکومتی است که به عدل است، حکومتی است که زندگی خودش از زندگی سایر رعیت ها بدتر است، آنها نمی توانستند مثل او زندگی کنند، او نان جو هم سیر نمی خورد، یک لقمه، دو تا لقمه برمی داشت با یک خرده نمک می خورد. این حکومت اصلا می تواند دیکتاتوری باشد؟ دیکتاتوری برای چه بکند؟ عیش و عشرتی نیست تا اینکه بخواهد دیکتاتوری بکند برای او. حکمفرمایی اصلا در اسلام نیست؛ حکمفرمایی اصلا در کار نیست. پیغمبر اسلام که رئیس مسلمین و اسلام بود، وقتی که در یک مجلسی نشسته بودند تو مسجد روی آن حصیرها - معلوم نیست حصیر حسابی هم داشته باشد - آنجا نشسته بودند، دور هم که نشسته بودند، عرب[هایی] که از خارج بودند و نمی شناختند پیغمبر را می آمدند، می گفتند که کدام یکی محمد هستید؟ نمی شناختند؛ برای اینکه حتی یک همچون چیزی هم زیر پیغمبر نبود. حالا ما اشراف هستیم؟! یک همچو حکومتی که بنا باشد اینطور باشد، یک خانه گلی داشته باشد، یک گلیم هم حتی نداشته باشد، یک حکومتی که یک پوست می گویند داشته است که روزها علوفه شترش را حضرت امیر رویش می ریخته، شب ها زیر خودش و فاطمه می

انداخته و می خوابیده رویش، اینکه دیکتاتوری نمی تواند باشد. اینهایی که می گویند دیکتاتوری، اسلام را نمی فهمند چی هست؛ فقیه اسلام را نمی دانند؛ خیال می کنند ما، هر فقیه، هر چه هم فاسد باشد این حکومت، فقیه اگر پایش را اینطور بگذارد، اگر یک گناه صغیره هم بکند از ولایت ساقط است. مگر ولایت یک چیز آسانی است که بدهند دست هر کس؟ اینها که می گویند که دیکتاتوری پیش می آید - نمی دانم - این مسائل پیش می آید، اینها نمی دانند که حکومت اسلامی حکومت دیکتاتوری نیست. مذهب مقابل اینها ایستاده، اسلام مقابل دیکتاتورها ایستاده و ما می خواهیم که فقیه باشد که جلوی دیکتاتورها را بگیرد؛ نگذارد رئیس جمهور دیکتاتوری کند؛ نگذارد نخست وزیر دیکتاتوری کند؛ نگذارد رئیس مثلا لشکر دیکتاتوری بکند؛ نگذارد رئیس ژاندارمری دیکتاتوری بکند؛ نه اینکه بخواهیم دیکتاتوری درست کنیم؛ فقیه خواهد چه کند دیکتاتوری را! کسی که زندگی، زندگی عادی دارد و نمی خواهد این مسائل را، دیکتاتوری برای چه می خواهد بکند؟ حکمفرمایی در کار نیست در اسلام. علاوه، حالا در این قانون اساسی که اینقدر احتیاط کاری هم شده، آقایان هم اینقدر احتیاط کاری کرده اند که یک دفعه مردم بیایند خودشان تعیین کنند یک خبره هائی را، این دیکتاتوری است! این خبره ها را یکی بیاید بگوید که در یک شهری از این شهرها یک کسی فشار آورد روی مردم که بیایید به این شخص بدهید، حتی تبلیغات هم نشد، مردم اینها را می شناختند، مردم دانستند اینها را. اگر صد دفعه دیگر ما بخواهیم خبرگان تعیین کنیم، یا خود این آقایان تعیین می شوند یا یکی مثل اینها. مردم با آزادی - من گمان ندارم در هیچ جای دنیا اینطور واقع شده باشد - اینطور [رای] داده باشند؛ مردم اینطور عاشقانه رای داده باشند به یک مطلبی؛ هم جمهوری اسلامی اش را اینطور عاشقانه رای دادند و [با] آن... اکثریت.^{۳۳۹}

۲-۵-۱. عوامل درونی

❖ ولایت، یعنی حکومت الهی که هیچ اثری از خودپرستی، سلطنت و اقتدار خودخواهانه در آن وجود ندارد. اگر وجود پیدا کرد، ولایت نیست. فرق بین حکومت و ضمانت‌های الهی با غیر الهی، این است که در ضمانت‌های الهی، ضمانت درونی است. اگر کسی که متصدی مقامی است، شرایط آن را نداشت، به خودی خود این پیوند از او خلع می‌شود. این امر خیلی مهمی است. بنای ولایت الهی، بر هضم شدن در امر و نهی پروردگار است؛ درست نقطه‌ی مقابل سلاطین مادی و حکومت‌های بشری.

... معنای ولایت در اصطلاح و استعمال اسلامی، این است؛ یعنی حکومتی که در آن، اقتدار حاکمیت هست، ولی خودخواهی سلطنت نیست، جزم و عزم قاطع هست - که « - اما استبداد به رأی نیست. ...

ولایت، یعنی حکومتی که در آن در عین وجود اقتدار، در عین وجود عزت یک حاکم و جزم و عزم و تصمیم قاطع یک حاکم، هیچ نشانه‌ای از استبداد و خودخواهی و خودرایی و زیاده‌طلبی و برای خودطلبی و اینها نیست.^{۳۳۰}

❖ از ولایت فقیه آنطوری که اسلام قرار داده است به آن شرایطی که اسلام قرار داده است، هیچ کس ضرر نمی‌بیند یعنی آن اوصافی که در ولی است در فقیه است که به آن و اوصاف خدا او را ولی امر قرار داده است و اسلام او را ولی امر قرار داده است با آن اوصاف نمی‌شود که یک پایش را کنار یک قدر غلط بگذارد، اگر یک کلمه دروغ بگوید، یک کلمه، یک قدم برخلاف بگذارد آن ولایت را دیگر ندارد، استبداد را ما می‌خواهیم جلویش را بگیریم، با همین ماده‌ی که در قانون اساسی است که ولایت فقیه را درست

کرده این استبداد را جلویش را می‌گیرند، آنهایی که مخالف با اساس بودند می‌گفتند که این استبداد می‌آورد، استبداد چی می‌آورد، استبداد با آن چیزی که قانون تعیین کرده نمی‌آورد، بلی ممکن است که بعدها یک مستبدی بیاید شما هر کاریش بکنید مستبدی که سرکش است بیاید هر کاری می‌کند، اما فقیه مستبد نمی‌شود. فقیهی که این اوصاف را دارد عادل است، عدالتی که غیر از اینطوری عدالت اجتماعی، عدالتی که یک کلمه دروغ او را از عدالت می‌اندازد، یک نگاه به نامحرم او را از عدالت می‌اندازد، یک همچو آدمی نمی‌تواند خلاف بکند، نمی‌کند خلاف، این جلوی این خلاف‌ها را می‌خواهد بگیرد، این رئیس جمهور که ممکن است یک آدمی باشد ولی شرط نکردند دیگر عدالت و شرط نکردند، این مسائلی که در فقیه است، ممکن است یک وقت بخواهد تخلف کند، بگیرد جلویش را، کنترل کند.^{۳۳۱}

❖ اگر یک فقیهی یک مورد دیکتاتوری بکند از ولایت می‌افتد پیش اسلام. اسلام هر فقیهی را که ولی نمی‌کند، آن که علم دارد، عمل دارد، مشی اش مشی اسلام است، سیاستش سیاست اسلام است، آن را برای این است که یک آدمی که تمام عمرش را در اسلام گذرانده و در مسائل اسلامی گذرانده و آدم معوجی نیست و صحیح است، این نظارت داشته باشد به این امرها نگذارد که هر کس هر کاری دلش می‌خواهد بکند.^{۳۳۲}

❖ آن فقیهی که برای امت تعیین شده است و امام امت قرار داده شده است، آن است که می‌خواهد این دیکتاتوری‌ها را بشکند و همه را به زیر بیرق اسلام و حکومت قانون بیاورد. اسلام، حکومتش حکومت قانون است، یعنی قانون الهی، قانون قرآن و سنت است و حکومت، حکومت تابع قانون است، یعنی خود پیغمبر هم تابع قانون، خود امیرالمومنین هم تابع قانون، تخلف از قانون یک قدم نمی‌کردند و نمی‌توانستند بکنند.^{۳۳۳}

❖ ولایت در اسلام، ناشی از ارزشهاست؛ ارزشهایی که وجود آنها، هم آن سمت و هم مردم را مصونیت می‌بخشد. مثلاً عدالت به معنای خاص - یعنی آن ملکه‌ی نفسانی - از جمله‌ی شرایط ولایت است. اگر این شرط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب‌ناپذیر است؛ زیرا به مجرد این‌که کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، از طرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد، شرط عدالت سلب می‌شود. کوچکترین ظلم و کوچکترین کجرفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب می‌کند. هر تبعیضی، هر عمل خلاف و گناه و ترک وظیفه‌ی، عدالت را از والی سلب می‌کند. وقتی هم که عدالت سلب شد، او از آن منصب معزل می‌شود.

... در سطح رهبری از اینها هم بالاتر است؛ برای خاطر این که رهبری معنوی، تعهد معنوی دارد و خبرگان و مردم از او توقع دارند که حتی یک گناه نکنند؛ اگر یک گناه کرد، بدون این که لازم باشد ساقطش کنند، ساقط شده‌است؛ حرفش نه درباره‌ی خودش حجت است، نه درباره‌ی مردم.^{۳۳۴}

۲-۵-۲. عوامل بیرونی

❖ به نظر من به این نکته باید توجه و افتخار کرد که بر خلاف همه‌ی مقررات عالم در باب حکومت - که در قوانین آنها حاکمیتها یک حالت غیرقابل خدشه دارند - در نظام اسلامی، آن کسی که به‌عنوان ولی فقیه مشخص می‌شود، چون اساساً مسؤولیت او مبتنی بر معیارهاست، چنانچه این معیارها را از دست داد، به خودی خود ساقط می‌شود. وظیفه‌ی مجلس خبرگان، تشخیص این قضیه است. اگر تشخیص دادند، می‌فهمند که بله؛ ولی فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها در این آقا نیست، می‌فهمند که ولی فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولی فقیه دیگر. محتاج نیست عزلش کنند؛ خودش معزل می‌شود. به نظر ما این نکته‌ی خیلی مهمی است.^{۳۳۵}

❖ در مورد این که «آیا یادآوری وظیفه‌ی خبرگان رهبری در مورد نظارت بر ولی فقیه را توهین آمیز می‌دانید» باید بگوییم که نه، چه توهینی؟ مجلس خبرگان، کمیسیونی به نام «کمیسیون تحقیق» دارد؛ تحقیقش هم طبق خود اصل قانون اساسی است. تحقیق در این است که آیا این رهبری که خبرگان یک روز تشخیص دادند که او حائز شرایط است، باز هم حائز شرایط هست یا نه؟ اصلاً کارشان این است؛ الان هم هستند و کار هم می‌کنند. آنها باید تشخیص دهند که این رهبر، آیا علمش که آن روز تشخیص دادند مجتهد است، باقی است یا نه؛ چون ممکن است انسان دچار نسیان شود و طبیعتاً از صلاحیت می‌افتد. آن روز تشخیص دادند که این شخص عادل است؛ آیا به عدالت باقی است یا نه؟ اگر خدای نکرده گناهی از او سر بزند، از عدالت ساقط می‌شود. آن روز تشخیص دادند که این شخص مدیر و مدبر است و توانایی دارد؛ اما حالا باید ببینند که آیا توانایش باقی مانده است؟ آیا آن روز اشتباه نکردند؟ یا اگر آن روز توانا بوده، از توانایی نیفتاده است؟ نخیر؛ بنده نه هیچ احساس تضعیف می‌کنم و نه توهین؛ این جزو قانون اساسی است. خود من هم زمان امام، جزو همین مجلس خبرگان بودم. ما زمان امام هم «کمیسیون تحقیق» داشتیم؛ هیچ اشکالی ندارد. این نه اهانت به رهبری است، نه تضعیف رهبری است. اگر این آقایان، این کمیسیون و این هیأت را تشکیل ندهند، باید از آنها سؤال شود که چرا تشکیل ندادید.^{۳۳۶}

آفریدند تا طاغوت را بر کنار کردند و یک چنین انسانی را،^۱ یک فقیه پارسای، عادل، با تقوای، زاهد، مخالف با هوای نفس، هوشمند، مسلط به مسائل جهانی و آگاه از جریانات جهانی را و دلسوز برای امت مسلمان را بر قدرت مسلط کردند و قدرت را به او تنفیذ کردند.^{۳۳۸}

❖ یک مرحله، مرحله‌ی تعیین این عناوین با یک مُعَوَّن^۲ خارجی است؛ تعیین مصداق است برای این مفاهیم. خب بدیهی است که در این مرحله نمی‌شود گفت مردم نقش ندارند. یعنی هیچ دلیلی بر این که ما بگوییم مردم در این زمینه نقشی ندارند، وجود ندارد. منتهی از آنجایی که شناخت این عناوین و معنوی به این عناوین، احتیاج به مقدمات دارد، هر کسی بدون این مقدمات وارد این مرحله بشود، جز ضلالت خود و خطای خود و دیگران، تأثیری ورود او نخواهد داشت. بنابراین این جا مسأله‌ی خبرگان مطرح می‌شود. قانون اساسی تکلیف این مرحله را معین کرده؛ مردم خبرگانی را برای این کار معین می‌کنند که وظیفه‌ی خبرگان تعیین مصداق این مفاهیم است. البته تعیین مصداق هم خودش داستان‌ها دارد. ممکن است یک وقت مصداق متعدد باشد، در بین اینها بایستی انتخاب کرد. این هم خودش موازینی دارد، معیارهایی دارد، طبعاً خبره باید وارد این قضیه بشود. بنابراین مردم در این مرحله، یعنی مرحله‌ی دوم که تطبیق مفهوم با مصداق و تعیین معنوی به این عناوین هست نقش دارند، منتهی نقش بالواسطه. مراجعه می‌کنند به کسی که او صاحب تشخیص در این قضیه است - و البته امین است - و او این کار را می‌کند. و الاً اگر بنا باشد این کار را از دست خبرگان خارج کنند و مسأله هم‌جی بشود، مسأله‌یی بشود که با غوغا بشود آن را درست کرد، همه چیز به هم خواهد ریخت و آن معیارها به کلی

فصل چهارم: سازوکار تشخیص ولی فقیه

❖ در انتخاب دستگاه اجرایی و رئیس قوه‌ی مجریه، مردم خودشان دخالت می‌کنند. حتی در انتخاب رهبر - با این که رهبری یک منصب الهی است و تابع ملاک‌های الهی و معنوی و واقعی است - باز مردم نقش دارند؛ کما این که مشاهده کردید، مجلس خبرگان که نمایندگان مردمند، می‌نشینند کسی را معین و انتخاب می‌کنند. اگر همان کسی که مجلس خبرگان انتخاب کرد، مورد قبول مردم نباشد، باز رهبری او، جا نخواهد افتاد. پس، آحاد و عامه‌ی مردم، علاوه بر این که به صورت غیرمستقیم - از طریق مجلس خبرگان - رهبر را معین می‌کنند، مستقیماً هم نسبت به شخص رهبر، نظر و تصمیم دارند و نظر و تصمیم و خواست و اراده‌ی آنهاست که در حقیقت یک رهبر را رهبر می‌کند و به او امکان تصرف و قدرت امر و نهی و قبض و بسط می‌دهد.^{۳۳۷}

❖ اگر در یک زمانی از اینگونه افراد، تعداد متعددی بودند زیاد بودند یا چند نفر بودند، انتخاب آن ولی فقیه که یک چنین سمت بزرگی را بر عهده خواهد داشت، به عهده‌ی مردم است که این در قانون اساسی ما هم هست. در عمل امیرالمومنین در صدر اسلام هم هست که مردم آمدند اصرار کردند و امیرالمومنین را به خلافت برداشتند. در ایران مردم مبارزه کردند، مجاهدت کردند، خون دادند، فداکاری کردند، بزرگترین حماسه‌های تاریخ معاصر را

۱. اشاره به امام راحل (قدس سره) است.

۲. مصداق خارجی

نابود خواهد شد. این هم مرحله دوم است.^{۳۳۹}

❖ در بحث ولایت فقیه هم همیشه باید این تفکیک مورد نظر باشد که آن چیزی که مربوط به دین و تشریح است، اصل شاکله‌ی نظام است؛ اصل ولایت فقیه است. اما در مورد شخص [ولی] و تشخیص مصداق - و اینکه این فرد آیا اصلاً فقاقت دارد؟ عدالت دارد؟ شرایط دارد؟ یا در دوران امر بین زید و عمرو، این مقدم است یا او؟ - اینها طبیعتاً چیزهایی نیست که شرع مستقیماً وارد بشود؛ شرع مقدس معیارهایی دست مردم می‌دهد و مردم در این زمینه‌ها عمل می‌کنند.^{۳۴۰}

❖ ولایت فقیه در جامعه‌ی مدینه‌النبی، در رأس همه‌ی امور است؛ چون در مدینه‌النبی، حکومت، حکومت دین است و ولایت فقیه هم به معنای ولایت و حکومت یک شخص نیست؛ حکومت یک معیار و در واقع یک شخصیت است. معیارهایی وجود دارد که این معیارها در هر جایی تحقق یابد، این خصوصیت را می‌تواند پیدا کند که در جامعه به وظایفی که برای ولی فقیه معین شده، رسیدگی کند. به نظر من به این نکته باید توجه و افتخار کرد که بر خلاف همه‌ی مقررات عالم در باب حکومت - که در قوانین آنها حاکمیتها یک حالت غیرقابل خدشه دارند - در نظام اسلامی، آن کسی که به‌عنوان ولی فقیه مشخص می‌شود، چون اساساً مسؤولیت او مبتنی بر معیارهاست، چنانچه این معیارها را از دست داد، به خودی خود ساقط می‌شود. وظیفه‌ی مجلس خبرگان، تشخیص این قضیه است. اگر تشخیص دادند، می‌فهمند که بله؛ ولی فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها در این آقا نیست، می‌فهمند که ولی فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولی فقیه دیگر. محتاج نیست عزلش کنند؛ خودش منعزل می‌شود. به نظر ما این نکته‌ی خیلی مهمی است.^{۳۴۱}

❖ این شبهه‌ی دوّری هم که گفته‌اند، حرف غلطی است؛ به خاطر این که این شورای نگهبان را رهبری فعلی که معین نکرده؛ رهبری قبل معین کرده‌اند. این خبرگانی هم که می‌آیند، نمی‌خواهند که رهبری فعلی را انتخاب کنند؛ رهبری بعد را انتخاب خواهند کرد. این چه دوّری است؟ اگر این رهبری فوت کند، یا به هر دلیل دیگری کنار برود، آن وقت رهبری بعد را آنها انتخاب خواهند کرد، و الا رهبر فعلی را که نمی‌خواهند انتخاب کنند. بنابراین هیچ دوّری نیست.^{۳۴۲}

فصل اول: نقش مردم در مشروعیت ولایت فقیه

۱. مفهوم مشروعیت

❖ در بینش اسلامی، ولایت متعلق به خداست؛... هیچکس بر کس دیگری ولایت ندارد. ولایت مال خداست. اگر خدای متعال برای این ولایت مجرای مشخص کرد و روشن کرد، این مجرا می شود همان مجرای الهی و مورد قبول و قابل اتباع، که این مجرا را خدای متعال مشخص کرده است؛ در اسلام مشخص شده است.^{۳۴۳}

۲. پایه های مشروعیت حکومت اسلامی (مردم سالاری دینی)

❖ جمهوری اسلامی دو جزء دارد: جمهوری است، یعنی مردمی است؛ اسلامی است، یعنی بر پایه ی ارزشهای الهی و شریعت الهی است. مردمی است، یعنی مردم در تشکیل این نظام، در بر روی کار آوردن مسئولان این نظام نقش دارند، پس مردم احساس مسئولیت میکنند؛ مردم برکنار نیستند. مردمی است، یعنی مسئولان نظام از مردم و نزدیک به مردم باشند، خوی اشرافیگری، خوی جدائی از مردم، خوی بی اعتنائی و تحقیر مردم در آنها نباشد... دوران جمهوری اسلامی یعنی دوران حاکمیت آن کسانی که از مردمند، با مردمند، منتخب مردمند، در کنار مردمند، رفتارشان شبیه رفتار مردم است. این، معنای مردمی است. مردمی است، یعنی باید به عقاید مردم، به حیثیت مردم، به هویت مردم، به شخصیت مردم، به کرامت مردم اهمیت گذاشته بشود. اینها مردمی است.^{۳۴۴}

بخش چهارم

جایگاه مردم در حکومت اسلامی

نقش مردم در مشروعیت ولایت فقیه
رابطه مردم و حکومت در نظام مردم سالاری دین



❖ آنچه مهم است ضوابطی است که در این حکومت باید حاکم باشد که مهمترین آنها عبارت است از اینکه اولاً متکی به آرای ملت باشد به گونه‌ای که تمامی آحاد ملت در انتخاب فرد و یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را در دست بگیرند، شرکت داشته باشند و دیگر اینکه در مورد این افراد نیز خط مشی سیاسی و اقتصادی و سایر شئون اجتماعی و کلیه قواعد و موازین اسلامی مراعات شود. در این حکومت به طور قطع باید زمامداران امور دائماً با نمایندگان ملت در تصمیم گیری ها مشورت کنند و اگر نمایندگان موافقت نکنند، نمی توانند به تنهایی تصمیم گیرنده باشند. افرادی که به عنوان نمایندگان یا مسوولین دولت در جمهوری اسلامی انتخاب می شوند شرایطی دارند که با رعایت آن شرایط حقیقتاً نمایندگان واقعی مردم انتخاب می شوند، نه نمایندگان طبقه خاصی که به ضرر اکثریت ملت عمل کنند. خطوط اصلی در قانون اساسی این حکومت را اصول مسلم اسلام که در قرآن و سنت بیان شده تشکیل می دهد.^{۳۴۵}

❖ دنیای اسلام برای مردمسالاری و حقوق بشر، محتاج نسخه‌ی مغلوب و بارها نقض شده‌ی غرب نیست، مردمسالاری در متن تعالیم اسلامی و حقوق انسان از برجسته‌ترین سخنان اسلام است.^{۳۴۶}

❖ ما خواستار جمهوری اسلامی هستیم. جمهوری، فرم و شکل حکومت را تشکیل می‌دهد و اسلامی، یعنی محتوای آن فرم، قوانین الهی است.^{۳۴۷}

❖ در اسلام مردم یک رکن مشروعیتند، نه همه‌ی پایه‌ی مشروعیت. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه‌ی اساسی دیگری هم که تقوا و عدالت نامیده می‌شود، استوار است. اگر کسی که برای حکومت انتخاب می‌شود، از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همه‌ی مردم هم که بر او

اتفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است؛ اکثریت که هیچ... امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) امام دادگران عالم و مظهر تقوا و عدالت است. وقتی بعد از قتل عثمان در خانه‌اش ریختند تا ایشان را به صحنه‌ی خلافت بیاورند، حضرت نمی‌آمد و قبول نمی‌کرد - البته دلیلهایی دارد که بحث بسیار مهم و پرمعنایی است - بعد از قبول هم فرمود: «

«: اگر وظیفه‌ی من با توجه، قبول، بیعت و خواست مردم بر من مسجل و منجز نمی‌شد که در مقابل ظلم بایستم و با تبعیض مبارزه و از مظلوم دفاع کنم، باز هم قبول نمی‌کردم. یعنی امیرالمؤمنین می‌گوید من قدرت را به خاطر قدرت نمی‌خواهم. حالا بعضیها افتخار می‌کنند: ما باید برویم، تا قدرت را به دست بگیریم! قدرت را برای چه می‌خواهیم؟ اگر قدرت برای خود قدرت است، وزر و وبال است؛ اگر قدرت برای مبارزه با ظالم در همه‌ی ابعاد ظلم و ستم - داخلی، اجتماعی و اقتصادی که حادثترینش است - می‌باشد، خوب است. بنابراین، پایه‌ی مشروعیت حکومت فقط رأی مردم نیست؛ پایه‌ی اصلی تقوا و عدالت است؛ منتها تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارایی ندارد. لذا رأی مردم هم لازم است. اسلام برای رأی مردم اهمیت قائل است. فرق بین دموکراسی غربی و مردم‌سالاری دینی که ما مطرح می‌کنیم، همین جاست.^{۳۴۸}

❖ حکومت بایستی جوری باشد که هم مظهر دین باشد، هم مظهر عواطف و خواست و اراده‌ی مردم باشد؛ با این، دشمنند؛ این، را نمی‌خواهند؛

۱. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته. (نهج البلاغه، خطبه ۳)

آنی که باهاش مبارزه می‌کنند، این است. و اصلاً مسأله‌ی ولایت فقیه و رهبری در قانون اساسی، معنایش این دو چیز است در حقیقت: یعنی نماد و تجسم دین، و نماد و تجسم حضور مردم؛ این دو چیز است. این (ولایت فقیه) وقتی که در یک جامعه‌ی وجود داشته باشد، این دو معنا تأمین شده است.^{۳۴۹}

❖ حکومت «جمهوری اسلامی» مورد نظر ما، از رویه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید.^{۳۵۰}

❖ ما هم که حکومت اسلامی می‌گوییم، می‌خواهیم یک حکومتی باشد که هم دلخواه ملت باشد و هم حکومتی باشد که خدای تبارک و تعالی نسبت به او گاهی بگوید که اینهایی که با تو بیعت کردند، با خدا بیعت کردند - «^۱ - یک همچو دستی حاکم باشد که بیعت با او بیعت با خدا باشد... دست او را دست خدا بدانند؛ ظل الله باشد، ید الله باشد، حکومت حکومت الهی باشد. ما حکومتی را که می‌خواهیم، یک همچو حکومتی می‌خواهیم. آرزوی ما این است که یک همچو حکومتی سر کار بیاید که تخلف از قانون الهی نکند... ما می‌خواهیم یک حکومت الهی باشد موافق میل مردم، رأی مردم، و موافق حکم خدا. آن چیزی که موافق با اراده خداست موافق میل مردم هم هست. مردم مسلمانند، الهی هستند.^{۳۵۱}

❖ در دوران نبوت و در دوران امامت که حاکم جامعه‌ی اسلامی از سوی خدا تعیین شده مردم نقش ندارند. مردم چه بدانند، چه ندانند، چه بخواهند، چه نخواهند پیغمبر امام و پیشوای جامعه است؛ رهبر و حاکم مردم است. البته

اگر مردم دانستند و پذیرفتند این حاکمیت حقیقی و این حاکمیت حقوقی جنبه‌ی واقعی هم پیدا می‌کند. اما اگر مردم ندانستند، نشناختند، یا نپذیرفتند آن کسی که به حق حاکم مردم است از منصب حکومت برکنار می‌ماند اما حاکم او است. لذا ما معتقدیم در دوران ائمه‌ی معصومین (علیهم الصلوة والسلام) با این‌که آنها در جامعه به عنوان حاکم شناخته نشده بودند و پذیرفته نشده بودند اما همه‌ی شؤون حاکم متعلق به آنها بود و لذا بود که تلاش هم می‌کردند، فعالیت هم می‌کردند و ما در مورد زندگی ائمه (علیهم السلام) از جمله در مورد زندگی امام صادق از روی شواهد و قرائن تردیدناپذیر می‌دانیم که این بزرگواران تلاش می‌کردند تا حکومت را که متعلق به آنها و از آن آنها است قبضه کنند. اما بعد از این دوران آن جایی که یک شخص معینی به عنوان حاکم از طرف خدا متعال معین نشده است. در این جا حاکم دارای دو پایه و دو رکن است؛ رکن اول آمیخته بودن و آراسته بودن با ملاکها و صفاتی که اسلام برای حاکم اسلامی معین کرده است. مانند دانش، تقوا، توانایی، تعهد و صفاتی که برای حاکم هست که البته در این باره هم بعداً یک روزی ان‌شاءالله صحبت می‌کنیم. رکن دوم قبول مردم و پذیرش مردم است. اگر مردم آن حاکمی را، آن شخصی را که دارای ملاکهای حکومت است نشناختند و او را به حکومت نپذیرفتند او حاکم نیست. اگر دو نفر که هر دو دارای این ملاکها هستند یکی از نظر مردم شناخته شد و پذیرفته شد او حاکم است. پس قبول مردم و پذیرش مردم شرط در حاکمیت است و این همان چیزی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی در مورد حتی رهبر مورد نظر بوده است و بر روی آن فکر شده و تصمیم‌گیری شده. رهبر بر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی آن مجتهد عادل مدیر مدبر صاحب نظر صاحب بصیرتی است که مردم او را شناخته باشند به مقام مرجعیت تقلید، از او تقلید کنند و به او گرایش پیدا کنند

۱. تنها با خدا بیعت می‌نمایند. (فتح: ۱۰)

و رو بیاورند اگر مردم چنین کسی را نشناختند خبرگان امت جستجو می‌کنند، چنین کسی را پیدا می‌کنند، به مردم معرفی می‌کنند. باز در این جا هم اولاً خبرگان، نمایندگان مردمند. ثانیاً خود مردم بعد از معرفی خبرگان او را می‌پذیرند بعد او می‌شود امام... می‌بینید مردم در تعیین حاکم اسلامی در سطوح طراز اول حاکمیت و ولایت در جامعه‌ی اسلامی دارای نقشند. البته می‌توان گفت مردم در اصل تعیین رژیم اسلامی هم دارای نقش هستند. تا مردم نخواهند، البته این را به عنوان یک شرط حقیقی بیان نمی‌کنیم؛ یعنی اگر مردم رژیم اسلامی را نپذیرفتند، رژیم اسلامی از اعتبار نمی‌افتد اما قاعداً چون رژیم اسلامی به ایمان مردم متکی است مردم در آن هم دارای نقش هستند. پس حکومت اسلامی حکومت مردمی است. به این معنا هم که مردم در انتخاب شخص حاکم دارای تأثیرند. وقتی که مردم حاکم را انتخاب کردند در کنار او هم قرار می‌گیرند. مردم از آن زمامداری بی‌زار یا نسبت به او بی‌اعتنا هستند که در انتخاب او نقشی نداشتند... و لذا شما امروز در کشور جمهوری اسلامی که پرتوی از حاکمیت اسلام در آن هست می‌بینید مردم در همه‌ی صحنه‌ها حضور دارند.^{۳۵۲}

❖ اما شکل حکومت ما جمهوری اسلامی است، جمهوری به معنای اینکه متکی بر آرای اکثریت است و اسلامی برای اینکه متکی به قانون اسلام است و دیگر حکومت‌ها اینطور نیستند که تکیه بر قانون اسلام داشته باشند.^{۳۵۳}

❖ در این شرایط، شما می‌خواهید نظریه‌ی سیاسی اسلام و نظام جمهوری اسلامی - یعنی مردم‌سالاری دینی - را به دنیا معرفی کنید. جمهوری، یعنی مردم‌سالاری؛ اسلامی، یعنی دینی. بعضی خیال می‌کنند ما که عنوان مردم‌سالاری دینی را مطرح کردیم، حرف تازه‌ای را به میدان آوردیم؛ نه.

جمهوری اسلامی یعنی مردم‌سالاری دینی. حقیقت مردم‌سالاری دینی این است که یک نظام باید با هدایت الهی و اراده‌ی مردمی اداره شود و پیش برود. اشکال کار نظام‌های دنیا این است که یا هدایت الهی در آنها نیست - مثل به اصطلاح دمکراسیهای غربی که اراده‌ی مردمی علی‌الظاهر هست، اما هدایت الهی را ندارند - یا اگر هدایت الهی را دارند یا ادعا می‌کنند که دارند، اراده‌ی مردمی در آن نیست؛ یا هیچکدام نیست، که بسیاری از کشورها این‌گونه‌اند؛ یعنی نه مردم در شؤون کشور دخالت و رأی و اراده‌ای دارند، نه هدایت الهی وجود دارد. جمهوری اسلامی، یعنی آن‌جایی که هدایت الهی و اراده‌ی مردمی توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می‌گذارند. بر این نظریه، هیچ‌گونه خدشه و اشکالی در بحثهای دانشگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی‌شود؛ اما اگر شما بخواهید حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمده‌ی نظام جمهوری اسلامی این است.^{۳۵۴}

❖ شاخص مهم دیگر مکتب سیاسی امام بزرگوار ما پاسداری از ارزشهاست، که مظهر آن را امام بزرگوار در تبیین مسأله‌ی ولایت فقیه روشن کردند. از اول انقلاب اسلامی و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، بسیاری سعی کرده‌اند مسأله‌ی ولایت فقیه را نادرست، بد و برخلاف واقع معرفی کنند؛ برداشتهای خلاف واقع و دروغ و خواسته‌ها و توقعات غیرمنطبق با متن نظام سیاسی اسلام و فکر سیاسی امام بزرگوار. این که گاهی می‌شنوید تبلیغاتچی‌های مجذوب دشمنان این حرفها را می‌پراکنند، مربوط به امروز نیست؛ از اول، همین جریانات و دست‌آموزها و تبلیغات دیگران این حرفها را مطرح می‌کردند... این مسؤولیت بسیار حساس و مهم، به نوبه‌ی خود، هم از معیارها و ضابطه‌های دینی و هم از رأی و خواست مردم بهره می‌برد؛ یعنی ضابطه‌های رهبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسی امام بزرگوار ما،

ضابطه‌های دینی است؛ مثل ضابطه‌های کشورهای سرمایه‌داری، وابستگی به فلان جناح قدرتمند و ثروتمند نیست. آنها هم ضابطه دارند و در چارچوب ضوابطشان انتخاب می‌کنند، اما ضوابط آنها این است؛ جزو فلان باند قدرتمند و ثروتمند بودن، که اگر خارج از آن باند باشند، ضابطه را ندارند. در مکتب سیاسی اسلام، ضابطه، اینها نیست؛ ضابطه، ضابطه‌ی معنوی است. ضابطه عبارت است از علم، تقوا و درایت. علم، آگاهی می‌آورد؛ تقوا، شجاعت می‌آورد؛ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می‌کند؛ اینها ضابطه‌های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام. کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته‌است، اگر یکی از این ضابطه‌ها از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه‌ها شود، چنانچه همه‌ی مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد. رأی مردم تأثیر دارد، اما در چارچوب این ضابطه. کسی که نقش رهبری و نقش ولی‌فقیه را بر عهده گرفته، اگر ضابطه‌ی علم یا ضابطه‌ی تقوا یا ضابطه‌ی درایت از او سلب شد، چنانچه مردم او را بخواهند و به نامش شعار هم بدهند، از صلاحیت می‌افتد و نمی‌تواند این مسئولیت را ادامه دهد. از طرف دیگر کسی که دارای این ضوابط است و با رأی مردم که به‌وسیله‌ی مجلس خبرگان تحقق پیدا می‌کند - یعنی متصل به آراء و خواست مردم - انتخاب می‌شود، نمی‌تواند بگوید من این ضوابط را دارم؛ بنابراین مردم باید از من بپذیرند. «باید» نداریم! مردم هستند که انتخاب می‌کنند. حق انتخاب، متعلق به مردم است. ببینید چقدر شیوا و زیبا ضوابط دینی و اراده‌ی مردم ترکیب یافته‌است؛ آن هم در حساس‌ترین مرکزی که در مدیریت نظام وجود دارد. امام این را آورد.^{۳۵۵}

❖ نظام جمهوری اسلامی نظام‌های انتصابی قدرت‌ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است

که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می‌تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماس است، هم وظیفه‌ی عمومی است.^{۳۵۶}

❖ ارزشهایی که ما در انقلاب برای آنها می‌خواهیم تلاش کنیم و کارمان برای آنهاست، دو مبنا و پایه دارد: مکتب و مردم. مکتب بدون مردم متصور نیست؛ چون مکتب ما مکتبی نیست که از مردم جدا بشود. اصلاً این یک فریب است که ما بیایم اسلام را از نفع و خیل مردم جدا کنیم و بگوییم مردم و سرنوشت آنها را رها کنید و به دین و خدا و اسلام بچسبید! این، همان اسلام تحریف شده‌است. این، همان چیزی است که امام(ره) از اول شروع مبارزه با آن جنگید. بسیاری از آدمهای خوب و عالم، حرف امام را در این راه فهمیدند و البته بعضی از متحجران و نادانها هم تا آخر نفهمیدند و هنوز هم بعضی این حقیقت را نمی‌فهمند. تفکر اسلامی، از خیل مردم و برای مردم بودن جدا نیست. هر چیزی که شما دیدید به نظرتان اسلامی است، اما از صلاح مردم مجرد است، بدانید در شناخت و فهم این که آن اسلام است، اشتباه می‌کنید یا در فهم خود آن شیء، محققاً اشتباهی وجود دارد. پس، پایه‌ی ارزشهای اسلامی و انقلاب ما، بر دو پایه‌ی مکتبی و مردمی است.^{۳۵۷}

❖ استفتاء نمایندگان حضرت امام در دبیرخانه ائمه جمعه سراسر کشور: حضرت آیت الله العظمی امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی

پس از اهدای سلام و تحیت، در چه صورت فقیه جامع الشرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟

❖ بسمه تعالی

ولایت در جمیع صور دارد. لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین؛ که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است، و در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین.
روح الله الموسوی الخمینی^{۳۵۸}

۲-۱. حکم الهی

❖ در بینش اسلامی، ولایت متعلق به خداست؛ یعنی هیچ احدی بر دیگری ولایت ندارد. این که زیدی که بنده باشم، به عمروی که شما باشید، بگویند آقا شما باید آنجور که من می‌گویم عمل کنید؛ نه، این را در اسلام نداریم.

هیچکس بر کس دیگری ولایت ندارد. ولایت مال خداست. اگر خدای متعال برای این ولایت مجرای مشخص کرد و روشن کرد، این مجرا می‌شود همان مجرای الهی و مورد قبول و قابل اتباع، که این مجرا را خدای متعال مشخص کرده‌است؛ در اسلام مشخص شده‌است.

قانون و اجرا بایستی با معیارهای خدایی و با مقررات الهی باشد؛ یعنی با احکام اسلامی یا با احکام مشخص یا با کلیات و آنچه که از اسلام دانسته شده و فهمیده شده‌است، منطبق باشد و معارض نباشد. افرادی هم که مجری هستند، مشخصات و خصوصیات دارند؛ باید عادل باشند، فاسق نباشند - خصوصیات که در قانون اساسی ما متجسد شده - و قانون اساسی هم همان شکل اجرایی و دلان عبور به سمت آن چیزی است که ولایت الهی برای ما ترسیم می‌کند.^{۳۵۹}

❖ در منطق اسلام، اداره‌ی امور مردم و جامعه، با هدایت انوار قرآنی و احکام الهی است. در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین

شده‌است؛ مردم هستند که انتخاب می‌کنند و سرنوشت اداره‌ی کشور را به دست می‌گیرند. این مردم‌سالاری، راقی‌ترین نوع مردم‌سالاری‌ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم‌سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است، اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرای از هرگونه نقص و عیب، توانسته‌است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

... امتیاز نظام اسلامی در این است که این چارچوب، احکام مقدس الهی و قوانین قرآنی و نور هدایت الهی است که بر دل و عمل و ذهن مردم پرتو افشانی و آنها را هدایت می‌کند. مسأله‌ی هدایت مردم یکی از مسائل بسیار مهمی است که در نظامهای سیاسی رایج دنیا - بخصوص در نظامهای غربی - نادیده گرفته شده‌است. معنای هدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیت درست و راهنمایی مردم به سرچشمه‌های فضیلت، کاری بشود که خواست مردم در جهت فضایل اخلاقی باشد و هوسهای فاسد کننده‌ای که گاهی به نام آراء و خواست مردم مطرح می‌گردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز شما ملاحظه می‌کنید در بسیاری از دمکراسیهای غربی، زشت‌ترین انحرافات - انحرافات جنسی و امثال آن - به عنوان این که خواست مردم است، صبغهی قانونی پیدا می‌کند و رسمی می‌شود و به اشاعه‌ی آن کمک می‌گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می‌دهد. در نظام اسلامی - یعنی مردم‌سالاری دینی - مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره‌ی کشور را به وسیله‌ی منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه‌ی هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده‌ی صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌شود. نکته‌ی اصلی در مردم‌سالاری دینی این است.^{۳۶۰}

❖ به حرف های آنهایی که برخلاف مسیر اسلام هستند و خودشان را

روشنفکر حساب می کنند و می خواهند ولایت فقیه را قبول نکنند، گوش ندهید. اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است یا خدا یا طاغوت. یا خداست یا طاغوت، اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است، اطاعت او، اطاعت طاغوت است، وارد شدن در حوزه او وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود. شما نترسید از این چهار نفر آدمی که نمی فهمند اسلام چه است، نمی فهمند فقیه چه است، نمی فهمند که ولایت فقیه یعنی چه. آنها خیال می کنند که یک فاجعه به جامعه است. آنها اسلام را فاجعه می دانند نه ولایت فقیه را. آنها اسلام را فاجعه دانند؛ ولایت فقیه فاجعه نیست؛ ولایت فقیه تبع اسلام است.^{۳۶۱}

❖ قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای «مجلس قانونگذاری»، که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می دهد، «مجلس برنامه ریزی» وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد؛ و با این برنامه ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند.^{۳۶۲}

❖ این مسئولیت بسیار حساس و مهم، به نوبه ی خود، هم از معیارها و ضابطه های دینی و هم از رأی و خواست مردم بهره می برد؛ یعنی ضابطه های رهبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، ضابطه های دینی

است؛ مثل ضابطه های کشورهای سرمایه داری، وابستگی به فلان جناح قدرتمند و ثروتمند نیست. آنها هم ضابطه دارند و در چارچوب ضوابطشان انتخاب می کنند، اما ضوابط آنها این است؛ جزو فلان باند قدرتمند و ثروتمند بودن، که اگر خارج از آن باند باشند، ضابطه را ندارند. در مکتب سیاسی اسلام، ضابطه، اینها نیست؛ ضابطه، ضابطه ی معنوی است. ضابطه عبارت است از علم، تقوا و درایت. علم، آگاهی می آورد؛ تقوا، شجاعت می آورد؛ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می کند؛ اینها ضابطه های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام. کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته است، اگر یکی از این ضابطه ها از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه ها شود، چنانچه همه ی مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد. رأی مردم تأثیر دارد، اما در چارچوب این ضابطه. کسی که نقش رهبری و نقش ولی فقیه را بر عهده گرفته، اگر ضابطه ی علم یا ضابطه ی تقوا یا ضابطه ی درایت از او سلب شد، چنانچه مردم او را بخواهند و به نامش شعار هم بدهند، از صلاحیت می افتد و نمی تواند این مسئولیت را ادامه دهد. از طرف دیگر کسی که دارای این ضوابط است و با رأی مردم که به وسیله ی مجلس خبرگان تحقق پیدا می کند - یعنی متصل به آراء و خواست مردم - انتخاب می شود، نمی تواند بگوید من این ضوابط را دارم؛ بنابراین مردم باید از من بپذیرند. «باید» نداریم! مردم هستند که انتخاب می کنند. حق انتخاب، متعلق به مردم است. ببینید چقدر شیوا و زیبا ضوابط دینی و اراده ی مردم ترکیب یافته است؛ آن هم در حساس ترین مرکزی که در مدیریت نظام وجود دارد. امام این را آورد.^{۳۶۳}

۲-۲. خواست مردم

❖ در مردم سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که

مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسی که مسلمانی، چرا رأی مردم معتبر است؟ می‌گوید چون مسلمانی؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است. در اسلام هیچ ولایت و حاکمیتی بر انسانها مقبول نیست، مگر این که خدای متعال مشخص کند. ما هر جا که در مسائل فراوان فقهی که به ولایت حاکم، ولایت قاضی یا به ولایت مؤمن - که انواع و اقسام ولایات وجود دارد - ارتباط پیدا می‌کند، شک کنیم که آیا دلیل شرعی بر تجویز این ولایت قائم هست یا نه، می‌گوییم نه؛ چرا؟ چون اصل، عدم ولایت است. این منطق اسلام است. آن وقتی این ولایت مورد قبول است که شارع آن را تنفیذ کرده باشد و تنفیذ شارع به این است که آن کسی که ولایت را به او می‌دهیم - در هر مرتبه‌ای از ولایت - باید اهلیت و صلاحیت یعنی عدالت و تقوا داشته باشد و مردم هم او را بخواهند. این منطق مردم‌سالاری دینی است که بسیار مستحکم و عمیق است. یک مؤمن می‌تواند با اعتقاد کامل این منطق را بپذیرد و به آن عمل کند؛ جای شبهه و وسوسه ندارد.^{۳۶۴}

❖ آن کسی که این معیارها دارد و از تقوا و صیانت نفس و دینداری کامل و آگاهی لازم برخوردار است، آن وقت نوبت می‌رسد به قبول ما، اگر همین آدم را با همین معیارها، مردم قبول نکردند باز مشروعیت ندارد. چیزی بنام حکومت زور در اسلام نداریم.^{۳۶۵}

❖ از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد.^{۳۶۶}

❖ اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت

هستیم. ملت ما هر طور رأی داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم. خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم. بله ممکن است گاهی وقتها ما یک تقاضایی از آنها بکنیم؛ تقاضای متواضعانه، تقاضایی که خادم یک ملت از ملت می‌کند. لکن اساس این است که، مسأله دست من و امثال من نیست و دست ملت است.^{۳۶۷}

❖ در منطق اسلام، اداره‌ی امور مردم و جامعه، با هدایت انوار قرآنی و احکام الهی است. در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شده‌است؛ مردم هستند که انتخاب می‌کنند و سرنوشت اداره‌ی کشور را به دست می‌گیرند. این مردم‌سالاری، راقی‌ترین نوع مردم‌سالاری‌ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم‌سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است، اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرای از هرگونه نقص و عیب، توانسته‌است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

... در نظام اسلامی - یعنی مردم‌سالاری دینی - مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره‌ی کشور را به وسیله‌ی منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه‌ی هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده‌ی صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌شود. نکته‌ی اصلی در مردم‌سالاری دینی این است.^{۳۶۸}

❖ امام راحل بزرگوار ما، بزرگترین حق را از این ناحیه به گردن امت اسلامی دارد که آحاد مردم را به مسؤولیت خودشان که دخالت در امر حکومت است، متنبه و واقف کرد. از این روست که در نظام اسلامی، هر کس متدین به عقیده و شریعت اسلامی باشد، در امر حکومت دارای مسؤولیت است. هیچ

کس نمی‌تواند خود را از موضوع حکومت کنار بکشد. هیچ کس نمی‌تواند بگوید: «کاری انجام می‌گیرد؛ به من چه؟!» در موضوع حکومت و مسائل سیاسی و مسائل عمومی جامعه در نظام اسلامی، «به من چه» نداریم! مردم برکنار نیستند. بزرگترین مظهر دخالت مردم در امور حکومت، غدیر است.^{۳۶۹}

❖ جمهوریت ما از اسلام گرفته شده و اسلام ما اجازه نمی‌دهد در این کشور مردم سالاری نباشد. ما نخواستیم جمهوریت را از کسی یاد بگیریم؛ اسلام این را به ما تعلیم داد و املاء کرد. این ملت، متمسک به اسلام و معتقد به جمهوریت است. در ذهن این ملت و در این نظام، خدا و مردم در طول هم قرار دارند و خدای متعال این توفیق را داده‌است که مردم این راه را طی کنند.^{۳۷۰}

❖ این مسئولیت بسیار حساس و مهم، به نوبه‌ی خود، هم از معیارها و ضابطه‌های دینی و هم از رأی و خواست مردم بهره می‌برد؛ یعنی ضابطه‌های رهبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، ضابطه‌های دینی است... کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته‌است، اگر یکی از این ضابطه‌ها از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه‌ها شود، چنانچه همه‌ی مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد. رأی مردم تأثیر دارد، اما در چارچوب این ضابطه. کسی که نقش رهبری و نقش ولی فقیه را بر عهده گرفته، اگر ضابطه‌ی علم یا ضابطه‌ی تقوا یا ضابطه‌ی درایت از او سلب شد، چنانچه مردم او را بخواهند و به نامش شعار هم بدهند، از صلاحیت می‌افتد و نمی‌تواند این مسئولیت را ادامه دهد. از طرف دیگر کسی که دارای این ضوابط است و با رأی مردم که به وسیله‌ی مجلس خبرگان تحقق پیدا می‌کند - یعنی متصل به آراء و خواست مردم - انتخاب می‌شود، نمی‌تواند بگوید من این

ضوابط را دارم؛ بنابراین مردم باید از من بپذیرند. «باید» نداریم. مردم هستند که انتخاب می‌کنند. حق انتخاب، متعلق به مردم است. ببینید چقدر شیوا و زیبا ضوابط دینی و اراده‌ی مردم ترکیب یافته‌است؛ آن هم در حساس‌ترین مرکزی که در مدیریت نظام وجود دارد. امام این را آورد.^{۳۷۱}

❖ این بیعت چندین باره‌ی مردم با نظام جمهوری اسلامی و وفاداری هوشمندانه و شجاعانه آنان به اصل مترقی ولایت فقیه، مسئولیت خطیر و سنگین منتخبان معتمد آنان... را به آنان یادآوری می‌کند و الطاف و تأییدات الهی را در پیمودن مسیر حیاتی این نظام در برابر آن مجسم می‌سازد.^{۳۷۲}

❖ جمهوریت ما از اسلام گرفته شده و اسلام ما اجازه نمی‌دهد در این کشور مردم سالاری نباشد. ما نخواستیم جمهوریت را از کسی یاد بگیریم؛ اسلام این را به ما تعلیم داد و املاء کرد. این ملت، متمسک به اسلام و معتقد به جمهوریت است. در ذهن این ملت و در این نظام، خدا و مردم در طول هم قرار دارند و خدای متعال این توفیق را داده‌است که مردم این راه را طی کنند.^{۳۷۳}

❖ اینجا آراء ملت حکومت می‌کند. اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد. این ارگانها را ملت تعیین کرده است. و تخلف از حکم ملت برای هیچیک از ما جایز نیست و امکان ندارد.^{۳۷۴}

❖ وقتی مردم یک خدمتگزاری را نخواستند باید کنار برود.^{۳۷۵}

❖ آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم سالاری دینی است که البته آن هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره‌ی آنها منجز شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت.^{۳۷۶}

❖ در این شرایط، شما می‌خواهید نظریه‌ی سیاسی اسلام و نظام جمهوری اسلامی - یعنی مردم‌سالاری دینی - را به دنیا معرفی کنید. جمهوری، یعنی مردم‌سالاری؛ اسلامی، یعنی دینی. بعضی خیال می‌کنند ما که عنوان مردم‌سالاری دینی را مطرح کردیم، حرف تازه‌ای را به میدان آوردیم؛ نه. جمهوری اسلامی یعنی مردم‌سالاری دینی. حقیقت مردم‌سالاری دینی این است که یک نظام باید با هدایت الهی و اراده‌ی مردمی اداره شود و پیش برود. اشکال کار نظام‌های دنیا این است که یا هدایت الهی در آنها نیست - مثل به اصطلاح دموکراسی‌های غربی که اراده‌ی مردمی علی‌الظاهر هست، اما هدایت الهی را ندارند - یا اگر هدایت الهی را دارند یا ادعا می‌کنند که دارند، اراده‌ی مردمی در آن نیست؛ یا هیچکدام نیست، که بسیاری از کشورها این‌گونه‌اند؛ یعنی نه مردم در شؤون کشور دخالت و رأی و اراده‌ای دارند، نه هدایت الهی وجود دارد. جمهوری اسلامی، یعنی آن‌جایی که هدایت الهی و اراده‌ی مردمی توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می‌گذارند. بر این نظریه، هیچ‌گونه خدشه و اشکالی در بحث‌های دانشگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی‌شود؛ اما اگر شما بخواهید حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمده‌ی نظام جمهوری اسلامی این است.^{۳۷۷}

❖ نباید اشتباه شود؛ این مردم‌سالاری به ریشه‌های دموکراسی غربی مطلقاً ارتباط ندارد. این یک چیز دیگر است. اولاً مردم‌سالاری دینی دو چیز نیست؛ این‌طور نیست که ما دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق کنیم تا بتوانیم یک مجموعه‌ی کامل داشته باشیم؛ نه. خود این مردم‌سالاری هم متعلق به دین است. مردم‌سالاری هم دو سر دارد که من در یک جلسه‌ی دیگر هم به بعضی از مسؤولان این نکته را گفتم. یک سر مردم‌سالاری عبارت است از این‌که تشکل نظام به وسیله‌ی اراده و رأی مردم صورت گیرد؛ یعنی مردم نظام

را انتخاب می‌کنند، دولت را انتخاب می‌کنند، نمایندگان را انتخاب می‌کنند، مسؤولان اساسی را به‌واسطه یا بی‌واسطه انتخاب می‌کنند؛ این همان چیزی است که غرب ادعای آن را می‌کند و البته در آن‌جا این ادعا واقعیت هم ندارد. بعضی کسان لجشان می‌گیرد از این‌که ما بارها تکرار می‌کنیم که ادعای دموکراسی در غرب، ادعای درستی نیست. خیال می‌کنند که یک حرف تعصب‌آمیز است؛ در حالی که نه، این حرف، حرف ما نیست؛ تعصب‌آمیز هم نیست؛ ناشی از ناآگاهی هم نیست؛ متکی به نظرات و حرف‌ها و دقت‌ها و مثال‌آوردن‌های برجستگان ادبیات غربی است. آنها خودشان این را می‌گویند. بله؛ در تبلیغات عمومی، آن‌جایی که با افکار عمومی سر و کار دارند، اعتراف نمی‌کنند. آن‌جا می‌گویند آراء مردم وجود دارد و هرچه هست، متکی به رأی و خواست مردم است؛ اما واقعیت قضیه این نیست. خودشان هم در سطوح و مراحلی به این معنا اعتراف می‌کنند؛ در نوشته‌هایشان هم هست و ما هم از این قبیل اعتراف‌ها را فراوان دیده‌ایم؛ امروز هم که شما در کشور ایالات متحده‌ی امریکا نمونه‌اش را می‌بینید؛ این به اصطلاح مردم‌سالاری است! ما آن را نمی‌گوییم. آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم‌سالاری دینی است که البته آن هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره‌ی آنها منجز شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت. در قانون اساسی ترتیبی داده شده‌است که حضور و اراده و رأی و خواست مردم را با جهتگیری اسلامی، در همه‌ی ارکان نظام، ظهور و بروز می‌دهد. این نظام مستحکم، انتخاب مردمی، مجلس مردمی و دولت مردمی که بر پایه‌ی اسلام بود، مانع نفوذ دشمن شد.^{۳۷۸}

❖ نظام جمهوری اسلامی نظام‌های انتصابی قدرتها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند

انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می‌تواند روح نشاط و احساس مسؤلیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماسست، هم وظیفه‌ی عمومی است.^{۳۷۹}

❖ امام به مردم اعتماد داشتند. انقلاب که پیروز شد، امام می‌توانستند اعلان کنند که نظام ما، یک نظام جمهوری اسلامی است، از مردم هم هیچ نظری نخواهند، هیچکس هم اعتراضی نمی‌کرد، اما این کار را نکردند. درباره اصل نظام و کیفیت نظام، رفراندم راه انداختند و از مردم نظر خواستند، مردم هم گفتند جمهوری اسلامی، و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام می‌توانست یک قانون اساسی مطرح کند، همه مردم، یا یک اکثریت قاطعی از مردم هم یقیناً قبول می‌کردند. می‌توانست عده‌ی را معین کند و بگوید اینها بروند قانون اساسی بنویسند، هیچکس هم اعتراض نمی‌کرد، اما امام این کار را نکرد. امام انتخابات خبرگان را به راه انداختند...^{۳۸۰}

❖ اعتقاد ما این است که حاکمیت بر مردم، جز از قِبَل پروردگار عالم - که خالق مردم است - و با رضایت مردم، غیرمشروع و غیرصحیح و غیرمنطقی است.^{۳۸۱}

۳. ریشه داشتن مشروعیت دیگر اجزای حکومت اسلامی در

ولایت فقیه

❖ در رأس نیروهای اجرایی کشور، رئیس جمهور قرار دارد که به وسیله‌ی امام، رأی مردم نسبت به او تنفیذ می‌شود؛ یعنی در حقیقت، از سوی امام منصوب می‌شود. مردم در میان کسانی که شایسته‌ی ریاست جمهوری

هستند، یک نفر را انتخاب می‌کنند و امام، رأی مردم را تنفیذ می‌کنند؛ یعنی اگر امام تنفیذ نکنند، این شخص، رئیس جمهور نیست. امام فقیه عادل و ولی امر مسلمین، درباره‌ی بالاترین مقام اجرایی کشور، سررشته‌دار امور است. در قوه‌ی مقننه، امام، شش نفر فقهای شورای نگهبان را نصب می‌کند، و این به معنای حضور امام در قانون‌گذاری کشور است؛ که اگر امام در قانون‌گذاری کشور حضور نداشته باشد، قانون‌گذاری زیر نظر ولی فقیه انجام نگرفته است. همچنان که امام، بالاترین مقامات قوه‌ی قضائیه را نصب می‌کند؛ یعنی در قوه‌ی قضائیه هم، حضور امام همه‌کاره است. رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور، دو مقامی هستند که همه‌ی مسائل قضایی کشور به آنها ارتباط پیدا می‌کند و این دو نفر در حقیقت نواب امام، نایبان امام و منصوبان امامند؛ یعنی حضور امام را تأمین می‌کند.^{۳۸۲}

❖ مسئول در نظام جمهوری اسلامی، مأمور در نظام جمهوری اسلامی، مأمور «مِنَ اللَّهِ» است؛ امر او از طرف خداست. البته این فکری که در بعضی‌ها رایج است که هر کس رئیس چهار تا آدم در یک اطاق است، می‌گوید من ولی فقیه تو هستم و به عنوان ولایت فقیه به آنها دستور می‌دهد، این حرف مفت است؛ ولی فقیه یک نفر است؛ اما سیستم، نظام، نظام ولایت فقیه است؛ یعنی مشروعیت ما به آنجا منتهی می‌شود؛ مشروعیت الهی است. باید هر چه ممکن است، خودمان رابه معنای حقیقی امامت نزدیک کنیم.^{۳۸۳}

❖ حاکم اسلامی، حق دارد مالیات بگذارد و حاکم اسلامی، آن کسی است که با ولایت خود و با بینات اداره‌ی جامعه که از پیغمبر و امام دارد، می‌تواند این حقوق را از مردم بگیرد. البته بعضی‌ها این فکر در ذهنشان بود - بعضی از علما و برادران عزیز و بزرگوارمان - که آیا امام در این جا، این حق را

دارند یا دولت اسلامی و کارگزاران دولت هم این حق را دارند؟ که البته شکی نیست که ما این حقوق را برای امام، قائل هستیم؛ اما دولت اسلامی و دستگاه‌های اسلامی، مگر غیر از مجرای ولایت فقیه هستند؟ امروز در جامعه‌ی اسلامی ما، در جمهوری اسلامی، دولت و رئیس جمهور و دستگاه قضایی و شورای نگهبان و بقیه‌ی دستگاه‌های کارگزار مملکت، جدای از امام نیستند؛ جدای از ولایت فقیه نیستند. والا اگر ما از ولایت فقیه بریده باشیم، جدا باشیم، اعتباری نداریم اصلاً؛ وجودمان یک وجود بی‌دلیلی است. ولی فقیه برای اعمال ولایت خود در جامعه‌ی اسلامی، بازوهایی دارد؛ مجاری‌ای دارد؛ این مجاری و این بازوها را قانون اساسی معین کرده. یکی از این مجاری، دستگاه قضائی است؛ یکی از این مجاری، شورای نگهبان است؛ یکی از این مجاری، دولت جمهوری اسلامی است و کارگزاران دولت هستند. از این مجاری، امام استفاده می‌کند، کارهای اجتماع را انجام می‌دهد. ولی فقیه و امام مسلمین که امور جنگ و صلح و اداره‌ی جامعه و مسائل اقتصادی و مسائل فرهنگی و غیره و غیره همه در اختیار او است، خودش شخصاً که مباشر همه‌ی این امور نیست...^{۲۸۴}

❖ آنچه که امروز در جامعه‌ی اسلامی، به همین شکلی که دستگاه قانون‌گذاری مملکت، دارد اجرا می‌کند و قانون می‌گذارد و دستگاه اجرا کننده‌ی مملکت، آن را اجرا می‌کند، اینها همه‌اش احکام حکومت ولی فقیه است. مالیاتی که امروز طبق قانون وضع می‌شود، مقررات صادرات و وارداتی که طبق قانون وضع می‌شود، تمام قوانینی که در مجلس شورای اسلامی می‌گذرد، همه‌ی آنچه که در حوزه‌ی اختیارات دولت هست و دولت آن را وضع می‌کند و اجرا می‌کند، همه‌ی آنچه که در حوزه‌ی دستگاه قضایی هست و دستگاه قضایی آنها را وضع می‌کند یا اجرا می‌کند، همه‌ی اینها مظاهر

حاکمیت ولایت فقیه است. این در حقیقت، به خاطر مشروعیت ولایت فقیه هست که این همه مشروعیت پیدا می‌کند. در جامعه‌ی اسلامی، تمام دستگاه‌ها چه دستگاه‌های قانون‌گذار، چه دستگاه‌های اجرا کننده، اعم از قوه‌ی اجرائیه و قوه‌ی قضائیه، مشروعیتشان به خاطر ارتباط و اتصال به ولی فقیه است؛ و الا به خودی خود، حتی مجلس قانون‌گذاری هم حق قانون‌گذاری ندارد. معنای قانون وضع کردن در مجلس شورای اسلامی چیست؟ معنای قانون وضع کردن این است که محدودیت‌هایی را در زندگی مردم بر طبق یک مصالحی ایجاد می‌کنند. خب، یک چنین کاری، بنابر مبانی فقهی اسلامی و بنابر اصل ولایت فقیه، برای هیچ کس جایز نیست و از هیچ کس مشروع نیست؛ مگر ولی فقیه. یعنی در حقیقت، قانون‌گذاری هم اعتبارش به اتکاء به ولایت فقیه است. قوه‌ی مجریه هم اعتبارش به اتکاء و امضاء تنفیذ ولی فقیه است که اگر ولی فقیه اجازه ندهد و تنفیذ نکند و امضا نکند، تمام این دستگاه‌هایی که در مملکت مشغول کار هستند، چه قانون‌گذاری، چه اجرائیات، کارهایشان بدون دلیل و بدون حق است و واجب‌الاطاعه و الزامی نیست. به خاطر ارتباط و اتصال به ولی فقیه هست که اینها همه مشروعیت پیدا می‌کنند. در حقیقت، ولایت فقیه، مثل روحی است در کالبد نظام.

بالا‌تر از این من بگویم، قانون اساسی در جمهوری اسلامی که ملاک و معیار و چهارچوب قوانین است، اعتبارش به خاطر قبول و تأیید ولی فقیه است والا خبرگان، ۵۰ نفر، ۶۰ نفر، ۱۰۰ نفر از هر قشری، چه حقی دارند دور هم بنشینند، برای مردم مملکت و مردم جامعه، قانون وضع کنند؛ قانون اساسی وضع کنند؟! اکثریت مردم چه حقی دارند که امضا کنند قانون اساسی را و برای همه‌ی مردم این قانون را لازم‌الاجرا بکنند. آن کسی که حق دارد قانون اساسی را برای جامعه قرار بدهد، او ولی فقیه است؛ او همان امام اسلامی است و دستگاهی است که حاکمیت الهی را از طریق وراثت پیغمبر و وراثت ائمه‌ی

معصومین، در اختیار دارد. او چون به خبرگان دستور داد که بنشینند قانون اساسی بنویسند، و او چون امضا کرد قانون اساسی را، قانون اساسی شد قانون. حتی اصل نظام جمهوری اسلامی، مشروعیتش به عنوان یک حکم از طرف ولی فقیه است... در حقیقت ولایت و حاکمیت ولی فقیه، ولایت و حاکمیت فقه اسلامی است؛ ولایت و حاکمیت دین خداست. ولایت و حاکمیت ملاکها و ارزشهاست؛ نه ولایت و حاکمیت یک شخص. یعنی خود ولی فقیه هم به عنوان یک شخص، موظف است که از آنچه که حکم ولی فقیه است، اطاعت کند و تبعیت کند. بر همه واجب اطاعه است احکام ولی فقیه، حتی بر خود ولی فقیه. این یک چنین گستره‌ی بسیار وسیع و عظیمی را، دامنه‌ی ولایت فقیه داراست، که منتهی هم می‌شود به ولایت خدا. یعنی چون ریشه‌ی ولایت فقیه، ولایت الهی است، ریشه‌ی آن ولایت پیغمبر است و همان چیزی است که از پیغمبر و اوصیاء معصومینش و اوصیاء معصومین به علماء امت، فقها امت، آن کسانی که دارای این شرایط هستند، منتقل شد؛ لذاست که دارای یک چنین سعه‌ی اختیاراتی است؛ این معنای ولایت فقیه در جامعه‌ی اسلامی است. البته اگر ولی فقیه بخشی از این اختیارات را به کسی یا دستگاهی داد، آن شخص یا آن دستگاه، دارای آن اختیاری که ولی فقیه به او داده خواهد بود؛ همچنانی که طبق قانون اساسی، اختیاراتی را دستگاه‌ها دارند انجام می‌دهند، فراتر از آن هم اگر اختیار خاصی را ولی فقیه به یک دستگاهی، به دولت به یک وزارت خانه، به یک شخص، به یک بنیاد، به یک دستگاه، تفیذ کند و بدهد آن اختیار متعلق به آن شخص یا به آن دستگاه خواهد بود، اما در حقیقت، اختیار واقعی و ولایت واقعی و حق واقعی یا به تعبیری وظیفه‌ی واقعی، متعلق به شخص ولی فقیه است. این پایه و قاعده‌ی این بحث است که البته در زمینه‌های گوناگون و اطراف این اصل و محور اساسی، بحث‌های متعددی وجود دارد.^{۳۸۵}

فصل دوم: رابطه مردم و حکومت در نظام مردم‌سالاری دینی

❖ یک عنصر اصلی، مردمند. مردم انتخاب‌کننده‌اند؛ مردم تعیین‌کننده‌اند؛ مردم، مورد مشورت قرار می‌گیرند و تصمیم گیرنده‌اند؛ اصلاً مردم انتخاب‌کننده‌اند و انتخاب هم یک واقعیتی است که وجود دارد.^{۳۸۶}

❖ اگر فرض کنیم در رأس قدرت، کسانی باشند که با مردم ارتباطی نداشته باشند، این ولایت نیست. اگر کسانی باشند که رابطه‌ی آنها با مردم، رابطه‌ی ترس و رعب و خوف باشد - نه رابطه‌ی محبت و التیام و پیوستگی - این ولایت نیست. اگر کسانی با کودتا بر سر کار بیایند، این ولایت نیست. اگر کسی با وراثت و جانشینی نسبی - منهای فضایل و کیفیات حقیقی که در حکومت شرط است - در رأس کار قرار گیرد، این ولایت نیست. ولایت، آن وقتی است که ارتباط والی یا ولی، با مردمی که ولایت بر آنهاست، یک ارتباط نزدیک، صمیمانه، محبت‌آمیز و همان‌طوری که در مورد خود پیامبر وجود دارد - یعنی « یا » از خود آنها کسی را مبعوث کرده‌است - باشد؛ یعنی از خود مردم کسی باشد که عهده‌دار مسأله‌ی ولایت و حکومت باشد. اساس کار در حاکمیت اسلام این است.^{۳۸۷}

۱. نقش و جایگاه مردم در حکومت اسلامی

❖ در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شده‌است؛ مردم هستند که انتخاب می‌کنند و سرنوشت اداره‌ی کشور را به

دست می‌گیرند. این مردم‌سالاری، راقی‌ترین نوع مردم‌سالاری‌ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم‌سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است، اما انتخابی که با قوانین آسمانی و میرای از هرگونه نقص و عیب، توانسته است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

... امروز شما ملاحظه می‌کنید در بسیاری از دموکراسیهای غربی، زشت‌ترین انحرافات - انحرافات جنسی و امثال آن - به عنوان این‌که خواست مردم است، صبغی قانونی پیدا می‌کند و رسمی می‌شود و به اشاعه‌ی آن کمک می‌گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می‌دهد. در نظام اسلامی - یعنی مردم‌سالاری دینی - مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره‌ی کشور را به وسیله‌ی منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه‌ی هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده‌ی صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌شود. نکته‌ی اصلی در مردم‌سالاری دینی این است.^{۳۸۸}

❖ ... آن دستگاهی که حکومتش به شکل ولایت است، ارتباط بین ولی و مردم، غیرقابل انفکاک می‌باشد. ولایت، یعنی سرپرستی، پیوند، ارتباط، اتصال، به‌هم‌پیچیده‌شدن دو چیز، به‌هم‌جوشیدگی و به‌هم‌پیوستگی کسانی که با یکدیگر ولایت دارند. معنا و شکل و مفهوم ولایت در جامعه و نظام اسلامی، این است. از این جهت، در جامعه‌ی اسلامی، کلمه‌ی ولایت به حکومت اطلاق می‌شود و رابطه‌ی بین ولی و مردم، یک رابطه‌ی ولایتی است و ارتباط و اتصال آنها، غیرقابل انفکاک می‌باشد و تمام اجزای این جامعه، با یکدیگر متصلند و از هم جدا نیستند. قضیه، مثل دستگاههای سلطنت، دستگاههای قدرت و کودتاچیهای که بر یک جامعه مسلط می‌شوند، نیست.

در جامعه‌ی اسلامی، دستگاه مدیریت و حاکمیت جامعه، همه و همه، متکی به

مردم، جزو مردم، همراه با مردم، متصل به مردم - به تمام معنای اتصال - هستند و جدا نیستند. آن‌جایی که دستگاههای حکومت، به راهی می‌روند و مصالح مردم، به راه دیگری، به خاطر همین احساس جدایی است. مصالح دستگاه حاکم، یک چیز است؛ مصالح مردم، یک چیز دیگر. مصالح دستگاه حاکم، پیوند با امریکا و قدرتهای مسلط و استعمارگران و غارتگران منابع نفتی و این چیزهاست - همچنان‌که در دوران رژیم منحوس پهلوی، در کشور ما بود و امروز در خیلی از کشورهای دیگر هست - مصالح مردم، یک چیز دیگر است. مصالح مردم در این است که آن دستگاه حاکم و آن نوکران و پیوستگان بیگانه را از سر راه کمال خودشان بردارند. مصالح این دو، بکلی در دو جهت قرار دارد. لیکن در نظام اسلامی، این‌طور نیست. در نظام اسلامی، حاکم، ولی و دوست و سرپرست و برادر و مرتبط و برای مردم است.^{۳۸۹}

❖ درس مهم که وجود دارد، این است که حکومت آینده‌ی حضرت مهدی موعود ارواحنا فدا، یک حکومت مردمی به تمام معناست. مردمی یعنی چه؟ یعنی متکی به ایمانها و اراده‌ها و بازوان مردم است. امام زمان، تنها دنیا را پُر از عدل و داد نمی‌کند؛ امام زمان از آحاد مؤمن مردم و با تکیه به آنهاست که بنای عدل الهی را در سرتاسر عالم استقرار می‌بخشد و یک حکومت صددرصد مردمی تشکیل می‌دهد؛ اما این حکومت مردمی با حکومتهای مدعی مردمی بودن و دموکراسی در دنیای امروز از زمین تا آسمان تفاوت دارد. آنچه امروز در دنیا اسم دموکراسی و مردم‌سالاری را روی آن گذاشته‌اند، همان دیکتاتوریهایی قدیمی است که لباس جدید بر تن کرده‌است؛ یعنی دیکتاتوری گروهها. اگر رقابت هم وجود دارد، رقابت بین گروههاست و مردم در این میان هیچ‌کاره‌اند. یک گروه به قدرت دست پیدا می‌کند و در سایه‌ی قدرت سیاسی‌ای که همه‌ی زمامهای امور را در کشور در اختیار او می‌گذارد و با سوءاستفاده از این قدرت،

ثروت و پول و سرمایه به نفع خود گردآوری می‌کند و آنها را در راه به دست آوردن دوباره‌ی قدرت مصرف می‌کند. دموکراسیهای امروز دنیا بر پایه‌ی تبلیغات دروغ و فریبنده و مسحور کردن چشمها و دلهاست. امروز در دنیا هر جا شعار دموکراسی می‌دهند، شما ببینید برای تبلیغات کاندیداهای ریاست جمهوری و یا نمایندگان مجلس چه کار می‌کنند! پول خرج می‌کنند. دموکراسی در پنجه‌ی اقتدار پول اسیر است. مردم‌سالاری امام زمان - یعنی مردم‌سالاری دینی - با این روش، به کلی متفاوت است.

۱-۱. در ایجاد حکومت (گزینش بر اساس ضوابط و بیعت)

❖ هر کسی، هر جمعیتی، هر اجتماعی حق اولی‌اش این است که خودش انتخاب بکند یک چیزی را که راجع به مقدرات مملکت خودش است.^{۳۹۰}

❖ امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «...»

«سوگند به آنکه بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی‌شد... زمام حکومت را رها می‌ساختم و از پی آن نمی‌گشتم.»^{۳۹۱}

❖ قانون و اجرا بایستی با معیارهای خدایی و با مقررات الهی باشد؛ یعنی با احکام اسلامی یا با احکام مشخص یا با کلیات و آنچه که از اسلام دانسته شده و فهمیده شده‌است، منطبق باشد و معارض نباشد. افرادی هم که

مجری هستند، مشخصات و خصوصیاتِی دارند؛ باید عادل باشند، فاسق نباشند - خصوصیاتِی که در قانون اساسی ما متجسّد شده - و قانون اساسی هم همان شکل اجرایی و دالان عبور به سمت آن چیزی است که ولایت الهی برای ما ترسیم می‌کند.

خوب، مسئله‌ی اقلیت و اکثریت هم یک ضرورت است؛ اگر چه ما در اسلام به این صورت چیزی نداریم که آنجایی که آراء مختلف شد، اکثریت را بر اقلیت ترجیح دهیم، لکن یک چیز «لا بدّ منه» ای است که در مسائل گوناگون بشری پیش می‌آید. وقتی پنج نفر درباره‌ی یک چیزی تصمیم‌گیری می‌کنند، اگر سه نفر بر این امری که به سرنوشت پنج نفر ارتباط دارد اتفاق نظر کردند، آن دو نفر قاعدتاً باید تسلیم بشوند؛ این هم یک چیز عقلاییِ روشنی است که اسلام این‌ها را تصویب و امضاء کرده‌است.

بنابراین ولایتی که امروز شما دارید - قانونگذاری، ولایت است - یک ولایت الهی است؛ ریشه در ولایت الهی دارد؛ برخاسته و پدید آمده از ولایت الهی است. این مردم‌سالاری دینی که ما می‌گوییم، معنایش این است؛ یعنی نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی از این طریقی که در قانون اساسی برای مجاری اعمال ولایت الهی معین شده، یک ولایتی پیدا کرده‌است که این شد یک تکلیف. بنابراین آنچه که در مجلس شورای اسلامی تصویب می‌شود، برای من شخصی و نوعی واجب‌الاتباع است و بایستی بر طبق او عمل کنم. این مبنا، مبنای اسلامی است...

تفکر اسلامی بر مبنای یک پایه‌ی محکم، برخاسته از ولایت اللّه، با شیوه‌ی مشخص و تدوین شده‌ی در قانون اساسی جمهوری اسلامی که خدای متعال به انسان‌ها حق داده که یک حقی را به کسی بسپرنند، بنا شده که بگویند آقا! شما بیا برای ما این کارها را انجام بده. مردم هم این حق را در آراء خودشان

در مجلس، در ریاست جمهوری، در آن چیزهایی که به آراء مردم وابسته است، به افراد می‌دهند. بنابراین پایه‌ی مردم‌سالاری دینی این است؛ یعنی یک پایه‌ی اصیل و عمیق که حقیقتاً مورد اعتقاد است.^{۳۹۲}

❖ در مردم‌سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسی که مسلمانی! چرا رأی مردم معتبر است؟ می‌گوید: چون مسلمانم؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است.^{۳۹۳}

❖ خود این مردم‌سالاری هم متعلق به دین است. مردم‌سالاری هم دو سر دارد که من در یک جلسه‌ی دیگر هم به بعضی از مسؤولان این نکته را گفتم. یک سر مردم‌سالاری عبارت است از این که تشکل نظام به وسیله‌ی اراده و رأی مردم صورت گیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب می‌کنند، دولت را انتخاب می‌کنند، نمایندگان را انتخاب می‌کنند، مسؤولان اساسی را به واسطه یا بی‌واسطه انتخاب می‌کنند؛ این همان چیزی است که غرب ادعای آن را می‌کند و البته در آن جا این ادعا واقعیت هم ندارد... آن جا می‌گویند آراء مردم وجود دارد و هرچه هست، متکی به رأی و خواست مردم است؛ اما واقعیت قضیه این نیست. خودشان هم در سطوح و مراحل به این معنا اعتراف می‌کنند؛ در نوشته‌هایشان هم هست و ما هم از این قبیل اعترافها را فراوان دیده‌ایم... آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم‌سالاری دینی است که البته آن هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره‌ی آنها منجز شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت.^{۳۹۴}

❖ در قانون اساسی ترتیبی داده شده‌است که حضور و اراده و رأی و خواست مردم را با جهتگیری اسلامی، در همه‌ی ارکان نظام، ظهور و بروز می‌دهد. این نظام مستحکم، انتخاب مردمی، مجلس مردمی و دولت مردمی که بر پایه‌ی اسلام بود، مانع نفوذ دشمن شد.^{۳۹۵}

❖ جمهوری اسلامی، یعنی آن جایی که هدایت الهی و اراده‌ی مردمی توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می‌گذارند. بر این نظریه، هیچ‌گونه خدشه و اشکالی در بحثهای دانشگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی‌شود؛ اما اگر شما بخواهید حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمده‌ی نظام جمهوری اسلامی این است.^{۳۹۶}

۲-۱. در تبعیت و اطاعت اوامر ولی

❖ تبعیت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هم به حکم خدا است، که می‌فرماید: «و اطیعوا الرسول»؛ از پیامبر پیروی کنید. پیروی از متصدیان حکومت یا «اولوا الامر» نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید: «^۱»^{۳۹۷}

❖ امروز در دنیای اسلام این مطلب میان مسلمانها پذیرفته شده است که اگر کسی «اولی الامر منکم» بود، یعنی از خود مردم، از میان مردم، دارای قدرت حاکمیت شد، اطاعت او واجب است. یعنی «اطاعت از پیغمبر» را به عنوان «حاکمیت مسلمانها» منتقل کرده‌اند به افراد دیگری در جامعه‌ی بشری، به شکلهای مختلف؛ البته بعضی ممکن است از برادران اهل سنت، عقاید افراطی در این مورد داشته باشند و تصور کنند که این حاکم هر جور بود - فاسق بود؛ فاجر بود؛ وابسته بود؛ بی دین بود - اطاعت او هم واجب است؛

لکن مسلماً عده‌ی زیادی از مسلمانها، مسلمانان اهل سنت، برادران سنی ما معتقد هستند بر اینکه حکومت اسلامی که متعلق به پیغمبر بود، این به انسانهایی با یک شرایط عادی و معمولی و بدون فسق و الحاد و فجور منتقل خواهد شد.^{۳۹۸}

❖ واجب است اطاعت کنید از اولی الامر... بر شما واجب است به حکم اسلام، که تبعیت کنید؛ و به حکم قرآن، به حسب رأی علمای خودتان، به حسب رأی مشایخ خودتان. شما اگر چنانچه مسلم هستید، چرا تبعیت از قرآن نمی‌کنید؟ چرا به حسب آن طوری که علمای شما استفاده [کرده‌اند] از آیه شریفه «اطاعت نمی‌کنید؟ شما در صورت مسلمان هستید، در ظاهر اظهار اسلام می‌کنید؛ به حسب واقع مسلم نیستید.»^{۳۹۹}

❖ من باید یک تنبه دیگری هم بدهم و آن اینکه من که ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان (نخست وزیر) را قرار دادم... ایشان را که من قرار دادم واجب‌التبایع است، ملت باید از او اتّباع کند. یک حکومت عادی نیست، یک حکومت شرعی است؛ باید از او اتّباع کنند. مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است. قیام بر علیه حکومت شرع جزایش در قانون ما هست، در فقه ما هست؛ و جزای آن بسیار زیاد است. من تنبه می‌دهم به کسانی که تخیل این معنی را می‌کنند که کارشکنی بکنند یا اینکه خدای نخواستہ یکوقت قیام بر ضد این حکومت بکنند، من اعلام می‌کنم به آنها که جزای آنها بسیار سخت است در فقه اسلام. قیام بر ضد حکومت خدایی قیام بر ضد خداست؛ قیام بر ضد خدا کفر است.^{۴۰۰}

❖ امیرالمؤمنین - بالاخره ولی فقیه از امام معصوم که بالاتر نیست - امیرالمؤمنین می‌فرماید: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر لألّقت حبلها علی قاربها»؛ بنابراین باید وجود ناصر باشد؛ بایستی افراد بیابند، بخواهند. وقتی خواستند، اگر تکلیفی برعهده‌ی آن حاکم، آن تکلیف منجز خواهد شد، مجبور است که عمل بکند. و الا آن تکلیف - اگر بر او تکلیفی باشد - تکلیف منجزی نخواهد بود. این جاست که نقش مردم، نقش مهمی است. هر کسی که دغدغه‌ی مردم را دارد باید برای این بخش فکر بکند، کاری کند که مردم به ایمان و تبعیت و اطاعت «عن قلب»^{۴۰۱} کشانده بشوند. چون این کار مشکلی نیست؛ وقتی مردمی هستند مثل مردم ما، مردم مؤمن، دین باور، معتقد به مبانی، حاضر برای فداکاری در این راه.^{۴۰۱}

۳-۱. در ارائه نظر مشورتی

❖ تشکیل مجالس مقننه به شکل فعلی در کشورهای اسلامی در یک قرن اخیر رایج شده ولی در اصل، اسلام منادی و پیشرو برپایی حکومت‌های مردمی و شورایی در چهارچوب وحی و قوانین الهی است. پیامبر گرامی اسلام به فرمان الهی «در مهمات حکومتی اسلام مشورت می‌فرمودند و حتی در صورت غلبه رأی جمع بر نظر مبارک ایشان، در مواردی به نظر اصحاب عمل می‌کردند. شاید بتوان گفت که این امر یکی از رموز پیشرفت سریع و بی‌سابقه مسلمین در آغاز تاریخ اسلام بوده است.»^{۴۰۲}

❖ پیامبر گرامی اسلام به فرمان الهی «و شاورهم فی الأمر» در مهمات حکومتی اسلام مشورت می‌فرمودند و حتی در صورت غلبه رأی جمع بر نظر

۱. از صمیم قلب
۲. آل عمران: ۱۵۹

مبارک ایشان، در مواردی به نظر اصحاب عمل می کردند. شاید بتوان گفت که این امر یکی از رموز پیشرفت سریع و بی سابقه مسلمین در آغاز تاریخ اسلام بوده است.^{۴۰۳}

❖ اسلام در ضمن این که احکام الهی و اراده‌ی الهی را در هدایت و صلاح انسانها دارای کمال تأثیر می داند، اراده‌ی انسان، حضور انسان و حضور آحاد مردم را هم در همه‌ی کارها پیش‌بینی کرده است. یک نمونه‌ی آن همین مسأله‌ی شورا است. خدای متعال در علائم مؤمنین می فرماید: «

«۱ کارهایشان را با مشورت انجام می دهند. البته مشورت، با شکل‌های مختلفی ممکن است انجام گیرد؛ این (شوراهای اسلامی شهر و روستا) هم، یک شکل از اشکال مشورت است.»^{۴۰۴}

۴-۱. نظارت بر اجزای حکومت

❖ باید همه زن ها و هم مردها در مسائل اجتماعی مسائل سیاسی وارد باشند و ناظر باشند، هم به مجلس ناظر باشند، هم به کارهای دولت ناظر باشند، اظهار نظر بکنند.

ملت باید الان همه ناظر امور باشند، اظهار نظر بکنند در مسائل سیاسی، در مسائل اجتماعی، در مسائلی که عمل می کند دولت، استفاده بکنند، اگر یک کار خلاف دیدند.^{۴۰۵}

❖ ملت وظیفه دارد که در جمهوری اسلامی پشتیبانی از دولت ها بکند که به خدمت ملت هستند؛ اگر دولتی را دید که خلاف می کند، ملت باید به او توهنی بزند.^{۴۰۶}

❖ آگاهی مردم و مشارکت و نظارت و همگامی آنها با حکومت منتخب خودشان، خود بزرگترین ضمانت حفظ امنیت در جامعه می باشد.^{۴۰۷}

۲. وظایف حکومت اسلامی در قبال مردم

۲-۱. زمینه‌سازی برای حضور و مشارکت مردم و توجه به خواست

و نظر آنان

❖ نظام جمهوری اسلامی نظامهای انتصابی قدرتها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می تواند روح نشاط و احساس مسؤولیت را همیشه در جامعه زنده نگاه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماس است، هم وظیفه‌ی عمومی است.^{۴۰۸}

❖ ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی به ملتمان بکنیم و اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طوری رای داد ما هم از آنها تبعیت می کنیم. ما حق نداریم، خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم.^{۴۰۹}

❖ ما تابع آرای ملت هستیم؛ ملت ما هر طوری رای داد ما هم از آنها تبعیت می کنیم.^{۴۱۰}

❖ ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهائی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد.^{۴۱۱}

❖ در انقلاب اسلامی ایران، چند خصوصیت مهم وجود داشت که همه منطبق بر حرکت اسلامی صدر اول بود:

... دوم آن که برای تحقق این هدف، از توده‌های مؤمن و آگاه و دردمند و فداکار - و نه از احزاب و گروهها و سازمانهای سیاسی - نیروی انسانی لازم گرفته شد و رهبر حکیم، نصرت را پس از توکل به خدا، از نیروی لایزال مردم جستجو کرد و در سایه‌ی مجاهدت پانزده ساله، جنود رحمان را از بندگان خدا به وجود آورد و در راه خدا به حرکت درآورد: «^{۴۱۲}

❖ بدون پشتیبانی مردم نمی شود کارکرد و پشتیبانی هم به این نیست که مردم الله اکبر بگویند. این پشتیبانی نیست. پشتیبانی این است که همکاری کنند.^{۴۱۳}

❖ ... همین طور شرکت دادن مردم را در امور، این را تکراراً گفتم، شما هم خودتان گفتید که یک کشوری را که بخواهید اداره بکنید، یک دولت تا شرکت مردم نباشد نمی شود اداره صحیح بشود. وقتی بنا شد که مردم شرکت کردند در کارها، شما شرکت دادید مردم را، آنهایی که الان خدمت می کنند و سابق هم خدمت کردند به شما، به ما، به همه، به اسلام و شما را رساندند به این جا، آنها را کنار نگذارید، رد نکنید، آنها را وارد کنید در کار.^{۴۱۴}

۲-۲. خدمت‌گزاری به مردم؛ نه استیلا و حاکمیت

❖ سر دیگر قضیه‌ی مردم‌سالاری این است که حالا بعد از آن که من و شما را انتخاب کردند، ما در قبال آنها وظایف جدی و حقیقی داریم. بعضی دوستان این روایات را از نهج البلاغه و غیر نهج البلاغه جمع کردند که البته مجال نیست که من همه‌ی آنها را بخوانم؛ دو سه نمونه‌اش را می خوانم. «

«^۱ می‌فرماید: نه سر مردم منت بگذارید که ما این کارها را برای شما کردیم یا می‌خواهیم بکنیم؛ نه آنچه را که برای مردم انجام دادید، درباره‌اش مبالغه کنید؛ - مثلا کار کوچکی انجام دادید، آن را بزرگ کنید - و نه این که وعده بدهید و عمل نکنید. بعد فرمود: اگر منت بگذارید، احسانتان باطل خواهد شد. مبالغه، نور حق را خواهد برد؛ یعنی همان مقدار راستی هم که وجود دارد، آن را در چشم مردم بی‌فروغ خواهد کرد. اگر خلف وعده کنید، «^۲ در نظر مردم و در نظر خدا این مقت و گناه است. «^۳ هر چند اینها کلام امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) خطاب به مالک اشتر است، اما خطاب به ما هم هست.^{۴۱۵}

❖ نظام اسلامی، نظامی است که مسؤولان، خدمتگزار مردم و برای مردمند؛ هر نوع جدایی بین مسؤولان و مردم محکوم است.^{۴۱۶}

❖ نقطه‌ی محوری همین مسؤولیت هم رعایت حدود و حقوق مردم، رعایت عدالت در میان مردم، رعایت انصاف در قضایای مردم و تلاش برای تأمین امور مردم است. برای حاکم اسلامی، حوائج و نیازهای مردم اصل است. چند روز قبل از این، بنده در صحبتی به مسؤولان کشور همین را گفتم. یک

۱. مبدا هرگز با خدمت‌هایی که انجام دادی بر مردم منت گذاری، یا آنچه را انجام داده‌ای بزرگ بشماری، یا مردم را وعده‌ای داده، سپس خلف وعده نمایی! منت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می‌برد، و کاری را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند، و خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را بر می‌انگیزاند. (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

۲. همان

۳. خداوند سخت به خشم می‌آید که چیزی بگویند و به جای نیابرد. (الصف: ۳)

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳

روی مسأله‌ی مردم سالاری این است که مردم مسؤولان را انتخاب می‌کنند. آن روی دیگر این است که وقتی مسؤولان بر سر کار آمدند، همه‌ی هم‌میشان رفع نیازهای مردم و کار برای آنهاست. این معنا در کلمات امیرالمؤمنین موج می‌زند. در نامه به مالک اشتر از آن حضرت نقل شده است: «

«اگر کسی به مردم ظلم کند، خدا طرف حساب اوست؛ خدا وکیل مدافع بندگان مظلوم در مقابل اوست؛ اصطلاحاً خصم اوست؛»^{۴۱۷} او در حال جنگ و مقابله با خداست. البته فرق نمی‌کند؛ اگر چه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) این نامه‌ها را خطاب به استاندارانش - مالک اشتر، اشعث بن قیس، عثمان بن حنیف و دیگران - نوشته است؛ اما همه‌ی رده‌های مسؤول که کاری در دستشان هست، مشمول این خطاب هستند.^{۴۱۷}

❖ کوشش کنید که پایگاه ملی برای خودتان درست کنید، این به این است که گمان نکنید که شما صاحب مقام هستید، منصب هستید و باید به مردم فشار بیاورید. هر چه صاحب منصب ارشد باشد باید بیشتر خدمتگزار باشد، مردم بفهمند که هر درجه‌ای که این بالا می‌رود با مردم متواضع تر می‌شود. اگر یک همچو کاری شد و یک چنین توجهی به مسائل شد و یک همچو عبرتی از تاریخ برای ما شد، هر قوه‌ای پایگاه ملی پیدا می‌کند و پایگاه ملی حافظ اوست.^{۴۱۸}

۲-۳. تلاش برای تحقق اهداف دین از تشکیل حکومت اسلامی

❖ هدف نهایی از این همه جنجالهایی که از اول تاریخ بوده است - یعنی آمدن پیامبران، مبارزات فراوان، دو صف شدن حق و باطل، جنگها، نبردها،

درگیریها، صبرها بر مشکلات، تلاش عظیم اهل حق، حتی تشکیل حکومت اسلامی و استقرار عدل اسلامی - تکامل و کمال انسان و نزدیک شدن او به خداست. همه چیز، مقدمه‌ی این است.^{۴۱۹}

❖ تمام آثار و گفتار آن بزرگوار [امام حسین علیه‌السلام] و نیز گفتاری که درباره‌ی آن بزرگوار از معصومین رسیده است، این مطلب را روشن می‌کند که غرض، اقامه‌ی حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامه‌ی راه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و دیگر پیامبران بوده است که: «

...»^۱ و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند: «

...»^۲ اقامه‌ی قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.^{۴۲۰}

❖ امروز اگر سخن از آزادی و کرامت بشر می‌رود، اگر حقوق انسان در جوامع مطرح می‌شود، اگر عدالت و رفع تبعیض همچنان در دنیا یک شعار جذاب است، اگر مبارزه‌ی با فساد و مفسدان و مبارزه‌ی با ظلم و توجه به ایثار و فداکاری در راه حق در چشم بشریت جذاب و شیرین است، به خاطر این است که این مفاهیم را پیغمبران - این مردان خدا - به تاریخ عرضه کردند و آنها را در اختیار بشریت قرار دادند. بنابراین مردان خدا تاریخ را متحول می‌کنند. آنها با امید به خدا و با خشیت از پروردگار، ناممکن‌ها را ممکن می‌کنند... امام بزرگوار ما از زمره‌ی چنین مردانی بود.^{۴۲۱}

❖ مردم از اعماق وجودشان نظام اسلامی را می‌خواهند؛ منتها از این نظام اسلامی توقعاتی دارند و این توقعات باید برآورده شود. این توقعات، بحق هم

۱. درود بر تو ای وارث حضرت آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث حضرت نوح پیغمبر خدا (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۴)

۲. تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

هست؛ توقع عدل و رفاه و پیشرفت در امور زندگی و برطرف شدن مشکلات و کم شدن شکافهای طبقاتی و برخوردار نشدن عزیزان بی‌جهت در میدان سیاست و اداره‌ی کشور را دارند. این توقعات، توقعات درستی است؛ همین چیزهایی است که اسلام به ما و مردم یاد داده؛ اینها تعلیمات اسلامی است. رفتار بزرگان صدر اسلام و کسانی که الگوی مردم و الگوی ما هستند، برای ما نقل شده؛ این جزو فرهنگ ملت ما در طول سالهای متمادی است. ما باید به این توقعات عمل کنیم؛ حتی اگر لازم است، باید بر خودمان سخت بگیریم و فشار بیاوریم تا بتوانیم آنچه را که بر عهده‌ی ماست، انجام دهیم و ان‌شاءالله بر مشکلات فائق آییم. مردم نظام را دوست دارند؛ ما هستیم که وظیفه داریم طبق موازین نظام اسلامی در همه‌ی بخشها عمل کنیم.^{۴۲۲}

❖ حکومت امیرالمؤمنین در زمینه‌ی اقامه‌ی عدل، حمایت از مظلوم، مواجهه‌ی با ظالم و طرفداری از حق در همه‌ی شرایط، الگویی است که باید از آن تبعیت شود. این کهنگی بردار هم نیست و در همه‌ی شرایط گوناگون علمی و اجتماعی دنیا، می‌تواند برای خوشبختی و سعادت انسانها الگو باشد. ما نمی‌خواهیم از روش اداری آن دوره تقلید کنیم و بگوییم اینها مشمول تحول زمانی است و مثلاً روزبه‌روز روشهای نویی می‌آید. ما می‌خواهیم از جهتگیری آن حکومت که تا ابد زنده است، تبعیت کنیم. دفاع از مظلوم، همیشه یک نقطه‌ی درخشان است. کنار نیامدن با ظالم، رشوه‌نپذیرفتن از زورمند و زرمند و پافشاردن بر حقیقت، ارزشهایی است که هیچ وقت در دنیا کهنه نمی‌شود. در شرایط و اوضاع و احوال گوناگون، این خصوصیات همیشه با ارزش است. ما اینها را باید دنبال کنیم؛ اصول اینهاست. این که می‌گوییم حکومت اصولگرا، یعنی پیرو و پایبند به چنین ارزشهای ماندگاری که هرگز کهنگی‌پذیر نیست. اتفاقاً زورگوها و قلدرهای دنیا از همین پایبندی ناراحتند.^{۴۲۳}

❖ امام ما را به راهی هدایت کرد، هدفهایی را برای ما تعریف کرد، شاخص‌هایی را در میانه‌ی راه به ما معرفی کرد تا راه را گم نکنیم. فقط در صورت پیمودن این راه است که ما می‌توانیم به حیات طیبه برسیم و طعم آن را بچشیم؛ یعنی می‌توانیم کابوس فقر و عقب‌افتادگی را از جامعه و ملت خودمان دور کنیم؛ می‌توانیم آرزوی دیرین بشر - یعنی عدالت - را تحقق ببخشیم؛ می‌توانیم به تحقیر شدن ملت‌های مسلمان خاتمه دهیم؛ می‌توانیم طمع قدرتهای استکباری را قدرتمندانه - نه با تملق و اظهار ذلت - از خودمان قطع کنیم؛ می‌توانیم اخلاق و تقوا و ایمان را، هم در رفتار فردی خود، و هم در برنامه‌های کلان کشور حاکم کنیم؛ می‌توانیم آزادی را که نعمت بزرگ خداست، با همه‌ی برکاتی که در آن هست، به دست بیاوریم؛ اینها هدفهای امام است. حرکت امام و انقلاب امام و نظامی که او معمار آن بود، برای تحقق این هدفها به وجود آمده‌است. پس راه امام، راه ایمان و راه عدالت و راه پیشرفت مادی و راه عزت است. ما پیمان بسته‌ایم که این راه را ادامه دهیم و به توفیق الهی ادامه خواهیم داد. امام این راه را به روی ما باز کرد و این هدفها را برای ما تعریف کرد.^{۴۲۴}

❖ حضرت درباره اینکه چرا حاکم و فرمانده و عهده‌دار کار حکومت شده، تصریح می‌کند که برای هدفهای عالی؛ برای اینکه حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد. فرمایش امام این است که خدایا تو می‌دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده‌ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که «خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره‌مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستمدیدگان سکوت ننمایند». یا می‌فرماید: «

۱. «

خدایا، تو خوب می‌دانی که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، یا جستجوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده‌است. و بلافاصله درباره اینکه پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می‌کرده‌اند می‌فرماید: »

۲. « بلکه برای این بود که

اصول روشن دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم؛ و اصلاح را در کشورت پدید آوریم؛ تا در نتیجه آن بندگان ستم‌دیده‌ات ایمنی یابند؛ و قوانین (یا قانون جزای) تعطیل شده و بی‌اجرا مانده‌ات به اجرا درآید و برقرار گردد. ^{۴۲۵}

❖ ... پس قدم بعدی تشکیل حکومت است؛ اما تشکیل حکومت، هدف نیست. نکته‌ی اساسی این جاست. تشکیل حکومت برای تحقق آرمانهاست. اگر حکومت تشکیل شد، ولی در جهت تحقق آرمانها پیش نرفت، حکومت منحرف است. این یک قاعده‌ی کلی است؛ این معیار است. ممکن است تحقق آرمانها سالهایی طول بکشد؛ موانع و مشکلاتی بر سر راه وجود داشته باشد؛ اما جهت حکومت - جهت و سمتگیری این قدرتی که تشکیل شده‌است - حتما باید به سمت آن هدفها و آرمانها و آرزوهایی باشد که شعار آن داده شده‌است و داده می‌شود و در متن قرآن و احکام اسلامی وجود دارد. اگر در آن جهت نبود، بلاشک حکومت منحرف است. معیار، این است که عدالت اجتماعی و نظم متکی بر قانون به وجود آید و مقررات الهی همه جا مستقر شود چنانچه مقررات الهی مستقر شد؛ نظم متکی به اسلام به وجود آمد و عدالت اجتماعی تحقق پیدا کرد، هنوز یک هدف متوسط، یا در واقع یکی از مراحل راه، طی

شده‌است. مرحله‌ی بعد آن است که مردمی که در این نظام، به آسودگی، بی‌دغدغه و با برخورداری از عدل زندگی می‌کنند، برای تخلق به اخلاق حسنه، فرصت و شوق پیدا کنند. این، آن چیزی است که من خواستم امروز روی آن تکیه کنم و می‌خواهم این نکته را عرض کنم که بعد از تشکیل حکومت، این هدف است. بلکه بعد از تشکیل نظام عادلانه و استقرار عدالت اجتماعی و حکومت واقعا اسلامی، هدف این است. این، هدف بعدی است. ^{۴۲۶}

❖ هدف از قبول مناصب دولتی در نظام جمهوری اسلامی و نظام اسلامی چه باید باشد؟ هدف باید اجرای عدالت، تأمین آسایش مردم، فراهم کردن زمینه‌ی جامعه‌ی انسانی برای شکفتن استعدادها، برای تعالی انسانها و برای هدایت و صلاح بنی‌آدم باشد. وقتی که در نظر امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) هدف این شد، آن‌گاه این بیاناتی که از آن بزرگوار می‌شنویم، همه معنا پیدا می‌کند... ^{۴۲۷}

❖ در نظام اسلامی، آن تحولی که به وجود می‌آید، صرفا تحوّل سیاسی نیست. فرق اساسی نظام الهی با نظامهای دیگر، همین است. در نظام الهی، انسانها تحول معنوی پیدا می‌کنند. انسان مادی، انسان معنوی و الهی می‌شود و آرزوهای مادی به آرزوهای والای انسانی و خدایی تبدیل می‌گردد. اگر شما ملاحظه می‌کنید که مسلمانان به برکت برهه‌ی کوتاه حاکمیت خدا در صدر اسلام - به برکت همان چند سال معدود - توانستند قرنهای متمادی دنیا را متحول کنند؛ به دنیا علم و مدنیت و تفکر و عقل و روح و معنا و منطق و همه چیز بیخشند؛ آن مدنیت عظیم اسلامی را پدید آورند و زمینه‌ی پیشرفتهای بشر را در سالها و قرنهای بعد از آن ایجاد کنند، به خاطر آن تحولی است که در انسان مسلم صدر اسلام به وقوع پیوست. امروز هم مسلمان حقیقی که به

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱

۲. همان

برکت ارتباط با خدا، تحول واقعی یافته و به انسان روحانی تبدیل شده باشد - نه به معنای این که نیازهای جسمانی و مادی را فراموش کند؛ نه:»

«؛ دنیا را هم باید آباد کند، مادیات را هم بایستی کیفیت ببخشد، علم را هم باید پیش ببرد، زندگی را هم باید سامان دهد؛ اما در اینها منحصر نشود و این تحول را پیدا کند که به آرمانهای معنوی و آرزوهای بزرگ الهی دلباخته گردد - خواهد توانست نه فقط جامعه‌ی خود را کیفیت و برتری دهد، بلکه روی دنیا اثر بگذارد، روی تاریخ اثر بگذارد و انسانیت را متحول کند و به فضل الهی این اتفاق خواهد افتاد. قاعده و پایه‌ی اساسی این کار آن است که امروز در نظام اسلامی ما، مردم رابطه‌ی قلبی و معنوی خودشان را با خدا قویتر کنند و با خدا انس بیشتری بگیرند و این فرصت ماه رجب و فرصتهای متبرک، فرصتهای مغتنمی است.^{۴۲۸}

❖ تمام عبادات وسیله است، تمام ادعیه وسیله است، همه وسیله‌ای برای این است که انسان این لبابش ظاهر بشود. آن که بالقوه است و لب انسان است به فعلیت برسد و انسان بشود آدم. انسان بالقوه بشود یک انسان بالفعل، انسان طبیعی بشود یک انسان الهی که همه چیزش الهی باشد. هرچه میبیند حق ببیند. انبیا هم برای همین آمده‌اند. انبیا نیامده‌اند حکومت درست کنند، حکومت را می خواهند چه کنند این هم هست، اما نه این است که انبیا آمده‌اند که دنیا را اداره کنند، حیوانات هم دنیا دارند، کار خودشان را اداره می کنند. البته بسط عدالت همان بسط صفت حق تعالی است برای اشخاصی که چشم دارند. بسط عدالت هم می دهند، عدالت اجتماعی هم به دست آنهاست، حکومت هم تاسیس می کنند، حکومتی که حکومت عادلانه باشد، لکن مقصد این نیست،

اینها همه وسیله است که انسان برسد به یک مرتبه دیگری که برای آن انبیا آمده‌اند.^{۴۲۹}

۲-۳-۱. تحقق عدالت

❖ پیامبر اکرم نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود.

... خط اصلی دوم، عدالت مطلق و بی اغماض بود، عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداریهای عمومی و نه خصوصی - چیزهایی که متعلق به همه مردم است و باید بین آنها باعدالت تقسیم بشود - عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسئولیت دهی و مسئولیت پذیری. البته عدالت، غیر از مساوات است، اشتباه نشود.

گاهی مساوات، ظلم است. عدالت، یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حق او را دادن. او عدل مطلق و بی اغماض بود. در زمان پیامبر، هیچ کس در جامعه اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود.^{۴۳۰}

❖ عدالت اجتماعی،... یک امر اجتماعی محض و مربوط به حکومت، سیاست و شیوه‌ی فرمانروایی در جامعه است.^{۴۳۱}

❖ حاکم اسلامی در قبال مسائل مهم جامعه، در مقابل فقر مردم، در مقابل تبعیض و شکافهای اجتماعی، در مقابل اخلاق و معنویت مردم، در قبال حفظ استقلال کشور و حفظ آزادی مردم - در آن حدودی که اسلام مقرر کرده‌است - مسئول است. اینها مسؤولیتهاست و چون اسلام این را خواسته و این به مردم تعلیم داده شده‌است و مردم ما به اسلام اعتقاد دارند، لذا توقعشان از مسؤولان امر در کشور در هر رده‌ای این است که به این مسؤولیتها عمل کنند و آنچه را که به عنوان وظیفه بر عهده‌ی آنهاست، انجام دهند. کارآمدی

حکومت به این معناست. اگر مردم این کارآمدی را در مسئولان کشور مشاهده کنند، اعتقادشان به آنها و به نظام اسلامی و اسلام روزبه‌روز بیشتر خواهد شد. دشمنان اسلام و بلندگوهای تبلیغاتی دنیا به‌طور دائم این را تکرار می‌کنند که مردم با اسلام و نظام اسلامی مشکل دارند؛ در حالی که مردم خودشان این نظام اسلامی را به‌وجود آوردند و خودشان تا امروز آن را حفظ کرده‌اند. مردم با نظام اسلامی هیچ مشکلی ندارند؛ آنها با تبعیض و فقر و فساد و عدم رعایت ضوابط در بخشی از تشکیلات اداری کشور در خصوص مدیران جامعه مشکل دارند. مردم با افراد مشکل دارند، نه با نظام اسلامی.^{۴۳۲}

❖ عزیزان من! تلاش ما حکومت حق و عدل است؛ تلاش برای ایجاد عدالت است. شاید در اسلام در مورد مسائل اجتماعی، هیچ چیز به قدر عدالت، مورد توجه قرار نگرفته‌است. شما ببینید در مورد ظهور حضرت بقیةالله‌الاعظم رواحنافداه‌وعجل‌الله‌فرجه، در بیشتر روایات و ادعیه و زیاراتی که درباره‌ی آن بزرگوار است و اسمی از آن بزرگوار است، به دنبال مسأله‌ی ظهور و قیام آن حضرت،^۱ «هست. خدا

به وسیله‌ی او، زمین را پر از قسط و عدل می‌کند. البته خدا به وسیله‌ی امام زمان، زمین را از دین خودش هم پر می‌کند؛ اما آن چیزی که در دعا و زیارت و روایت گفته می‌شود، «یملأ الارض به الدین، دین الحق» نیست - مگر در بعضی از جاها که تعبیراتی هست - متعلق «یملأ»، قسط و عدل، عدالت، دادگری و انصاف است. چرا؟ چون بشر بیشتر از همه چیز، از ظلم و بیدادگری رنج می‌برد. این حکومت در راه عدالت حرکت کرده و در راه عدالت هم حرکت می‌کند؛ قوامش هم به عدالت است.^{۴۳۳}

❖ هدف پیامبران، اقامه‌ی قسط است: «اصلاً پیامبران آمدند تا اقامه‌ی قسط کنند. البته، اقامه‌ی قسط یک منزل در راه است و هدف نهایی نیست؛ لیکن آنها که آمدند، کار اولشان این است که اقامه‌ی قسط کنند و مردم را از شر ظلم و جور طاغیان و ظالمان نجات دهند.^{۴۳۴}

❖ عدالت خواسته‌ی یک جماعت خاصی از مردم یا اهل یک کشور و اهل یک ملت نیست؛ عدالت خواسته‌ی طبیعی و تاریخی همه‌ی آحاد بشر در طول تاریخ بشریت است. همان چیزی است که بشر تشنه‌ی آن است و جز در حکومت انبیاء عظام الهی - آنهایی که به حکومت رسیدند - یا اولیاء برجسته مثل امیرالمؤمنین، عدالت به معنای واقعی کلمه اجرا نشده‌است.^{۴۳۵}

❖ حکومت معنایش چیست؟ حکومت معنایش این است که انسان حقی را احقاق کند؛ عدل را بر پا بدارد. امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة‌والسلام) در آن صحبتی که معروف است و همه شنیده‌اید، فرمودند این حکومت به قدر این کفش یا بند این کفش برای من ارزش ندارد. بعد فرمودند: «

«^۲ مگر این که حقی را اقامه کنم. در این راه انسان هر چه بکشد و هر چه زحمت تحمل کند و هر چه اضافه کار کند و هر چه شب بی‌خوابی بکشد و هر چه از آن امکاناتی که به‌طور معمول افراد جامعه دارند، محروم بماند، حقش است، جا دارد و انسان در این صورت، ضرر نکرده‌است. باز از امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة‌والسلام) نقل شده‌است که در یکی از خطبه‌ها می‌فرماید: حاضر مضمون این است در راه این که اقامه‌ی حقی کنم و ابطال باطلی کنم، بر روی خارهای سخت کشانده شوم. به‌هرحال، این آن چیزی

۱. تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۲. مگر آنکه حقی را بر پا سازم یا باطلی را براندام. (نهج البلاغه، خطبه ۳۳)

است که مبنای کار ماست و باید به آن توجه داشته باشید.^{۴۳۶}

❖ استعمارگران به دست عمال سیاسی خود، که بر مردم مسلط شده‌اند، نظامات اقتصادی ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند؛ و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند: ظالم و مظلوم. در یک طرف، صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته‌است. و در طرف دیگر، اقلیتهایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می‌کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند، و این کوشش ادامه دارد؛ لکن اقلیتهای حاکم و دستگاههای حکومتی جائر مانع آنهاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیر المؤمنین (علیه السلام) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می‌دهد و می‌فرماید: »

«۱. علمای اسلام موظفند با انحصارطلبی و استفاده‌های نامشروع ستمگران مبارزه کنند؛ و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند، و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامخوار در ناز و نعمت به سر ببرند. امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت ننشینند و بیکار نایستند:

»

«^۱

سوگند به آنکه بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی‌شد، و اگر نبود که خدا از علمای اسلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می‌ساختم و از پی آن نمی‌گشتم. و دیدید که این دنیاتان و مقام دنیایی‌تان در نظرم از نمی که از عطسه بزی بیرون می‌پرد ناچیزتر است.

امروز چطور می‌توانیم ساکت و بیکار بنشینیم و بینیم عده‌ای خائن و حرامخوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده‌اند و نمی‌گذارند از حد اقل نعمتها استفاده کنند؟ وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند؛ و در این راه، که راه سعادت صدها میلیون انسان است، حکومتهای ظالم را سرنگون کنند، و حکومت اسلامی تشکیل دهند.^{۴۳۷}

۲-۳-۲. ایجاد زمینه رشد علمی و هدایت جامعه

❖ رژیم اسلامی مثل رژیم های مکتب های مادی نیست مکتب های مادی تمام همتشان این است که مرتع درست بشود، تمام همت، این است که منزل داشته باشند، رفاه داشته باشند؛ آنهایی که راست می گویند! اسلام مقصدش بالاتر از اینهاست. مکتب اسلام یک مکتب مادی نیست، یک مکتب مادی معنوی است. مادیت را در پناه معنویت اسلام قبول دارد، معنویات، اخلاق، تهذیب نفس. اسلام برای تهذیب انسان آمده‌است، برای انسان سازی

۱. با ستمکار در بیکار باشید و ستمدیده را یار. (نهج البلاغه، خطبه ۴۷)

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳

آمده است. همه مکتب های توحیدی برای انسان سازی آمده اند. ما مکلفیم انسان بسازیم.^{۴۳۸}

❖ چنانچه مقررات الهی مستقر شد؛ نظم متکی به اسلام به وجود آمد و عدالت اجتماعی تحقق پیدا کرد، هنوز یک هدف متوسط، یا در واقع یکی از مراحل راه، طی شده است. مرحله ی بعد آن است که مردمی که در این نظام، به آسودگی، بی دغدغه و با برخورداری از عدل زندگی می کنند، برای تخلق به اخلاق حسنه، فرصت و شوق پیدا کنند. این، آن چیزی است که من خواستم امروز روی آن تکیه کنم و می خواهم این نکته را عرض کنم که بعد از تشکیل حکومت، این هدف است. بلکه بعد از تشکیل نظام عادلانه و استقرار عدالت اجتماعی و حکومت واقعا اسلامی، هدف این است. این، هدف بعدی است.^{۴۳۹}

❖ اصلا بشر که در دنیا کار و جهاد و تلاش می کند و می خواهد حاکمیت خدا را در زمین به وجود بیاورد، برای چیست؟ برای این است که انسانها نورانیت پیدا کنند. اصلا فایده ی اساسی و هدف اصلی این است که انسانها متخلق به اخلاق الله بشوند. تخلق به اخلاق الله، مقدمه برای یک کار دیگر نیست؛ کارهای دیگر، مقدمه برای تخلق به اخلاق الله است. عدل، مقدمه ی تخلق به اخلاق الله و نورانی شدن انسانهاست. حکومت اسلامی و حاکمیت پیامبران، برای همین است؛ «^۱ پس، در برخورد و عمل شخصی، این تأثیر می گذارد. از این جا مصلحت را شروع کنید، تا همه گونه ارتباطات و موضعگیریها و تلاشهای شما موفق باشد.^{۴۴۰}

❖ پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) برای چه می آید؟ پیغمبر برای به

تکامل رساندن انسان می آید؛ برای تخلق دادن انسانها به اخلاق الله می آید؛ برای کامل کردن و به اتمام رساندن مکارم اخلاق می آید و آنچه که مضمون احادیث است: « پیغمبر برای ساختن انسانها می آید؛ برای به قوام رساندن این مایه ای که نامش انسان است می آید.

اکنون باید دید که پیغمبر از چه راهی و از چه وسیله ای برای ساختن انسان استفاده می کند و چگونه انسانها را می سازد؛ آیا مدرسه درست می کند؟ مکتب فلسفی درست می کند؟ صومعه و جایگاه عبادت درست می کند؟

پیغمبر برای ساختن انسان، «کارخانه انسان سازی» درست می کند. پیغمبر ترجیح می دهد که ده سال، بیست سال، دیرتر موفق بشود، اما آنچه می سازد، یک انسان و دو انسان و بیست انسان نباشد؛ بلکه می خواهد کارخانه انسان سازی درست کند که به طور خودکار، انسان کامل پیغمبر پسند تحویل بدهد. پس پیغمبر برای ساختن انسانها و به قوام آوردن مایه انسان، از کارخانه انسان سازی استفاده می کند، کارخانه انسان سازی چیست؟ کارخانه انسان سازی، جامعه و نظام اسلامی است. آن پیچ و نقطه اساسی توجه و تکیه حرف اینجاست: همه می گویند پیغمبر می خواهد انسان بسازد؛ همه می گویند پیغمبر برای تعلیم و تربیت می آید و همه این را می فهمند؛ آنچه که با دقت باید فهمید، این است که پیغمبر یکی یکی گوش انسانها را نمی گیرد که به یک کنج خلوتی ببرد و در گوششان زمزمه مهر خدا را بنوازد؛ پیغمبرها مکتب علمی و فلسفی تشکیل نمی دهند تا یک مشت شاگرد درست کنند، این شاگردان را بفرستند تا مردم را در اقطار عالم هدایت کنند؛ پیغمبر کارش از این مسائل محکم تر، استوارتر، و ریشه دارتر است. چکار می کند؟ یک کارخانه ای که از آن کارخانه جز انسان بیرون نمی آید، می سازد و آن کارخانه، جامعه اسلامی است.^{۴۴۱}

❖ اگر یک جامعه بخواهد رشد کند و اخلاق صحیح اسلامی را در خود

۱. من از آن جهت برانگیخته شدم که مکرمتها (شرافتها) ی اخلاقی را کامل و تمام کنم (و همه را بیاموزم). (بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲)

به وجود آورد، محتاج همین روش است. شاید در چند آیه‌ی قرآن که «یزکیهم» پس از «یعلمهم» یا قبل از آن بیان شده‌است، مراد از تزکیه در این آیات همین مطلب باشد؛ یعنی پاک کردن و طاهر کردن و پیراسته کردن مردم؛ مثل طبیعی که به مریض خود فقط نمی‌گوید این کار را بکن و این کار را نکن، بلکه او را در محل مخصوصی قرار می‌دهد و آنچه را که او لازم دارد، به او می‌دهد و می‌خوراند و آنچه که برای او مضر است، از او باز می‌گیرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، چنین وضعیت و روشی را در طول بیست‌وسه سال نبوت دنبال می‌کردند؛ مخصوصاً در ده سالی که در مدینه زندگی می‌کردند و دوران حاکمیت اسلام و تشکیل حکومت اسلامی بود.^{۴۴۲}

❖ ما وظیفه داریم مردم خودمان را هدایت بکنیم؛ هدایت، ریاست در جامعه‌ی اسلامی، ریاست مادی محض و صرف نیست؛ اداره‌ی امور زندگی مردم، همراه با هدایت است. تا آنجائی که می‌توانیم، باید راه هدایت مردم را باز کنیم و مردم را هدایت کنیم. خیلی از ابزارهای هدایت در اختیار دستگاه‌های حکومتی است؛ حالا یک نمونه‌اش صدا و سیماست و نمونه‌های فراوان دیگر هم دارد؛ یک نمونه وزارت ارشاد است، یک نمونه وزارت علوم است، یک نمونه وزارت آموزش و پرورش است؛ اینها همه دستگاه‌های خدماتی هدایتی است. ما از اینها چگونه استفاده می‌کنیم؟ باید در جهت‌ی حرکت کنیم که مردم، متدین بار بیایند، متدین عمل بکنن؛ به مبانی دینی معتقد بشوند؛ عملاً پایبند بشوند؛ جهتگیری ما در همه‌ی زمینه‌ها باید این باشد.^{۴۴۳}

❖ امتیاز نظام اسلامی در این است که این چارچوب، احکام مقدس الهی و قوانین قرآنی و نور هدایت الهی است که بر دل و عمل و ذهن مردم پرتو افشانی و آنها را هدایت می‌کند. مسأله‌ی هدایت مردم یکی از مسائل بسیار مهمی است که در نظامهای سیاسی رایج دنیا - بخصوص در نظامهای غربی -

نادیده گرفته شده‌است. معنای هدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیت درست و راهنمایی مردم به سرچشمه‌های فضیلت، کاری بشود که خواست مردم در جهت فضایل اخلاقی باشد و هوسهای فاسد کننده‌ای که گاهی به نام آراء و خواست مردم مطرح می‌گردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز شما ملاحظه می‌کنید در بسیاری از دمکراسیهای غربی، زشت‌ترین انحرافات - انحرافات جنسی و امثال آن - به عنوان این که خواست مردم است، صبغهی قانونی پیدا می‌کند و رسمی می‌شود و به اشاعه‌ی آن کمک می‌گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می‌دهد. در نظام اسلامی - یعنی مردم‌سالاری دینی - مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره‌ی کشور را به وسیله‌ی منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه‌ی هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده‌ی صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌شود. نکته‌ی اصلی در مردم‌سالاری دینی این است.^{۴۴۴}

❖ جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، رابطه‌ی دین و دنیاست؛ یعنی همان چیزی که از آن به مسأله‌ی دین و سیاست و دین و زندگی هم تعبیر می‌کنند. امام در بیان ارتباط دین و دنیا، نظر اسلام و سخن اسلام را به عنوان مبنا و روح و اساس کار خود قرار داده بود. اسلام، دنیا را وسیله‌ی دست انسان برای رسیدن به کمال می‌داند. از نظر اسلام، دنیا مزرعه‌ی آخرت است. دنیا چیست؟ در این نگاه و با این تعبیر، دنیا عبارت است از انسان و جهان. زندگی انسان‌ها، تلاش انسان‌ها، خرد و دانایی انسان‌ها، حقوق انسان‌ها، وظایف و تکالیف انسان‌ها، صحنه‌ی سیاست انسان‌ها، اقتصاد جوامع انسانی، صحنه‌ی تربیت، صحنه‌ی عدالت؛ اینها همه میدان‌های زندگی است. به این معنا، دنیا میدان اساسی وظیفه و مسؤولیت و رسالت دین است. دین آمده‌است

تا در این صحنه‌ی عظیم و در این عرصه‌ی متنوع، به مجموعه‌ی تلاش انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند. دین و دنیا در این تعبیر و به این معنای از دنیا، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. دین نمی‌تواند غیر از دنیا عرصه‌ی دیگری برای ادای رسالت خود پیدا کند. دنیا هم بدون مهندسی دین و بدون دست خلاق و سازنده‌ی دین، دنیایی خواهد بود تهی از معنویت، تهی از حقیقت، تهی از محبت و تهی از روح. دنیا - یعنی محیط زندگی انسان - بدون دین، تبدیل می‌شود به قانون جنگل و محیط جنگلی و زندگی جنگلی. انسان در این صحنه‌ی عظیم باید بتواند احساس امنیت و آرامش کند و میدان را به سوی تعالی و تکامل معنوی باز نماید. در صحنه‌ی زندگی باید قدرت و زور مادی ملاک حقانیت به حساب نیاید. در چنین صحنه‌ی، آنچه می‌تواند حاکمیت صحیح را بر عهده بگیرد، جز دین چیز دیگری نیست. تفکیک دین از دنیا به این معنی، یعنی خالی کردن زندگی و سیاست و اقتصاد از معنویت؛ یعنی نابود کردن عدالت و معنویت. دنیا به معنای فرصت‌های زندگی انسان، به معنای نعمت‌های پراکنده‌ی در عرصه‌ی جهان، به معنای زیبایی‌ها و شیرینی‌ها، تلخی‌ها و مصیبت‌ها، وسیله‌ی رشد و تکامل انسان است. اینها هم از نظر دین ابزارهایی هستند برای این که انسان بتواند راه خود را به سوی تعالی و تکامل و بروز استعدادهایی که خدا در وجود او گذاشته‌است، ادامه دهد. دنیای به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست. سیاست و اقتصاد و حکومت و حقوق و اخلاق و روابط فردی و اجتماعی به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست. لذا دین و دنیا در منطق امام بزرگوار ما مکمل و آمیخته و درهم تنیده‌ی با یکدیگر است و قابل تفکیک نیست. این، درست همان نقطه‌ی بی‌استی است که از آغاز حرکت امام تا امروز، بیشترین مقاومت و خصومت و عناد را از سوی دنیاداران و مستکبران برانگیخته‌است؛ کسانی که زندگی و حکومت و تلاش و ثروت آنها مبتنی بر حذف دین و اخلاق و معنویت از جامعه است.^{۴۴۵}

۲-۳-۳. ایجاد امنیت در جامعه

❖ امنیت مقوله‌ای است که هم کاملاً واقعی و ملموس و هم بسیار گسترده است. وقتی امنیت وجود دارد، ممکن است کسی آن را احساس نکند؛ مثل سلامتی که وقتی هست، شما آن را احساس نمی‌کنید؛ اما به مجرد این که خدای نکرده سرتان درد گرفت، آن گاه می‌فهمید که سلامتی یعنی چه. فرمود: «^۱ به مجرد این که گوشه‌ای از امنیت مخدوش شود، اثر آن در زندگی مردم، منعکس می‌گردد. بنابراین امنیت، کاملاً عینی و واقعی است و با ذهنیات نمی‌شود آن را تأمین کرد. این فلسفه‌بافی‌های ذهنی‌ای که گاهی مشاهده می‌شود، باب محافل روشنفکری، یا حداکثر باب جلسات کارشناسی است که بنشینند راجع به ابعاد ذهنی یک مسأله بحث کنند، مردم واقعیت امنیت را می‌خواهند؛ آن هم در همان پهنه‌ی گسترده؛ یعنی امنیت در محیط کار، در خانه، برای بچه‌هایشان در مدرسه، برای بچه‌هایشان در میدان فوتبال، امنیت برای جاده‌ها، روستاها، شهرها و خیابانها. تأمین امنیت، باری کاملاً سنگین و بسیار جدی است و این بار متوجه شماست.^{۴۴۶}

❖ معنای امنیت اجتماعی این است که مردم در محیط کار و زندگی خود، احساس خوف و تهدید و ناامنی نکنند. این مسأله، خیلی مهم است. خداوند متعال در مقام منت‌گذاردن بر قریش می‌فرماید: «^۲ یعنی «امنیت دادن» را به عنوان یکی از دو نعمت، مورد تأکید قرار می‌دهد.^{۴۴۷}

❖ امیرالمؤمنین در نامه‌ی معروف خود، فرمان معروف خود به

۱. تندرستی و فراغ خاطر دو نعمت پوشیده و ناشناخته‌اند. (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱)

۲. پس (بشکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند، همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت. (قریش: ۴)

مالک اشتر فرموده: « حصار ملتند؛ حصار کشورند. حصار نقشش چیست؟ ایجاد امنیت برای مردم. وقتی یک ارتش و یک سازمان مسلح این مسؤولیت را برای خود اساسی‌ترین محور تصمیم‌گیری و سازندگی بدانند، آن وقت خیلی وضع فرق خواهد کرد.^{۴۴۸}

۲-۳-۴. ایجاد رفاه و آسایش عمومی

❖ در نظام اسلامی، رفع فقر و محرومیت، در شمار هدفهای طراز اول است و پایبندی به اصول انقلاب، بدون مجاهدت در راه نجات مستضعفان و محرومان، سخنی بی معنی و ادعایی پوچ است.^{۴۴۹}

❖ حکومت هم در جامعه مسؤولیت‌هایی دارد... چهارمی هم رفاه و آبادی زندگی آنهاست. که البته این رفاه که می‌گوییم... تربیت‌های اخلاقی و معنوی، مسأله‌ی علم و ترویج تحقیق و اینها و تویش هست؛ اینها جزو آن چیزهایی است که در داخل این مندرج است. رفاه اجتماعی هم بدون اینها امروز و هیچ‌وقت به وجود نمی‌آمده.^{۴۵۰}

❖ ما برای پیاده کردن اسلام، کار زیادی پیش روی خود داریم... ما به خاطر ایجاد رفاه و زندگی شایسته‌ی انسانی برای این ملت بزرگ و فداکار، کارها و تکالیف زیادی بردوش داریم.^{۴۵۱}

❖ اسلام به همان اندازه که به معنویت مردم، به اعتلای روحی و معنوی مردم اهمیت می‌دهد، به گشایش زندگی مردم، به پیشرفت رفاه مردم، به این‌که در جامعه هیچ کس دست نیازی به سمت دیگران دراز نکند و نیازی نداشته باشد، به آن هم اهمیت می‌دهد. اگر بخواهیم جامعه به این سطح از بهبود مادی

و رفاه مادی برسد، نیروهای جامعه همه به شکل درهم‌تنیده در کنار هم، در خدمت هم باید قرار بگیرند.^{۴۵۲}

۱. پس سپاهیان به فرمان خدا- رعیت را دژهای استوارند. (نهج البلاغه، خطبه ۵۳)

فصل اول: بحث احتمال خطای ولیّ فقیه

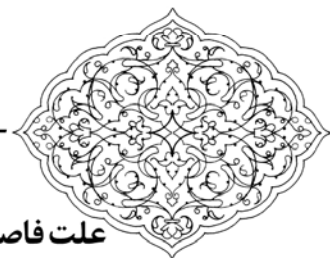
❖ اساس حکومت اسلامی یک حرف نو در دنیا بود. واقعا در این قضیه، انقلاب نوآوری ای کرد که حریفها مات شدند. این به هیچ وجه شبیه بعضی چیزهایی که بعدا تشبیه می کردند، نبود؛ اصلا شباهتی با نظایر خودش نداشت. چیزی که در قانون اساسی و در کلمات امام و در عرف انقلاب به عنوان حکومت ولایت فقیه مطرح است، یک حرف کاملا نو در دنیاست. البته ممکن است گفته شود «ولایت فقیه» یک تعبیر عربی و آخوندی و طلبگی و کتابی است؛ در حالی که این مفهوم، بسیار نو و جدید است و معنای آن این است که ما در رأس حکومت کسی را قرار دهیم که می دانیم تخلف نخواهد کرد. این چیز خیلی مهمی است. شما الان می بینید گرفتاریهای دنیا از کجاست. ما می خواهیم کسی را در رأس حکومت بگذاریم که می دانیم تخلف نمی کند. ممکن است ما اشتباه کرده باشیم و او تخلف کند. از هر وقت فهمیدیم تخلف کرده، می فهمیم حضور او در این منصب بجا نیست؛ خودش و مردم هم این را قبول دارند. این نکته ی خیلی بدیعی در مبنای حکومت در دنیاست.^{۴۵۳}

۱. راههای عمومی جلب هدایت الهی

۱-۱. صبر و یقین

❖ در سوره ی مبارکه ی سجده، خدای متعال ضمن بیان حالات ملتها و اقوام و انسانهای مبارز و پر تلاش مؤمن، این تعبیر را می فرماید: «

بخش پنجم مباحث تکمیلی



بحث احتمال خطای ولیّ فقیه

علت فاصله داشتن وضع فعلی با نقطه آرمانی حکومت اسلامی

انتقاد و سؤال از رهبری

آیین ولایت مداری

«^۱ کسانی که دو خصوصیت و دو امتیاز را در خود به وجود آوردند، به این موهبت بزرگ سرافراز شدند که خدای متعال زمام هدایت مجموعه‌های انسانی را به آنها سپرد. آن دو خصوصیت، یکی صبر است و دیگری یقین؛»^۲

یقین، همان ایمان آگاهانه و روشن‌بینانه است که وسوسه‌ها نمی‌تواند آن را در دل انسان، سست‌بنیاد کند. صبر، خصوصیتی است که به یک انسان بزرگ این امکان را می‌دهد که در راه آرمانهایی که آگاهانه و روشن‌بینانه انتخاب کرده‌است، به هنگام مواجهه با مشکلات، خود و راه خود را گم نکند؛ هدف را فراموش نکند و منصرف نشود.^۳

همه‌ی پیغمبران، همه‌ی هدایتگران و همه‌ی کسانی که توانسته‌اند در مسیر تاریخ بشر یک اثر ماندگار و تحسین برانگیز از خود به جا بگذارند، باید از این دو خصوصیت برخوردار می‌بودند. امام راحل ما، این تجدید کننده‌ی حیات اسلام در میان ملت ما و امت اسلامی، از این دو خصوصیت برخوردار بود.^{۴۵۴}

❖ این که در قرآن می‌فرماید: «^۴ کسانی که به خدا ایمان پیدا کنند، خداوند آنها را هدایت می‌کند و به راههای سلم و همزیستی سوق می‌دهد، به خاطر مبنای توحیدی جامعه‌ی اسلامی است. ولایت، یعنی پیوند و ارتباط تنگاتنگ و مستحکم و غیرقابل انفصال و انفکاک. جامعه‌ی اسلامی که دارای ولایت است، یعنی همه‌ی اجزای آن به یکدیگر و به آن محور و مرکز این جامعه - یعنی ولی - متصل است.»^{۴۵۵}

۱. از میان آن قوم پیشوایانی پدید آوردیم که چون صبوری پیشه کردند و بهایات ما یقین داشتند، به فرمان ما به هدایت مردم پرداختند. (سجده: ۲۴)

۲. همان

۳. علی(علیه‌السلام): وَ لَأَنَّ الصَّبْرَ عَلَىٰ وَ لَاءِ الْأَمْرِ مَقْرُوضٌ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ ص فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلَاؤُا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ (احتجاج، ج ۱، ص ۲۴۹)

۴. خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند. (مائده: ۱۶)

۱-۲. استقامت

❖ قرآن می‌فرماید: «^۱ «ربنا الله» یعنی اعتراف به عبودیت در مقابل خدا و تسلیم در مقابل او. این چیز خیلی بزرگی است؛ اما کافی نیست. وقتی می‌گوییم «ربنا الله»، برای همین لحظه‌ای که می‌گوییم، خیلی خوب است؛ اما اگر «ربنا الله» را فراموش کردیم، «ربنا الله» امروز ما دیگر برای فردای ما کاری صورت نخواهد داد. لذا می‌فرماید: «ثم استقاموا»؛ پایداری و استقامت کنند و در این راه باقی بمانند. این است که موجب می‌شود «تنزل علیهم الملائکة»، و إلا با یک لحظه و یک برهه خوب بودن، فرشتگان خدا بر انسان نازل نمی‌شوند، نور هدایت و دست کمک الهی به سوی انسان دراز نمی‌شود و انسان به مرتبه‌ی عباد صالحین نمی‌رسد.^{۴۵۶}

❖ روزی به امام گفتند: «اگر شما این نهضت را ادامه دهید، حوزه‌ی علمیه‌ی قم را تعطیل خواهند کرد.» این جا صحبتِ جان نبود که امام بگوید: «جان مرا بگیرند. اهمیت ندارد.» خیلی کسان حاضرند از جانشان بگذرند؛ اما وقتی بگویند «با این اقدام شما ممکن است حوزه‌ی علمیه‌ی قم تعطیل شود.» پای همه می‌لرزد. اما امام نلرزد؛ راه را عوض نکرد و پیش رفت. روزی به امام گفتند: «اگر این راه را ادامه دهید، ممکن است همه‌ی علمای بزرگ و مراجع را علیه شما بشورانند و تحریک کنند.» یعنی اختلاف در عالم اسلام پیش آید.» پای خیلی کسان، این جا می‌لرزد. اما پای امام نلرزد و راه را ادامه داد تا به نقطه‌ی پیروزی انقلاب رسید. بارها به امام گفته شد: «شما ملت ایران را به ایستادگی در مقابل رژیم پهلوی تشویق می‌کنید. جواب خونهایی را که بر

۱. به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند. (فصلت: ۳۰)

زمین می‌ریزد چه کسی می‌دهد؟» یعنی در مقابل امام (رضوان‌الله‌علیه)، خونها را - خونهای جوانان را - قرار دادند. یکی از علمای بزرگ، در سال ۴۲ یا ۴۳، به خود بنده این مطلب را گفت. گفت: «در ۱۵ خرداد که ایشان - یعنی امام - این حرکت را کردند، خیلی کسان کشته شدند که بهترین جوانان ما بودند. جواب اینها را چه کسی خواهد داد؟» این طرز فکرها بود. این طرز فکرها فشار می‌آورد و ممکن بود هر کسی را از ادامه‌ی حرکت منصرف کند. اما امام، استقامت ورزید. عظمت روح او و عظمت بصیرتی که بر او حاکم بود، در این جاها دیده می‌شد.^{۴۵۷}

❖ ... در شرایط سخت و دشوار، ما که مسؤولیت اداره‌ی کشور را بر عهده داشتیم، به او پناه می‌بردیم. آن بزرگوار مثل اقیانوسی عمیق و آرام بود و هیچ تلاطمی در او تأثیر نداشت. با نگاه به او، به آرامش می‌رسیدیم و مشکلات بزرگ را کوچک می‌یافتیم.^{۴۵۸}

۱-۳. تقوی^۱ و اخلاص

❖ تقوا مرکبی است که می‌تواند ما را به آن منازل عالی برساند: «
 «^۲» «^۳» «^۴ علم و هدایت و رحمت الهی بر اثر تقوا از سوی خداوند به انسان عطا می‌شود.^{۴۵۹}

❖ اگر تقوا باشد، هدایت الهی هم هست؛ و اگر تقوا نباشد، هدایت الهی هم به صورت کامل نصیب فرد و جامعه نمی‌شود.^{۴۶۰}

۱. تقوا چیست و چگونه می‌شود در ابعاد مختلف زندگی، با تقوا بود؟ تقوا، عبارت از اجتناب و پرهیز از خطا و گناه و اشتباه و آلودگی و ناپاکی و انحراف از راه و پیروی از هوسها، و دل سپردن به خط مستقیم تکلیف و وظیفه. (خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۹/۱۱/۱۹)

۲. تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید! (بقره: ۱۸۹)

۳. و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید! (الحجرات: ۱۰)

۴. از خدا بپرهیزید! و خداوند به شما تعلیم می‌دهد. (بقره: ۲۸۲)

❖ خیلی از کارهایی که ما می‌کنیم و لغزشهایی که از ما سر می‌زند، بر اثر عدم مراقبت است. خیلی از گناهان را ما با قصد قبلی انجام نمی‌دهیم؛ از خود غفلت می‌کنیم، زبان ما به غیبت و تهمت و شایعه‌پراکنی و دروغ آلوده می‌شود؛ دست ما و چشم ما هم همین‌طور. بنابراین غفلت است که ما را در بلا می‌اندازد. اگر مراقب چشم و زبان و دست و امضاء و قضاوت و نوشتن و حرف زدیمان باشیم، بسیاری از خطاها و گناهان بزرگ و کوچک از ما سر نمی‌زند. اگر مراقب دل خود باشیم، دچار حسد، بدخواهی، بددلی، کینه، بخل، ترسهای بی‌مورد، طمع به مال و منال دنیا و طمع به ناموس و مال دیگران در دل ما رسوخ نمی‌کند. این مراقبت در انسان، جاده‌ی نجات است. عاقبت نیک، در سایه‌ی این مراقبت به دست می‌آید؛ «^۱ اگر این مراقبت در انسانی باشد، امکان گناه از او بسیار کم می‌شود. عدالت یک انسان هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد؛ استقامت یک انسان و یک ملت هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد؛ حق‌جویی و حق‌پویی هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد. این مراقبت و این تقوا مادر همه‌ی نیکی‌هاست؛ هدایت هم به خاطر این مراقبت ایجاد می‌شود؛ پیشرفت دنیا و آخرت هم ناشی از همین مراقبت است. وقتی مراقبت کنیم، فکر ما هم بیکار نمی‌ماند؛ دل ما هم به راه کج نمی‌رود؛ جوارح و اعضای ما هم خطا و لغزش پیدا نمی‌کند یا کم پیدا می‌کند. دنیا و آخرت زیر سایه‌ی تقواست؛ این درس امیرالمؤمنین است.^{۴۶۱}

❖ «^۲ هرکس برای خدا کار کند، خدا هم همه‌ی این قدرت عظیم خود را برای او، در جهت او و در خدمت او قرار خواهد داد.

۱. و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است! (الأعراف: ۱۲۸)

۲. مصباح الشریعه (ترجمه عبد‌الرزاق گیلانی)، ص ۱۸۰

فرموده است: «^۱ هدایت هم می‌کند. وقتی شما برای او تلاش کردید، نمی‌گذارد در گمراهی بمانید؛ هدایت هم می‌کند.^{۴۶۲}»

❖ شما اول باید احساس مسئولیت شرعی را هادی و حاکم بر خودتان بدانید تا دیگران از شما یاد بگیرند... اگر این احساس باشد، ما دچار هیچ لغزشی نمی‌شویم؛ یعنی لغزش‌هایی که بتواند ما را از ادامه‌ی این راه باز بدارد. شخص امام، برای ما بزرگترین اسوه و الگو است. از اول مواظب بود - این شخصیت عزیز و متقی - که آنچه وظیفه‌اش است، انجام بدهد. خود ایشان بارها گفتند که آنچه که پیش آمد، بعضی‌هایش را ما قبلاً فکر نکرده بودیم؛ از روی تدبیر ما نبود؛ خدا پیش آورد. بارها ایشان در قضایای مختلفی این را گفته بودند. در آن روز عجیب ۲۱ بهمن یا ۲۰ بهمن سال ۵۷ که اعلان حکومت نظامی کردند، امام به مردم دستور دادند که «بیاید بیرون از خانه‌ها!» خود ایشان می‌گفتند: من این را پیش‌بینی نکرده بودم؛ همین‌طوری شد دیگر. یعنی خدای متعال، آن کسی را که اهل تقوی است و دل صالح و سالمی دارد، دستش را می‌گیرد، قدم قدم جلو می‌آورد؛^{۴۶۳}»

❖ در جامعه‌ی ما متأسفانه کسانی هستند که از امام، خودشان را انقلابی‌تر می‌دانند! یعنی الان هم که امام این حرف‌ها را زده، ته دلشان می‌گویند: «نه درست نیست!» منتهی رویشان نمی‌شود بگویند. اما اشتباه می‌کنند و می‌گویند که «به امام، بدجوری منعکس می‌کنند.» این همان است؛ یعنی اگر واقعاً کسی اعتقادش این است که این امام، یک امامی است که تحت تأثیر

گزارش‌ها قرار می‌گیرد و یک چنین جنجال بزرگی توی اجتماع راه می‌اندازد و این تحت تأثیر گزارش غلط است، این امام، همان امامی است که «اشتباه می‌کند»؛ که این فرقی ندارد با آن؛ از یک نظر از آن هم زشت‌تر و نادرست‌تر است.^{۴۶۴}

❖ او [امام] چون مرد خدا بود و برای خود کار نمی‌کرد، خدا نیز بنده‌ی صالحش را هدایت کرد و به دل و ذهن او صفا و روشنی‌یی بخشید، تا راه را پیدا کند.^{۴۶۵}

❖ این، آن چیزی بود که در ایران اتفاق افتاد و رهبری که با تقوا و صدق عمل، توانسته بود تأیید و هدایت الهی را جلب کند، حرکت خود را شروع کرد و در ظرف پانزده سال مجاهدت و تلاش مستمر، توانست توده‌های عظیم مردم را بتدریج در خدمت هدف - که همان حکومت اسلامی، تشکیل نظام اسلامی و اجرای احکام اسلامی بود - به حرکت درآورد.^{۴۶۶}

❖ برادران و خواهران! سعی کنید در همه‌ی برنامه‌ریزیها و در همه‌ی تلاشها، نیتتان این باشد که رضای الهی را کسب کنید. این، ما را هدایت هم خواهد کرد. وقتی ما این‌طور تصمیم بگیریم و اراده کنیم و بخواهیم، طبعاً دچار برخی اشتباهاتی که از رفتار خود ما هم ناشی می‌شود، نخواهیم شد.^{۴۶۷}

❖ اگر تقوا به میان بیاید، خدای متعال هم اعمال را اصلاح و ما را هدایت می‌کند؛^۱ «خدای متعال هدایت را بر عهده‌ی خودش دانسته. اگر ما در خط تقوا، رعایت امر و نهی الهی و مواظبت از رفتار خود حرکت کنیم، بدون شک خدای متعال ما را هدایت و کمبودهای کار ما را

۱. و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد. (عنکبوت: ۶۹)
۲. طلاق: ۲ و ۳

۱. به یقین هدایت کردن بر ماست. (لیل: ۱۲)

جبران خواهد کرد... اگر تقوا را رعایت کردیم، حرف و عمل ما هم با هدایت و کمک الهی در مسیر درست قرار خواهد گرفت. پس، اول و آخر همه‌ی حرفهای ما تقواست.^{۴۶۸}

❖ خدای متعال وعده کرده است: «۱»

«۲» خداوند کمک خواهد کرد،

خداوند راهنمایی خواهد کرد. امام بزرگوار ما، هم قولا و هم عملا این درس را به ملت ایران داد و ملت ما نتیجه‌ی آن را در مقابل چشم خود دید، و دنیا شاهد این معنا بود.^{۴۶۹}

۲. مصونیت بخشی خدا به ولی فقیه از خطا

❖ هیچ مسأله‌ی نیست که از دید رهبری الهی جامعه‌ی اسلامی خالی بماند و دور بماند و این فرق بین جامعه‌ی الهی و جامعه‌ی غیرالهی است... قرآن کریم وقتی از انبیاء حرف می‌زند آنان را به عنوان رهبران برجسته یاد می‌کند «۳» یعنی ما پیغمبران را رهبرانی قرار دادیم که مردم را در سایه‌ی فرمان ما هدایت می‌کنند. رهبر نقشه را از خدا می‌گیرد، راه را از خدا می‌آموزد، روشها را هم از خدا می‌آموزد؛ این رهبری، رهبری درست است. «۴» وقتی رهبری، رهبری خدایی شد، کار خوب را هم از خدا یاد می‌گیرد. خدا آن رهبری را که از سوی اوست، دست می‌گیرد و هدایت می‌کند، از مشکلات او را عبور می‌دهد... رهبری در انقلاب ما از رهبری دنیایی به رهبری الهی تبدیل شد.^{۴۷۰}

۱. مصباح الشریعه (ترجمه عبد الرزاق گیلانی)، ص ۱۸۰

۲. و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است.

(عنکبوت: ۶۹)

۳. انبیاء: ۷۳

۴. همان

❖ آن جامعه‌ی که پایبند ارزش‌های الهی است آن جامعه‌ی که توحید را قبول کرده است، نبوت را قبول کرده است، شریعت الهی را قبول کرده است، هیچ چاره‌ی ندارد جز این که در رأس جامعه کسی را بپذیرد که او شریعت اسلامی و الهی را می‌داند؛ از اخلاق فاضله‌ی الهی برخوردار است؛ گناه نمی‌کند؛ اشتباه مرتکب نمی‌شود؛^۱ ظلم نمی‌کند؛ برای خود چیزی نمی‌خواهد؛ برای انسانها دل می‌سوزاند؛ ارزشهای الهی را بر مسائل و جهات شخصی و گروهی ترجیح می‌دهد. لذا در جامعه‌ی اسلامی ما و در نظام جمهوری اسلامی این مطلب تأمین شده است.^{۴۷۱}

❖ ما می‌خواهیم کسی را در رأس حکومت بگذاریم که می‌دانیم تخلف نمی‌کند. ممکن است ما اشتباه کرده باشیم و او تخلف کند؛ از هر وقت فهمیدیم تخلف کرده، می‌فهمیم حضور او در این منصب به‌جا نیست. خودش و مردم هم این را قبول دارند. این نکته‌ی خیلی بدیعی در مبنای حکومت در دنیا است.^{۴۷۲}

❖ امام، بلاشک مشمول هدایت خدا بود؛ خدا او را هدایت می‌کرد. خود ایشان هم این معنا را ملتفت بودند و بنده از خود ایشان شنیدم که می‌فرمودند:

۱. روایات بسیاری در خصوص حفظ و صیانت حاکم عادل از خطا و لغزش، توسط خدای متعال وجود دارد؛ مثل روایت شریف امام رضا (علیه السلام) که فرموده‌اند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِأُمُورٍ عِبَادَةٍ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَ أَوْذَعَ قَلْبَهُ بِتَابِعِ الْحِكْمَةِ وَ أَلْقَى عَلَى لِسَانِهِ قَلَمٌ يَتَّبِعُهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدِّدٌ مُؤَيَّدٌ قَدْ آمَنَ مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَلِ خَصَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ ذَلِكَ حِجَّةً عَلَى خَلْقِهِ شَاهِدًا عَلَى عِبَادِهِ وَ ذَلِكَ فَضْلٌ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ به راستی چون خدا بنده‌ای را برای اداره امور بندگان خود انتخاب کند، به او شرح صدر عطا کند و در دلش چشمه‌های حکمت بجوشاند و دانش خود را از راه الهام به او آموزد، که در پاسخ هیچ سؤال و پرسشی در نماند و از حق و حقیقت سرگردان نشود، زیرا از طرف خداوند مشمول کمک و تأیید او است، از خطا و لغزش و برخورد ناصواب در امان است، خدا او را بدین صفات اختصاص داده تا حجت بالغه بر هر کدام از خلقش باشد که او را درک کند، این فضل الهی است که به هر که خواهد عطا کند، و خدا صاحب فضل بزرگ است. (الکافی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ تحف العقول، ص ۴۳۹؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۶؛ الأمالی للصدوق، ص ۶۸۰؛ عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۲۰ و...)

از اول انقلاب، انسان احساس می‌کند که گویا یک دستی - دست غیبی است یا یک دست هدایتی است - که دارد ما را پیش می‌برد. این همان هدایت الهی است؛ این همان حکمتی است که «^۱ آن نوری است که خدا در دل هر کس که بخواهد، بیاندازد.^{۴۷۳}»

فصل دوم: علت فاصله داشتن وضع فعلی با نقطه آرمانی حکومت اسلامی

۱. تحقق اهداف حکومت اسلامی، نیازمند زمانی طولانی

❖ تشکیل حکومت برای تحقق آرمانهاست. اگر حکومت تشکیل شد، ولی در جهت تحقق آرمانها پیش نرفت، حکومت منحرف است. این یک قاعده کلی است؛ این معیار است. ممکن است تحقق آرمانها سالهایی طول بکشد؛ موانع و مشکلاتی بر سر راه وجود داشته باشد؛ اما جهت حکومت - جهت و سمتگیری این قدرتی که تشکیل شده است - حتما باید به سمت آن هدفها و آرمانها و آرزوهایی باشد که شعار آن داده شده است و داده می شود و در متن قرآن و احکام اسلامی وجود دارد. اگر در آن جهت نبود، بلاشک حکومت منحرف است. معیار، این است که عدالت اجتماعی و نظم متکی بر قانون به وجود آید و مقررات الهی همه جا مستقر شود.

چنانچه مقررات الهی مستقر شد؛ نظم متکی به اسلام به وجود آمد و عدالت اجتماعی تحقق پیدا کرد، هنوز یک هدف متوسط، یا در واقع یکی از مراحل راه، طی شده است. مرحله‌ی بعد آن است که مردمی که در این نظام، به آسودگی، بی دغدغه و با برخورداری از عدل زندگی می کنند، برای تخلق به اخلاق حسنه، فرصت و شوق پیدا کنند. این، آن چیزی است که من خواستم امروز روی آن تکیه کنم و می خواهم این نکته را عرض کنم که بعد از تشکیل

۱ . خدا در قلب هر که بخواهد می‌گذارد؛ (مصباح‌الشریعه، ص ۱۶)

حکومت، این هدف است. بلکه بعد از تشکیل نظام عادلانه و استقرار عدالت اجتماعی و حکومت واقعا اسلامی، هدف این است. این، هدف بعدی است. ...البته در یک حکومت جائزانه، این چیزها ممکن است که خیلی خیلی به دشواری به دست آید. همان طور که گفتیم، در نظامی که اساسش بر باطل، ظلم و بر مادی‌گری است - مثل حکومت طواغیت عالم - طبیعی است که این‌طور چیزها، آسان به دست نمی‌آید؛ اما در یک نظام اسلامی، راحت تر می‌شود به دست آورد و امروز دنیا، به این احتیاج دارد.

جامعه‌ی ما باید یک حرکت اساسی را به عنوان متمم اصلی انقلاب بزرگ اسلامی انجام دهد که این حرکت بزرگ، دارای دو مرحله باشد: یکی استقرار نظام و گسترش اخلاق اسلامی در میان خود ما؛ ارزشی شدن خلیقات اسلامی در میان ما مردم. اینها ارزش شود. در طول حکومت طواغیت در این کشور، اینها از ارزش بودن هم افتاده‌است.^{۴۷۴}

❖ پس از تشکیل حکومت حقه‌ی نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌واله) و حتی سالها بعد از آن بزرگوار - که تا حدود زیادی همان خط و همان طریق در خطوط بارز جامعه رعایت می‌شد - هنوز در جامعه افراد ضعیف و فقیر دیده می‌شدند؛ امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة‌والسلام) را مشاهده می‌کنیم که به خانه‌ی ایتم و فقرا می‌رفتند؛ کسانی که بچه‌هاشان شب شام نداشتند و مادر با آب گرمی که روی چراغ گذاشته بود، آنها را سرگرم می‌کرد! این حوادث مربوط به چه سالهایی است؟ چه قدر از انقلاب پیامبر گذشته بود؟ نزدیک به چهل سال از هجرت پیامبر گذشته بود و این حوادث اتفاق افتاده بود.^{۴۷۵}

❖ این، یکی از افتخارات جمهوری اسلامی است که توانسته ولایت اسلامی را پیاده کند. ما هنوز نتوانسته‌ایم خیلی از احکام اسلامی را به‌طور کامل

تحقق ببخشیم. یک جامعه، تا به‌طور کامل اسلامی بشود، زمان زیادی لازم است؛ لیکن بحمدالله مسأله‌ی حکومت و ولایت، در جامعه‌ی اسلامی ما تحقق بخشیده شد. شکل اسلامی، علی‌رغم طرد و نفی و بغض و عناد قدرتهای جهانی، در جامعه‌ی ما پیاده شد. دشمنان اسلام، مخالفت هم کردند؛ اما بحمدالله روزبه‌روز در جامعه‌ی ما، ثابت‌تر و درخشانتر و ماندگارتر شده‌است.^{۴۷۶}

❖ در نظام اسلامی که مظهر کامل آن، حکومت حضرت بقیه‌الله (ارواح‌نافداه) است، فریب و حيله‌گری برای جلب آراء مردم، خودش جرم است؛ استفاده از قدرت برای به‌دست آوردن پول، یکی از بزرگترین جرائم است. آن‌جا یاران حضرت مهدی موظفند در سطوح پایین زندگی کنند. نظام اسلامی ما پرتو کوچکی از آن حقیقت درخشان است. ما هرگز این ادعا را نکردیم و نمی‌کنیم؛ اما باید نشانه‌ای از او داشته باشیم.^{۴۷۷}

۲. محدود بودن اختیارات رهبری در قانون اساسی

❖ اینکه در این قانون اساسی یک مطلبی ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد و آقایان برای اینکه خوب دیگر خیلی با این روشنفکرها مخالفت نکنند یک مقصداری کوتاه آمدند اینکه در قانون اساسی هست، این بعضی شئون ولایت فقیه هست نه همه شئون ولایت فقیه، و از ولایت فقیه آنطوری که اسلام قرار داده است به آن شرایطی که اسلام قرار داده است، هیچ کس ضرر نمی‌بیند.^{۴۷۸}

❖ همه‌ی ما باید به یاد داشته باشیم که اگر این نظام مقدس بتواند جسم و جان انسانهای تحت قدرت خود را به آرامش و آسایش برساند، فقر و جهل و بی‌ایمانی و تبعیض و بی‌عدالتی را ریشه‌کن کند و در صحنه‌ی جهانی، با این

دردهای مزمن بشر به مبارزه برخیزد، بزرگترین خدمت را به تاریخ انسانیت عرضه کرده و راهی تازه به روی آنان گشوده است. این کار، مستلزم آن است که از رهبر تا مسؤولان طراز اول و تا آحاد مسؤولان، هریک بر حسب مراتب مسؤولیت خود، لحظه‌یی از مجاهدت باز نایستند و هیچ تهدیدی را مانع راه خود ندانند و به هیچ وسوسه‌یی تسلیم نشوند.^{۴۷۹}

❖ اما این که رهبر باید پاسخگوی مشکلات کشور باشد، البته همین طور است و شکی در این نیست؛ قانون هم موازین پاسخگویی را مشخص کرده‌است. هر کس به هر اندازه که حوزه‌ی اختیارات اوست، باید پاسخگو باشد. البته مسؤولیت مدیریت انقلاب با مدیریت اجرایی کشور فرق دارد؛ این را توجه داشته باشید. رهبری طبق قانون اساسی در کشور مسؤولیت اجرایی ندارد؛ جز در زمینه‌ی نیروهای مسلح. مسؤولیت اجرایی به عهده‌ی قوای سه‌گانه است، منتها مدیریت انقلاب - که همان رهبری باشد - مسؤولیت حفظ جهتگیری انقلاب و نظام را دارد؛ باید مواظب باشد انقلاب و نظام از آرمانها منحرف و منحرف نشود؛ فریب دشمن را نخورد و راه را عوضی نرود؛ اینها مسؤولیت‌های رهبری است. مسؤولیت اجرایی به عهده‌ی مسؤولان اجرایی است و هر کس مسؤولیتی دارد، باید طبق مسؤولیت خود عمل کند. رهبری نمی‌آید به وزارت اقتصاد یا بازرگانی بگوید این طوری کن؛ یا به رئیس جمهور و فلان وزیر و فلان قاضی بگوید: آن طوری کن؛ اینها کارهایی است که رهبری نباید وارد شود؛ هم بر خلاف قانون است، هم بر خلاف حق و مصلحت. مملکت باید طبق روال قانونی و با مسؤولیت‌های مشخص شده حرکت کند؛ هر کس هم بر خلاف مسؤولیتش رفتار کرد، بالاخره تبعه، دنباله و نتیجه‌ای خواهد داشت که با آن هم طبق قانون باید رفتار کرد. بنابراین مطلب کاملاً روشن است.^{۴۸۰}

فصل سوم: انتقاد و سؤال از رهبری

۱. تفاوت «عیبجویی در قالب انتقاد» و «سؤال»

❖ من البته هیچ وقت جلو انتقاد را نگرفته‌ام و کسی را منع نکرده‌ام. انتقاد صحیح و دلسوزانه ضرری ندارد؛ اما این انتقاد بایستی به تخریب نینجامد. بعضی‌ها طوری انتقاد می‌کنند که تخریب است؛ این مصلحت نیست.^{۴۸۱}

❖ انتقاد معنایش چیست؟ انتقاد اگر معنایش عیبجویی است، این نه چیز خوبی است، نه خیلی هنر زیادی می‌خواهد، نه خیلی اطلاعات می‌خواهد؛ بلکه انسان با بی‌اطلاعی، بهتر هم می‌تواند انتقاد کند؛ کم‌این که الان این مطالبی که شما گفتید، خیلی‌هایش اصلاً درست نیست؛ یعنی پیدا است که شما اطلاعاتتان ضعیف است. البته ما در این زمینه، عیب اطلاع‌رسانی داریم. مثلاً راجع به نفت پارس، آن چیزی که شما گفتید، این طوری نیست. راجع به بدهی کشور، آن چیزی که شما گفتید، این طوری نیست. مسأله‌ی سد، آن چیزی که شما می‌گویید اصلاً این طور نیست؛ شما اطلاعات نادرستی در ذهنتان هست. ببینید آقا جان! انتقاد به معنای عیب‌جویی، اصلاً هیچ لطفی ندارد. شما بنشین از بنده عیب‌جویی کن، من هم از شما عیب‌جویی کنم؛ چه فایده‌ای دارد؟ نقد، یعنی عیارسنجی؛ یعنی یک چیز خوب را آدم ببیند که خوب است، یک چیز بد را ببیند که بد است. اگر این شد، آن وقت نقاط خوب را که دید، با نقاط بد جمع‌بندی می‌کند، آن‌گاه از جمع‌بندی باید دید چه حاصل می‌شود.^{۴۸۲}

❖ شما می‌گویید چرا به رهبری انتقاد نمی‌کنند! اولاً که عیبجویی از رهبری مگر چه حُسنی دارد؟ رهبری‌ای که در نظام جمهوری اسلامی اشاره‌ی انگشتش باید بتواند در یک لحظه‌ی خطرناک و حسّاس، مردم را به جانفشانی وادار کند، آیا این مصلحت است که یک نفر به میل خودش بیاید بایستد و بدون حق و بدون موجب، نسبت به او بدگویی کند؟! آیا این به نظر شما کار خیلی خوبی است؟! این کار بد است؛ رواج نداشته باشد، بهتر است... من خودم آدمی هستم که سرم برای گفتگو و سؤال شنیدن و انتقاد شنیدن درد می‌کند؛ هیچ ناراحت هم نمی‌شوم. این جلسه‌ای که شما الان این‌جا پیش من دارید، من نظایر این جلسه را - البته با غیر جوانان، احیاناً هم با جوانان - مکرر دارم. افراد می‌آیند این‌جا حرف می‌زنند، سؤال می‌کنند، حرف خود را مطرح می‌کنند، اشکال می‌کنند، نامه می‌نویسند، تلفن می‌زنند؛ به من هم خبرش داده می‌شود؛ اما توجه داشته باشید که انتقاد کردن به معنای عیبجویی کردن، یک ارزش نیست که ما حالا بگوییم این در جامعه‌ی ما نیست. البته این هست و متأسفانه به شکل غیرمنطقی‌اش هم هست! انتقاد معنایش این است که هر انسانی بنشیند عیارسنجی کند، ببیند نقطه‌ی ضعف کجاست، نقطه‌ی قوت کجاست؛ بعد ببیند این نقطه‌ی ضعف - اگر می‌تواند علت یابی کند - به کجا برمی‌گردد، سراغ آن‌جا برود؛ یعنی آن ریشه را پیدا کند، اصل را پیدا کند. اگر این کار انجام شد، درست است؛ این همان چیزی است که انسان از جوان توقع دارد؛ درست همان چیزی که جناحهای سیاسی به این چیزها عقیده‌ای ندارند. جناحهای سیاسی، یکباره، غالبی، خطکشی شده و بدون تمحیض در مسائل کار می‌کنند.^{۴۸۳}

❖ به کسانی که دارند اصل نظام را زیر سؤال می‌برند، عرض کردم، انتقاد از دولت، انتقاد از یک مسؤول، انتقاد از فلان دستگاه یا فلان قوه، این یک چیز

است؛ انتقاد از اصل نظام و پایه‌های نظام یک حرف دیگر است. این دومی است که امروز دنیا به او همت گماشته؛ این دومی است که امروز عقبه‌ی عظیم تبلیغاتی رادیوهای بیگانه و طراحانشان به آن همت گماشته‌اند. شما رادیوهای بیگانه را، تلویزیونهای گوناگون را حالا اخیراً شبکه‌های رایانه‌یی و اینترنت و غیره، اینها را خوب می‌دانید که چقدر وسیع است، اما از همه‌ی اینها مهمتر، آن مغزهایی است که پشت سر اینهاست. هر کسی که چهار صفحه روزنامه منتشر کرده باشد می‌داند من چه می‌گویم. اینی که یک برنامه‌ی تبلیغاتی - چه در رایانه به صورت شبکه‌ی اینترنت، چه در تلویزیون، چه در رادیو، چه در فلان مطبوعه - در دنیا منتشر بشود و پخش بشود، این صورت کار است؛ پشت سر آن یک مغز، یک فکر منسجم، یک تصمیم، یک عزم وجود دارد؛ از او بایستی بیمناک بود؛ حساب او را باید کرد.^{۴۸۴}

۲. لوازم نقد منصفانه

❖ ... من که با شما حرف می‌زنم، تقریباً بیست سال در کار اجرایی بوده‌ام، و اگرچه الان وظیفه‌ی قانونی رهبری من اجرایی نیست، اما بعضی از کارهای اجرایی - مثل کارهای مربوط به نیروهای مسلح و چیزهای دیگر - به خودی خود متوجه به من است؛ لذا تجربه‌ی اجرایی من مستمر است. هشت سال هم رئیس جمهور بودم؛ قبل از آن هم در شورای انقلاب کارهای دولت و همه چیز را انجام می‌دادم. بنابراین، من می‌دانم که وقتی انسان می‌خواهد به یک مسؤول ایراد بگیرد که آقا چرا در حوزه‌ی کارتان خطا افتاد، بایستی تمام موانعی را که در اجرای صحیح کار بر سر راه یک انسان معمولی وجود دارد، در نظر بگیرد و ببیند که آیا با محاسبه‌ی اینها او کوتاهی کرده یا نه؛ اگر کوتاهی کرده، نبایستی از او صرف نظر کرد و گذشت؛ این اعتقاد من است. در

حوزه‌ی اختیارات مستقیم من هم همین طور عمل می‌شود. من اگر از کسی کوتاهی ببینم و بفهمم تقصیر داشته، اغماض نمی‌کنم. در مورد مسؤولان هم همیشه سفارش می‌کنم و می‌گویم که اغماض نکنید. بارها به اشخاص - آقایان وزرا و مسؤولان دولت - گفته‌ام که اگر شما درون خودتان را مورد نظارت و دقت خود قرار ندهید و اشکالات را نبینید، نمی‌توانید گله کنید که چرا گفتند، چرا دیدند؛ به طور طبیعی خواهند گفت.^{۴۸۵}

فصل چهارم: آیین ولایت‌مداری

❖ تمسک به ولایت امیرالمومنین چیست؟ یعنی ما همین [الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیر المؤمنین و الأئمه علیهم السلام]^۱ این را بخوانیم و رد بشویم آن هم تمسک به ولایت امیرالمومنین در روزی که ولایت به همان معنای واقعی خودش بوده است، نه تمسک به محبت امیرالمومنین، تمسک به محبت اصلا معنا هم ندارد، تمسک به مقام ولایت آن بزرگوار به اینکه گر چه ما و بشر نمی‌تواند به تمام معنا آن عدالت اجتماعی و عدالت حقیقی را که حضرت امیر قدرت بر پیاده کردنش داشت، نمی‌توانیم ماها و هیچ کس قدرت نداریم که پیاده کنیم لکن اگر آن الگو پیدا شده بود و حالا هم ما باید به یک مقدار کمی که قدرت داریم تمسک کنیم. تمسک به مقام ولایت معنایش این است، که یکی از معانی اش این است که ماضی آن مقام ولایت باشیم، مقام ولایت که مقام تولیت امور بر مسلمین و مقام حکومت بر مسلمین است، این است که اگر چنانچه حکومت تشکیل شد، حکومت تمسکش به ولایت امیرالمومنین این است که آن عدالتی که امیرالمومنین اجرا می‌کرد، این هم اندازه قدرت خودش اجرا کند. به مجرد اینکه ما بگوئیم ما متمسک هستیم به امیرالمومنین، این کافی نیست، این تمسک نیست اصلش. وقتی که حکومت الگو قرار داد امیرالمومنین (سلام الله علیه) را در اجرای حکومتش، در اجرای

چیزهایی که باید اجرا بکند، اگر او را الگو قرار داد، این تمسک کرده است به ولایت امیرالمومنین. اگر چنانچه او الگو نباشد یا اینکه تخلفات حاصل بشود از آن الگوی بزرگ، هزار مرتبه هم روزی بگوید خدا ما را از متمسکین قرار داده است، جز یک کذب چیزی نیست.^{۴۸۶}

۱. تبیین زیباییها و جاذبه های ولایت فقیه

❖ اگر کسی می خواهد واقعاً نقش مردم نقش عینی، عملی، حساس باشد و مسأله‌ی ولایت فقیه یک مسأله‌ی حقیقتاً مردمی و حکومت الهی توأم بشود با جنبه‌ی مردمی باشد، باید... برای مردم تبیین کند، برای مردم بیان کند جاذبه‌ها را، چیزهایی که مردم را به شوق می آورد. همچنانی که ما برای حج، مردم را تشویق می کنیم، ترغیب می کنیم، تبیین می کنیم، احکام حج را می گوئیم، فلسفه‌ی حج را می گوئیم. خیلی از غیر معتقدین به حج را وادار به حج رفتن می کنیم؛ معتقد به حج می کنیم، در مسأله‌ی نماز، در مسأله‌ی زکات، در مسأله‌ی خمس، در جهاد، در همه‌ی موضوعات، برای مردم تشریح می کنیم؛ تبیین می کنیم؛ مردم وادار می شوند، می روند جهاد می کنند؛ بذل نفس نفیس می کنند در راه خدا، خب در این قضیه‌ی «ولایت فقیه» هم می خواهید مردم نقش داشته باشند، بسم الله؛ این جا جای نقش مردم است! وارد بشوند در این میدان، زیبایی‌های این مسأله را از نظر عقل بشر و منطق بشری تبیین کنند برای مردم، مردم را در صحنه حاضر کنند تا این که حقیقتاً متکی باشد به مردم؛ همان «حضور الحاضر» و «وجود الناصر»^۱ تحقق پیدا بکند؛ تا بشود انقلاب اسلامی، که پیروز شد؛ تا بشود جنگ تحمیلی که پیروز شد؛ تا بشود این نوزده سالی که

ما گذرانیم که بحمدالله در همه‌ی مراحل موفق بودیم... خب، «^۱ دیگر حالا هر کس هر چه می خواهد در این زمینه کار بکند و هر مقداری که فن و هنر و تلاش و توان دارد، بسم الله؛ این گوی و این میدان؛ حرکت کند! وظیفه‌ی همه هم هست؛ البته خبرگان وظیفه‌ی مضاعف دارد.^{۴۸۷}»

۲. اثبات علمی

❖ وقتی ما تبلیغ نکردیم، وقتی ما حقایق را بیان نکردیم، وقتی ما تبیین و دفاع درستی از معارف اسلامی - از خود توحید، از حکومت الهی، از لزوم عبودیت انسان در مقابل خدا، از لزوم تسلیم انسان در مقابل احکام خدا، که پایه‌های اصلی است - نکردیم، تأثیری که از این عدم دفاع و عدم تبیین و عدم توجیه صحیح حاصل می شود، محدود به حد خاصی نیست؛ شامل همه است.^{۴۸۸}

❖ اگر «خبرگان» در این زمینه‌های مربوط به ولایت فقیه حرف نزنند، تحقیق نکنند و کار نکنند، «ناخبرگان» این کار را خواهند کرد. یعنی نمی شود ما بگوئیم که هیچ کس در این زمینه حرف نزند. بالاخره حرف حساب که نبود، حرف ناحساب مطرح خواهد شد. بسیار بجاست که در این زمینه واقعاً عن تحقیق،^۲ با مطالعه‌ی کامل، افراد صاحب صلاحیت بنویسند؛ بگویند؛ تحقیق بکنند؛ تا واقعاً این قضیه که امروز مطرح است، برای مردم روشن بشود.^{۴۸۹}

❖ این مسأله، مسأله‌ی نیست که درباره‌ی اصل آن، ما دچار مشکلی باشیم و بخواهیم خودمان را جمع و جور کنیم تا مشروعیت آن را اثبات کنیم یا چه. نه، این جزو واضحات اسلام است. اصل ولایت فقیه را هیچ کسی از

۱. «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كَيْفِ ظَالِمٍ وَ لَا سَبَّ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ خَيْبَهَا عَلَى غَارِبِهَا...»؛ اگر این بیعت کنندگان نبودند، و یاران، حجت بر من تمام نمی نمودند، و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمبار را برتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار را از دست می گذاشتم. (نهج البلاغه، خطبه ۳)

۱. «لَيْسَ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ»؛ آری، برای مثل این، باید عمل کنندگان عمل کنند! (الصفات: ۶۱)
۲. از روی تحقیق

فقه‌های اسلام از اول اسلام تا حالا منکر نشده است. در دایره‌ی این ولایت، بحث است که البته خب روشن است. کسانی که به مسأله‌ی حکومت فکر نمی‌کنند، کسانی که با مسایل سیاسی در جوامع بشری آشنایی ندارند، کسانی که نمی‌دانند که عمل به دین متوقف بر حاکمیت دین است. بدون حاکمیت دین، عمل به دین به صورت کامل نه امکان دارد، نه اصلاً قابل تصور است. اینها توقع نیست که دایره‌ی ولایت فقیه را در این وسعت بدانند. خب، این یک مسأله‌ی سیاسی است. یک مسأله‌ی به معنای بصیرت در امر سیاسی است. این نظر فقهی نیست. بنابراین حالا کسی که این بصیرت را دارد؛ که فقه‌های ما کسانی بودند از این قبیل بودند قبل از دوره‌ی ما و زمان ما که شما می‌شناسید آنها را و اسم آنها معروف است، نظرات آنها واضح است و امام بزرگوار در زمان ما و فقه‌های بزرگ زمان خود ما بر این مسأله اتفاق نظر کردند. این مسأله‌ی نیست که ما مشکلی درباره‌ی اصل آن داشته باشیم. البته، درباره‌ی فروعش، جزئیاتش - عرض کنم که - مسایلی که در این مجموعه متوجه می‌شود حتماً باید بحث بشود و اولی به بحث، خبرگان این راه و این رشته هستند، باید بحث کنند.^{۴۹۰}

❖ مسأله‌ی حکومت و اداره‌ی امور جامعه در اسلام، مسأله‌ی بسیار مهمی است و اگر منتخبان مردم و خبرگان امت دور هم جمع می‌شوند و درباره‌ی این مسأله و حواشی و لوازم آن بحث می‌کنند، هر دقیقه‌ی این بحثها می‌تواند مهم و سرنوشت‌ساز و موجب جلب ثواب الهی باشد؛ چون مسأله بسیار مهم است.^{۴۹۱}

❖ انواع شگردهای تبلیغاتی را به کار می‌برند؛ یکیش این حرفی است که حالا تو دهن بعضی آدم‌های ناشی و خام انداختند که «این ولایت، اهانت به

مردم است؛ زیرا که ولایت معنایش این است که مردم قاصرند!... این معنای واضح را، این معنای مترقی را، این فکر برجسته‌ی را که اگر چنانچه برای هرکسی توضیح داده بشود، این در مقابل او تصدیق خواهد کرد و خضوع فکری پیدا خواهد کرد، این را به این شکل دارند درباره‌اش بحث می‌کنند و از این قبیل حرف‌هایی که می‌زنند و ملاحظه می‌کنید، اینها از همان شُعب نفوذ دشمن در اذهان مردم است که واضحات، اصول واضحی مورد اعتقاد و ایمان مردم را مورد خدشه و مورد مناقشه قرار بدهند؛ اینها را در ذهن مردم تضعیف کنند. به نظر می‌رسد که این کاری که مجلس محترم شما^۱ در سال گذشته یک سمیناری تشکیل دادند و یک بحث‌هایی کردند و این‌طور کارها، کارهای مهمی است. بحث‌های علمی در زمینه ولایت فقیه، آن شقوق مختلف مسأله، در خود این مجلس هم به نظر من در این زمینه بحث‌ها می‌شود کرد. نه فقط بحث علمی، حتی بحث‌های تا حدودی اجرایی در همین زمینه‌ای که برای استحکام فکری، عقیده مردم است.^{۴۹۲}

۳. تبعیت عملی

❖ ... در آیه‌ی دیگری از قرآن »

«،^۲ اولی الامر را هم اضافه کرده... می‌توانست خدای متعال بگوید: »

« و دیگر چیزی به آن اضافه نکند. در آن صورت، لازمست این می‌شد که بعد از آن که پیغمبر را قبول کردند، نسبت به آنچه که نظر پیغمبر هست در زمان حیات پیغمبر شبهه و اشتباهی پیش نمی‌آید و اگر شبهه‌ای پیش بیاید به خود پیغمبر مراجعه می‌کنند و قضیه حل می‌شود. اما آن زمانی که پیغمبر حضور ندارد، نسبت به رویه‌ی پیغمبر و شیوه‌ی پیغمبر قاعدتاً اختلاف

۱. مجلس خبرگان رهبری

۲. از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامر خویش فرمان برید. (نساء: ۵۹)

نظر پیش می‌آید. اینجا مرجع کیست؟ این آیه می‌فرماید: مرجع، «اولی الامر» است؛ ولی امر است، با آن شرایطی که برای ولی امر وجود دارد.

... آن کسی می‌تواند مطمئن باشد که اطاعت از پیغمبر می‌کند که از ولی امر اطاعت بکند. اگر کسی از ولی امری - که شرائط با او منطبق است - اطاعت نکرد، از پیغمبر اطاعت نکرده؛ و الاً نمی‌شود کسی بگوید: بنده مطیع پیغمبرم، اما به نظر من، پیغمبر آن جوری می‌گوید.

نه؛ ولی امر وجود دارد؛ باید ببینید که ولی امر چه می‌گوید؛ هر چه ولی امر گفت، آن حرف پیغمبر است. پیغمبر را آن کسی اطاعت کرده که از ولی امر اطاعت کرده باشد.

لذاست که در زمان جمهوری اسلامی که بحمدلله نظام ولایت فقیه حاکم است و ولی امر ما یک دین‌شناس و یک عالم جانشین پیغمبر است،^۱ با شرائطی که ما برای یک چنین جانشینی قائلیم - از علم در حد اجتهاد، از عدالت که عدالت خودش خیلی مفهوم والایی است و آگاهی به زمان و تدبیر امر و قدرت اداری مسایل کشور - یک چنین کسی وقتی در رأس امور قرار می‌گیرد، او می‌شود ولی امر و اطاعت او، اطاعت پیغمبر است. اگر چنانچه برخلاف امر او - و آنچه مقتضای ولایت امر اوست - کسی عمل بکند، از پیغمبر اطاعت نکرده است. این هم از آن آیه «

استفاده می‌شود.^{۴۹۳}

❖ از خدا کمک بخواهید، با مسائل سیاسی، به صورت خدایی و صادقانه برخورد کنید. آن مطالبات حقیقی انقلاب را شناسایی کنید. ببینید انقلاب از ما چی مطالبه می‌کند؛ کمالین که اشتباه در شناخت مطالبات گوناگون، درخواست‌ها، خواست‌ها و شعارها اشکالات بزرگی به وجود می‌آورد. من حالا

به شما این کلمه را عرض کنم. درخواست‌های رهبری - که یک خدمت‌گزار، یک طلبه‌ی ضعیف بیش نیستیم - مطالبات و درخواست‌هایی که به اقتضای مسؤولیت خودم دارم، این مطالبات باید شناخته بشود؛ با مطالبات دسته‌های سیاسی و گروه‌های سیاسی و جناح‌های سیاسی نباید مخلوط بشود. باید دید چه می‌خواهیم ما؟ دنبال چه هستیم؟ هدف چیست؟ اینها خیلی مهم است؛ اینها آن چیزهایی است که می‌تواند شما جوان‌های عزیز را - ان‌شاءالله - در صراط مستقیم الهی پیش ببرد.^{۴۹۴}

❖ ولایت در یک انسان به معنای وابستگی فکری و عملی هرچه بیشتر روز افزونتر با ولی است. ولی را پیدا کن. ولی خدا را بشناس، آن کسی که او ولی حقیقی جامعه اسلامی است، او را مشخص کن بعد از آنکه مشخص کردی شخصاً از لحاظ فکر، از لحاظ عمل، از لحاظ روحیات، از لحاظ راه و رسم و روش، خودت را با او متصل کن، مرتبط کن، بدنالش حرکت بکن بطوریکه تلاش تو، تلاش او و جهاد تو، جهاد او، دوستی تو، دوستی او، دشمنی او، دشمنی تو، جبهه بندیهای تو، جبهه بندیهای او باشد این است که آدمی که دارای ولایت است. کسی که ولی را بشناسد. فکر ولی را بشناسد و باولی همفکر بشود، عمل ولی را بشناسد و باولی هم عمل بشود، دنبال او راه بیفتد، خودش را فکراً و عملاً پیوسته با ولی بخواند چنین کسی دارای ولایت است. ولی ما ولایت را منحصر کردیم فقط بر اینکه در دلمان مهر علی بن ابیطالب است و قطره‌ها ی اشک هم برای امیر المؤمنین می‌ریزیم ولی عمل ما ضد عمل علی و فکر و اندیشه مان ضد اندیشه علی است. ما از ولایت، برای خودمان یک افسانه، یک اسطوره و یک خرافه‌ای درست کرده‌ایم و دل خودمان را خوش کردیم که از جمله موالی حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) و دارای ولایت هستیم و خوشحالیم که تمام آنچه که برای موالی علی بن

۱. اشاره به امام راحل (قدس سره) است.

ابطالب (علیه السلام) هست برای ما نیز بطور مسلم و قطعی هست خدا می‌داند که این کار، خیلی جفا و ظلم به حقّ علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) است، خیلی ظلم به حق اسلام است چون ولایت مال اسلام است، امام صادق (علیه السلام) ولایت را باعمل می‌داند و می‌گوید: آن کسی که دارای عمل است ولیّ ما اوست و آن کسی که دارای عمل نیست، عدوّ ما اوست، امام صادق (علیه السلام) ولایت را اینطور معنی می‌کند. چون ولایت در فرهنگ اما صادق (علیه السلام) با ولایت در فرهنگ آن جاهل یا مغرضی که دارد به نام امام صادق (علیه السلام) زندگی می‌کند، فرق دارد ما باید عمیقاً معنی ولایت را بفهمیم در غیر اینصورت عمری را بامید بهشت سپری می‌کنیم در حالیکه در موقع جان دادن از بهشت خبری نیست. ولایت یک انسان پیوستگی و وابستگی مطلق او است به ولی.^{۴۹۵}

❖ یک عده‌ای خیال می‌کنند، ولایت ائمه یعنی فقط ائمه را دوست بداریم و چقدر اشتباه می‌کنند، ولایت فقط دوست داشتن نیست مگر در تمام عالم اسلام کسی پیدا می‌شود که ائمه معصومین و خاندان پیغمبر را دوست نداشته باشد؟ پس همه وایت دارند؟ مگر کسی هست که دشمن اینها باشد؟ مگر همان کسانی که در صدر اسلام که با آنها جنگیدند همه با آنها دشمن بودند؟ خیلی شان اینها را دوست می‌داشتند اما برای خاطر دنیا حاضر بودند با آنها بجنگند، خیلی شان می‌دانستند اینها دارای چه مقامات و چه مراتبی هستند. وقتی خبر رحلت امام صادق (علیه السلام) را به منصور دادند بنا کرد به گریه کردن. فکر می‌کنید تظاهر می‌کرد؟ آیا پیش نوکران خودش می‌خواست تظاهر کند؟ پیش ربیع حاجب می‌خواست تظاهر کند؟ تظاهر نبود، واقعاً دلش سوخت، واقعاً حیفتش آمد که امام صادق (علیه السلام) بمیرد اما چه کسی او را کشت؟ خود منصور، خودش دستور داد که امام صادق (علیه السلام) بمیرد اما

چه کسی او را کشت؟ خود منصور، خودش دستور داد که امام صادق (علیه السلام) را مسموم کنند اما خبر رسید که کار از کار گذشته است قلبش تکان خورد. پس منصور هم ولایت داشت؟! از همین قبیل است اشتباه آن کسانی که می‌گویند مأمون عباسی شیعه بود شیعه یعنی چه؟ شیعه یعنی کسی که بداند حق با امام رضا است؟ فقط همین؟ اگر چنین است پس مأمون عباسی، هارون الرشید، منصور، معاویه، یزید از همه شیعه تر بودند. آیا آن کسانی که با امیرالمؤمنین در افتادند به او محبت نداشتند؟ چرا، غالباً محبت داشتند. پس شیعه بودند؟ پس ولایت داشتند؟! نه ولایت غیر از حرفها است ولایت بالاتر از اینهاست که اگر ولایت علی بن ابیطالب و ولایت ائمه را فهمیدیم که چیست، آن وقت حق داریم به خودمان برگردیم ببینیم آیا ما دارای ولایت هستیم یا نه؟ آن وقت اگر دیدیم ولایت نداریم از خدا بخواهیم و بکشیم که ولایت ائمه را بدست بیاوریم.^{۴۹۶}

❖ مسئله‌ای که بعد از این پیش می‌آید این است که من و شما آیا دارای ولایت هستیم یا نه؟ ممکن است من و شما دارای ولایت باشیم اما آیا مجموعاً جامعه ما دارای ولایت هست یا نیست؟ ممکن است این سؤال پیش آید مگر این دو یکی نیستند و با هم فرق می‌کنند؟ در جواب باید گفت: بله، اگر یک عضوی بخودی خود سالم باشد سالم بودن یک عضو اولاً نه به معنای سالم بودن همه بدن است و ثانیاً یک عضو سالم اگر در یک بدن غیر سالم قرار گرفت نمی‌تواند همه محسنات یک عضو سالم را دارا باشد.

اول ببینیم که یک انسان با ولایت چه جور آدمی است تا بفهمیم آیا من و شما دارای ولایت هستیم یا نه؟ اگر چنانچه ثابت و روشن شد که من و شما دارای ولایت هستیم بعد باید ببینیم که جامعه چگونه باید باشد تا دارای ولایت باشد؟ هیچ مانعی ندارد که یک انسان دارای ولایت، در یک جامعه بی ولایت

باشد البته منظورم از نظر خود ایده است که می‌گویم مانعی و اشکالی ندارد و گرنه خیلی هم اشکال دارد حالا باید به این مسئله پرداخت که وقتی کسی خودش دارای ولایت بود آیا دیگر مسئولیتش تمام شده‌است؟ و همینکه خود او دارای ولایت شد ولو اینکه در جامعه محروم و عاری از ولایت زندگی می‌کند، آیا این زندگی می‌تواند یک زندگی مطلوب باشد؟ و آیا اگر کسی خودش دارای ولایت بود اما در یک جامعه ای زندگی کرد که آن جامعه بی ولایت بود و او در مقابل بی ولایتی جامعه مسئولیت احساس نکرد همین عدم احساس مسئولیت ولایت خود او را هم مصدوم و خراب نمی‌کند؟ اینها یک چیزهایی است که شما مرد مسلمان و زن مسلمان مخصوصاً جوان مسلمان باید رویش فکر کنید، ممکن است من آنقدر فرصت و مجال نداشته باشم که تک تک اینها را شرح دهم و اگر بخواهم تک تک اینها را طوری شرح بدهم که مطلب بخوبی و بروشنی بیان شود و آنرا همه بفهمند لازم است که روی هر یک از اینها ساعتها بحث کرد که متأسفانه وقت من آنقدرها نیست. اینست که من مطلب را به اختصار می‌گویم و دقت در آن و موشکافی در آن را بخود شما و اگذار می‌کنم.

حالا می‌پردازم به اینکه اولاً یک انسان دارای ولایت چگونه انسانی است؟ ثانیاً ما و جامعه و هیأت اجتماعی انسانهایی که یکجا جمع شده‌ایم چگونه باشیم تا دارای ولایت باشیم و در چه صورت دارای ولایت نخواهیم بود؟ در چه صورتی یک جامعه، یک جامعه ولی و متولی و موالی، بصورتی که اسلام دستور داده درد می‌آید و در چه صورتی و در چه شرایطی از ولایتی که اسلام گفته محروم می‌ماند.

مسئله سوم اینکه آیا یک انسانی که دارای ولایت است تکلیف خودش با ولایت داشتن شخص خودش تمام شده‌است و دیگر تکلیف ندارد که جامعه

دارای ولایت بسازد؟ و مسئله چهارم اینکه اگر یک آدمی خودش دارای ولایت بود و در یک جامعه محروم از ولایت زندگی می‌کرد و احساس تکلیفی نمی‌کرد که جامعه را دارای ولایت بکند. آیا این احساس تکلیف نکردن، ولایت خود او را هم مخدوش نخواهد کرد؟ و همین که در فکر نیست که دیگران را هم دارای ولایت کند، همین به فکر نبودن، ولایت او را ضعیف و مخدوش نکرده‌است؟ اینها مسائلی است که باید بحث کنیم.

وقتی که این بحث کامل شد خود شما این معنای مترقی عالی جالب خرد پسند قرآن فرموده حدیث گفته ولایت را، با آن معنایی که آدم تبیل از کار بگریز راحت طلب سهل گرای سهولت طلب، پیش خودش تصور می‌کند مقایسه کنید تا ببینید تفاوت ره از کجا تا بکجاست. عده‌ای خیال می‌کنند که دارای ولایت بودن باین است که وقتی اسم اهل بیت (علیهم السلام) می‌آید، کلمه (علیه السلام) را بگوید. خیال می‌کنند که دارای ولایت بودن باین است که محبت اهل بیت در دل انسان باشد، البته محبت اهل بیت داشتن واجب و فرض است و نام آن بزرگواران را با عظمت بردن، بنام آنها مجلس پیا کردن و از عزا و شادی آنها درس گرفتن، عزای آنها را گفتن، شادی آنها را گفتن، گریستن بر بزرگواریهای آنها بر شهامتهای آنها، بر مظلومیتهای آنها همه اینها لازم است اما همه اینها ولایت نیست، ولایت از این بالاتر است آنکه در مجلس سیدالشهداء می‌نشیند و اشک می‌ریزد، کار خوبی می‌کند، اما نباید اشک ریختن را برای دارا بودن ولایت کافی بداند، آن کسانی که ذهنشان تحت اثر تلقینات و القائات مغرضانه یا جاهلانۀ بعضی از دستهای مزدور و مغرض واقع شده‌است درست دقت کنند که بعد گفته نشود با گریستن بر سیدالشهداء کسی مخالف است، ما می‌گوئیم که گریستن بر امام حسین (علیه السلام) گاهی می‌تواند یک ملت را نجات بدهد همچنانکه توابعین رفتند سر قبر حسین بن علی نشستند و

۲۴ ساعت یا ۴۸ ساعت یا سه روز فقط گریه کردند و نتیجه آن گریه ها این شد که پیمان مرگ و خون با هم بستند و گفتند عهد می‌کنیم که به میدان جنگ برویم و زنده بر نگردیم، این است گریه بر امام حسین، کسی با این مخالف نیست.^{۴۹۷}

❖ توصیه‌ی من به شما مردم رفسنجان - چه کسانی که این جا هستید و چه خیل عظیم مردم در آن شهر - این است که در همان خط درست اسلام و انقلاب و ولایت حرکت کنید. اولین شرط برای یک ملت مؤمن این است که اولیای امور خود را در حوزه‌ی کارشان صاحب اختیار بدانند. وقتی مصلحت می‌دانند که مأمور و مسؤولی را جا به جا کنند، وقتی مردم آن مسؤول بالا را می‌شناسند، باید تسلیم باشند. این، یک دستور همیشگی است.^{۴۹۸}

❖ همیشه امام صریح و با زبان مردم حرف می‌زنند. آنجایی که امام یک موضع‌گیری می‌کنند، آنجا شما چرا منتظر موضع‌گیری حزب می‌شوید. ما که بارها گفتیم آنچه را که امام می‌گوید، آن خط ماست. ما، هم مقلد امامیم، هم امام رهبر ماست؛ یعنی خط و ربطی که امام ترسیم می‌کنند در این جامعه، هم تکلیف سیاسی ماست، هم تکلیف دینی ماست.^{۴۹۹}

❖ نظر امام را دقیق بدانید. این هم نمی‌شود گفت - که من گاهی شنیدم از زبان بعضی از برادرها به گوش می‌خورد - که اگر امام جای ما بود، اینجوری فکر می‌کرد؛ اینها حرف مفت است! این حرف را هر کس زد، به خودش برگردانید این حرف را؛ این حرف معنی ندارد! «اگر امام جای ما بود؛» «اگر امام می‌دانست، اینجوری نظر می‌داد؛» اینها حرف‌هایی است که قابل قبول نیست.

اگر باب تأویل در کلام امام باز شد، دیگر سنگ روی سنگ بند نخواهد شد؛

هر کسی خواهد گفت که «بگذارید من بروم پیش امام، شرح مطالب را بدهم، آن وقت ببینیم امام چی می‌گوید»، اینکه حرف نشد! امام است و رهبر انقلاب! و آن دست نیرومندی که این چرخ را از اول - بدون اینکه ما به ایشان مشورتی بدهیم؛ نظری بدهیم - گردانده؛ ما هم به مرور آمدیم و در جریان امور قرار گرفتیم؛ پشت سر ایشان راه افتادیم. هنر ما این است که پشت سر امام راه افتادیم! هیچ هنری در خط دادن به امام و جهت دادن به امام، کسی نداشته. بنابراین هر چه امام می‌گوید - این را دقیق توجه بکنید - ... امام را اصل بدانید؛ آنی که بایستی اتباع بشود، نظرات حکیمانه امام است. امام واقعاً یک حکیم است و باید تسلیم خطوط کلی‌ای بود که ایشان ترسیم می‌کنند.^{۵۰۰}

۴. دفاع از نظام، اصل ولایت فقیه و شخص ولی فقیه

❖ اکنون مدنیت بشری شاهد آن است که کشوری با نظام ولایت فقیه - یعنی حاکمیت دین و تقوا - اداره می‌شود. این، برای بشریت که انواع نظام‌های بشری را آزموده و در هیچیک درمان دردهای اساسی خود را نیافته، آزمایشی مهم و تعیین‌کننده است. همه‌ی ما باید به یاد داشته باشیم که اگر این نظام مقدس بتواند جسم و جان انسانهای تحت قدرت خود را به آرامش و آسایش برساند، فقر و جهل و بی‌ایمانی و تبعیض و بی‌عدالتی را ریشه کن کند و در صحنه‌ی جهانی، با این دردهای مزمن بشر به مبارزه برخیزد، بزرگترین خدمت را به تاریخ انسانیت عرضه کرده و راهی تازه به روی آنان گشوده‌است. این کار، مستلزم آن است که از رهبر تا مسؤولان طراز اول و تا آحاد مسؤولان، هریک بر حسب مراتب مسؤولیت خود، لحظه‌یی از مجاهدت باز نایستند و هیچ تهدیدی را مانع راه خود ندانند و به هیچ وسوسه‌یی تسلیم نشوند. این حقیقت نیز اهمیت کار خبرگان منتخب ملت را بیشتر هویدا می‌سازد و بار امانتی را که بر دوش گرفته‌اند، سنگین‌تر می‌کند.^{۵۰۱}

❖ خبره‌ی جوانان این مملکت و سید فداکاران این ملت، کسانی هستند که در همه حال متوجه باشند که این امانت حاکمیت اسلام که امروز در دست آنهاست، امانتی از همه‌ی پیامبران و اولیا و امامان است. این، آرزوی همه‌ی کسانی بود که در دوران محرومیت انسانها از حاکمیت الهی، در غربت مردند و در شکنجه‌گاهها رنج کشیدند و آرزو کردند که خدای متعال یک وقت به آنها فرج دهد. این، آرزوی همه است و نتیجه‌ی قرنهایست. باید با همه‌ی توان، قدرت، هوشیاری و بیداری، از این محافظت کرد.^{۵۰۲}

❖ اصل ولایت فقیه و پیوستن همه‌ی راههای اصلی نظام به مرکز ولایت، نقطه‌ی درخشان نظام اسلامی، و تحقق آن، یادگار ارزنده و فراموش نشدنی حضرت امام خمینی (قدس سره) است. مردم ما در طول یازده سال اخیر، وفاداری و اخلاص کامل خود را نسبت به این اصل، در همه‌ی میدانها نشان داده‌اند و امام عظیم‌الشأن ما، خود بزرگترین مدافع و سرسخت‌ترین پشتیبان این اصل و پذیرای جدی همه‌ی آثار و لوازم آن بود. این اصل، همان ذخیره‌ی پایان ناپذیری است که باید مشکلات نظام جمهوری اسلامی را در حساسترین لحظات و خطرناکترین گردنه‌های مسیر پرخطر جمهوری اسلامی حل کند و گره‌های ناگشودنی را بگشاید. دفاع غیورانه‌ی امام عزیز از مسأله‌ی ولایت و رهبری - که بی‌گمان تصدی رهبری به وسیله‌ی خود آن بزرگوار، کمترین تأثیری در آن نداشت - ناشی از درک و ایمان عمیق به همین حقیقت بود و امروز این‌جانب به پیروی از آن بزرگوار، با همه‌ی وجود و توان از این اصل و لوازم آن دفاع خواهم کرد و به کمک الهی، به تکلیف خود در همه‌ی موارد عمل خواهم کرد. خدشه در التزام به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری، خدشه در کلیه‌ی نظام اسلامی است و این‌جانب این را از هیچ کس و هیچ دسته و گروهی تحمل نخواهم کرد. البته امروز بحمدالله و توفیقه، کلیه‌ی آحاد و

گروههای خط امام، ملتزم به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری می‌باشند و امید است که زمینه برای رمی افراد و گروهها به عدم التزام به آن، هرگز فراهم نگردد.^{۵۰۳}

❖ ضدیت با ولایت فقیه، یعنی ضدیت با اصیل‌ترین و رکن‌ترین اصول و ارکان نظام جمهوری اسلامی.^{۵۰۴}

❖ نگوئید ما ولایت فقیه را قبول داریم، لکن با ولایت فقیه اسلام تباه می‌شود. این معنایش تکذیب ائمه است، تکذیب اسلام است و شما من حیث لایشعر این حرف را می‌زنید.^{۵۰۵}

❖ من هم مثل یکی از شما، از نظام اسلامی، از رهبری اسلامی و از ولایت فقیه به عنوان ستون فقرات این نظام، باید دفاع کنم.^{۵۰۶}

❖ دشمن از نفوذ امام و شخصیت امام و نفوذ رهبری در هر زمانی به شدت صدمه خورده است. داغدار است یکی از نقاطی که دشمن می‌خواهد با آن مقابله کند مسأله‌ی رهبری و نفوذ رهبری است.^{۵۰۷}

❖ اصل ولایت فقیه و پیوستن همه‌ی راههای اصلی نظام به مرکز ولایت، نقطه‌ی درخشان نظام اسلامی، و تحقق آن، یادگار ارزنده و فراموش‌نشدنی حضرت امام خمینی (قدس سره) است. مردم ما در طول یازده سال اخیر، وفاداری و اخلاص کامل خود را نسبت به این اصل، در همه‌ی میدانها نشان داده‌اند و امام عظیم‌الشأن ما، خود بزرگترین مدافع و سرسخت‌ترین پشتیبان این اصل و پذیرای جدی همه‌ی آثار و لوازم آن بود. این اصل، همان ذخیره‌ی پایان‌ناپذیری است که باید مشکلات نظام جمهوری اسلامی را در حساس‌ترین لحظات و خطرناک‌ترین گردنه‌های مسیر پرخطر جمهوری اسلامی حل کند و

گره‌های ناگشودنی را بگشاید. دفاع غیورانه‌ی امام عزیز از مسأله‌ی ولایت و رهبری - که بی‌گمان تصدّی رهبری به‌وسیله‌ی خود آن بزرگوار، کمترین تأثیری در آن نداشت - ناشی از درک و ایمان عمیق به همین حقیقت بود و امروز این‌جانب به پیروی از آن بزرگوار، با همه‌ی وجود و توان از این اصل و لوازم آن دفاع خواهیم کرد و به کمک الهی، به تکلیف خود در همه‌ی موارد عمل خواهیم کرد.^{۵۰۸}

❖ خدشه در التزام به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری، خدشه در کلیه‌ی نظام اسلامی است و این‌جانب این را از هیچ کس و هیچ دسته و گروهی تحمّل نخواهم کرد. البته امروز - بحمدالله و توفیقه - کلیه‌ی آحاد و گروه‌های خط امام، ملتزم به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری می‌باشند و امید است که زمینه برای رمی^۱ افراد و گروه‌ها به عدم التزام به آن، هرگز فراهم نگردد.^{۵۰۹}

❖ ... با یک چنین وضعیتی، دشمنی‌ها هم زیاد است. دشمن امروز هم مثل دشمن زمان امیرالمؤمنین نیست که اگر بخواید شایعه پیراکند مجبور باشد صد نفر را مأمور کند که بیایند در بین مردم شایعه بیندازند، نه آقا یک رادیو را راه می‌اندازد تو همه‌ی خانه‌ها آن صدا شنیده می‌شود. امروز این جور است. خب، در یک چنین شرایطی این نکته‌ی است که باید همه به آن توجه کنند. مسأله، مسأله‌ی رهبری است، مسأله‌ی شخصی نیست. بنده ممکن است خودم دست هر کسی از کسانی را که لایق و شایسته هستند و هر انسان مؤمنی را بیوسم، اما مسأله‌ی رهبری مسأله‌ی است که مربوط به شخص من نیست، مربوط به دنیای اسلام است، مربوط به ملت اسلامی است. از حقوق رهبری باید دفاع بشود. رهبری در این‌جا باید بتواند هم آن خط باریک صراط مستقیم

از مو باریکتر را در داخل کشور حفظ کند، یعنی رعایت حیثیت انسانی، رعایت آزادی انسان، رعایت تقوی، سوق انسان‌ها من‌الظلمات الی النور، اینها را باید انجام بدهد و هم باید در مقابل آن همه ایادی تبلیغ‌کننده بایستد. این به چه چیزی احتیاج دارد که بتواند این کارها را انجام بدهد؟ به یک اعتبار غیر قابل‌خدشه کردن، این است. این را لازم دارد. باید سخنش جوری باشد که اگر گفت این کار بشود، بشود؛ با میل، با ایمان، با شوق، با محبت؛ نه با زور. اگر این نبود، امام بزرگوار، در این پانزده سال، در این ده سال حیات مبارک خودش نمی‌توانست آن جنگ را به آن‌جا برساند. ما هم نمی‌توانستیم در این پنج سال گذشته در مقابل این مشکلات ایستادگی کنیم. این را آقایان بدانند و البته می‌دانید. این لازم است.^{۵۱۰}

❖ البته، ما باید بگردیم کسی را پیدا کنیم که بتوان این اعتبار را به او داد. این اعتبار سنگینی است. دست همه کس نمی‌شود داد. باید دست کسی داد که خاطر جمع باشیم از این ابزارِ شدت حساس و برآ، در جای درست استفاده می‌کند، نه در جای غلط و نه به تبع اهواء نفسانی خود یا اهواء نفسانی دیگران. برای رضای خدا فقط مصرف می‌کند. این را پیدا کنیم یک چنین کسی را، این را بسپاریم به او، وقتی این ابزار را سپردیم به او، التزام به شیئی، التزام به همه‌ی لوازم آن است. یکی از مهمترین لوازمش این است که عرض کردیم. یعنی هیچکس باید در هیچ گوشه‌ی از گوشه‌های این مملکت و در هیچ منطقه‌ی از مناطق اراده‌ی انسانی آنچه که خارج از اراده‌ی انسان است بحثی درباره‌اش نیست، کاری نکند که این سرمایه‌ی که باید یک روزی مصرف بشود برای نجات کشور، این سرمایه اندکی خدشه دار بشود. این است. و وظیفه‌ی این به عهده‌ی شماست. شما آقایان خبرگان رهبری؛ یعنی قانوناً به دوش شما گذاشته نشده است، اما یکی از وظایف اخلاقی، یکی از وظایفی که به دلالت اقتضا،

هرکسی باید این را بفهمد. بر دوش شما همین است. باید در این راه مبارزه کنید، باید برای این کار سرمایه‌گذاری کنید. باید تلاش بشود برای این کار؛ کما این که خود بنده هم تلاش می‌کنم. وَاَلَا شما خیال می‌کنید بنده خوشم می‌آید که در یک جمعی یک حرفی بزنم که احیاناً برمی‌گردد به یک حیثیت شخصی؟! نخیر! برخلاف نفس است، اما واجب و لازم است و باید گفته بشود و می‌گوییم به فضل پروردگار.^{۵۱۱}

❖ دشمن را بشناسید؛ دشمن استکبار جهانی است؛ دشمن امریکاست؛ دشمن صهیونیست‌ها هستند. برای مبارزه‌ی با انقلاب، انواع و اقسام روش‌ها را دشمن تجربه کرده است. این دفعه به خیال خود یک روش مؤثرتری را خواستند تجربه کنند و آن هدف گرفتن رهبریت است. یقیناً بعد از مطالعه‌ی زیاد و با اطلاع از اوضاع و احوال گوناگونی و البته خبرهای راست و دروغی، توانسته‌اند به این نتیجه برسند که باید رهبری را هدف قرار داد؛ حالا چرا؟ برای خاطر این که می‌دانند، اگر در کشور، یک رهبری مقتدر وجود داشته باشد، همه توطئه‌های آنها نقش بر آب خواهد شد. وَاَلَا اینها با شخص طرف نیستند؛ شخص برای اینها مهم نیست؛ هر کسی که باشد. کما این که همین کسانی که امروز به این زبان خشن حرف می‌زنند، این جور ناجوانمردانه، سیل تهمت و افترا را روانه می‌کنند، همین‌ها با امام مگر طرف نشدند؟ همین‌ها با امام هم طرف شدند. دل امام را پر کردند از خون که امام در آن نامه^{۵۱۲} به آن اشاره کردند. با رهبری مخالفند، چون می‌دانند رهبری در جامعه‌ی اسلامی و ایران اسلامی گره‌گشاست. رهبری یعنی آن نقطه‌یی که هر جایی که دولت، هر دولتی، مشکلی داشته باشد، مشکلات لاعلاج دولت، به دست رهبری حل می‌شود. هر جایی که تبلیغات دشمن، کاری کند که مردم را به دولت‌ها بخواهد بدبین کند، این جا نفس رهبری است که حقیقت را برای مردم روشن می‌کند،

توطئه‌ی دشمن را بر ملا می‌کند. مگر ندیدید این چند ساله درباره‌ی دولت‌ها، دولت‌مردان، مسؤولان، چه می‌کردند و چگونه سعی می‌کردند تبلیغات دروغ، ترفندهای گوناگونی را رائج کنند تا مردم را مأیوس کنند. آن جایی که می‌خواهند مردم را مأیوس کنند، رهبری است که به مردم امید می‌دهد. آن جایی که یک توطئه‌ی سیاسی بین‌المللی می‌خواهند برای ملت ایران بوجود بیاورند، رهبری است که قدم جلو می‌گذارد و تمامیت انقلاب را در مقابل توطئه قرار می‌دهد و مثل همین قضیه‌ی اخیر اروپا که ملاحظه کردید، دشمن را وادار به عقب نشینی می‌کند. آن جایی که می‌خواهند در بین جناح‌های گوناگون مردم اختلاف ایجاد کنند، رهبری است که می‌آید دست‌ها را در دست هم می‌گذارد؛ مایه‌ی الفت می‌شود؛ مانع از تفرقه شود. آن جایی که می‌خواهند صندوق‌های انتخابات را خلوت کنند، مردم را از حضور پای صندوق‌ها و رأی دادن مأیوس کنند، رهبری است که به مردم دلگرمی می‌دهد؛ می‌گوید: انتخابات وظیفه است؛ مردم اعتماد می‌کنند، وارد می‌شوند، حماسه‌ی عظیمی می‌آفرینند. آن جایی که جایگاه ابراز نظر مردم در مسائل انقلاب است، مردم چشمشان به دهان رهبری است. در زمان امام راحل، این را بارها تجربه کردند و تو دهنی خوردند، به لطف پروردگار بعد از رحلت امام راحل هم با کمک مردم، با محبت مردم، با همکاری مردم، ده‌ها بار با همین کیفیت و همین شیوه، پیوند جوشیده‌ی استوار میان مردم و رهبری توانسته است، مشت محکم به دهان دشمن بزند. لذا بسیار طبیعی است که با رهبری بد باشند، کینه‌ی عمیق داشته باشند؛ جای تعجبی ندارند؛ البته رهبری «مقتدر». چرا؛ یک رهبری بی‌حال بی‌جان بی‌حضور که از جایی خبر ندارد، راحت می‌شود ذهنش را عوض کرد، راحت می‌شود او را به اشتباه انداخت، یک چنین رهبری ضعیفی باشد، نه؛ خیلی برایشان اهمیت ندارد. اما اگر قرار شد رهبری مقتدری که اسلام

می‌گوید، مردم می‌خواهند، انقلاب طلب می‌کند، قانون اساسی حکم می‌کند، اگر این جور رهبری لازم باشد، البته با آن مخالفند؛ حق دارند مخالف باشند. من تعجب نمی‌کنم از این که اینها رهبری را هدف قرار بدهند.^{۵۱۳}

❖ مرجع تقلید آگاه برای مردم، از هر نعمتی بالاترست. مرجع تقلید آگاه، مرجعی که فریب نمی‌خورد، مرجعی که تبلیغات دشمن ذهن او را نمی‌سازد، مرجعی که تحلیل سیاسی خود را از رادیوی اسرائیل نمی‌گیرد، خیلی ارزش دارد. دیدید مراجع چطور ایستادند در مقابل این زرمه‌ها و شایعه‌های دشمن‌ساز، بعد هم حوزه‌ی قم، روحانیت قم، بعد هم شهرهای مهم کشور و شهرهای مختلف کشور، موضع خودشان را مشخص کردند؛ معلوم شد ملت ایران بیدار است. انصافاً، هم ملت، هم مسئولین، هم روحانیون موضع بسیار خوبی نشان دادند. من از یکایک آنها تشکر می‌کنم، نه به خاطر شخص. این جا مسأله‌ی شخص نیست عزیزان من! من هم مثل یکی از شما از نظام اسلامی، از رهبری اسلامی، از ولایت فقیه به عنوان ستون فقرات این نظام باید دفاع کنم. وظیفه‌ی من است؛ تکلیف شرعی است؛ مسأله شخصی نیست؛ به خاطر مسؤولیت سنگینی است که من دارم.^{۵۱۴}

❖ مسؤولیت رهبری، حفظ نظام و حفظ انقلاب است. اداره‌ی کشور به عهده‌ی این آقایان مسؤولین کشور است که شماها باشید. هر کدام در بخش خودتان اداره می‌کنید کشور را، رهبری شغل اصلی‌اش این است که مراقب باشد این بخش‌های مختلف آهنگ ناساز با نظام و با اسلام و با انقلاب نزنند؛ هر جا چنین آهنگی بوجود بیاید، جای حضور رهبری است. رهبری یک شخص نیست، یک آدم، یک طلبه، یک علی خامنه‌یی یا علی خامنه‌یی‌های فراوان دیگری که هستند، رهبری یک عنوان است یک شخصیت است، یک

حقیقت برگرفته‌ی از ایمان و محبت و عشق و عاطفه‌ی مردم است، این است رهبری. یک آبروست. صدها مثل علی خامنه‌یی در راه، جانشان را می‌دهند؛ آبروشان را هم می‌دهند؛ اهمیتی هم ندارد. بنده که چیزی نیستم، امام بزرگوار ما هم که امامت امت بود، امام به معنای حقیقی کلمه بود برای این امت، امام دل‌های ما بود، او هم همین جور بود؛ او حاضر بود آبرویش را بدهد برای حفظ نظام و حفظ رهبری نظام. و این، حضور دارد، این حضور را با این حرف‌هایی که می‌زنند، با این کارهایی که می‌کنند، نتوانسته‌اند و نخواهند توانست از بین ببرند.^{۵۱۵}

۲۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در سالروز عید سعید غدیر خم ۱۳۷۹/۱۲/۲۴
۳۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۹/۱/۲۶
۳۱. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۴-۱۲
۳۲. صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۹۷
۳۳. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۰
۳۴. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۸۶-۸۴
۳۵. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۳۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان ۱۳۸۸/۲/۲۳
۳۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۷
۳۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۸۲
۳۹. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۴۰. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۹۴-۹۲
۴۱. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۷
۴۲. پیام رهبر معظم انقلاب به ملت ایران به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی ۱۳۷۷/۱۱/۲۱
۴۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان قوه قضائیه و خانواده شهدای هفتم تیر ۱۳۸۳/۴/۷
۴۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ۱۳۸۰/۱۲/۲۷
۴۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم و مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، در سالروز میلاد حضرت علی(علیه السلام) ۱۳۶۹/۱۱/۱۰
۴۶. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۴/۱۲/۸
۴۷. بیانات رهبر معظم انقلاب به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۸/۱/۱۶
۴۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۳
۴۹. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۴/۱۲/۸
۵۰. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵
۵۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت سالروز ولادت رسول اکرم(ص) و امام جعفرصادق (علیه السلام) ۱۳۷۱/۶/۲۴
۵۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های شیراز ۱۳۸۷/۲/۱۴
۵۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار وزیر علوم و رؤسای دانشگاه‌ها ۱۳۸۳/۱۰/۱۷
۵۴. پیام رهبر معظم انقلاب به کنگره عظیم حج ۱۳۸۳/۱۰/۲۹
۵۵. بیانات رهبر معظم انقلاب مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۵۶. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۵۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۰/۴/۱۰
۵۸. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۵۹. بیانات رهبر معظم انقلاب به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۸/۱/۱۶
۶۰. پیام رهبر معظم انقلاب به دومین دوره‌ی مجلس خبرگان رهبری ۱۳۶۹/۱۲/۱
۶۱. پیام رهبر معظم انقلاب به حجاج بیت‌الله الحرام ۱۳۸۱/۱۱/۱۸

پی‌نوشتها

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۹/۱۲
۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در سالروز عید سعید مبعث ۱۳۸۸/۴/۲۹
۳. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰
۴. صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۸۸
۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زایران حضرت رضا(علیه السلام) ۱۳۷۰/۱/۲۹
۶. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، به مناسبت عید سعید فطر ۱۳۶۹/۲/۷
۷. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران به امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی ۱۳۸۵/۷/۲۱
۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید مبعث ۱۳۷۳/۱۰/۱۰
۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۷/۲/۱۸
۱۰. گفت و شنود رهبر معظم انقلاب با میهمانان خارجی شرکت کننده در مراسم دهه‌ی فجر ۱۳۷۰/۱۱/۱۴
۱۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با علما و روحانیون در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان ۱۳۷۶/۱۰/۳
۱۲. دیدار رهبر معظم انقلاب با مردم گرمسار ۱۳۸۵/۸/۲۱
۱۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار علما و روحانیون در آستانه‌ی ماه محرم ۱۳۷۷/۲/۲
۱۴. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران به امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی ۱۳۶۹/۱۱/۱۹
۱۵. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۰، ص ۹۲-۹۰
۱۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های استان زنجان ۱۳۸۲/۷/۲۲
۱۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان کشوری و لشکری، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۲/۳/۱۹
۱۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۶۶/۱۱/۲
۱۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع علمای شیعه و سنی ایران‌شهر ۱۳۶۵/۲/۹
۲۰. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در چهارمین کنفرانس اندیشه‌ی اسلامی پیرامون حکومت اسلامی ۱۳۶۴/۱۱/۱۰
۲۱. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۲۲. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۸۲-۸۰
۲۳. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۹۰-۸۲
۲۴. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۲۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در چهارمین کنفرانس اندیشه‌ی اسلامی پیرامون حکومت اسلامی ۱۳۶۴/۱۱/۱۰
۲۶. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۴۸
۲۷. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۲۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۵/۲/۱۸

۶۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۱/۱/۷
۶۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۲/۱۰/۸
۶۴. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در جمع علما و روحانیون استان لرستان ۱۳۷۰/۵/۳۰
۶۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۶۶. بیانات رهبر معظم انقلاب به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۸/۱/۱۶
۶۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۶
۶۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۷
۶۹. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۳۶ و ۱۳۷
۷۰. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۷-۱۴
۷۱. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۳۱-۱۲۷
۷۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران، به مناسبت «عید غدیر خم» ۱۳۷۴/۲/۲۸
۷۳. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۷۴. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز بیست و سوم ماه مبارک رمضان) ۱۳۶۹/۱/۳۰
۷۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۹/۱/۲۶
۷۶. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۸
۷۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۰۳
۷۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۸۷
۷۹. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۹۰-۸۲
۸۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم ۱۳۷۱/۳/۳۰
۸۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۵/۲/۱۸
۸۲. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۳۵-۱۳۲
۸۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۸۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۵/۱۱/۲۵
۸۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با سومین گنجره شعر و ادب دانشجویان سراسر کشور تاریخ احتمالی ۱۳۶۵/۱۰/۲۷
۸۶. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در جمع مردم نیشابور ۱۳۶۵/۴/۲۹
۸۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۰/۴/۱۰
۸۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۹/۲/۲۳
۸۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۹/۱/۲۶
۹۰. صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۹۷
۹۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران، به مناسبت «عید غدیر خم» ۱۳۷۴/۲/۲۸
۹۲. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۹۰-۸۲
۹۳. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۸۱
۹۴. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۴
۹۵. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۸
۹۶. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۴/۱۲/۸
۹۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۹/۱/۲۶
۹۸. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
- ۳۸۲ □ ولایت فقیه؛ سایه حقیقت عظمیٰ
۹۹. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان کشوری و لشکری و میهمانان شرکت کننده در کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۶۹/۷/۱۶
۱۰۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۸
۱۰۱. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰
۱۰۲. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۸
۱۰۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۱۰۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای ستادهای نماز جمعه‌ی سراسر کشور ۱۳۸۱/۵/۵
۱۰۵. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۴۱
۱۰۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) ۱۳۸۱/۶/۳۰
۱۰۷. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۸
۱۰۸. دیدار رهبر معظم انقلاب با روحانیون استان سمنان ۱۳۸۵/۸/۱۷
۱۰۹. پیام رهبر معظم انقلاب به حجاج بیت‌الله الحرام ۱۳۶۸/۴/۱۴
۱۱۰. صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۶۷ و ۱۶۸
۱۱۱. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۱
۱۱۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۵/۲/۱۸
۱۱۳. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۳۹
۱۱۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۳۷۵/۹/۱۹
۱۱۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران، به مناسبت «عید غدیر خم» ۱۳۷۴/۲/۲۸
۱۱۶. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۴۱
۱۱۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۸۳
۱۱۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۸۸
۱۱۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان ۱۳۸۸/۲/۲۳
۱۲۰. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای جامعه‌ی روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه‌ی جماعت و جامعه‌ی وعاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانه‌ی ماه محرم ۱۳۶۸/۵/۱۱
۱۲۱. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۹۲-۸۲
۱۲۲. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۰
۱۲۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در یادگان امام حسین (علیه السلام) ۱۳۶۲/۳/۳۰
۱۲۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ۱۳۸۰/۱۲/۲۷
۱۲۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان کشوری و لشکری و میهمانان شرکت کننده در کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۶۹/۷/۱۶
۱۲۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جوانان استان سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱/۱۲/۶
۱۲۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در جمع علما و روحانیون استان لرستان ۱۳۷۰/۵/۳۰
۱۲۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۸۰/۲/۲۸
۱۲۹. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با جمع کثیری از دانشگاهیان و طلاب حوزه‌های علمیه ۱۳۶۸/۹/۲۹
۱۳۰. پیام رهبر معظم انقلاب به کنفرانس بین‌المجالس اسلامی ۱۳۷۸/۳/۲۵
۱۳۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جوانان استان سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱/۱۲/۶

۱۳۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۸۰/۲/۲۸
۱۳۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۸۰/۲/۲۸
۱۳۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۸۰/۲/۲۸
۱۳۵. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۰۳
۱۳۶. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۰۷-۱۰۲
۱۳۷. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۹۴-۹۲
۱۳۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۵
۱۳۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای اتحادیه‌ی انجمنهای اسلامی دانش‌آموزان ۱۳۸۲/۶/۲۶
۱۴۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمع کثیری از مردم آمل ۱۳۷۷/۳/۲۱
۱۴۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتمع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۱۴۲. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۶۸ و ۱۶۹
۱۴۳. صحیفه امام، ج ۶ ص ۴۳
۱۴۴. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی «ع» ۱۳۶۹/۱/۲۲
۱۴۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۳۷۵/۹/۱۹
۱۴۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار روحانیان و مبلغان در آستانه‌ی ماه محرم ۱۳۸۴/۱۱/۵
۱۴۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۰
۱۴۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۳/۱۹
۱۴۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۳۷۵/۹/۱۹
۱۵۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۶
۱۵۱. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی «ع» ۱۳۶۹/۱/۲۲
۱۵۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مردم پاکدشت، در سالروز عید سعید غدیر ۱۳۸۳/۱۱/۱۰
۱۵۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) ۱۳۸۴/۱۰/۲۹
۱۵۴. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۱۵۵. دیدار رهبر معظم انقلاب هزاران نفر از قشرهای مختلف مردم به مناسبت عید سعید غدیر خم ۱۳۸۷/۹/۲۷
۱۵۶. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰
۱۵۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم و مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، در سالروز میلاد حضرت علی (علیه‌السلام) ۱۳۶۹/۱۱/۱۰
۱۵۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتمع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۱۵۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران در روز هجدهم رمضان ۱۴۲۹؛ ۱۳۸۷/۶/۳۰
۱۶۰. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۲۸
۱۶۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۱۶۲. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم در روز میلاد امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) ۱۳۶۹/۱/۲۲

۱۶۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۱۶۴. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای جامعه‌ی روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه‌ی جماعت و جامعه‌ی وعاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانه‌ی ماه محرم ۱۳۶۸/۵/۱۱
۱۶۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای جامعه‌ی روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه‌ی جماعت و جامعه‌ی وعاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانه‌ی ماه محرم ۱۳۶۸/۵/۱۱
۱۶۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۳/۱۹
۱۶۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۳/۱۹
۱۶۸. پیام رهبر معظم انقلاب به سومین کنگره‌ی جهانی حضرت امام رضا (علیه‌السلام) ۱۳۶۸/۷/۲۶
۱۶۹. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با جمع کثیری از پاسداران، در سالروز میلاد امام حسین (علیه‌السلام) و روز پاسدار ۱۳۶۸/۱۲/۱۰
۱۷۰. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۲
۱۷۱. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین اجلاس دوره‌ی سوم مجلس خبرگان ۱۳۷۷/۱۲/۳
۱۷۲. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۲
۱۷۳. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶۷ و ۱۶۸
۱۷۴. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۱
۱۷۵. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۹-۲۷
۱۷۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۹
۱۷۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۰
۱۷۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با جامعه اسلامی هیئت علمی دانشگاه ملی ایران ۱۳۶۱/۲/۷
۱۷۹. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۷۱-۶۸
۱۸۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۱
۱۸۱. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۷۱-۶۵
۱۸۲. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۰
۱۸۳. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۵
۱۸۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۶/۲/۶
۱۸۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با جمع کثیری از دانشگاهیان و طلاب حوزه‌های علمیه ۱۳۶۸/۹/۲۹
۱۸۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۶/۲/۶
۱۸۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز بیست‌ونهم ماه مبارک رمضان) ۱۳۷۰/۱/۲۶
۱۸۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید غدیر خم ۱۳۸۱/۱۲/۱
۱۸۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۷/۱/۲۷
۱۹۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۶/۲/۶
۱۹۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۵/۲/۱۸
۱۹۲. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۰/۴/۱۰
۱۹۳. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۴۱
۱۹۴. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۲۶ و ۱۲۷

۱۹۵. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۵۱-۴۵
۱۹۶. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۲
۱۹۷. پیام رهبر معظم انقلاب به ملت شریف ایران، در پایان چهلمین روز ارتحال حضرت امام خمینی(ره) ۱۳۶۸/۴/۲۳
۱۹۸. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۶۰-۵۸
۱۹۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار گروه کثیری از جوانان استان اردبیل ۱۳۷۹/۵/۵
۲۰۰. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۴-۱۲
۲۰۱. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۶۰-۵۸
۲۰۲. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۶-۲۴
۲۰۳. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۳
۲۰۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۵/۲/۱۸
۲۰۵. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۶
۲۰۶. سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۲۰۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۷
۲۰۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۸
۲۰۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۹-۴۷
۲۱۰. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۹۲-۸۲
۲۱۱. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۲۱۲. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۰
۲۱۳. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۸۶-۸۴
۲۱۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم ۱۳۷۱/۳/۳۰
۲۱۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، در روز «عید غدیر» ۱۳۷۳/۳/۸
۲۱۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار استادان و دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۶
۲۱۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۲۱۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۲۱۹. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در چهارمین کنفرانس اندیشه‌ی اسلامی پیرامون حکومت اسلامی ۱۳۶۴/۱۱/۱۰
۲۲۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۲۲۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۲/۷
۲۲۲. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۳/۱۰/۷
۲۲۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۱/۱۲/۱۳
۲۲۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵
۲۲۵. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۲۲۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۲۲۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۲۲۸. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۲۲۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع علمای شیعه و سنی ایران شهر ۱۳۶۵/۲/۹

۲۳۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۲/۱۰/۸
۲۳۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۲۳۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۲۳۳. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در چهارمین کنفرانس اندیشه‌ی اسلامی پیرامون حکومت اسلامی ۱۳۶۴/۱۱/۱۰
۲۳۴. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۰/۴/۱۰
۲۳۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۴/۱۹
۲۳۶. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۲۳۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۰/۴/۱۰
۲۳۸. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۲۳۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۲۴۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۲۴۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۳/۶/۳۱
۲۴۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۹/۲/۲۳
۲۴۳. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۸۸
۲۴۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مهمانان خارجی دهه فجر و اقشار مختلف مردم روز نیمه شعبان ۱۳۷۱/۱۱/۱۸
۲۴۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای هیأت علمی کنگره‌ی امام خمینی(ره) ۱۳۷۸/۱۱/۴
۲۴۶. پیام رهبر معظم انقلاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مردم ایران درباره‌ی حفظ وحدت و یکپارچگی، حمایت از دولت، جایگاه مجلس شورای اسلامی و دفاع از اصل ولایت فقیه ۱۳۶۸/۱۰/۱۸
۲۴۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع روحانیون و مسئولان شهرستان اردبیل ۱۳۶۶/۴/۳۰
۲۴۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۸
۲۴۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مدیران مسؤول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۲۵۰. صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۷۰
۲۵۱. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۹
۲۵۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۲۵۳. ، کتاب ولایت، ص ۶۴-۶۰
۲۵۴. امام خمینی رهبر معظم انقلاب ، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۲۴
۲۵۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره‌ی امام خمینی(ره) ۱۳۷۸/۱۱/۴
۲۵۶. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۸/۳/۱۴
۲۵۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در مراسم بیعت مدرسان، فضلا و طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد، به همراه نماینده‌ی ولی فقیه در خراسان و تولیت آستان قدس رضوی ۱۳۶۸/۴/۲۰
۲۵۸. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مهمانان خارجی دهه فجر و اقشار مختلف مردم روز نیمه شعبان ۱۳۷۱/۱۱/۱۸
۲۵۹. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای هیأت علمی کنگره‌ی امام خمینی(ره) ۱۳۷۸/۱۱/۴
۲۶۰. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶

۲۶۱. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۲۶۲. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۹
۲۶۳. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۲۶۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۰/۶/۱۵
۲۶۵. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم دیدار سفرا و کارداران وزارت امور خارجه ۱۳۷۲/۶/۴
۲۶۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۹
۲۶۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۹
۲۶۸. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۴/۱۲/۸
۲۶۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۹
۲۷۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۸۹
۲۷۱. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۹۴
۲۷۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع علمای شیعه و سنی ایران‌شهر ۱۳۶۵/۲/۹
۲۷۳. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۹۷
۲۷۴. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۴
۲۷۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۸/۷/۲
۲۷۶. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۳۸
۲۷۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۰۷
۲۷۸. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۴
۲۷۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۹
۲۸۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۸
۲۸۱. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۸
۲۸۲. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۰۶
۲۸۳. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۰
۲۸۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۲۸۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۱/۱۲/۱۳
۲۸۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۶۷
۲۸۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۲۸۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۵/۲/۱۸
۲۸۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۱
۲۹۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۶
۲۹۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار هزاران نفر از قشرهای مختلف مردم به مناسبت عید سعید غدیر خم ۱۳۸۷/۹/۲۷
۲۹۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۲/۱۰/۸
۲۹۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار عمومی مردم اصفهان ۱۳۸۰/۸/۸
۲۹۴. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۵
۲۹۵. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۷
۲۹۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۶۸
۲۹۷. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۷۱
۲۹۸. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۲۹۹. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰

۳۰۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۱
۳۰۱. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۰
۳۰۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۳۰۳. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۳۹
۳۰۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با روحانیون عراقی مقیم ایران ۱۳۶۱/۱/۸
۳۰۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۲/۷
۳۰۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۲
۳۰۷. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۷
۳۰۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۰
۳۰۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۴
۳۱۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۰/۱۱
۳۱۱. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۵
۳۱۲. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۰
۳۱۳. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۰
۳۱۴. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۴
۳۱۵. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۵۳
۳۱۶. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم پرسش و پاسخ در دیدار با سردبیران و نویسندگان نشریات دانشجویی کشور ۱۳۷۷/۱۲/۴
۳۱۷. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۳۷
۳۱۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۵
۳۱۹. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۰۱
۳۲۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۲
۳۲۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۳۲۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار روحانیون و طلاب ایرانی و خارجی در صحن «مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم» ۱۳۷۴/۹/۱۶
۳۲۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۳۲۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۲/۷
۳۲۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۰/۴/۱۰
۳۲۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۱/۱۲/۱۳
۳۲۷. بیانات رهبر معظم انقلاب به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۸/۱/۱۶
۳۲۸. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۸۹
۳۲۹. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۳۷
۳۳۰. بیانات رهبر معظم انقلاب به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۸/۱/۱۶
۳۳۱. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۳
۳۳۲. صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۸۳
۳۳۳. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۷۴
۳۳۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۴/۱۹
۳۳۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مدیران مسؤول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۳۳۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشگاه تربیت مدرس ۱۳۷۷/۶/۱۲

۳۳۷. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۸/۱۱/۲۰
۳۳۸. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۳۳۹. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵
۳۴۰. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۵/۱۱/۲۵
۳۴۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مدیران مسؤول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۳۴۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشگاه تربیت مدرس ۱۳۷۷/۶/۱۲
۳۴۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم ۱۳۸۷/۳/۲۱
۳۴۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار عمومی مردم چالوس و نوشهر ۱۳۸۸/۷/۱۵
۳۴۵. صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۱۲
۳۴۶. پیام رهبر معظم انقلاب به حجاج بیت‌الله‌الحرام ۱۳۸۴/۱۰/۱۹
۳۴۷. صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۹۸
۳۴۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار استادان و دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۶
۳۴۹. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای ستاد ارتحال حضرت امام(ره) ۱۳۸۰/۳/۱۲
۳۵۰. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۳۴
۳۵۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۶۰
۳۵۲. در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۵/۱۴
۳۵۳. صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۷
۳۵۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل ۱۳۸۰/۸/۲۰
۳۵۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۳۵۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در صحن جامع رضوی ۱۳۸۴/۱/۱
۳۵۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه‌ی یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران ۱۳۶۸/۱۱/۹
۳۵۸. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۵۹
۳۵۹. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم ۱۳۸۷/۳/۲۱
۳۶۰. بیانات رهبر معظم انقلاب پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی ۱۳۸۰/۵/۱۱
۳۶۱. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۳
۳۶۲. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۴
۳۶۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۳۶۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار استادان و دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۶
۳۶۵. کتاب حکومت در اسلام، مقالات، ج ۳؛ بیانات رئیس جمهور (آیه الله خامنه‌ای)
۳۶۶. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۶۷
۳۶۷. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۴
۳۶۸. بیانات رهبر معظم انقلاب پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی ۱۳۸۰/۵/۱۱
۳۶۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۵/۲/۱۸
۳۷۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۸۲/۱۱/۲۴
۳۷۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۳۷۲. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت افتتاح چهارمین دوره مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۵/۱۲/۱
۳۷۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۸۲/۱۱/۲۴
۳۷۴. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۱۶۵
۳۷۵. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۴۴
۳۷۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۹/۱۲
۳۷۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل ۱۳۸۰/۸/۲۰
۳۷۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم، به مناسبت ۱۹ دی ماه، سالروز قیام مردم قم ۱۳۸۰/۱۰/۱۹
۳۷۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در صحن جامع رضوی ۱۳۸۴/۱/۱
۳۸۰. متن کامل خطبه‌های نماز جمعه تهران به امامت مقام معظم رهبری ۱۳۷۸/۳/۱۴
۳۸۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم دیدار سفرا و کارداران وزارت امور خارجه ۱۳۷۲/۶/۴
۳۸۲. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۳۸۳. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در جمع مسؤولان استان خراسان ۱۳۶۵/۴/۲۸
۳۸۴. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۳/۱۰/۷
۳۸۵. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۳۸۶. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در چهارمین کنفرانس اندیشه‌ی اسلامی پیرامون حکومت اسلامی ۱۳۶۴/۱۱/۱۰
۳۸۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۶/۲/۶
۳۸۸. بیانات رهبر معظم انقلاب پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی ۱۳۸۰/۵/۱۱
۳۸۹. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۳۹۰. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۹۲
۳۹۱. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۸
۳۹۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم ۱۳۸۷/۳/۲۱
۳۹۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار استادان و دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۶
۳۹۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۹/۱۲
۳۹۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم، به مناسبت ۱۹ دی ماه، سالروز قیام مردم قم ۱۳۸۰/۱۰/۱۹
۳۹۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل ۱۳۸۰/۸/۲۰
۳۹۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۶
۳۹۸. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۳۹۹. صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۳۷
۴۰۰. صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۹ (معرفی آقای مهدی بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت)
۴۰۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵
۴۰۲. پیام رهبر معظم انقلاب به کنفرانس بین‌المجالس اسلامی ۱۳۷۸/۳/۲۵
۴۰۳. پیام رهبر معظم انقلاب به کنفرانس بین‌المجالس اسلامی ۱۳۷۸/۳/۲۵
۴۰۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان شوراهای اسلامی شهر و بخش سراسر کشور ۱۳۷۸/۳/۴
۴۰۵. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۷۰
۴۰۶. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۳۷
۴۰۷. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۵۹
۴۰۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در صحن جامع رضوی ۱۳۸۴/۱/۱
۴۰۹. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۸۱
۴۱۰. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۸۱

۴۱۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۶۰
۴۱۲. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰
۴۱۳. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۳۶
۴۱۴. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۳۹
۴۱۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۹/۱۲
۴۱۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم دیدار گروه کثیری از سپاهیان و بسیجیان در مشهد ۱۳۷۸/۶/۱۰
۴۱۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۹/۹/۲۵
۴۱۸. صحیفه نور، ج ۷، ص ۶
۴۱۹. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز بیستوسوم ماه مبارک رمضان) ۱۳۶۹/۱/۳۰
۴۲۰. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای جامعه‌ی روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه جماعت و جامعه‌ی واعظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانه‌ی ماه محرم ۱۳۶۸/۵/۱۱
۴۲۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۴/۳/۱۴
۴۲۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۱/۱۲/۱۳
۴۲۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی ۲۱ رمضان ۱۳۸۰/۹/۱۶
۴۲۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۴/۳/۱۴
۴۲۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان وزارت امور خارجه و سفرا و کارداران جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۰/۴/۱۸
۴۲۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۳۷۵/۹/۱۹
۴۲۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۹/۹/۲۵
۴۲۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۷/۷/۲۹
۴۲۹. امام خمینی، تفسیر سوره حمد، ص ۱۷۴
۴۳۰. خطبه‌های نماز جمعه تهران به امامت مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای ۱۳۷۷/۲/۱۸
۴۳۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار وزیر و مسؤولان «وزارت ارشاد» و اعضای «شوراهای فرهنگ عمومی کشور» ۱۳۷۴/۴/۱۹
۴۳۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۱/۱۲/۱۳
۴۳۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۵/۱۱/۱۲
۴۳۴. سخنرانی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه‌ی یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران ۱۳۶۸/۱۱/۹
۴۳۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد حضرت علی (علیه‌السلام) ۱۳۸۷/۴/۲۶
۴۳۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار «هیأت دولت» در آغاز کار دوره‌ی دوم ریاست جمهوری آقای «هاشمی رفسنجانی» ۱۳۷۲/۶/۳
۴۳۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۸
۴۳۸. صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۵
۴۳۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۳۷۵/۹/۱۹
۴۴۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان وزارت امور خارجه و سفرا و کارداران جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۰/۴/۱۸
- ۳۹۲ □ ولایت فقیه: سایه حقیقت عظمی
۴۴۱. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۸-۱۴
۴۴۲. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۸/۷/۲۸
۴۴۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای هیئت دولت ۱۳۸۸/۶/۱۸
۴۴۴. بیانات رهبر معظم انقلاب پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی ۱۳۸۰/۵/۱۱
۴۴۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۴/۳/۱۴
۴۴۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای شورای تأمین استانها ۱۳۷۹/۱۱/۲۵
۴۴۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از اعضای «نیروی انتظامی»، کارکنان «سازمان تأمین اجتماعی»، «سازمان بهزیستی» و اساتید و دانشجویان دانشگاهها ۱۳۷۳/۴/۲۹
۴۴۸. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با ارتش ۱۳۸۲/۱/۲۷
۴۴۹. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰
۴۵۰. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مدیران صدا و سیما ۱۳۸۱/۱۱/۱۵
۴۵۱. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با فضلا، طلاب و اقشار مختلف مردم قم، به مناسبت سالگرد قیام نوزدهم دیماه ۱۳۶۹/۱۰/۱۹
۴۵۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با کارگران، کشاورزان، صنعتگران و بازاریان ۱۳۸۰/۸/۱۴
۴۵۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره‌ی امام خمینی(ره) ۱۳۷۸/۱۱/۴
۴۵۴. بیانات رهبر معظم انقلاب ۱۳۸۲/۳/۱۴
۴۵۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با جمع کثیری از دانشگاهیان و طلاب حوزه‌های علمیه ۱۳۶۸/۹/۲۹
۴۵۶. بیانات در دیدار گروه کثیری از پاسداران به مناسبت سالروز میلاد امام حسین (علیه‌السلام) و روز پاسدار ۱۳۸۱/۷/۱۷
۴۵۷. بیانات رهبر معظم انقلاب ۱۳۶۸/۳/۱۶
۴۵۸. بیانات رهبر معظم انقلاب ۱۳۶۸/۳/۱۸
۴۵۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز عید سعید فطر ۱۳۸۳/۸/۲۴
۴۶۰. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۹/۱/۱۰
۴۶۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۸۴/۵/۲۸
۴۶۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با نمایندگان و کارکنان مجلس شورای اسلامی ۱۳۷۸/۳/۱۰
۴۶۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای حزب و اعضای نهادهای انقلابی ۱۳۶۳/۶/۸
۴۶۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با رفیق دوست وزیرسپاه و معاونین وزارتخانه ۱۱/۱۰/۶۱
۴۶۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در مراسم بیعت جمع کثیری از مردم استان همدان و شهرهای ساری و ساوه ۱۳۶۸/۴/۵
۴۶۶. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰
۴۶۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت به مناسبت آغاز هفته‌ی دولت ۱۳۷۷/۶/۲
۴۶۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۱۳۸۴/۳/۸
۴۶۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام و سفرای کشورهای اسلامی در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۸۴/۲/۶
۴۷۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در درس تفسیر سوره‌ی مجادله ۱۳۶۱/۲/۱۷
۴۷۱. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۴۷۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره‌ی امام خمینی(ره) ۱۳۷۸/۱۱/۴
۴۷۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع علمامور روحانیون استان چهارمحال و بختیاری (شهرکرد) ۱۳۷۱/۷/۱۵
۴۷۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۳۷۵/۹/۱۹
۴۷۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای شورای مرکزی و مسؤولان کمیته‌ی امداد امام خمینی(ره)، به مناسبت سالگرد تأسیس این نهاد ۱۳۷۰/۱۲/۱۲

۴۷۶. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۴۷۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه‌ی شعبان در مصلای تهران ۱۳۸۱/۷/۳۰
۴۷۸. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۳
۴۷۹. پیام رهبر معظم انقلاب به دومین دوره‌ی مجلس خبرگان رهبری ۱۳۶۹/۱۲/۱
۴۸۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۲/۲/۲۲
۴۸۱. پاسخهای رهبر معظم انقلاب اسلامی به پرسشهای دانشجویان در دانشگاه صنعتی شریف ۱۳۷۸/۹/۱
۴۸۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مدیران مسؤول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۴۸۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مدیران مسؤول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۴۸۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۱۳۸۰/۳/۷
۴۸۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مدیران مسؤول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۴۸۶. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۲۷
۴۸۷. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵
۴۸۸. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در آغاز هفتمین گردهمایی ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور ۱۳۷۰/۶/۲۵
۴۸۹. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵
۴۹۰. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۵/۱۱/۲۵
۴۹۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۱/۱۲/۱۳
۴۹۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۴/۱۲/۸
۴۹۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در رابطه با پرتوی از قرآن ۱۳۶۲/۹/۲۵
۴۹۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای اتحادیه‌ی دانشجویان سراسر کشور ۱۳۷۹/۲/۲۸
۴۹۵. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۳ و ۲۴
۴۹۶. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۳ و ۲۴
۴۹۷. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۶۴-۶۰
۴۹۸. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با گروهی از روحانیون و مردم رفسنجان ۱۳۶۸/۷/۲۱
۴۹۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با دبیران حزب جمهوری اسلامی سراسر کشور ۱۳۶۳/۶/۲۹
۵۰۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با نمایندگان جهادهای دانشگاهها به همراه اعضای دفتر مرکزی ۱۳۶۲/۱۰/۲۳
۵۰۱. پیام رهبر معظم انقلاب به دومین دوره‌ی مجلس خبرگان رهبری ۱۳۶۹/۱۲/۱
۵۰۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در مانور عظیم عاشورا توسط «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» ۱۳۷۴/۳/۲۵
۵۰۳. پیام رهبر معظم انقلاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مردم ایران درباره‌ی حفظ وحدت و یکپارچگی، حمایت از دولت، جایگاه مجلس شورای اسلامی و دفاع از اصل ولایت فقیه ۱۳۶۸/۱۰/۱۸
۵۰۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات چهارمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی ۱۳۷۰/۱۲/۴
۵۰۵. صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۷۰
۵۰۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع بسیجیان به مناسبت هفته‌ی بسیج ۱۳۷۶/۹/۵
۵۰۷. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مهمانان خارجی دهه فجر و اقشار مختلف مردم روز نیمه شعبان ۱۳۷۱/۱۱/۱۸
۵۰۸. همان
۵۰۹. همان

۵۱۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۲/۱۰/۸
۵۱۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۲/۱۰/۸
۵۱۲. نامه ۱۳۶۸/۱/۶؛ صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۰
۵۱۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع بسیجیان بمناسبت هفته بسیج ۱۳۷۶/۹/۵
۵۱۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع بسیجیان بمناسبت هفته بسیج ۱۳۷۶/۹/۵
۵۱۵. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام ۱۳۷۹/۴/۱۹